

تاریخ زمین ۱

زکریا سیچین

دوازدهمین سیاره

ترجمه: مهر





تقدیم بہ پسر م رادوین

کلیه حقوق این ترجمه و نشر محفوظ است  
و باید پس از پرداخت بهای آن به مترجم دریافت و استفاده گردد  
نشر یا فروش این اثر توسط غیر، ممنوع و با متخلفین برخورد قانونی خواهد شد  
در صورتی که این اثر را از منبع دیگری به غیر از مترجم تهیه کرده‌اید  
لطفاً از طریق ایمیل زیر به اطلاع مترجم برسانید.  
nibiru1356@gmail.com

## دوازدهمین سیاره

---

نام کتاب: دوازدهمین سیاره

نویسنده: زکریا سیچین

مترجم: مهر

ویراستار: س.ح. موسوی

ناشر: سایت کتاب گمشده

طراحی و صفحه‌آرایی: س.ح. موسوی

تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۵ / نوبت انتشار-ویرایش: اول

---

<https://thelostbookblog.wordpress.com>

@thelostbook

<https://telegram.me/thelostbook>

nibiru1356@gmail.com



تاریخ زمین ۱

# زکریا سیچین

## دوازدهمین سیاره

ترجمه: مهر







## فهرست

۱۱	سر آغاز بی پایان	فصل اول
۲۱	تمدن غیرمنتظره	فصل دوم
۵۵	خدایان آسمان و زمین	فصل سوم
۸۷	سومر: سرزمین خدایان	فصل چهارم
۱۲۵	نفیلیم: تباری از موشک‌های آتشین	فصل پنجم
۱۶۷	دوازدهمین سیاره	فصل ششم
۱۹۷	حماسه آفرینش	فصل هفتم
۲۲۹	پادشاهی ملکوت	فصل هشتم
۲۴۹	فرود بر سیاره زمین	فصل نهم
۲۷۳	شهرهای خدایان	فصل دهم
۳۰۱	شورش آنوناکی	فصل یازدهم
۳۲۵	آفرینش انسان	فصل دوازدهم
۳۴۹	فرجام بشریت	فصل سیزدهم
۳۷۱	وقتی خدایان از زمین گریختند	فصل چهاردهم
۳۹۵	پادشاهی بر زمین	فصل پانزدهم



## پیشگفتار: پیدایش

وقتی که فضانوردان ما روی ماه فرود می‌آیند و سفینه‌های بدون سرنشین ما سیارات دیگر را جستجو می‌کنند، باور به اینکه زمانی در گذشته تمدنی از دیگر سیاره‌ای بسیار پیشرفته‌تر از ما توانسته باشد فضانوردانش را روی سیاره زمین فرود آورده باشد چندان هم غیرممکن نیست. در واقع برخی از نویسندگان مشهور بر این عقیده‌اند که آثار باستانی‌ای چون اهرام و پیکره‌های سنگی غول‌آسا می‌بایست توسط مسافران پیشرفته‌ای از سیاره‌ای دیگر ساخته شده باشند. اگر چه این نظریه جالب توجه بوی تازگی می‌دهد اما در واقع مردم دوران باستان هم خود بر این باور بوده‌اند که باشندگان برتری «از آسمان‌ها» - خدایان باستانی - به زمین آمده‌اند. آنچه که نویسندگان مشهور (منظور ایشان اریک فون دنیکن است. م) نتوانسته در این خصوص تدارک ببینند «پاسخ‌ها» است. اگر در واقع چنین باشندگانی به زمین آمده باشند، چه وقت آمده‌اند و چگونه آمده‌اند و از کجا آمده‌اند و طی اقامتشان بر زمین چه کاری انجام داده‌اند؟

هدف فراهم کردن پاسخ‌هایی برای این سؤالات است. عهد عتیق را به عنوان مرکز ثقل انتخاب کرده‌ایم، و چون شواهدی جز متون، طراحی‌ها و آثار باستانی باقی مانده از مردم باستانی خاور نزدیک در اختیار نداریم، بر این نظر شدیم که پا را از طرح سؤالات جالب فراتر گذاشته و نظریات تحریک‌کننده‌ای مطرح نماییم.

قصد ما اثبات این قضیه است که زمین در گذشته توسط فضانوردانی از سیاره‌ای دیگر مورد بازدید قرار گرفته است. ما می‌بایست هویت این سیاره که فضانوردان از آن آمده‌اند را کشف کنیم. می‌خواهیم کیهان‌شناسی باستانی پیچیده‌ای را کشف رمز کنیم که بهتر از دانش‌های کنونی ما چگونگی شکل‌گیری زمین و دیگر اجزاء منظومه خورشیدی را تشریح کرده است. می‌خواهیم گزارش‌های باستانی از یک برخورد سماوی را موشکافی کنیم که در نتیجه آن یک سیاره مداخله‌جو در مدار خورشید گرفتار شده است، و نشان دهیم که همه مذاهب باستانی بر مبنای آگاهی از این عضو دوازدهم منظومه خورشیدی و تکریم آن شکل گرفته‌اند.



می‌خواهیم ثابت کنیم که این سیاره دوازدهم میهن بازدیدکنندگان باستانی از زمین بوده است. ما متون و نقشه‌های سماوی را ارایه خواهیم نمود که با جزئیات مربوط به پروازهای فضایی به زمین سروکار دارند و می‌خواهیم زمان و چرایی آمدن آنها به زمین را ارایه نماییم. می‌خواهیم توصیفشان کنیم و نشان دهیم که آنها چگونه می‌اندیشیدند، چگونه لباس می‌پوشیدند و چگونه غذا می‌خوردند و همچنین نظری اجمالی پیرامون فعالیت‌هایشان بر روی زمین، صنایع و سلاح‌هایشان و نیز عشق‌بازی‌ها و حسادت‌ها و پیروزی‌ها و کشاکش‌هایشان بی‌افکنیم. می‌بایست راز «جاودانگی‌شان» را رمزگشایی کنیم و وقایع مهیجی را که منجر به «خلقت» انسان شد دنبال نماییم و نشان دهیم که با چه روش‌های پیشرفته‌ای این کار انجام شده است. می‌بایست رابطه پیچیده بین انسان و خدایان را دنبال کرده و پرتوی بر معنای حقیقی وقایعی که در گذشته با حکایات باغ عدن، برج بابل، طوفان و ظهور تمدن و سه انشعاب بشریت بر ایمان رخ داده بی‌افکنیم.

می‌بایست نشان دهیم که چگونه بشر - که خالقان بیولوژیکی و مادی‌اش بشریت را به او عطا کرده‌اند - در نهایت خدایانش، دسته جمعی زمین را ترک کرده‌اند.

در این کتاب نشان خواهیم داد که بشریت تنها نیست و نسل‌های آینده باز هم برخورد دیگری با حاملان پادشاهی ملکوت خواهند داشت.

## فصل اول

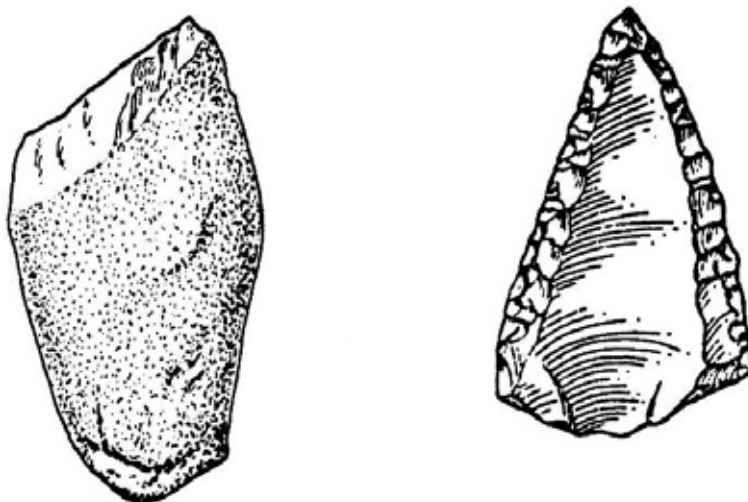
# سر آغاز بی پایان

در میان شواهدی که برای تایید نتیجه گیری هایمان از این راه کرده ایم خود انسان هم دخیل است. از بسیاری جهات انسان مدرن - Homo sapiens - بر زمین موجود بیگانه ای است. از زمان چارلز داروین محققان و متالهیین دوران با شواهد فرگشت شوکه شده اند. فرگشت حیات بر زمین را از طریق انسان و نخستین ها و پستانداران و مهره داران رهگیری نموده است. نظریه ای که هر شکلی از حیات را به میلیون ها سال پیش بازمی گرداند، به جایی که احتمالاً حیات از آنجا آغاز شده است. اما ورود این آغازیان به گردونه حیات و شروع اندیشیدن در رابطه با احتمالات مربوط به وجود حیات در منظومه خورشیدی ما یا فراسوی آن، باعث نگرانی محققان درباره حیات بر زمین شده است: حیاتی که به نوعی به اینجا تعلق ندارد.

اگر حیات از طریق مجموعه ای از واکنش های شیمیایی خودانگیخته شروع شده باشد، چرا باید حیات روی زمین یک منبع واحد داشته و شانس تغذیه از منابع متعدد را برای آن در نظر بگیریم؟ و چرا همه اشکال حیات از عناصر فراوان موجود بر زمین کم بهره برده اند و عناصر شیمیایی که بر سیاره ما نادر محسوب می شوند در آنها به فراوانی وجود دارند؟ آیا حیات از جای دیگری به زمین آورده شده؟ جایگاه انسان در زنجیره فرگشت خود یک معما است. با پیدا کردن جمجمه شکسته ای در اینجا و آراره ای در آنجا، محققان در ابتدا به این باور رسیده اند که منشاء انسان حدود ۵۰۰،۰۰۰ سال پیش، از آسیا بوده است. اما با پیدا شدن فسیل هایی قدیمی تر دانسته شد که نورد فرگشت بسیار بسیار آهسته تر ساییده شده است. میمون های انسان نمای نیای انسان حال جایگاه گیج کننده ای پیدا نموده اند. جایگاهی به دیرینگی ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ سال پیش. اکتشاف های شرق آفریقا یک گذار به میمون های انسان نما را از حدود ۱۴،۰۰۰،۰۰۰ سال پیش فاش می کنند.

حدود ۱۱،۰۰۰،۰۰۰ سال اخیر بوده که نخستین میمون انسان (ape-man) شایسته طبقه بندی Homo پدیدار شده است. نخستین باشنده انسان نمای راستین - Australopithecus / جنوبی کپی

پیشرفته - حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ سال پیش در بخش‌هایی از آفریقا می‌زیسته است. هنوز یک میلیون سال دیگر تا ظهور Homo erectus / انسان راست قامت؛ باقی بوده است. در نهایت بعد از ۹۰۰,۰۰۰ سال دیگر نخستین انسان بدوی ظاهر شده است. او پس از یافتن جایی که بقایایش نخستین بار در آنجا پیدا شده نئاندرتال (Neanderthal) نام گرفته است. با وجود گذشت بیش از ۲,۰۰۰,۰۰۰ سال بین Australopithecus پیشرفته و Neanderthal ابزارهای این دو گروه - سنگ‌های نوک‌تیز - به واقع شبیه هم بوده‌اند و خود این دو گروه را هم به سختی می‌توان از هم تشخیص داد.



سپس به شکلی ناگهانی و غیرقابل توضیح حدود ۳۵۰۰۰ سال پیش نژاد جدیدی از انسان - Homo sapiens / انسان باشعور - از ناکجاآباد ظاهر شده و انسان نئاندرتال را از روی زمین محو کرده است. این انسان مدرن - به نام Cro-Magnon ظاهراً خیلی شبیه ما بوده است. اگر به آنها لباس‌هایی شبیه به آنچه ما امروزه می‌پوشیم می‌پوشانیم، می‌توانستیم در ازدحام هر شهر اروپایی یا آمریکایی گمشان کنیم. بر اساس نقاشی‌هایی که توسط آنها در غارها کشیده شده، آنها در ابتدا «انسان غارنشین» نامیده می‌شدند. در واقع آنها فقط در غارها زندگی نمی‌کردند، بلکه در هر جای زمین که می‌خواستند آزادانه پرسه می‌زدند، چون هر جایی که می‌رفتند می‌دانستند که چگونه از سنگ‌ها و پوست حیوانات خانه و پناهگاه بسازند.

برای میلیون‌ها سال ابزارهای انسان سنگ‌های ساده‌ای بودند که به شکل مناسبی برای استفاده شکل داده شده بودند. انسان Cro-Magnon در ساختن ابزارها و جنگ‌افزارهایی از چوب و استخوان متخصص شده بود و دیگر «میمون برهنه» به حساب نمی‌آمد، چون از پوست برای لباس استفاده می‌کرد و جامعه‌اش سازمان یافته بود و در قبیله‌هایی با استیلای پدرسالاری زندگی می‌کرد. نقاشی‌هایی که در غار کشیده از عمق احساس و استعداد هنری‌اش خبر می‌دهد. نقاشی‌ها

و سنگتراشی‌هایش گواهی است بر صورتی از «دین». ظاهراً دین پرستش اله مادر که گاهی اوقات با نشان هلال ماه به تصویر کشیده می‌شده است. اینکه او مرده‌اش را دفن می‌کرده، نشان از این دارد که تا حدودی به حیات، مرگ و شاید حتی حیات پس از مرگ می‌اندیشیده است.

ظهور اسرارآمیز و غیرقابل توضیح انسان Cro-Magnon هنوز هم چون چیستانی بغرنج‌تر باقی‌مانده است. چون با توجه به بقایای کشف شده انسان مدرن (در جاهایی مثل Montmaria, Steinheim, Swanscombe) دانسته شده که انسان Cro-Magnon از یک Homo sapiens حتی قدیمی‌تر نمو نموده که در آسیای غربی و شمال آفریقا حدود ۲۵۰,۰۰۰ سال قبل از Cro-Magnon Man می‌زیسته است. ظهور انسان مدرن تنها ۷۰۰,۰۰۰ سال بعد از Homo erectus و حدود ۲۰۰,۰۰۰ سال پس از انسان نئاندرتال مطلقاً ناخجسته است. همچنین روشن است که Homo sapiens یک عزیمت حداکثری از روند تدریجی فرگشتی که بسیاری از ویژگی‌های ما را پدید آورده را به نمایش می‌گذارد. همچنین توانایی سخن گفتن، که پستانداران ابتدایی‌تر کاملاً فاقد این توانایی بوده‌اند.

پروفسور Theodosius Dobzhansky (نویسنده کتاب فرگشت بشریت) در خصوص بحث ما با مطرح کردن این قضیه که این پیشرفت طی دوره‌ای که زمین عصر یخبندان خود را تجربه می‌کرده - نامساعدترین زمان پیشرفت فرگشتی - معما را پیچیده‌تر نموده است. وی با اشاره به اینکه انسان باشعور کاملاً فاقد برخی ویژگی‌های گونه‌های شناخته شده پیشین بوده و ویژگی‌هایی دارد که هرگز قبل از آن نمود نداشته به این نتیجه می‌رسد که انسان مدرن خویشاوندان مشابه فسیلی بسیاری دارد اما نیا یا نیاکان مشخصی ندارد، لذا انشقاق Homo sapiens چیستانی شده است. بنابراین چگونه می‌شود که به عوض یک رشد فرگشتی در بازه زمانی دو یا سه میلیون ساله اجداد انسان مدرن حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال قبل ظاهر شده باشند؟

آیا ما از جای دیگر به زمین آورده شده‌ایم یا آن چنان که کتاب مقدس ادعا می‌کند، یا آن چنان که دیگر منابع باستانی مطرح می‌کنند توسط خدایان خلق شده‌ایم؟  
حال می‌دانیم که در گذشته تمدن در کجا آغاز شده و توسعه پیدا کرده؛ اما پرسش پاسخ داده نشده این است که:

چرا اصلاً تمدن باید به وجود می‌آمده است؟

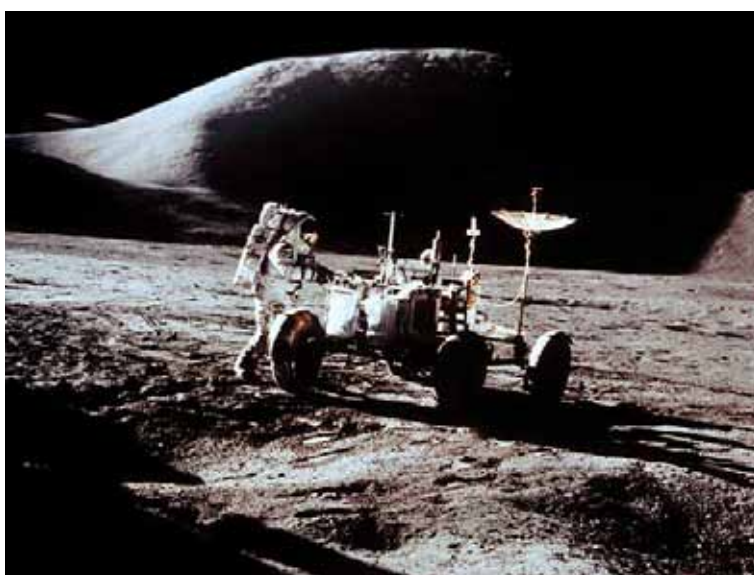
چون آن چنان که بسیاری از دانشمندان از سر ناامیدی به آن اعتراف می‌کنند، با توجه به داده‌های به دست آمده در باره انسان، نوع بشر هنوز هم می‌بایست بدون تمدن سر می‌کرده است. دلایل روشنی وجود ندارد که ما می‌بایست از قبایل بدوی جنگل‌های آمازون یا بخش‌های غیرقابل دسترس گینه‌نو فراتر رفته و انسانهای متمدن‌تری می‌داشته‌ایم. اما به ما گفته شده که این قبایل چنان گوشه‌نشین

شده‌اند که تو گویی هنوز هم در عصر حجر زیست می‌کنند. اما آنها از چه گوشه‌نشین شده‌اند؟ اگر آنها مثل ما در بخشی از زمین زندگی می‌کنند چرا نتوانسته‌اند دانش و فناوری خودشان را چون ما کسب کنند؟

چیستان واقعی، عقب‌ماندگی بوشمن<sup>۱</sup> نیست بلکه پیشرفت ما است. چون اگر بخواهیم روند عادی فرگشت را در نظر بگیریم، انسان می‌بایست هنوز مثل بوشمن‌های قبیله‌نشین زندگی می‌کرده است نه مثل ما.



دهکده بوشمن؛ نامیبیا



یکی از فضانوردان ماموریت آپولو ۱۵ در جولای ۱۹۷۱ روی ماه

۱. قبایلی صحرائشین هستند که در جنوب غربی قاره آفریقا صحرای کالاهاری زندگی می‌کنند.



از حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ سال پیش انسان دریافته که می‌تواند شیوه استفاده از سنگ را متحول کرده و آنها را برای دستیابی به مقصودی بهتر تراشد و شکل دهد. چرا ۲,۰۰۰,۰۰۰ سال دیگر برای فراگیری استفاده از دیگر ساخت‌مایه‌ها طول نکشیده یا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ سال دیگر تا در ریاضیات و مهندسی و نجوم استاد شود؟ اینگونه در عرض کمتر از ۵۰,۰۰۰ سال از انسان نئاندرتال، فضانوردان بر کره ماه فرود آمده‌اند. پرسش مشخص این است که: آیا ما و نیاکان مدیترانه‌ای ما به راستی خود این تمدن پیشرفته را به دست آورده‌ایم؟

اگر چه که Cro-Magnon نه آسمانخراش ساخته و نه از فلزات استفاده کرده، اما شکی نیست که او یک تمدن انقلابی و ناگهانی را پدید آورده است. تحرکش، توانایی ساخت پناهگاه و علاقه به داشتن لباس و تولید ابزار و هنرش به گران تمدن ناگهانی تبدیل شده که سرآغاز بی‌پایان فرهنگ انسانی را که میلیون‌ها سال به درازا انجامیده بود گسسته و تحولی در آهنگ تدریجی دردناک آن فراهم آورده است. اگر چه محققان نمی‌توانند ظهور Homo sapiens و تمدن Cro-Magnon را توضیح دهند، اما در خصوص خاستگاه اصلی این تمدن شکی وجود ندارد: شرق نزدیک.

بلندی‌ها و سلسله‌جبال‌هایی که به شکل کمانی از کوه‌های زاگرس در شرق (جایی که امروزه مرز ایران و عراق به هم می‌رسند) امتداد یافته، از طریق سلسله‌جبال آرات و Taurus در شمال به غرب سرازیر و به جنوب به اراضی تپه‌ای سوریه، لبنان و اسرائیل می‌رسد، مملو از غارهایی است که در آنها شواهد ماقبل تاریخی از انسان مدرن حفظ شده است.



یکی از این غارها، Shanidar در شمال شرقی بخش هلالی تمدن واقع شده است. امروزه قبایل کُرد در جستجوی پناهگاهی برای خود و احشامشان طی زمستان سرد کوهستان به غارهای منطقه پناه می‌برند. اینگونه بوده که در شبی زمستانی در حدود ۴۴۰۰۰ سال پیش یک خانواده هفت نفره (که یکی از اعضای آن بچه بوده) در جستجوی پناهگاه به غار Shanidar می‌رسند. آنچه که از شواهد بر می‌آید حاکی از خرد شدن آنها در اثر سقوط از صخره است. بقایای آنها در سال ۱۹۵۷ به شکلی اتفاقی توسط Ralph Solecki که جهت جستجوی شواهدی از انسان اولیه به آنجا فرستاده شده بود پیدا شده است. آنچه که او پیدا می‌کند فراتر از انتظار او است. پس از این که لایه‌های روی هم انباشته شده برداشته شدند، دانسته شد که غار مدرکی روشن از سکونت انسان در منطقه‌ای از حدود ۱۰،۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ سال پیش را حفظ کرده است.

آنچه که این مدرک نشان می‌دهد به شکل شگفتی برانگیزی یافتن خود بوده است. در آنجا فرهنگ انسان نه پیشرفت، که پس‌رفت را نشان می‌دهد. از یک استاندارد خاص شروع شده و نسل‌های متعاقب نه استانداردی پیشرفته‌تر بلکه استانداردهایی از حیات متمدن کهنتر پیشرفته را به نمایش گذاشته‌اند و از حدود ۲۷۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد پس‌رفت و کاهش جمعیتی به نقطه‌ای از یک فقدان تقریباً تمام و کمال در رابطه با سکونت رسیده است. به دلایل فرضی آب و هوایی تقریباً انسان از کل منطقه برای حدود ۱۶۰۰۰ سال غایب بوده و سپس حدود ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد «انسان باشعور» دوباره با توانی نوین و همراه با یک سطح فرهنگی متعالی غیرقابل توضیح ظاهر شده است.

مثل اینکه یک مربی نادیدنی ناظر بازی پر افت و خیز انسان بوده و به جای تیمی خسته از میلیون‌ها سال آغازگری بی‌پایان، افرادی کارآمد و تازه‌نفس و آموزش دیده را به میدان فرستاده است. انسان فرزند طبیعت است. او با گردآوری غذا که شامل گیاهان خودرو، شکار حیوانات وحشی و گرفتن پرندگان وحشی و ماهی‌ها می‌شده می‌زیسته است. درست در موقعیتی که سکونتگاه انسان در معرض خطر قرار گرفته و او در حال رها کردن جایگاهش بوده، وقتی دستاوردهای هنری و مادی‌اش از دست رفته، درست پس از همه اینها به دلایلی نادانسته و بدون هیچ دوره شناخته شده‌ای از آمادگی تدریجی، انسان کشاورز شده است.

به شکلی خلاصه اثری از استادان برجسته در این خصوص K. J. Braidwood و B. Howe (تحقیقات ماقبل تاریخی در کردستان عراق) به این نتیجه رسیده‌اند که مطالعات ژنتیکی یافته‌های باستان‌شناسی را تایید کرده، شکی باقی نمی‌ماند که کشاورزی دقیقاً جایی در شرق نزدیک شروع شده که قبل‌تر از آن انسان باشعور با تمدن خام ابتدایی‌اش ظاهر شده است. در این خصوص شکی وجود ندارد که کشاورزی از هلال بلندی‌ها و کوه‌های شرق نزدیک به سراسر جهان گسترش پیدا کرده است.

با استفاده از روش‌های پیچیده دیرینگی یابی رادیو کربنی و ژنتیک گیاهی بسیاری از دانشمندان عرصه‌های مختلف علوم در خصوص نخستین فعالیت‌های اقتصادی انسان به این نتیجه رسیده‌اند که احتمالاً از طریق اهلی‌سازی انواع وحشی گندم دو دانه (emmer)<sup>۲</sup> اقدام به کشت گندم و جو شده است. فرض شده که انسان به طریقی یک روند تدریجی خودآموزی را طی کرده باشد تا یاد بگیرد که چگونه باید یک دانه وحشی را رام نموده، بکارد و به مرحله رشد و بهره‌برداری برساند. دانشمندان از حجم فراوان دیگر گیاهان و غلاتی که جزو نیازهای ضروری بقاء و پیشرفت انسان بوده و از خاور نزدیک به بیرون راه پیدا کرده متحیر شده‌اند. از جمله ارزن، گندم سیاه و ذرت و نیز حبوبات خوراکی و درخت کتان که از آن الیاف و روغن خوراکی تهیه می‌شده و انواع درختچه‌ها و درخت‌های میوه‌دار. در هر صورت یک هزار سال قبل از دسترسی اروپا، بدون شک بذر وحشی در شرق نزدیک اهلی شده بوده است. به هر حال شرق نزدیک نوعی آزمایشگاه گیاه‌شناسی - ژنتیکی بوده که دستی نامریی آن را هدایت می‌کرده، که هر از چند گاهی یک بذر تازه اهلی شده ارایه می‌داده است.

محققانی که روی منشاء انگور تحقیق کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که کشت آن در کوه‌های اطراف شمال میانرودان و سوریه و فلسطین آغاز شده است. نباید از این سخن عهد عتیق اظهار شگفتی کرد که نوح بعد از به گل نشستن کشتی‌اش بر کوه آرارات، وقتی آبها فروکش کرده‌اند «تاک کاشته» و حتی از شرابش نوشیده است. بنابراین کتاب مقدس هم همچون محققان محلی آغازین کشت تاک را کوه‌های شمالی میان‌رودان می‌داند. منشاء سیب و گلابی و زیتون و انجیر و بادام و پسته و گردو همگی به شرق نزدیک برمی‌گردد و از آنجا به اروپا و دیگر بخش‌های جهان صادر شده است. در واقع ما نمی‌توانیم کمکی به یادآوری این مسئله بکنیم که عهد عتیق چند هزاره جلوتر از محققان ما همان منطقه را به عنوان نخستین باغستان معرفی کرده است:

«و خدا رب یک باغستان در عدن، در شرق بنا کرد ... و خدا رب باعث شد که از زمین هر درخت میوه‌دار خوب و خوشمزه برای خوردن بروید».

مکان عدن (Eden) به یقین برای دودمان کتاب مقدسی، «در شرق» شرق سرزمین اسرائیل، شناخته شده بوده است. در سرزمینی که توسط چهار رودخانه بزرگ آبیاری می‌شده و دوتای آنها دجله و فرات هستند. شکی وجود ندارد که کتاب پیدایش نخستین باغستان را در بلندی‌های جایی که رودخانه‌ها از آنجا سرازیر می‌شوند، یعنی جایی در شمال شرقی میان‌رودان، مکان‌یابی نموده است. کتاب مقدس و علم در این نکته کاملاً موافق هم هستند. به عبارت دیگر اگر ما متن اصلی عبرانی کتاب پیدایش را نه به عنوان یک متن دینی - الهیاتی بلکه چون متنی علمی بنگریم متوجه می‌شویم

۲. گندم دودانه‌ای (با نام علمی *Triticum dicocum*) که با نام *ایمر* نیز شناخته می‌شود، یکی از گونه‌های گندم دارای ریشک می‌باشد. این گونه از اولین محصولات مورد استفاده در دوره نوسنگی در خاور نزدیک بود. بعدها به طور گسترده در تمام دنیا گسترش یافت. اما در حال حاضر در مناطق کوهستانی اروپا و آسیا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

که توصیف دقیقی از روند اهلی سازی بذر کشاورزی در آن آمده است. علم به ما می گوید که روندی از گیاهان وحشی به بذر وحشی، تا بذر قابل کشاورزی طی شده که متعاقباً درختچه ها و درخت های وحشی به دست آمده است. این دقیقاً فرایندی است که جزئیات آن در بخش نخست کتاب پیدایش آمده است:

«و خدا گفت که:

اجازه می دهم زمین گیاه تولید کند، غلاتی که از دانه آنها بشود دانه تولید کرد. درخت های میوه داری که انواع مختلف میوه ها را بیاورند، میوه هایی که خود حاوی دانه باشند.»

...

«و زمین گیاهان را رویانید

غلاتی که از دانه پدید آمده بودند [خود] دانه تولید کردند.

و درخت ها میوه آوردند.»

کتاب پیدایش به ما می گوید که انسان از باغستان عدن اخراج شد تا سخت کار کند و غذای خودش را بکارد. خدا به آدم می گوید:

«عرق بر پیشانی ات بنشیند تا نانی به کف آری و بخوری.»

بعد از آن بود که «هابیل / Abel» نگهبان گوسفندان شد

و «قابیل / Cain» کشاورز.

کتاب مقدس به ما می گوید که انسان بلافاصله بعد از کشاورز شدن چوپان شد.

محققان کاملاً با این سلسله وقایع کتاب مقدسی موافق هستند. تحلیلگر فرضیه های متفاوت در خصوص اهلی ساختن حیوانات F. E. Zeuner (نویسنده کتاب اهلی سازی حیوانات) تاکید می کند که انسان احتیاجی به نگهداری از حیوانات در قفس یا اهلی ساختنش قبل از رسیدن به سطح زیستن در واحدهای اجتماعی نداشته است. چون چنین جوامع یکجانشینی متعاقب گذار به کشاورزی به اهلی کردن حیوانات نیازمند بوده اند. نخستین حیوان اهلی شده سگ بوده و نه لزوماً به عنوان بهترین دوست انسان، بلکه احتمالاً تا حدی برای غذا. اعتقاد بر این است که این فرایند حدود ۹۵۰۰ پیش از میلاد صورت گرفته است. نخستین بقایای اسکلتی از سگ ها در ایران، عراق و اسرائیل پیداشده است. گوسفند در حدود همین زمان اهلی شده است. غار Shanidar که حاوی بقایای گوسفند از حدود ۹۰۰۰ پیش از میلاد است نشان می دهد که بخش زیادی از جوان ترها برای غذا و فراهم کردن پوست کشته می شده اند. متعاقباً بزها که شیر می دادند، بعد خوک ها و احشام شاخ دار و بی شاخ اهلی شده اند. به هر شکل، اهلی سازی در شرق نزدیک آغاز شد.

تغییر ناگهانی روند وقایع انسانی که در حدود ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در شرق نزدیک رخ

داده (و حدود دو هزار سال بعد در اروپا) منجر به این شد که محققان این زمان را پایان عصر حجر قدیم (the Paleolithic) و سرآغاز دوره نو فرهنگی عصر حجر میانه (Mesolithic / میان سنگی) نام گذاری کنند. این نام فقط به این خاطر در نظر گرفته شده که انسان هنوز عمده ترین ماده ای که مورد استفاده قرار می داده سنگ بوده است. هنوز پناهگاه ایشان در مناطق کوهستانی از سنگ ساخته می شده است. دیوارهای سنگی از جوامع انسانی محافظت می کردند. نخستین ابزارهای که برای کشاورزی استفاده می کرده - دهه - از سنگ ساخته شده بوده و به افتخارش یا حفاظت از جسدش، قبرش را با سنگ می پوشاندند و تزئین می کردند، و او از سنگ استفاده می کرده تا تصاویر باشندگان برتر یا خدایان را بسازد. باشندگانی که انسان دخالت و شفاعتشان را می طلبیده است. چنین تصویری در شمال اسرائیل پیدا و دیرینگی آن نهمین سده پیش از میلاد برآورد شده است. سر تراشیده شده از یک خدا با خودی چاک داده شده محافظت می شود و نوعی عینک روی چشم هایش را پوشانده است.



به دلایلی که محققان ما هنوز از آن طرفه می روند - اما با روایت ما از وقایع ما قبل تاریخی فاش خواهد شد - پیشروی انسان به سوی تمدن برای چند هزار سال اول بعد از ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد به بلندی های شرقی محدود شده است. طی هفتمین هزاره پیش از میلاد، همزمان با فرود انسان از بودگاه کوهستانی اش به پایین، به دره های انباشته از گل، استعداد استفاده از گل در او شکوفا شده است. هلال شرقی تر تمدن از فرهنگ های مربوط به گل و سفالگری بارور شده که تعداد زیادی لوازم، زیورآلات و تندیس تولید کرده اند و طی ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد، شرق نزدیک اشیاء گلی و سفالی



با کیفیت عالی و طراحی خارق‌العاده تولید کرده است. اما طی ۴۵۰۰ پیش از میلاد یک بار دیگر پیشرفت رو به کندی گذاشته و شواهد باستان‌شناسی از یک سیر قهقرایی سراسری خبر می‌دهد. سفالگری خام‌تر و ساده‌تر شده و ابزارهای سنگی - یادگار عصر حجر - دوباره به صحنه بازگشته‌اند. بقایای اندکی از کلنی‌های مسکونی پیدا شده است. برخی مکان‌هایی که مراکز ساخت محصولات گلی و سفالی بوده‌اند متروکه شدند شروع و به روشنی تولید سفال متوقف شده و این صنعت از بین رفته است. طبق نظر James Melaart (در کتاب تمدن‌های ابتدایی تر شرق نزدیک) در آنجا فقر فرهنگی حاکم شده بود. برخی کلنی‌ها به روشنی به نشانه‌های محنت و فلاکتی تازه مبتلا شده و فرهنگ انسان به وضوح روندی رو به انحطاط را در پیش گرفته بوده است. سپس - کاملاً ناگهانی، غیرمنتظره و غیرقابل توضیح - شرق نزدیک شاهد شکوفایی بزرگ‌ترین تمدن قابل تصور شده، تمدنی که به شکلی عمیق در ما ریشه کرده است.

دستی اسرارآمیز بار دیگر انسان را از زوال رهایی داده و او را حتی به سطح والاتری از فرهنگ، دانش و تمدن بالا کشیده است.

## فصل دوم

# تمدن غیر منتظره

تا مدت‌ها انسان غربی بر این باور بود که تمدنش هدیه‌ای از روم و یونان است. اما فیلسوفان یونانی خود بارها نوشته‌اند که تمدن را از منابعی حتی قدیمی‌تر اخذ کرده‌اند. بعدها مسافرانی که به اروپا بازمی‌گشتند از وجود اهرام و معبد - شهرهای پرابهتی که نیمی از آنها در شن فرو رفته‌اند خبر دادند. اهرامی که یک حیوان سنگی عجیب به نام ابوالهول نگهبان آن است.

وقتی ناپلئون در ۱۷۹۹ وارد مصر شد، محققانی را نیز برای مطالعه و بررسی و شرح این بناهای باستانی با خود برد. یکی از افسران نزدیک روستای روزتا لوح سنگی یافت که بر آن اعلامیه‌ای از ۱۹۶ پیش از میلاد حکاکی شده بود. اعلامیه‌ای به زبان تصویری مصر باستان (هیروگلیف) بعلاوه دو زبان دیگر که به وسیله آنها زبان و دستخط مصر باستان کشف رمز شد و کوشش‌های باستان‌شناسی که متعاقب آن صورت گرفت بر انسان غربی معلوم نمود که تمدن والایی به کمال در مصر و پیش از ظهور تمدن یونان وجود داشته است. اسناد مصری از سلسله‌های سلطنتی سخن می‌گویند که حدود ۳۱۰۰ پیش از میلاد آغاز شده‌اند. دو هزاره کامل قبل از آغاز تمدن هلنی که در قرون چهارم و پنجم پیش از میلاد به اوج خود رسیده است. بنابراین یونانیان بنیان‌گذار تمدن نبوده و دیرتر به میدان آمده‌اند. بنابراین آیا منشاء تمدن ما مصر بوده است؟

با وجود اینکه این نتیجه‌گیری منطقی به نظر می‌رسد حقایق علیه آن گواهی می‌دهند. دانشمندان یونانی بازدیدشان از مصر را توصیف کرده‌اند اما منابع باستانی می‌گویند که دانشی که آنها از آن سخن گفته‌اند از جای دیگری سرچشمه می‌گرفته است. فرهنگ‌های ماقبل هلنی دریای اژه - مینوسی‌ها<sup>۳</sup> بر جزیره کرت و میسنی‌ها<sup>۴</sup> بر سرزمین یونان - شواهدی را ارائه می‌کنند که شرق نزدیک پذیرای

۳. مینوسی‌ها ساکنان جزیره کرت یونان بودند. ایشان از آسیای صغیر به آن جزیره مهاجرت کرده بودند. فرهنگ و تمدن ایشان آسیایی بود و به خود و تمدنشان و جزیره‌شان به عنوان آسیایی می‌نگریستند. مینوسی‌ها هندواروپایی نبودند و بستگی تباری ایشان به بقیه تیره‌ها هنوز مشخص نیست. بسیاری از آنچه شهرآیینی و خرد یونانی نام گرفته از این آسیایی‌تبارها سرچشمه گرفته بوده.  
از مینوسی‌ها کاخهای پیشرفته‌ای برج مانده که بیشتر در بخش شرقی جزیره کرت است. م

۴. احتمال می‌رود میسنی‌ها از اقوام مهاجر یونانی در اوایل هزاره دوم ق. م در جزایر اژه و مدیترانه و همزمان با شکل‌گیری تمدن جزیره کرت باشند. این تمدن به دلیل علاقه به طلا و وجود گنجینه‌های فراوان به نقل از هومر به «تمدن سرشار از طلا» شهرت یافت. پس از نابودی تمدن کرت، میسنی‌ها برتری یافتند؛ اما دیری نپایید که با

فرهنگ بوده است و نه مصر. همچنین سوریه و آناتولی راه‌های اصلی بوده‌اند که از طریق آنها یک تمدن باستانی تر در دسترس یونانی‌ها قرار گرفته و نه از طریق مصر. باید خاطر نشان کرد که حمله دوری‌ها از یونان و تهاجم بنی اسرائیل از کنعان متعاقب خروج از مصر در حدود همین زمان صورت گرفته است (حدود قرن سیزدهم پیش از میلاد). محققان از کشف شباهت‌های بسیار زیاد بین تمدن‌های سامی و هلنی شگفت‌زده شده‌اند. پروفیسور Cyrus H. Gordon (در کتاب «خط فراموش شده، شواهدی بر زبان مینوسی») پرونده مطالعاتی جدیدی را گشوده تا نشان دهد که یک خط قدیمی مینوسی به نام Linear A زبان سامی را به نمایش می‌گذارد. او به این نتیجه رسیده که خصوصیات تمدن‌های عبرانی و مینوسی (متمایز از محتوا) تا حد قابل توجهی گسترش پیدا کرده و تاکید کرده که نام جزیره کرت (Crete) در مینوسی Ke-re-ta تلفظ می‌شده که همان لغت عبری Ke-re-et (شهر محصور با دیوار) بوده و حکایت شاه Keret یک همتای سامی نیز دارد. حتی الفبای هلنی که الفبای لاتین و انگلیسی از آن گرفته شده از شرق نزدیک اقتباس شده است. خود تاریخ‌نویسان یونان باستان این طور نگاشته‌اند که یک فنیقی به نام Kadmus (به معنی کهن) این حروف الفبا را برایشان به ارمغان آورده که مشتمل بر همین تعداد حروف با همان ترتیب الفبایی مشابه عبری بوده است. این تنها سیستم الفبایی یونانی بوده که در زمان رویداد جنگ تروی وجود داشته است.

تعداد حروف توسط سیمان‌دیز شاعری از Ceos در پنجمین قرن پیش از میلاد به ۲۶ حرف رسید. اینکه نوشتن به یونانی و لاتین و بنابراین کل بنیان فرهنگ غربی ما از شرق نزدیک اقتباس شده را می‌توان به راحتی با مقایسه نام‌ها و نشانه‌ها و رتبه‌ها و حتی مقادیر عددی که از اصل الفبایی خاور نزدیک گرفته شده اثبات کرد. خیلی بعدتر یونان باستان و متأخرتر لاتین پا به این عرصه گذاشته‌اند.

البته محققان از روابط یونان با شرق نزدیک در نخستین هزاره پیش از میلاد آگاه بوده‌اند. روابطی که با شکست پارسیان از اسکندر مقدونی در ۳۳۱ پیش از میلاد به اوج خود رسیده است. اسناد یونانی حاوی اطلاعات بسیاری درباره این پارسیان و سرزمین‌هایشان است (که ایران امروزی تقریباً همتای آن است) با بررسی نام‌های شاهانشان - کوروش، داریوش و خشایارشا - و نام‌های خدایانشان که به نظر به ریشه زبانی هند و اروپایی تعلق داشته باشد، محققان به این نتیجه رسیده‌اند که آنها بخشی از Aryan (بزرگ‌منش) بوده‌اند. مردمی که مقارن پایان هزاره دوم پیش از میلاد از جایی نزدیک دریای کاسپین ظاهر شده‌اند و گروهی به غرب به آسیای صغیر و گروهی به شرق به هلند و گروهی راه جنوب را در پیش گرفته‌اند به سرزمین‌هایی که کتاب مقدس سرزمین‌های Medes و Parsees نامیده است. از نظر کتاب مقدس این همه را نمی‌توان یک جابجایی قومی و نژادی به حساب آورد. با وجود اینکه منشاء این تجاوزها خارجی فرض شده، عهد عتیق آنها را جزئی از وقایع کتاب مقدسی تلقی نموده

است. به عنوان مثال کوروش «تدهین شده توسط یهوه» دانسته شده و یک قرابت کاملاً غیرعادی بین خدای عبرانی و غیر عبرانی برقرار شده است. طبق کتاب مقدس Ezra، مأموریت کوروش برای بازسازی معبد اورشلیم تصدیق شده و گفته شده که او طبق دستوراتی که یهوه به او داده عمل کرده، کسی که او «خدای ملکوتش» می نامیده است.

Nombre hebreo	CANANEO-FENICIO	GRIEGO PRIMITIVO	GRIEGO POSTERIOR	Nombre griego	LATIN
Aleph	א א	Α	Α	Alpha	A
Beth	ב ב	Β Β	Β	Beta	B
Gimel	ג ג	Γ Γ	Γ	Gamma	CG
Daleth	ד ד	Δ Δ	Δ	Delta	D
He	ה ה	Ε Ε	Ε	E(psilon)	E
Vau	ו ו	Υ Υ	Υ	Vau	FV
Zayin	ז ז	Ζ Ζ	Ζ	Zeta	
Heth (1)	ח ח	Θ Θ	Θ	(H)eta	H
Teth	ט ט	⊗	⊗	Theta	
Yod	י י	Ι Ι	Ι	Iota	I
Khaph	כ כ	Κ Κ	Κ	Kappa	
Lamed	ל ל	Λ Λ	Λ	Lambda	L
Mem	מ מ	Μ Μ	Μ	Mu	M
Nun	נ נ	Ν Ν	Ν	Nu	N
Samekh	ס ס	Ξ Ξ	Ξ	Xi	X
Ayin	ע ע	Ο Ο	Ο	O(nicron)	O
Pe	פ פ	Π Π	Π	Pi	P
Şade (2)	צ צ	Ϻ Ϻ	Ϻ	San	
Koph	ק ק	Ϙ Ϙ	Ϙ	Koppa	Q
Resh	ר ר	Ρ Ρ	Ρ	Rho	R
Shin	ש ש	Σ Σ	Σ	Sigma	S
Tav	ת ת	Τ Τ	Τ	Tau	T

H عموماً برای سهولت به H ترجمه شده. مشخصاً در زبان‌های  
 سومری و سامی CH بوده و در اسکاتلندی یا آلمانی Loch  
 S عموماً برای سهولت به S ترجمه شده؛ مشخصاً در زبان‌های سامی  
 و سومری TS بوده.

کوروش و دیگر شاهان دودمانش خود را هخامنشیان می نامیدند. عنوانی که به یادبود بنیان گذار  
 سلسله از نام Hacham-Anish گرفته شده است. عنوانی نه آریایی، بلکه کاملاً سامی به معنی

«مرد خردمند» است.<sup>۵</sup> رویهمرفته محققان این نکته را نادیده گرفته‌اند که بررسی بیشتر به یافتن شباهت‌هایی بین یهوه خدای عبرانی و خدای هخامنشیان به نام «خدای خرد» آن چنان که بر مهر و موم سلطنتی داریوش قابل مشاهده است در یک جسم کروی بالدار در حال پرواز در آسمان به تصویر کشیده شده منجر می‌شود.



حال معلوم شده که ریشه‌های تاریخی، مذهبی و فرهنگی ایرانیان باستان به امپراتوری‌های قدیمی‌تر بابلی و آشوری بازمی‌گردد که ظهور و سقوطشان در عهد عتیق ثبت شده است. نمادهایی که به شکل نوشته بوده و بر مهرها و بناهای هخامنشی نقش بسته بودند در ابتدا طرح‌های تزئینی پنداشته شده‌اند. Engelbert Kampfer که در ۱۶۸۶ از پایتخت ایران باستان پرسپولیس دیدن کرده، این نشانه‌ها را آثار «گووه‌ای» شکل توصیف کرده است. خطی که امروزه به میخی مشهور است. تلاش‌ها برای رمزگشایی از کتیبه‌های هخامنشی معلوم نموده که این نوشته‌ها همچون نوشته‌های روی کتیبه‌ها و آثار باستانی هستند که در میان رودان، دشتها و بلندی‌های بین دجله و فرات پیدا شده‌اند. یافته‌های پراکنده Paul Emile Botta را مجذوب خود نموده و باعث شد که در ۱۸۴۳ نخستین حفاری بزرگ هدفمند را رهبری کند. او جایی را در میان رودان شمالی نزدیک موصل امروزی که حال Khorsabad نامیده می‌شود برای حفاری انتخاب نمود. Botta خیلی زود توانست ثابت کند که کتیبه‌های میخی این محل را Dur Sharru Kin نام نهاده‌اند. آنها کتیبه‌های سامی بوده‌اند، زبان خاوه‌ری عبرانی، و این نام به معنی «شهر دیوارکشی شده شاه نیکوکار» است. کتاب‌های درسی این شاه نیکوکار را شاه سارگون دوم نامیده‌اند.

در مرکز پایتخت شاه آشوری، مکان سلطنتی باشکوهی قرار داشته که بر دیوارهای آن ردیفی از

۵. در ویکی پدیا آمده که: هَخامنش نام کسی است که دودمان هخامنشی خود را به نام او می‌خواندند. واژه هخامنش معنای دارنده اندیشه راست را می‌رساند. هخامنش می‌باید نیای بزرگ هخامنشیان و سرپرست طایفه پاسارگاد بوده باشد. پاره‌ای از زبان شناسان آن را به معنی «برادر انسان» ترجمه کرده‌اند. لغت نامه دهخدا: هخامنش. [ه م ن] (خ) یا هخامنیش، در پارسی باستان مرکب از دو جزء است. جزء اول هخی به معنی دوست و یار و جزء دوم منیش ازمنه به معنی حس باطنی، فهم و شعور و اندیشیدن و جمعاً به معنی «دوست منش» است. وی سر دودمان سلسله هخامنشی و جد اعلای کورش و داریوش است. (از حاشیه برهان چ معین). وی بزرگ خاندان خود و از مشاهیر فارس بوده اما به سلطنت نرسیده و نخستین کسی که از خانواده او به حکومت فارس رسید فرزند او چشم پش اول بود. (از ایران باستان پیرنیاج ۱ ص ۴۲۶ بعد). رجوع به هخامنشی و هخامنشیان شود.

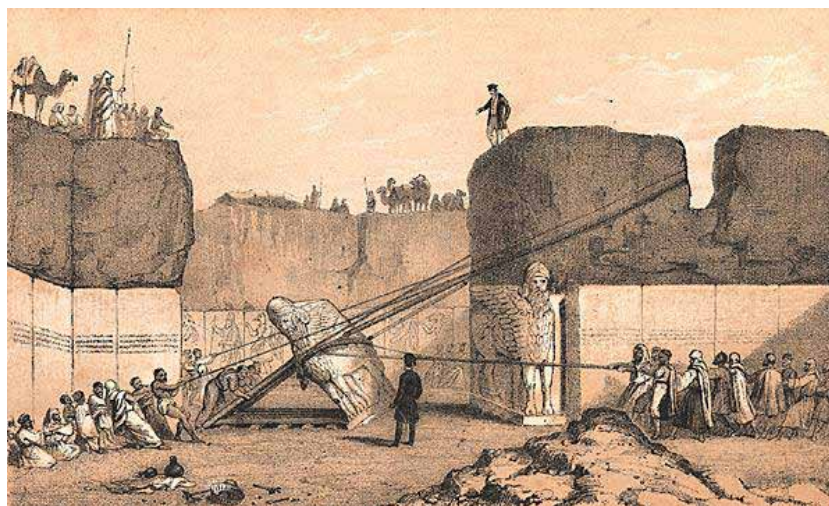


پیکره‌های نقش برجسته کار شده بوده، که اگر این دیوارها به درازا سرهم می‌شدند طول آنها به بیش از یک مایل می‌رسید. یک هرم پلکانی به نام زیگورات بر شهر و محوطه سلطنتی اشراف داشت، هرمی ساخته شده برای خدایان و کارکردش به عنوان «پلکانی به ملکوت» بود.



طرح‌بندی شهر و پیکرتراشی‌ها، جریان زندگی را در مقیاسی بزرگ به نمایش گذاشته است. کاخ‌ها، معابد، خانه‌ها، اصطبل‌ها و انبارها و دیوارها، دروازه‌ها، ستون‌ها و آرایه‌گری‌ها و مجسمه‌ها، آثار هنری، برج‌ها و استحکامات، بهار خواب‌ها و باغ‌ها همگی طی پنج سال کامل شده‌اند. طبق گفته Georges Contenau (در کتاب زندگی روزمره در بابل و آشور) تخیل در برابر توان بالقوه امپراتوری که در چنین فاصله زمانی کوتاهی، آنهم حدود ۳۰۰۰ سال پیش، چنین کاری انجام داده باشد سرگیجه می‌گیرد.

به جای فرانسه، یک انگلیسی به نام سر هنری لایارد پا پیش گذاشته و وارد صحنه شده و منطقه‌ای به پهنای ده مایل از Khorsabad تا انتهای رود دجله را که بومیان آن را Kuyunjik می‌نامیدند، برای کاوش انتخاب کرده است. او توانست نینوا پایتخت آشوریان را پیدا کند، و با این کشف نام‌ها و وقایع کتاب مقدسی دوباره زنده شدند.



نینوا پایتخت سلطنتی آشوریان طی حکمرانی سه شاه بزرگ بوده است:

Ashurbanipal و Sennacherib ، Esarhaddon.

عهد عتیق (دو پادشاهان ۱۳:۱۸) بیان می کند که:

«حال در چهاردهمین سال شاه Sennacherib ، Hezekiah شاه آشوریان علیه همه شهرهای محصور شده با دیوار Judah لشکر کشید». وقتی فرشته پروردگار ارتش را نابود کرد Sennacherib عقب نشینی کرد و در نینوا اقامت گزید. تپه ماهورهایی که Ninveh توسط Sennacherib و Ashurbanipal بر آن ها بنا شده بود، مکآن ها و معابد و آثار هنری را نمایان ساخت که همگی بر آنچه در Sargon دیده بودیم برتری داشتند.

اینجا جایی است که بقایای کاخ های Esarhaddon وجود دارد که معتقدند نباید حفاری شود، چون اکنون مسجدی بر آن ساخته شده و اینکه آنجا محل دفن یونس پیامبر است. کسی که گفته شده وقتی از بردن پیام یهوه به نینوا امتناع کرد توسط یک نهنگ بلعیده شد. لایارد در اسناد یونان باستان خوانده بود که افسری در ارتش اسکندر «اهرام و بقایای یک شهر باستانی را» دیده بود. شهری که پیش از این در دوران اسکندر دفن شده بوده است. لایارد شیفته این سند شده بود، طی جستجوهای خستگی ناپذیر Nimrud مرکز نظامی آشوریان را کشف می کند. در اینجا بوده که Shalmaneser II ابلیسکی بر پا نموده تا شرح لشکرکشی ها و فتوحات خود را بر آن ثبت کند. این ابلیسک اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می شود. در فهرست ابلیسک در میان پادشاهانی که مجبور به پرداخت غرامت شده اند نام «Jehu پسر Omri شاه اسرائیل» وجود دارد.

باز هم کتیبه های میان رودانی و نوشته های کتاب مقدسی به نقطه مشترکی می رسند! متحیر از اینکه یافته های باستان شناسی چطور به کرات حکایت های کتاب مقدس را تأیید می کنند، آشور شناسان نظرشان به فصل دهم کتاب پیدایش جلب شد. در آنجا نیمرود «شکارچی نیرومند به لطف یهوه» بنیان گذار همه پادشاهی های میان رودانی معرفی شده است.

و پادشاهی بر: «بابل و Erech و آکد همه در سرزمین Shin'ar» را آغاز نموده است. بیرون از جایی که آشور نینوا، شهر خیابان های وسیع را ساخته بود و Khalah و Ressen - بزرگ شهری که بین نینوا و Khalah قرار داشته است. در واقع تپه هایی بوده که بومیان Calah می نامیدند؛ آرمیده بین نینوا و نیمرود. وقتی تیمی به سرپرستی W. Andrae این منطقه را از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴ کاویدند توانستند بقایای آشور، مرکز مذهبی آشوریان در پایتخت قدیمی ترشان را بیابند. از همه شهرهای آشور که در کتاب مقدس ذکر شده فقط Ressen باقیمانده که پیدا نشده است. به معنی «افسار اسب» شاید محل اصطبل های سلطنتی آشور بوده است.

در حدود همین زمان، مشابه کشف آشور تیم های تحت نظر R. Koldewey ، Babylon (همان

بابل کتاب مقدس) را حفاری کرده‌اند. محل کاخ‌ها، معابد، باغ‌های معلق و زیگورات‌ها. مدت‌ها قبل آثار باستانی و کتیبه‌ها سرگذشت دو امپراتوری رقیب میان‌رودانی را روایت کرده بودند: امپراتوری بابل و آشور، یکی مستقر در جنوب و دیگری شمال.

بنیان‌گذاران دو تمدن برتری که رویهمرفته در یک بازه زمانی ۱۵۰۰ ساله افت و خیز داشته‌اند. یا جنگیده‌اند یا در صلح در کنار هم زیسته‌اند. هر دو حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد ظهور کرده بودند. آشور و پایتختشان نینوا در نهایت توسط بابلی‌ها در ۶۱۴ و ۶۱۲ پیش از میلاد تسخیر و ویران شد.

آن چنان که انبیاء کتاب مقدس نبوت نموده بودند، شهر بابل، وقتی کوروش هخامنشی در ۵۳۹ پیش از میلاد آن را فتح کرده پایان شرم‌آوری را تجربه نموده است. اگر چه که در طول تاریخشان رقیب هم بوده‌اند، دشوار است که کسی بخواهد تفاوت عمده‌ای بین امور مادی و فرهنگی (معنوی) آشوریان و بابلی‌ها بیابد. اگر چه آشوری‌ها خدایشان را آشور (جهان‌بین) می‌نامیدند و بابلی‌ها مردوک (پسر پاک تپه) به غیر این، پانتئونهای شان/مجمع خدایان شان به واقع همانند بودند.

بسیاری از موزه‌های دنیا تعدادی از قطعات مربوط به این دو امپراتوری را به نمایش گذشته‌اند از جمله: دروازه‌های مربوط به تشریفات، گاوهای بالدار، نقش‌های نیم برجسته، ازابه‌ها، ابزار، ظرف‌ها، جواهرات، مجسمه‌ها و سایر اشیاء ساخته شده از هر ماده قابل تصویری که از تپه‌های آشور و بابل بیرون آورده شده بودند. اما گنجینه اصلی این پادشاهی‌ها اسناد نوشته شده‌شان بوده است: هزاران هزار کتیبه به خط میخی شامل حکایت‌های کیهان‌شناسی، اشعار حماسی، تاریخ شاهان، اسناد معبدی، قراردادهای تجاری، اسناد مربوط به ازدواج و طلاق، الواح نجومی، پیش‌بینی‌های نجومی، فرمول‌های ریاضی، فهرست‌های جغرافیایی، متون مدرسه‌ای شامل فرهنگ لغات و دستور زبان و بیش از همه متون مربوط به نام‌ها، دودمان‌شناسی، القاب، اسناد، قدرت‌ها و وظایف خدایان.

زبان مشترکی که پیوند مذهبی، تاریخی و فرهنگی بین آشور و بابل را شکل می‌داده آکدی بوده است، نخستین زبان شناخته شده سامی، شبیه، اما ما قبل زبان‌های عبری، آرامی، فنیقی و کنعانی. اما آشوری‌ها و بابلی‌ها ادعایی نداشتند که زبان و خطشان را خود اختراع کرده‌اند. در واقع بسیاری از الواحشان ذیل نامه‌ای دارند مبنی بر اینکه آنها از متون اصلی قدیمی‌تری کپی شده‌اند. بنابراین چه کسی خط میخی را اختراع و این زبان را گسترش داده و دستور زبانی دقیق و فرهنگ لغاتی برایش فراهم نموده است؟ چه کسی نسخه‌های اصیل‌تر و قدیمی‌تر را نوشته است؟ و چرا باید آشوری‌ها و بابلی‌ها به زبان آکدی مکالمه می‌کرده‌اند؟

بار دیگر روی کتاب پیدایش متمرکز می‌شویم که می‌گوید:

«و آغاز پادشاهی اش: بابل و Erech و آکد».

آیا به راستی آکد می‌توانسته شبیه یک پایتخت سلطنتی قبل از نینوا و بابل بوده باشد؟

ویرانه‌های میان‌رودانی شواهدی را برای این نتیجه‌گیری فراهم می‌آورد که روزی روزگاری به واقع پادشاهی به نام آکد وجود داشته است. حکمران بسیار قدیمی‌تری که خود را sharru-kin (حکمران صالح) می‌نامیده در آن مستقر بوده است. او در کتیبه‌هایش ادعا کرده که به لطف خدایش انلیل امپراتوریش از دریای پایین (خلیج فارس) تا دریای بالا (احتمالاً مدیترانه) امتداد یافته است. او لاف زده که «در بندر آکد کشتی‌هایی از سرزمین‌های دور لنگر انداخته‌اند». محققان بهت‌زده متوجه شده‌اند که آنها بر یک امپراتوری میان‌رودانی در هزاره سوم پیش از میلاد حکمرانی می‌کرده‌اند! جهشی - وارونه - حدود ۲۰۰۰ سال از سارگون آشوری Dur Sharrukin تا سارگون آکدی.

باز هم حفاری تپه‌ها، ادبیات، هنر، دانش و سیاست و ارتباطات و تجارت، یک تمدن تمام‌عیاری که مدت‌ها پیش از ظهور بابل و آشور وجود داشته را به ارمغان آورده است. علاوه بر این به وضوح سلف و منبع تمدن‌های بعدی میان‌رودانی بوده و آشوری‌ها و بابلی‌ها فقط شاخه‌های بدنه اصلی آکدی بوده‌اند. به هر حال راز یک چنین تمدن میان‌رودانی قدیمی غنی از روی کتیبه‌هایی که دستاوردها و تبارشناسی سارگون آکدی را ثبت کرده بودند پیدا شده است. آنها گفته‌اند که عنوان کاملش «شاه آکد، شاه کیش» بوده است. آنها توضیح داده‌اند که قبل از اینکه او بر تخت نشیند مشاور «حکمران کیش» بوده است. کار که به اینجا رسید محققان از خود پرسیدند که:

آیا کیش یک پادشاهی حتی قدیمی‌تر از آکد بوده؟

بار دیگر آیه‌های کتاب مقدس اهمیت پیدا می‌کنند.

«و کوش نیمرود را به وجود آورد.

او نخستین دلاور سرزمین بود ...

و پادشاهی‌اش آغاز شد:

بابل و Erech و آکد.

بسیاری از این محققان بر این نظر شده‌اند که سارگون آکدی نیمرود کتاب مقدس بوده است. اگر کسی در آیه‌های بالا به جای Kush از Kish استفاده کند، ظاهراً طبق ادعای سارگون کیش قبل از نیمرود قرار می‌گیرد. بدین ترتیب محققان دقت باقی کتیبه‌هایشان را پذیرفته‌اند: او Uruk را شکست داده و دیوارهایش را ویران نموده ... او در نبرد با ساکنان Ur پیروز شده ... او اراضی از Lagash تا دریا را تصرف نموده.

آیا Uruk کتیبه‌های سارگون همان Erech کتاب مقدس بوده است؟ با توجه به حفاری‌های یک موقعیت باستان‌شناسی که امروزه Warka نامیده می‌شود، موردی پیدا شده و معلوم شده که Ur مورد اشاره سارگون همان Ur کتاب مقدس زادگاه میان‌رودانی ابراهیم بوده است. نه فقط یافته‌های باستان‌شناسی نوشته‌های کتاب مقدس را اثبات می‌کنند همچنین به وضوح یقین حاصل

شد که می‌بایست پادشاهی‌ها و شهرها و تمدن‌هایی در میان‌رودان حتی قبل از هزاره سوم وجود می‌داشته‌اند.

سؤال اینجاست که: برای یافتن نخستین پادشاهی متمدن چقدر باید در گذشته دور به عقب بازگشت؟ آیا کلید حل معما باز هم زبان دیگری بوده است؟

پژوهشگران به سرعت متوجه شدند که نام‌ها نه فقط در عبری و عهد عتیق، بلکه در سراسر شرق نزدیک باستان یک معنی دارند. همه‌ی نام‌های اشخاص و اماکن آشوری و بابلی و آکدی یک معنی داشتند، اما نام‌های حکمرانان قبل از سارگون آکدی به هیچ وجه منطقی نیستند: پادشاهی که در بارگاه سارگن مستشار بوده Urzababa نامیده می‌شده، شاهی که حکمران Erech بوده Lugalzagesi نام داشته و...

طی سخنرانی در انجمن سلطنتی آسیایی در ۱۸۵۳ سر هنری راولسون خاطرنشان کرده که این نوع نام‌ها نه سامی هستند نه هندو اروپایی. در واقع به نظر می‌رسد که آنها به گروه ناشناخته‌ای از زبان‌ها یا اقوام تعلق دارند. اما اگر این نام‌ها معنی داشته باشند، چه زبان اسرارآمیزی بوده که آنها در آن معنی می‌داده‌اند؟

محققان کتیبه‌های آکدی را بازنگری نمودند. اساساً خط میخی آکدی هجایی بود: هر علامت برای یک هجای کامل قرار می‌گرفته (ab, ba, bat و...) با این حال خط میخی آکدی از نشانه‌هایی که سیلاب‌های صدا دار نبوده‌اند اما حامل معانی «خدا»، «شهر»، «کشور» یا «حیات» و «متعال» و شبیه آن بوده‌اند تشکیل شده است. تنها توضیح ممکن برای این پدیده این بوده که این علامت‌ها بقایایی از یک روش نوشتاری قدیمی‌تر بوده‌اند که از علائم تصویری استفاده می‌کرده‌اند. بنابراین قبل از زبان آکدی می‌بایست زبان دیگری بوده باشد که از روش نوشتاری شبیه به هیروگلیف‌های مصری استفاده می‌کرده است. خیلی زود معلوم شد که یک زبان قدیمی‌تر و نه فقط یک شکل نوشتاری قدیمی‌تر در اینجا دخیل بوده است. پژوهشگران متوجه شدند که متون و کتیبه‌های آکدی در حد وسیعی از واژه‌های بیگانه استفاده کرده‌اند. کلمات بیگانه‌ای که دست نخورده از زبان دیگری وارد آکدی شده‌اند. (به همان صورتی که یک مرد فرانسوی امروزه لغت weekend را وام می‌گیرد). بخصوص اینکه به راستی واژه‌های تخصصی فنی - علمی سر و کله‌شان پیدا شده بود که در قضایای مربوط به خدایان و آسمان‌ها دخیل می‌شدند.

یکی از بزرگترین یافته‌ها از متون آکدی بقایای کتابخانه‌ای در نینوا بود که توسط آشور بانی پال گردآوری شده بود. لایارد و همقطارانش از این موقعیت باستانی حدود ۲۵۰۰۰ لوح بیرون آوردند که بسیاری از آنها را کاتبان باستانی کپی‌هایی از «متون قدیمی‌تر» توصیف کرده‌اند. یک گروه بیست و سه تایی از این الواح با عبارت «زبان سومری بدون دخل و تصرف پایان یافته‌اند».



متن دیگری حاوی عبارتی معماگونه از خود آشور بانی پال است: «خدای کتابت به من معرفت به هنرش را عطا نمود. نخستین گام‌ها را در فهم رازهای نوشتن برداشتم و توانستم حتی متون بغرنج سومریان را بخوانم. جملات حک شده بر سنگ از دوران قبل از طوفان را فهمیدم.»

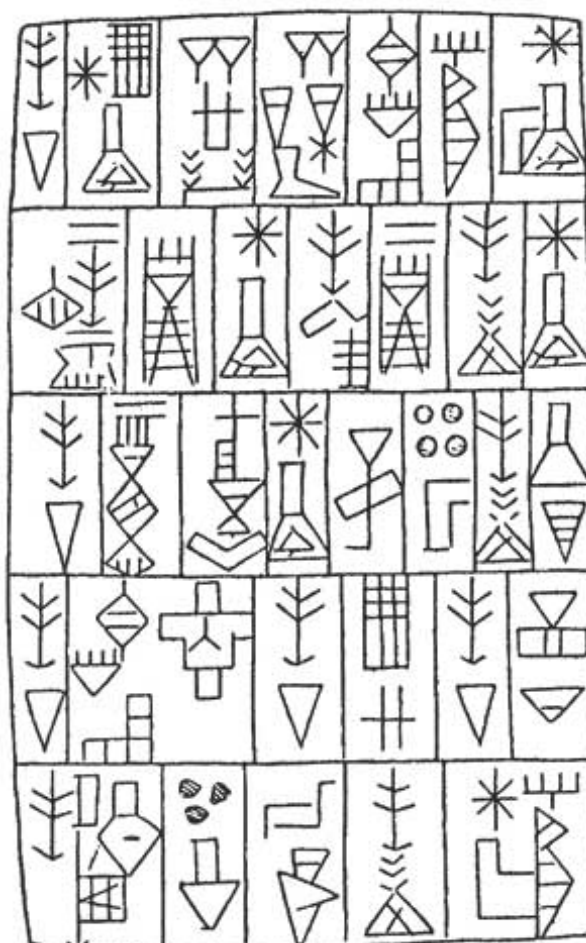
این ادعای آشور بانی پال که او توانسته الواح بغرنج سومریان را بخواند و نوشته‌های روی الواحی «از دوران قبل از طوفان» را بفهمد ماجرا را اسرارآمیزتر نموده است. اما در ژانویه ۱۸۶۹ Jules Oppert به انجمن سکه‌شناسی و آشورشناسی فرانسه اعلام نمود که متوجه وجود یک زبان و قوم ماقبل آکدی شده است. او تاکید کرد که حکمرانان میان‌رودانی مشروعیتشان را با عنوان «شاه سومر و آکد» جار می‌زدند. او این قوم را «سومریان» و سرزمینشان را «سومر» نامیده است. جدا از تلفظ غلط نامش - که می‌بایست Shumer تلفظ می‌شده نه Sumer - حق با Jules Oppert بوده است. سومر نه یک سرزمین اسرارآمیز در دوردست‌ها بلکه نام اولیه میان‌رودان جنوبی بوده است، درست همان طور که کتاب مقدس به وضوح بیان کرده: شهرهای سلطنتی بابل و آکد و Erech در «سرزمین Shin'ar» بوده‌اند. (Shinar نام کتاب مقدسی Shumer بوده).

بار دیگر محققان این نتیجه‌گیری‌ها را پذیرفته‌اند، دروازه‌های طوفان گشود شده (کنایه از جاری شدن سیل. م) اشاره‌های آکدی‌ها به «متون کهن» با معنی شده و محققان خیلی زود متوجه شدند که الواح حاوی ستون‌های درازی از واژه‌ها، در واقع فرهنگ لغات سومری - آکدی هستند که برای مطالعه‌شان درباره نخستین زبان نوشتاری سومری به آشوری و بابلی هم تهیه شده‌اند. بدون این فرهنگ لغت‌های کهن، ما هنوز در خواندن خط سومری ناتوان می‌ماندیم. با کمک آنها گنجینه فرهنگی - ادبی وسیعی در دسترس قرار گرفت و همچنین مشخص شد که خط سومری در اصل تصویری بوده و بر سنگ در ستون‌های عمودی حک می‌شده است. سپس به شکل افقی برگردانده می‌شده و پس از آن برای گوه‌نگاری بر الواح گلی نرم شکل می‌گرفته تا نوشته میخی شود، که آکدی‌ها و بابلی‌ها و آشوریان [و پارسیان] و دیگر ملت‌های شرق نزدیک کهن آن را به عنوان خط خود انتخاب کرده‌اند.

کشف رمز خط و زبان سومری و درک اینکه سومریان و فرهنگشان سرچشمه دستاوردهای آکدی و آشوری و بابلی [پارسی] بوده‌اند حال و هوای تازه‌ای به جستجوهای باستان‌شناسی در جنوب میان‌رودان داد. همه شواهد حاکی از این بودند که سر آغاز در اینجا بوده است. نخستین حفاری مهم یک موقعیت سومری در ۱۸۷۷ توسط باستان‌شناسان فرانسوی شروع شده و یافته‌ها در همین یک محوطه آنقدر زیاد بوده که بقیه حفاری در آنجا را بدون تمام شدن کار تا ۱۹۳۳ ادامه داده‌اند. بومیان آنجا را Telloh (تپه) می‌نامیدند. اثبات شده که آنجا یک شهر سومری کهن بوده است. همان لاگاشی که سارگون آکدی لاف فتحش را می‌زده است. در واقع شهر سلطنتی بوده که حکمرانانش

عنوان سارگن را در میان خود پذیرفته بودند به جز عنوانی که در زبان سومری بوده است: EN.SI (حاکم صالح). این سلسله حدود ۲۹۰۰ پیش از میلاد شروع شده و برای نزدیک به ۶۵۰ سال دوام آورده است. طی این زمان چهل و سه EN.SI بی‌وقفه در لاگاش حکمران شده‌اند. نام‌ها، تبارشناسی و مدت حکمرانی‌اش همگی به دقت ثبت شده است. کتیبه‌ها حاوی اطلاعات بسیاری بودند. توسل به خدایان «تا باعث جوانه زدن بذر و رشد محصول شوند... تا باعث شوند آب مناسب وارد بذر شده بازدهی مفید داشته باشد». این گواهی است بر وجود کشاورزی و آبیاری. جامی حکاکی شده به افتخار یک اله توسط «مباشر انبار غله» حاکی از این است که دانه‌های انبار شمرده و دادوستد شده‌اند.

SUMERIO			CUNEIFORME		Pronunciación	Significado
Original	Vuelto	Arcaico	Común	Asirio		
					KI	Tierra Territorio
					KUR	Montaña
					LU	Doméstico hombre
					SAL MUNUZ	Vulva Mujer
					SAG	Cabeza
					A	Agua
					NAG	Beber
					DU	Ir
					HA	Pez
					GUD	Buey Toro Fuerte
					SHE	Cebada



یک انسی به نام Eannatum نوشته‌ای بر یک لوح خشتی از خود باقی گذاشته که به وضوح بیان نموده که حکمرانان سومری فقط با تأیید خدایان است که می‌توانند تاج و تخت را به دست آورند. همچنین او از فتح شهر دیگری خبر می‌دهد که وجود یک دولت - شهر سومری دیگر در سر آغاز سومین هزاره پیش از میلاد را بر ما معلوم می‌کند.

جانشین Eannatum به نام Entemena از ساختن یک معبد و تزئین آن با طلا و نقره و باغستان‌ها خبر داده که چاه‌های آجری بزرگی در آنها حفر شده بوده است. او مباحثات نموده که دژی با برج‌های مراقبت و تسهیلاتی برای کشتی‌های در اسکله پهلو گرفته ساخته است. یکی از شناخته‌شده‌ترین حکمرانان لاگاش Gudea بوده است. از او تعداد زیادی مجسمه باقی مانده که همگی او را در حال نذر و نیاز به درگاه خدایانش نشان می‌دهند: حالت او نوعی تظاهر نیست چون گودا خود را وقف ستایش و تکریم خدای اصلی اش Ningirsu و تعمیر و بازسازی معابد مربوط به او نموده است. نوشته‌هایش معلوم نموده‌اند که در جستجوی یافتن مصالح شایسته برای ساخت‌وساز،

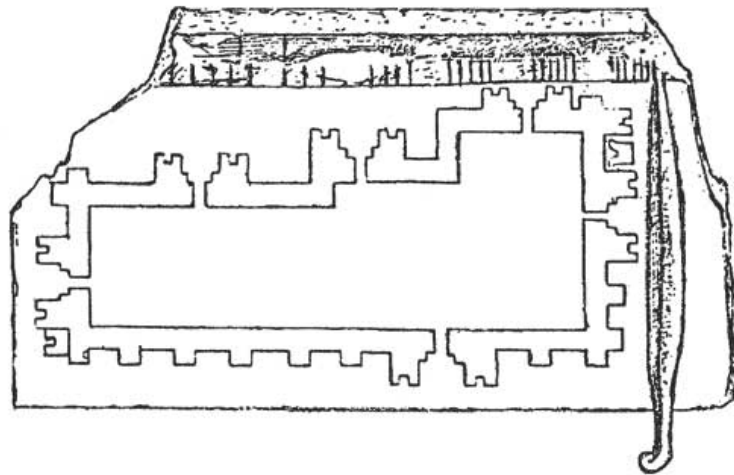


طلارا از آفریقا و آناتولی، نقره را از کوه‌های Taurus، چوب سدر را از لبنان، دیگر چوب‌های کمیاب را از آرات، مس را از دامنه‌های البرز و دیوریت را از مصر، عقیق جگری را از اتیوپی و دیگر مصالح را از جزایری که هنوز برای محققان ناشناخته مانده‌اند وارد نموده است.

موسی برای خدا در صحرا «خیمه» ای ساخته که از قبل خدا راهنمایی ساخت آن را با جزئیات فراوان در اختیارش نهاده بوده است. وقتی که خدا به شاه سلیمان «خرد یزدانی» عطا نموده، او توانسته معبد نخست را در اورشلیم بسازد. به حزقیال نبی طرح‌هایی با جزئیات دقیق برای ساخت «معبد دوم» در «وحی الهی» داده شده است. Ur-Nammu حکمران اور یک هزاره قبل تر از آن شرح داده که چگونه خدا به او دستور ساخت معبد و دستورالعمل‌های لازم را داده و در دست‌هایش وسیله اندازه‌گیری و طناب تا شده مشاهده می‌شود.



دوازده قرن قبل از موسی، گودآ همین ادعا را مطرح کرده است. او در نوشته‌ای طولانی ثبت کرده که دستورالعمل‌ها طی فرایندی وحیانی به او داده شده است «مردی که چون آسمان می درخشیده» بر «پرنده یزدانی» به من دستور داد معبدش را بسازم. این مرد «از تاجی که بر سر گذاشته بود معلوم بود که یک خداست». کسی است که بعداً خدا Ningirsu معرفی شده است. با او الهای بود «که لوحی از اختر ملکوتی مطلوبش» را در یک دست داشت و در دست دیگرش «قلم مقدسی» که با آن طرح شایسته‌ای برای ساخت معبد را به گودآ نشان دهد. سوم مردی، او نیز یک خدا، لوحی ساخته شده از سنگ گرانبها دارد که حاوی نقشه معبد است. یکی از مجسمه‌های گودآ او را نشسته نشان می‌دهد که لوح یزدانی به وضوح روی زانویش دیده می‌شود.

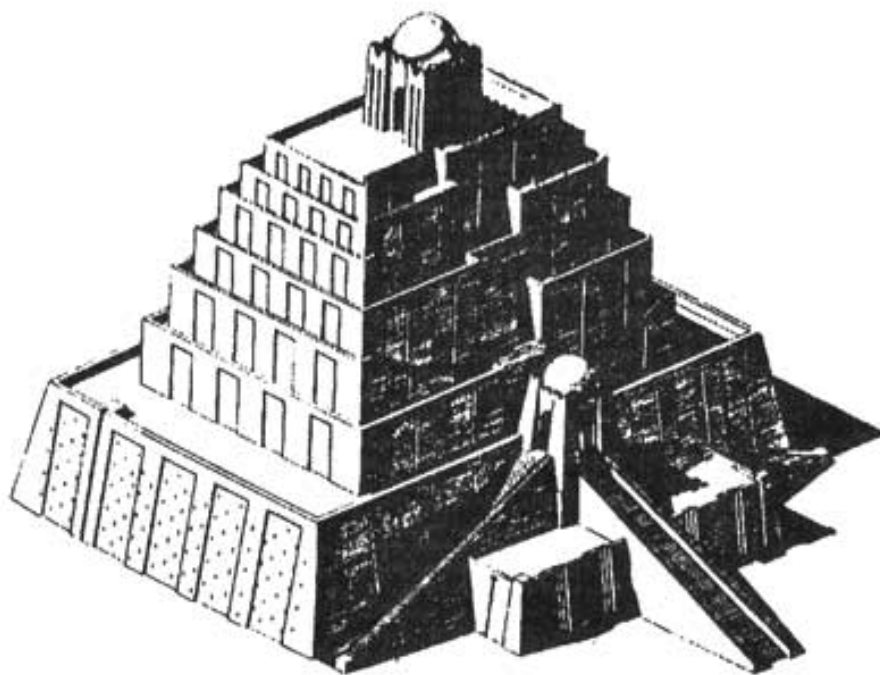


گودآ مرد باهوشی بود اما این دستورالعمل‌های معماری گیجش کرده بود و او از یک اله کمک خواست تا پیام‌های یزدانی را برایش تفسیر کند. اله دستورها و اندازه‌های مطرح شده در نقشه و شکل و قالب آجرهایی که او باید استفاده کند را برایش توضیح داد. او یک پیشگوی مرد «یک تصمیم‌گیرنده» و یک «جوینده رازها»ی زن را استخدام کرد تا محل معبد در پیرامون شهر را بیابند. جایی که خدا دوست دارد معبدش آنجا ساخته شود. سپس او ۲۱۶۰۰۰ نفر را استخدام نمود تا کار ساخت‌وساز را انجام دهند.

سردرگمی گودآ به آسانی قابل‌درک است، نگاهی غیر کارشناسی هم به شکل هندسی معبد این فرض را به وجود می‌آورد که به او اطلاعات لازم برای ساخت بنایی به ارتفاع هفت طبقه که در واقع زیگوراتی پیچیده بوده داده شده است. A. Billerbeck در سال ۱۹۰۰ در کتابش *Der Alte Orient* توانسته حداقل بخشی از دستورات معماری یزدانی را کشف رمز نماید. نقشه کهن، حتی بر نوک مجسمه تا حدی آسیب دیده با گروهی از خطوط عمودی همراه شده که تعداد آنها، وقتی فضای بین آنها زیاد می‌شود، رو به کاهش می‌گذارد. ظاهراً معمار یزدانی توانسته به کمک یک نقشه مهندسی منحصر به فرد که با هفت مقیاس مختلف همراه شده دستورات کاملی که برای ساخت یک معبد مرتفع هفت طبقه داده شده را اجرا کند.

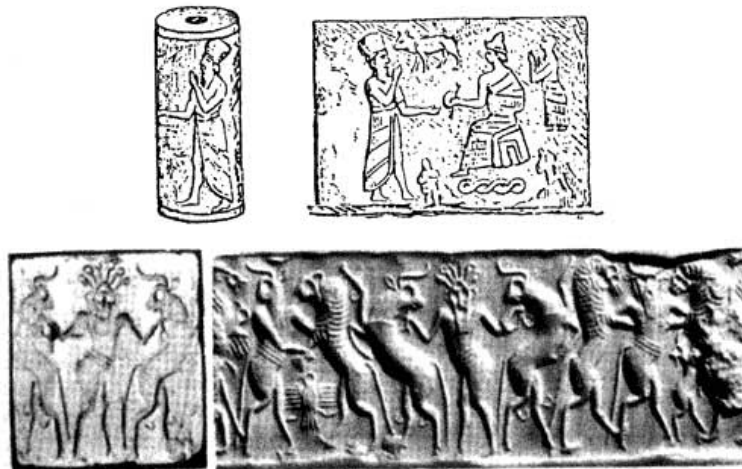
گفته شده که جنگ محرک پیشرفت‌های مادی و عملی انسان بوده است. به نظر می‌رسد در سومر کهن ساخت معبد محرک مردم و حکمرانانشان برای دستاوردهای سازمانی، معماری، حمل‌ونقل، تجاری و فن‌آوری پیشرفته‌تر بوده است. از توانایی اجرای یک کار بزرگ در عرصه معماری بر اساس طرح‌های معماری از قبل تدارک دیده شده تا توانایی سازماندهی و تغذیه حجم زیادی از نیروی کار، تا مسطح کردن و آماده‌سازی تپه‌ها، تا فرم دادن به آجرها و حمل‌ونقل سنگ‌ها، تا آوردن مصالح کمیاب و دیگر مواد مورد نیاز از راه‌های دور تا ریخته‌گری فلز و شکل دادن به ظرف‌ها و زیورآلات، همه اینها

مشخصاً از یک تمدن پیشرفته خبر می‌دهند که قبلاً در اوج شکوفایی در سومین هزاره پیش از میلاد قرار داشته است.

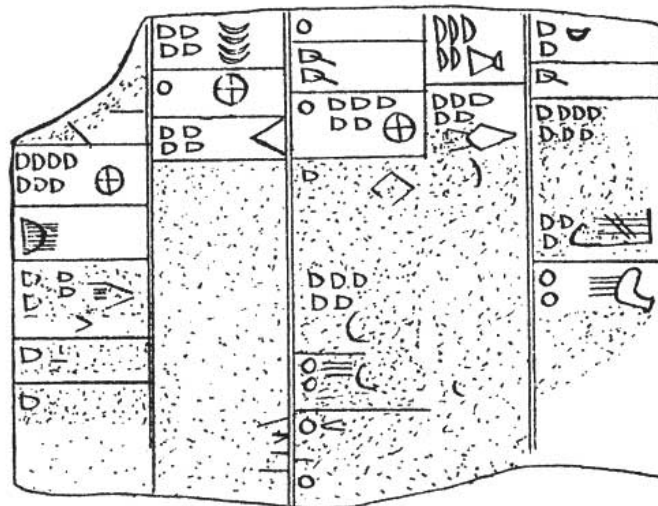


حتی ابتدایی‌ترین معابد سومری هم استادانه ساخته شده بودند، اما آنها فقط نوک کوه یخی از دستاوردهای مادی و غنی نخستین بزرگ تمدن شناخته شده برای بشر بودند. علاوه بر اختراع و توسعه نوشتن که بدون آن یک تمدن برتر پدید نمی‌آمده، سومریان هم می‌بایست با اختراع چاپ افتخار و اعتبار کسب می‌کردند. هزار سال قبل از اینکه یوهان گوتنبرگ با استفاده از نوعی جابجایی چاپ را اختراع کند<sup>۶</sup> کاتبان سومری از نوع آماده‌ای از انواع نشانه‌های تصویری استفاده می‌کردند. کاری که آنها انجام می‌دادند برای ما مثل جوهرگین‌های لاستیکی است که از طریق آنها تعدادی از نشانه‌های مورد نیاز را روی گل مرطوب نقش می‌کردند. همچنین آنها با اختراع مهر استوانه‌ای، پیشرو دستگاه پرس گردان ما هستند. سیلندر کوچکی که از سنگ سخت ساخته شده بوده و روی آن پیام یا طرحی در جهت معکوس حکاکی می‌شده است و وقتی آن را روی گل مرطوب می‌غلتانند، روی گل رس طرحی نقش می‌شده است. مهرها باعث می‌شدند که اعتبار اسناد بیمه شوند. چاپ جدید را می‌شد خیلی سریع با چاپ قدیمی سند مقایسه کرد.

۶. یوهان گوتنبرگ اغلب به عنوان مخترع صنعت چاپ یاد می‌شود اما آنچه را که او انجام داد ابداع اولین روش استفاده از حروف چاپی قابل جابجایی و ماشین چاپ بود که این امکان را فراهم می‌آورد تا بتوان مطالب نوشته شده گوناگون را با سرعت و دقت به چاپ رساند. البته این صنعت ۴۰۰ سال قبل از وی توسط یک بازرگان چینی به نام بی شنگ استفاده می‌شد و حدود ۲۰۰ سال قبل نیز در کره مورد استفاده قرار می‌گرفت. مهمترین اثر گوتنبرگ انجیل گوتنبرگ یا انجیل ۴۲ سطری است، که از لحاظ زیبایی خطی و کیفیت صنعتی آن در زمان خودش انجیلی بی نظیر بود.



بسیاری از اسناد سومری و میان‌رودانی لزوماً با الوهیت و معنویت سروکار نداشته بلکه با وظایف روزانه‌ای چون ضبط محصولات کشاورزی، واحدهای اندازه‌گیری و محاسبه قیمت‌ها هم سروکار داشته‌اند. در واقع هیچ تمدنی بدون یک سیستم مشابه از ریاضیات تمدن برتر به حساب نمی‌آید. سیستم محاسبه سومری شصت‌تایی نام داشته با ترکیب ۱۰ زمینی با ۶ «سماوی» رقم پایه ۶۰ به دست می‌آمده است ( $60 = 6 \times 10$ ). این سیستم در برخی موارد از سیستم ما بهتر است و در هر مورد برتری آن نسبت به سیستم‌های یونانی و رومی مسلم است. این سومریان را قادر ساخت تا تقسیماتی در سطح کسری و ضرب‌هایی در حد میلیون انجام دهند، یا اینکه ریشه‌ی معادلات را محاسبه کنند و یا اعداد را به توان‌های مختلف برسانند. این نه تنها اولین سیستم ریاضیاتی شناخته شده بود، بلکه سازواره‌ای بود که مفهوم «محل رقم» را برایمان به ارمغان آورد، مثلاً، در سیستم ارقام اعشاری، عدد ۲ می‌تواند ۲ باشد یا ۲۰ باشد یا ۲۰۰، بسته به اینکه محل رقم کجا است، لذا عدد ۲ سومری می‌توانست به معنی ۲ یا ۱۲۰ (یعنی ۲ ضربدر ۶۰) باشد، و به همین ترتیب الخ.



دایره ۳۶۰ درجه‌ای، پا و ۱۲ اینچش، و «دوجین» به عنوان یک واحد، تنها چند مثال ساده از بقایای ریاضیات سومریان هستند که هنوز هم در زندگی روزمره ما مشهود هستند. دستاوردهای پیشرفته آنها در نجوم، بنا نهادن یک سیستم تقویمی، و شاهکارهای ریاضیاتی-نجومی دیگری از همین نوع، موضوع مطالعه‌ی دقیق‌تر ما در فصل آتی خواهند بود.

همان‌طور که اقتصاد و سیستم اجتماعی، کتاب‌ها و محکمه و اسناد مالیاتی و روابط اجتماعی و گواهی ازدواج و... ما به کاغذ وابسته‌اند، حیات میان‌رودانیان/سومریان به گل رس وابسته بوده است. معابد، محاکم و محل‌های کسب کاتبانشان با الواح مرطوب آماده بودند تا احکام دادگاه، قراردادها، نامه‌ها یا نرخ‌های برآورده شده و اجرت‌ها را بنویسند یا مساحت یک قطعه زمین یا تعداد آجرهای موردنیاز برای ساخت‌وساز را بر آورد نمایند. همچنین گل ماده خام اصلی تولید ظرف برای استفاده روزانه و صندوق‌هایی برای ذخیره و حمل‌ونقل کالا بود و همچنین برای ساختن آجر از آن استفاده می‌شد. یکی دیگر از اولین‌هایی که سومریان انجام داده‌اند ساختن خانه‌هایی برای مردم، کاخ‌هایی برای شاهان و معابد با ابهت برای خدایان بوده است. سومریان اعتبار امکان ترکیب دو فن‌آوری پیشرفته را به نام خود زدند. ترکیب بین سبک سازی و مقاومت کششی که آن را بر روی همه الواح تولیدی پیاده کردند: با تقویت و اشتعال.

مهندسان معمار امروزی کشف کرده‌اند که بتن‌آرمه - یکی از مصالح خیلی قوی ساخت‌وساز - را می‌توان با ریختن سیمان به درون قالب‌های حاوی میله‌های آهنی ایجاد کرد. مدت‌ها قبل از آن سومری‌ها با ترکیب کردن خاک رس مرطوب بانی یا پوشال شکسته و ریزیز شده مقاومت آجرهایشان را زیاد می‌کردند. آنها همچنین می‌دانستند که دوام و مقاومت کششی محصولات گلی را می‌توان با دمیدن آتش کوره به آنها زیاد کرد. نخستین بناهای مرتفع در جهان و گذرگاه‌های طاق‌دار بعلاوه کالاهای سرامیکی بادوام توسط این فناوری‌های پیشرفته سومری‌ها ممکن شده است. اختراع کوره - تنوری که درجه حرارتش زیاد اما قابل کنترل باشد تا آنجا که محصولات بدون خطر آلوده شدن به گرد و خاک و خاکستر تولید شوند - یک فن‌آوری پیشرفته‌تر را ممکن نموده است: عصر فلزات.

به نظر می‌رسد که انسان کشف کرده که می‌تواند «سنگ‌های نرم» را چکش خور نماید - قطعات طبیعی از طلا و ترکیبی از مس و نقره - و آنها را به شکل‌های دلخواه و قابل استفاده در آورد، آن هم حدود ۶۰۰۰ سال پیش از میلاد. نخستین محصولات فلزی چکش خور شده در بلندی‌های زاگرس و کوه‌های تاروس پیدا شده‌اند. اگر چه آنچنان که R. J. Forbes در کتابش زادگاه فلزگری جهان باستان خاطر نشان نموده: «در شرق نزدیک» موجودی مس طبیعی به سرعت رو به کاهش گذاشته و معدنچی هم کارش وابسته به وجود سنگ معدن بوده است. این فرایند نیازمند آگاهی و توانایی یافتن و استخراج سنگ معدن، خرد کردنشان و سپس گداختن و تصفیه آنها بوده است. فرایندی که



نمی توانسته بدون نوعی کوره و به طور کلی فناوری پیشرفته انجام شود.

هنر فلزگری خیلی زود توانست آلیاژ مس را با دیگر فلزات ترکیب کند، که نتیجه آن به دست آمدن فلزی سخت و فشرده اما نرم و قابل انعطاف به نام برنز شده است. عصر برتر، عصر فلزگری ما نیز سهم میان رودان است تا تمدن مدرن. بخش عمده‌ای از دادوستد باستانی به تجارت فلزات اختصاص داشته که مبنای توسعه بانکداری و نخستین پول - shekel نقره (واحد وزن هم بوده) - در میان رودان شده است. تنوع زیاد فلزات و آلیاژهایی که به نام‌های سومری و آکدی پیدا شده و حجم زیادی از اصطلاحات فنی مربوط به آن گواهی بر وجود سطح بالایی از فلزگری در میان رودان کهن است. تا مدت‌ها این برای محققان معمایی شده بود، چون با وجود یقین بسیار زیاد که سومر جایی بوده که فلزگری از آنجا آغاز شده، خود تهی از سنگ‌های معدنی فلزی بوده است. پاسخ انرژی است.

گداختن، پالودن، ترکیب فلزات بعلاوه ریخته‌گری نمی‌تواند بدون تدارکات وسیع سوخت‌رسانی به آتش کوره‌ها، ظروف مخصوص ذوب فلزات و تون‌ها انجام شود. اگر چه که میان رودان سنگ‌های معدنی نداشته اما سوخت در آنجا فراوان بوده است. بسیاری از کتیبه‌های کهن توضیح می‌دهند که سنگ‌های معدنی فلزی از دوردست‌ها به کوره‌های آنجا آورده می‌شدند. سوخت‌هایی که فن‌آوری برتر سومر را ممکن می‌کردند قیر طبیعی و معدنی بودند. فرآورده‌های نفت که به صورت طبیعی در بسیاری از جاهای میان رودان به سطح زمین تراوش می‌کردند.

R. J. Forbes (قیر و نفت خام در دوران باستان) نشان می‌دهد که ذخایر روی سطح زمین میان رودان منبع عمده سوخت جهان باستان از دوران ابتدایی‌تر تا زمان رومی‌ها بوده است. استدلالش این است که فن‌آوری استفاده از این فرآورده‌های نفتی حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد در سومر آغاز شده است. در واقع او نشان داده که استفاده و آگاهی از سوخت‌ها و خاصیت آنها، نسبت به تمدن‌های بعدی در سومر فراگیرتر بوده است. بنابراین استفاده سومریان از فرآورده‌های معدنی وسیع بوده است و نه فقط برای سوخت بلکه به عنوان مصالح جاده سازی، عایق آب، بطانه، نقاشی و چسب کاری و قالب‌گیری؛ تا آنجا که وقتی باستان‌شناسان اور کهن را جستجو می‌کردند، مدفنی در یک تپه پیدا کردند که عرب‌های بومی آن را «تپه قیر» می‌نامیدند. Forbes نشان داده که زبان سومری برای همه انواع و اقسام مواد قیری پیدا شده در میان رودان عبارتی داشته است. در واقع رد نام‌های مواد نفتی و قیری در دیگر زبان‌ها - آکدی، عبری، مصری، قبطی، یونانی، لاتین و سانسکریت - را می‌توان تا منشاء سومری آن دنبال نمود. به عنوان مثال رایج‌ترین عبارت برای نفت خام - naphta - از napatu مشتق شده است (به معنی سنگ‌هایی که ناگهان مشتعل می‌شوند). استفاده سومریان از فرآورده‌های نفتی مبتنی بر یک شیمی پیشرفته بوده است. متوجه می‌شویم که سطح بالای دانش سومریان نه فقط استفاده از رنگ‌دانه‌ها و نگارگری‌ها و فرایندهایی چون لعاب‌کاری را در بر می‌گرفته،

همچنین فرآورده‌های مصنوعی جالب توجهی از سنگ‌های قیمتی تولید می‌شده که متضمن بدلی برای لاپیس لازوری هم می‌شده است.

از قیرها در طب سومری - عرصه دیگری که در آن استانداردها قابل توجه بوده‌اند - هم استفاده می‌شده است. صدها متن آکدی پیدا شده که در سطحی وسیع از عبارت‌ها و تعابیر طب سومری استفاده کرده و به خاستگاه سومری طب در سراسر میان‌رودان اشاره دارد. کتابخانه آشور بانی پال در نینوا شامل یک بخش پزشکی نیز می‌شده است و متون موجود در آن به سه گروه تقسیم شده‌اند: Bultitu (درمان) shipir bel imti (جراحی) و urti mashmashshe (دستورها و افسون‌ها). قوانین اولیه شامل بخش‌هایی درباره پرداخت پاداش به جراحانی که کارشان را با موفقیت انجام می‌داده‌اند و جریمه کسانی که در موردی با شکست مواجه می‌شدند بوده است: یک جراح برای کار روی بدن بیمار از کچه استفاده می‌کرده و اگر تصادفاً به چشم بیمار آسیب می‌رسانده دستانش را از دست می‌داده است. برخی اسکلت‌های پیدا شده در میان‌رودان حاوی سوراخ‌هایی روی سرشان هستند که بی‌تردید نشانه‌های جراحی مغز می‌باشند. لوح پزشکی تا حدی ترک خورده، از عمل جراحی سخن می‌گوید که طی آن «سایه روی چشم یک مرد برداشته شده». احتمالاً [منظور] عمل آب مروارید است.

متن دیگری به استفاده از ابزار برش اشاره کرده بیان می‌کند که «اگر بیماری به درون استخوان نفوذ کرده باشد شما باید با ایجاد برش عامل بیماری را رفع کنید». اشخاص مریض در دوران سومریان می‌توانستند بین A.ZU (آب درمانی) و IA.ZU (روغن درمانی) یکی را انتخاب کنند. لوحی کشف شده در اور نزدیک ۵۰۰۰ سال پیش نام یک کارور پزشک را دکتر Lulu (منظور از لولو آدم هست م.) ثبت کرده است. حتی در آنجا از دامپزشکان هم نام برده شده، مثل «دکتر گاو» یا «دکتر الاغ». یک جفت انبر جراحی بر مهر استوانه‌ای بسیار قدیمی که در لاگاش پیدا شده به تصویر کشیده شده که به «دکتر Urlugaledina» تعلق داشته است. این مهر همچنین ماری آویزان به یک درخت که امروزه نماد طبابت و داروسازی است را نشان می‌دهد.





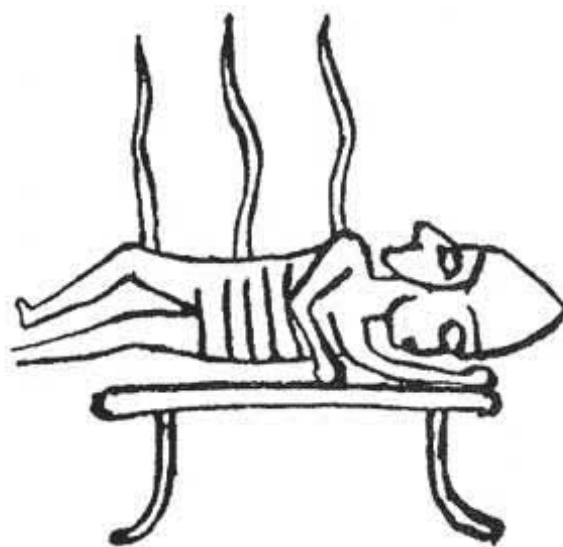
ابزاری که توسط ماماها برای بریدن بند ناف استفاده می‌شده هم به کرات به تصویر کشیده شده است. متون پزشکی سومری با تشخیص بیماری و تجویز دارو سروکار دارند. آنها شکی باقی نمی‌گذارند که پزشکان سومری به جادو یا افسونگری متوسل نمی‌شدند. او به شستن و تمیز کاری و استحمام در آب گرم و گدازنده معدنی، به کار گرفتن مشتقات گیاهی و مالیدن با ترکیبات نفتی توصیه کرده است. پزشکان برای اجرای درمان از گیاه و ترکیبات معدنی دارو ساخته و آن را با مایعات و حلال‌های مناسب مخلوط می‌کردند. اگر دارو خوراکی بود پودر را با شراب، آب جو یا عسل مخلوط می‌کردند و اگر دارو باید از طریق مقعد وارد می‌شد - از طریق اماله - با گیاه یا روغن گیاهی ترکیب می‌شد.

الکل که نقش مهمی در ضد عفونی کردن در عمل جراحی بازی می‌کند، ماده کلیدی برای بسیاری از پزشکان، از طریق kohl عربی که خود از kuhlu آکدی گرفته شده، به زبان ما (انگلیسی) وارد شده است. نگاره‌هایی از جگر حاکی از این است که پزشکی در دانشکده پزشکی با کمک نمونه‌های گلی از اندام‌های انسان انجام می‌شده است. کالبدشکافی به ضرورت دانش پیشرفته‌ای بوده، چون شعائر معبدی کالبدشکافی‌های استادانه از حیوانات قربانی شده را ایجاب می‌کرده که فقط یک گام از دانش هم‌سنگ‌پذیر کالبدشکافی انسان فاصله دارد.

چند نگاره بر مهرهای استوانه‌ای یا الواح گلی کسی را نشان می‌دهند که بر تخت جراحی دراز کشیده و گروهی از خدایان یا انسان‌ها او را محاصره کرده‌اند. ما از حماسه‌ها و دیگر متون داستانی متوجه می‌شویم که سومریان و وارثانشان در میان‌رودان به موضوعاتی چون حیات، بیماری و مرگ علاقمند بوده‌اند، کسی چون گیلگمش شاه ارچ در پی «درخت زندگی» یا نوعی ماده معدنی (سنگ کیمیا) بود که می‌توانسته جوانی انوشه را به او هدیه کند.

در متون کهن میان‌رودانی اشاره‌هایی شده به کوشش‌هایی برای احیاء مرده به ویژه اگر این اتفاق برای یکی از خدایان رخ داده باشد: بالای جنازه، آویزان از دیرک، آنها روی ضربان و تشعشع کار کردند. شش بار آب حیات، شش بار رزق حیات، آنها بر جنازه افشاندند و اینانا برخاست.

آیا در چنین تلاش‌های احیاگرانه‌ای برخی از روش‌های فرا نوین که ما فقط می‌توانیم درباره آنها به حدس و گمان متوسل شویم به کار رفته است؟ آیا رادیواکتیو برای تمدن سومری از همان ابتدا شناخته شده بوده و برای درمان برخی بیماری‌ها به کار گرفته می‌شده است؟ صحنه‌ای از یک معالجه پزشکی بر مهر استوانه‌ای کشیده شده که قدمت آن به همان دوران برمی‌گردد و بر این نکته دلالت می‌کند. بی‌تردید مردی را نشان می‌دهد که بر تخت ویژه‌ای دراز کشیده، صورتش با ماسکی پوشانده شده و زیر تابش نوعی تشعشع قرار دارد.



یکی از دستاوردهای مادی ابتدایی تر سومر پیشرفت در صنعت پوشاک و منسوجات بود. به نظر می‌رسد که انقلاب صنعتی ما با اختراع ماشین‌های ریسندگی و بافندگی در انگلستان و در دهه ۱۷۶۰ شروع شده باشد. اکثر کشورهای در حال توسعه همیشه سودای توسعه صنعت نساجی را به عنوان نخستین گام به سوی صنعتی شدن در سر داشته‌اند. شواهد نشان داده که این آرزو نه از قرن هیجدهام بلکه از زمان نخستین تمدن بزرگ انسان وجود داشته است. تا قبل از توسعه کشاورزی که منجر به کاشت درخت کتان و اهلی‌سازی حیوانات - منابع الیاف و پشم - شده انسان در بند تولید لباس نبوده است. Grace M. Crowfoot (در کتابش: منسوجات، سبده‌سازی و حصیربافی در دوران باستان) به عموم دگم‌اندیشان نشان داده که بافندگی اولین بار در میان رودان حدود ۳۸۰۰ پیش از میلاد خود را نشان داده است.

علاوه بر این، سومر در دوران باستان نه فقط برای تولید پارچه که برای دوخت لباس هم مشهور بوده است. کتاب یوشع (۷:۲۱) گزارش داده که طی بحران جریکو یک سری افراد نتوانسته‌اند در برابر وسوسه‌ی داشتن «یک پالتو خوب شیناری» که او در شهر یافته بود مقاومت کنند؛ با وجود اینکه مجازات مرگ برای آن در نظر گرفته شده بود.

بنابراین پوشاک (Sumer) Shinar بسیار پر ارزش بوده که مردم حاضر بوده‌اند جانشان را برای به دست آوردن آن به خطر بیندازند. برای توصیف لباس‌ها و سازندگان آنها اصطلاحات غنی در زبان سومری‌ها وجود داشته است. لباس اولیه TUG نامیده می‌شده که بدون شک شکل لباس رومی و نام آن toga (ردایی بی‌آستین) از آن گرفته شده است. چنین لباس‌هایی را TUG.TU.SHE می‌نامیدند که در سومری به معنی «لباس بی‌آستینی که به خود می‌پیچیدند».



تصاویر باستانی نه فقط از تنوع و غنای مواد لباس‌ها و ظرافت و ریزه کاری‌های آنها خبر می‌دهند، بلکه سلیقه خوب و هماهنگ بین لباس‌ها، نمونه مو و سربندها و جواهرات مورد استفاده وجود داشته است.



دستاورد بزرگ دیگر سومریان کشاورزی‌شان بوده است. در سرزمینی که بارندگی در آن فصلی است، از طریق یک بستر گسترده از کانال‌های آبیاری در طول سال از رودخانه‌ها برای آب دادن به محصولات زراعی استفاده می‌شده و میان‌رودان در دوران باستان به واقع یک زنبیل مملو از غذای واقعی بوده است.

درخت apricot / زردآلود لغت اسپانیایی برای آن damasco (درخت دمشق) است. نام لاتین armeniaca لغت بیگانه آکدی armanu را قرض گرفته است. cherry / گیلاس - kerosas در یونانی و Kirsche در آلمانی - از karshu آکدی مشتق شده‌اند. همه شواهد حاکی از این هستند که این یا آن میوه و سبزی‌ها از میان‌رودان به اروپا راه پیدا کرده و نیز چنین است وضعیت بسیاری از بذرها و

ادویه‌ها: لغت saffron / زعفران از azupiranu آکدی گرفته شده. crocus از kurkanu از طریق krokos در یونانی. cumin از hyssop ، kamanu ، myrrh ، zupu از murrū بذرها و ادویه‌های دیگری که فهرستشان طولانی می‌شود. در بسیاری از موارد یونان هم پل فیزیکی رسیدن محصولات میان‌رودان بوده و هم از نظر ریشه‌زبانی تأثیر خود را هنگام عبور این محصولات بر آنها می‌گذاشته است. پیاز، عدس، باقلا، لوبیا، خیار، کلم و کاهو؛ عناصر رایج رژیم غذایی سومریان بوده‌اند.

آنچه که به همان اندازه ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد، وسعت و تنوع روش‌های آماده‌سازی و پخت غذا در میان‌رودان باستان است. متون و تصاویر تأیید می‌کنند که سومریان می‌دانسته‌اند چگونه حبوبات و غلات را پرورش داده و به آرد تبدیل کنند. آنها از آرد برای درست کردن انواع خمیر ترش و نان فطیر، شوربا، فرنی، کماج و کلوچه و کیک و بیسکویت استفاده می‌کردند. جو را برای آجودان تخمیر می‌کردند. «دستورالعمل‌های فنی» برای تولید آجودان را می‌توان در میان متون پیدا نمود. از انگور و خرما برای شراب‌سازی استفاده می‌شد. از گوسفند و بز و گاو ماده شیر به دست می‌آمد. از شیر به عنوان آشامیدنی، برای آشپزی و برای درست کردن ماست و کره و خامه و پنیر استفاده می‌شد. ماهی که بخش رایج رژیم غذایی بود. گوشت گوسفند به راحتی تهیه می‌شد و همچنین گوشت خوک که سومریان در گله‌های بزرگ از آنها نگهداری می‌کردند و به عنوان خوراکی خوشمزه در فهرست غذایی‌شان بود. غازها و مرغابی‌ها مختص میزهای خدایان بودند. متون باستانی شکی باقی نمی‌گذارند که دست‌پخت‌معرکه میان‌رودان باستان در معابد و پیشگاه خدایان و در خدمت به آنها توسعه پیدا کرده است.

متنی پیشکشی‌هایی که می‌بایست به خدایان تقدیم می‌شده را توصیه نموده و گفته که خدایان «عاشق نان جو ... نان گندم (شعیر ابلیس) ... خمیر عسلی و خامه‌ای، خرما، کماج ... آب جو، شراب، شیر ... شیر سدر و قیماق هستند. گوشت کباب شده با نوشیدنی‌هایی چون آب جو درجه یک، شراب و شیر عرضه می‌شده است. یک برش مخصوص از گوشت گاو طبق دستورالعمل دقیقی آماده می‌شده، دستورالعملی که عبارت بوده از «آرد خوب» که در آب خمیر می‌شده، آب جو و شراب درجه یک که با چربی حیوانی مخلوط می‌شده است. عناصر معطر، از مغز گیاهان میوه‌های مغزدار به همراه ادویه‌ها و مالت درست می‌شده است.

دستورالعمل‌ها برای «قربانی روزانه به خدایان شهر Uruk» مستلزم ارایه پنج نوع غذا با نوشیدنی‌های متفاوت است و نقش هر کس در آشپزخانه مشخص شده و وظیفه سرآشپز ورز دادن خمیر دانسته شده است. تعجب ما از آشپزی سومریان با مطالعه اشعاری که در مدح غذاهای خوب سخن می‌گویند بیشتر می‌شود. در واقع یک دستور آشپزی با قدمت هزارساله برای coq au vin:

در شراب قابل نوشیدن در آب مقدس در روغن تدهین این پرنده را می‌پزم و می‌خورم.

یک چنین اقتصاد پر رونقی و جامعه‌ای با چنین سازمان‌دهی اصولی وسیعی نمی‌توانسته بدون یک سیستم حمل‌ونقل کارآمد توسعه پیدا کرده باشد. سومریان از دو رودخانه بزرگشان و شبکه مصنوعی از کانال‌ها برای حمل‌ونقل مردم، کالاها و احشامشان از طریق آب استفاده می‌کرده‌اند. برخی از نگارش‌های ابتدایی‌تر آنچه را که بی‌تردید اولین قایق‌های جهان باید نام نهاد به تصویر کشیده‌اند. ما از بسیاری از متون اولیه متوجه می‌شویم که سومریان قادر به دریانوردی در آبهای عمیق بوده و از انواع کشتی‌ها برای دسترسی به سرزمین‌های دور در جستجوی فلزات، چوب‌ها و سنگ‌های کمیاب و دیگر مواد نایافتنی خاص در سومر استفاده می‌کرده‌اند. یک دیکشنری آکدی از زبان سومری پیدا شده که حاوی بخشی در رابطه با کشتیرانی است. ۱۰۵ اصطلاح سومری برای انواع کشتی‌ها و اندازه‌هایشان و همچنین مقصد یا هدفشان برای باربری، مسافرت یا استفاده اختصاصی برخی از خدایان فهرست شده است. ۱۶۹ اصطلاح سومری دیگر با خدمات و ساخت کشتی‌ها مرتبط هستند که به آکدی ترجمه شده‌اند. فقط یک سنت دیرینه دریانوردی می‌تواند این چنین درباره کشتیرانی و اصطلاحات فنی مربوط به آن تخصص داشته باشد.

برای نخستین بار برای حمل‌ونقل از چرخ روی زمین استفاده شده است. اختراع و رواجش در زندگی روزانه موجب پدید آمدن وسایل حمل‌ونقل متنوعی از گاری تا ارابه شده است و شکی وجود ندارد که این سومریان بوده‌اند که از قدرت گاو و اسب برای حمل‌ونقل استفاده کرده‌اند.



در ۱۹۵۶ پروفیسور ساموئل نوح کرامر یکی از بزرگترین سومر شناسان دوران ما، میراث ادبی که در زیر تپه‌های سومر پیدا شده بود را مورد بازنگری قرار داده است. جدولی که در کتاب «از الواح سومری» آمده در نوع خود بسیار با ارزش است. هر فصل از بیست و پنج فصل کتاب یکی از نخستین کارهایی که سومریان انجام داده‌اند را توصیف می‌کند. از جمله نخستین مدرسه، نخستین مجلسان سنا و شورا، نخستین معراج، نخستین کتاب داروشناسی، نخستین تقویم زراعی، نخستین کیهان‌زایی و کیهان‌شناسی، نخستین «شغل»، نخستین حدیث‌ها و ضرب‌المثلها، نخستین مناظره ادبی، نخستین «نوح»، اولین فهرست‌نامه برای کتابخانه، اولین عصر حماسی انسان و اصطلاحات

اجتماعی و وضع قوانین اخلاقی - رفتاری، اولین پزشکی و کشاورزی و تلاش برای صلح جهانی و توازن. اینها اغراق گویی نیستند.

نخستین مدرسه در سومر در پی اختراع و رواج نوشتن تأسیس شده است. شواهد (هم باستان‌شناسی، ساختمان‌های واقعی مدارس و نوشته‌ها، مثل الواح مشق‌نویسی) به وجود یک سیستم رسمی آموزش و پرورش اشاره دارند که در سومین هزاره پیش از میلاد کارش را شروع کرده است. به راستی که هزاران کاتب در سومر می‌زیستند. از کاتبان اصغر گرفته تا کاتبان اعظم. کاتبان سلطنتی. کاتبان معبد و کاتبانی که جزو بلند پایگان حکومتی بودند. یک سری از کارهای معلم‌ها در مدارس را می‌توانیم پیگیری کنیم، انشاهایشان در مدرسه را خوانده و از اهداف، آرزوهایشان، برنامه‌های درسی و روش‌های تعلیمی‌شان آگاه شویم.

مدارس نه فقط زبان و نوشتن، بلکه علوم روز را هم یاد می‌دادند. علمی چون گیاه‌شناسی، جانورشناسی، جغرافی، ریاضیات و یزدان‌شناسی. آثار ادبی از گذشته مورد مطالعه و نسخه‌برداری قرار گرفته و همچنین از آثار ادبی که تازه پدید آمده بودند. مدرسه تحت سرپرستی ummia (استاد متخصص) قرار داشته و هیئت علمی تنها شامل «متصدی نقاشی» و «متصدی زبان سومری» نمی‌شده بلکه «متصدی تازیانه» هم وجود داشته است. ظاهراً که نظم و انضباط سختی در این مدارس برقرار می‌شده است. یکی از فارغ‌التحصیلان روی یک لوح گلی توصیف کرده که چگونه او برای غیبت از مدرسه، عدم آراستگی، برای تنبلی، رعایت نکردن سکوت و بی‌انضباطی و حتی برای بد خط بودن تنبیه شده است.

شعری حماسی با تاریخ Erech سروکار دارد. با رقابت بین Erech و دولت شهر کیش. متن حماسی بیان می‌کند که چگونه فرستاده‌ی کیش رهسپار Erech شده و پیشنهاد توافق صلح به عوض مناقشه را ارایه نموده است. اما حکمران Erech در آن زمان گیلگمش بوده که نبرد را بر مذاکره ترجیح می‌داده است. نکته جالب این است که او این موضوع را در مجمع بزرگان سنای محلی به رأی گذاشته است:

ارباب گیلگمش

این موضوع را در برابر بزرگان شهر مطرح نمود

تصمیم شخصی خود را با آنها در میان نهاد:

«[اینکه] به جای گردن نهادن به تقاضای کیش

آنها را با سلاح‌هایمان در هم خواهیم کوبید».

مجمع بزرگان اگر چه [برخلاف نظر گیلگمش] رأی به مذاکره داد. گیلگمش سرکش موضوع را برای گروهی از جوان‌ترها مطرح نمود. مجمعی از مردان جوان جنگجو که برای جنگ رأی دادند.



اهمیت داستان در طرح این موضوع نهفته است که حکمرانی سومری مسئله جنگ یا صلح را برای اولین بار حدود ۵۰۰۰ سال پیش در برابر دو گروه هم‌آبی مجلس‌گونه مطرح کرده است. کرامر، Entemena شاه لاگاش را به عنوان نخستین مورخ معرفی کرده که نبردش با سرزمین همسایه Umma را بر الواح استوانه‌ای توصیف نموده است. در حالی که متون دیگر آثار ادبی و اشعار حماسی هستند که پس‌زمینه آنها وقایع تاریخی است. کتیبه‌هایی که توسط Entemena نوشته شده‌اند به نثر بوده و فقط آنچه را که از نظر تاریخی رخ داده ثبت نموده‌اند. چون کتیبه‌های آشوری و بابلی پیش از اسناد سومری کشف رمز شده‌اند، تا مدت‌ها اعتقاد بر این بود که نخستین قوانین توسط شاه حمورابی بابلی حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد جمع‌آوری و اجرایی شده است. اما با آشکار شدن وجود تمدن سومری، مشخص شده که نخستین سیستم قانون‌گذاری و نظم اجتماعی و اجرای عادلانه عدالت به سومر تعلق داشته است. قبل از حمورابی، حکمران سومری دولت شهر Eshnunna (واقع در شمال بابل) قوانینی وضع نموده که حداکثر نرخ برای مواد غذایی و اجاره ارباب و قایق‌ها نباید به حدی باشد که باعث دلواپسی اقشار کم‌درآمد شود. همچنین قوانینی درباره اهانت به شخص یا تجاوز به ملک و قوانین مربوط به موضوعات خانوادگی و روابط کارگر و کارفرما وضع شده بود. حتی پیش از آن قوانینی توسط حکمران Lipit-Ishtar حکمران Isin وضع شده بود. ۳۸ قانون بر بخش آسیب ندیده از یک لوح به شکلی خوانا باقی مانده (رونوشتی از یک متن قدیمی که بر یک لوح سنگی حکاکی شده بوده) که با موارد قابل لمس سروکار دارد و عبارتند از برده‌ها و خدمتکارها، ازدواج و وراثت، هزینه کرایه قایق‌ها، اجاره گاو و قصور در پرداخت مالیات. Lipit-Ishtar در مقدمه قانون‌نامه‌اش توضیح داده که او بنا بر فرمان‌های «خدایان بزرگ» عمل کرده که به او فرموده‌اند: «رفاه و خشنودی سومریان و آکدی‌ها را فراهم آورد»، آن چنان که حمورابی بعد از انجام داده است.

با این حال حتی Lipit-Ishtar هم نخستین سومری واضع قانون نبوده است. قطعات الواح گلی پیدا شده که حاوی رونوشت‌هایی از قوانین کد گذاری شده توسط Urnammu - حکمران اور در حدود ۲۳۵۰ پیش از میلاد - هستند. بیش از نیم هزاره قبل از حمورابی، قوانینی با مجوز خدا Nannar وضع شده معطوف به متوقف نمودن و مجازات کردن عمل تصرف گاو، گوسفند و الاغ شهروندان آن چنان که «یتیم نباید قربانی توانگر شود، بیوه نباید قربانی زورمند شود، مردی که یک شکیل دارد نباید قربانی مردی شود که ۶۰ شکیل دارد». همچنین Urnammu فرمان داده به «اندازه‌گیری‌ها و اوزان تغییرناپذیر و درست».

اما سیستم قضایی سومریان و اجرای عدالت حتی به دورتر از این دوران، به ۲۶۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. چیزی می‌بایست در سومر رخ داده باشد که انسی Urukagina چاره را در اصلاحات بنیادی دیده است. دراز کتیبه‌ای توسط او نگاشته شده که محققان آن را سند بارزشی از نخستین



اصلاحات اجتماعی انسان بر اساس مفهوم آزادی، برابری و دادگری می‌دانند. یک نوع «انقلاب فرانسوی» توسط یک شاه، ۴۴۰۰ سال قبل از ۱۴ جولای ۱۷۸۹ تحمیل شده است. پس از اصلاحات، اولین بار در زمان خود اصلاحات حکم شده Urukagina فهرست زیانکاران، از جمله کسانی که عمدتاً از قدرت‌های مربوط به نظارت و مباشرتشان سوء استفاده کردند تا چیزهای خوب مال خودشان باشد، و همچنین سوء استفاده کنندگان از منصب رسمی حکومتی، مثل اخاذی کاهنان اعظم از طریق گروه‌های انحصاری، را منتشر کرده است.

تمام چنین ناعدالتی‌هایی و حتی بیشتر از آن به حکم اصلاحات ممنوع شده است. یک مقام رسمی نمی‌توانسته نرخ خودش را برای «یک الاغ یا خانه خوب» وضع کند. یک «مرد بزرگ» نمی‌توانسته به زور یک شهروند عادی را به کاری وادار کند. حقوق کور و فقیر و بیوه و یتیم تصریح شده است. حدود ۵۰۰۰ سال پیش زنی که طلاق می‌گرفته از حمایت قانون برخوردار می‌شده است. [سؤال اینجاست که] موجودیت تمدن سومری چقدر قدمت داشته که به اصلاحاتی اساسی نیاز پیدا کرده است؟

مشخصاً مدتی طولانی تا آنجا که Urukagina مدعی شده که خدایش Ningirsu به او فرمان داده تا «احکام دوران اولیه را اعاده کند». به وضوح دلالت می‌کند بر بازگشت به سیستم‌هایی حتی قدیمی‌تر و قوانین کهن‌تری که از قبل وجود داشته است. قوانین سومری توسط یک سیستم دادگاهی که در آن دادرسی و قضاوت همراه با ثبت دقیق قراردادها انجام می‌گرفته و حراست می‌شده است. قضاوت‌ها به جای اینکه توسط یک قاضی انجام شود توسط مجمعی شبیه به هیئت منصفه انجام می‌شده است. معمولاً دادگاه از سه یا چهار قاضی تشکیل می‌شده است. یکی که «قاضی سلطنتی» حرفه‌ای بوده و بقیه از میان یک هیئت سی و شش نفره انتخاب می‌شدند.

بابلیان را سازنده قوانین و مقررات دانسته‌اند در حالی که سومریان دل‌بسته عدالت بودند چون باور داشتند که خدایان شاهان را در درجه اول برای تضمین اجرای عدالت در زمین منصوب کرده‌اند. در مقایسه با مفاهیم عدالت و اخلاق در عهد عتیق بیش از یک مورد را در این خصوص می‌توان مطرح نمود، حتی قبل از اینکه عبرانیان شاه داشته باشند آنها با دادگری حکومت می‌کردند. شاهان نه با فتوحات یا ثروت بلکه با درجه عدالتشان سنجیده می‌شدند. در مذهب یهود که سال جدید طی یک دوره ده روزه که در آن اعمال انسان برای حکم قطعی درباره ایمانش در سال پیش رو مورد سنجش قرار می‌گرفته نشان‌گذاری می‌شده احتمالاً بیشتر با این اعتقاد سومریان منطبق است که خدایی به نام Nanshe همه‌ساله بشر را در همین خصوص قضاوت می‌کند. گذشته از همه اینها نخستین شیخ عبرانی - ابراهیم - از شهر سومری Ur آمده از شهر Ur-Nammu و قوانینش.

در خصوص عدالت یا بی‌عدالتی نزد سومریان حکایت‌هایی پیدا شده که کرامر آن را «نخستین

ایوب» نامیده است. او دو تکه از الواح گلی در موزه تاریخ باستان استانبول را با هم مطابقت داده و توانسته بخش سالم مانده از یک شعر سومری را قرائت کند. شبیه به کتاب ایوب کتاب مقدس این شعر با ناله‌های مرد صالحی سروکار دارد که به عوض دریافت برکت و رحمت خدایان، آنها همه جور خسارت و بی‌حرمتی نسبت به او روا داشته‌اند.

او اندوهگین شده می‌گرید و می‌گوید:

«شخصی راست گو بودم که دروغ گو شده‌ام».

در بخش دوم، مجازات شده ناشناس شبیه به بعضی آیات مزامیر عبرانی نزد خدایش تظلم می‌کند:

«خدایم تو که پدرم هستی تو که به وجودم آورده‌ای

مرا سربلند کن. بی‌دفاع رها نمودنم و فرو گذاردنم چقدر باید طول بکشد ... مرا بی‌راهنما رها کرده‌ای؟»

سپس در پی یک پایان خوش، جملات درست و خالص توسط او ادا شده و خدایش پذیرفته و او را از چنگال شیطان نجات داده است.

دو هزار سال قبل از نگارش کتاب جامعه کتاب مقدس، گفتارهای حکیمانه سومریان حاوی بسیاری از همان مفاهیم و کلمات قصار هستند.

اگر محکوم به مرگیم بگذارید خرج کنیم

اگر زندگی مان طولانی است

بگذارید پس انداز کنیم

وقتی یک فقیر می‌میرد

نباید سعی در احیاءش نمود

کسی که نقره بسیار دارد شاید خوشحال باشد

کسی که جو بسیار دارد شاید خوشحال باشد

کسی که چیزی ندارد می‌تواند بخوابد!

چیزی را در دل داشتن منجر به دشمنی نمی‌شود

آن را بر زبان راندن به دشمنی منتهی می‌گردد

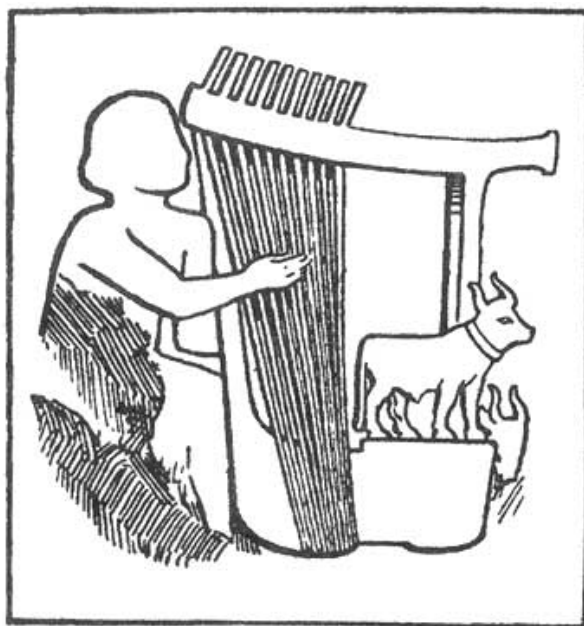
در شهر بی‌سگ نگهبان، روباه هر کاری دلش بخواهد می‌کند.

دستاوردهای مادی و معنوی تمدن سومر با گسترش وسیع هنرهای نمایشی همراه بوده است. تیمی از محققان از دانشگاه کالیفرنیا در برکلی خبری را در سال ۱۹۷۴ منتشر نمودند. آنها اعلام کردند که توانسته‌اند قدیمی‌ترین آهنگ جهان را رمزگشایی کنند. پروفیسور Richard L. Crocker و Anne D. Kilmer و Robert R. Brown نت‌های موسیقی که روی یک لوح میخی - لوحی که در

Ugarit بر ساحل مدیترانه (حال سوریه) پیدا شده بود - که در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد نوشته شده بود را خواندند و در واقع نواختند.

تیم بر کلی توضیح داده که: آنچه که همیشه می دانستیم این بوده که در تمدن های آغازین بابلی و آشوری موسیقی بوده اما تا کشف رمز کتیبه ها ما نمی دانستیم که همان صفت مشخصه موسیقی هفت درجه ای موسیقی غربی معاصر و موسیقی یونانی هزاره اول پیش از میلاد را دارا است. تا به حال فکر می کردیم که موسیقی غربی از یونان سرچشمه گرفته، حال معلوم شده که موسیقی ما - مثل بسیاری از چیزهای دیگر تمدن غرب - از میان رودان سرچشمه گرفته است. این نباید مایه شگفتی ما شود، چون محقق یونانی فیلو پیش از این گفته بود که میان رودانیان به جستجوگران «هماهنگی در ابعاد جهانی و اتحاد و هم آوایی از طریق نت های موسیقی مشهور بودند».

در اینجا شکی باقی نمی ماند که می بایست ادعا نمود که آهنگ و موسیقی هم جزو «اولین های» سومریان هستند. در واقع پروفیسور Kilmer توانسته نغمه ای کهن را فقط با ساختن چنگی شبیه به آنچه که در خرابه های اور پیدا کرده بوده بنوازد. متونی از دومین هزاره پیش از میلاد به وجود «تعدادی کلید موسیقیایی و یک نظریه منسجم موسیقیایی» اشاره دارند و پروفیسور Kilmer در اثر قدیمی ترش (ریشه های ادوات موسیقی: نامها تعداد و اهمیتشان) نوشته که بسیاری از متون سروده شده در حواشی خود حاوی آنچه که به نظر نمادهای موسیقی می رسد هستند. او به این نتیجه رسیده که سومریان و وارثان آنها یک زندگی کاملاً موسیقیایی داشته اند. بنابراین از یافتن ابزارهای موسیقی در سطحی وسیع - همچنین نقش آفرینی خوانندگان و رقصان - که روی مهرهای استوانه ای و الواح گلی به تصویر کشیده شده اند نباید تعجب کرد.



مثل بسیاری از دیگر دستاوردهای سومریان، موسیقی و آهنگ در معابد خلق شده‌اند. اما در ابتدا در خدمت خدایان و سپس این هنرهای نمایشی خیلی زود در بیرون از معابد رواج پیدا کردند. سومریان ضرب‌المثل معروفی دارند درباره هزینه‌های مطالبه شده توسط خوانندگان: «خواننده‌ای که صدایش دل‌نشین نباشد در واقع خواننده فقیری است.»

بسیاری از آهنگ‌های عاشقانه پیدا شده سومریان شکی باقی نمی‌گذارند که آنها برای هم‌نوازی موسیقیایی سروده شده‌اند. بنابراین لایبی که یک مادر همراه با آهنگ برای بچه بیمارش می‌خواند تأثیر بیشتری می‌گذارد:

باشد که اله ای رویش به تو بپیوندد

چه دیدی که شاید در بهشت نگهبانی سخنور هم جوارت شود

شاید حکومت روزهای شاد از آن تو شود

همسری پشتیبان تو گردد و پسری قسمت آینده‌ات

بیا بخواب بیا بخواب پسر م

بخواب و بشتاب پسر م

ای خواب بیا و چشمان بی‌قرارش را در بر گیر

پراز دردی فرزندانم

و من گنگ و درگیر چشم به ستاره‌ها دوخته‌ام

ماه نو به چهره‌ات تابیده است

اشک از چشمانت روان است

آرام بگیر در خواب خود آرام بگیر

آنچه که پیرامون چنین موسیقی و آهنگی به ترنم در می‌آید نه فقط این نتیجه‌گیری است که سومر منبع موسیقی غربی در ترکیب هماهنگ و ساختاری بوده، بلکه مهم‌ترین وجه آن این واقعیت است که شنیدن موسیقی و خواندن اشعار آنها در همه حال یک آوای اسرارآمیز و بیگانه پنداشته نمی‌شود، حتی عواطف و احساسات عمیقشان نیز این گونه است. در واقع با تعمق در تمدن بزرگ سومر متوجه می‌شویم که نه فقط اخلاقیات و حس دادگستری و قوانین و معماری و هنر و فن‌آوری ما از سومر سرچشمه می‌گیرد، بلکه بنیان‌گذاران سومر برایمان آشنا و مانوس هستند. ظاهراً در سرشت همه ما سومری هستیم. بعد از حفاری در لاگاش بیلچه‌های باستان‌شناسان، Nippur مرکز مذهبی سابق سومر و آکد را کشف کردند. از سی هزار کتیبه‌ای که در آنجا پیدا شده بسیاری تا به امروز ناخوانده باقی مانده‌اند. در شورباک، آموزشگاه‌هایی با قدمت سه هزار سال قبل از میلاد پیدا شده‌اند. در اور محققان ارباه‌ها، سلاح‌ها و جواهرات و گلدان‌های مجلل پیدا کرده‌اند؛ زره‌های ساخته شده از

طلا، نقره و مس و برنز، بقایای کارخانه بافندگی، اسناد دادگاه و زیگورات بلندی که بقایایش هنوز در چشم‌انداز منطقه ابهت خود را حفظ نموده است. در Eshnunna و Adab باستان‌شناسان معابد و مجسمه‌های هنری از دوران ماقبل سارگونی پیدا کرده‌اند. کتیبه‌های تهیه شده توسط Umma از امپراتوری‌های کهن سخن می‌گویند. در کیش بناهایی به یاد ماندنی و زیگوراتی از حداقل ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد از دل خاک بیرون آورده شدند.

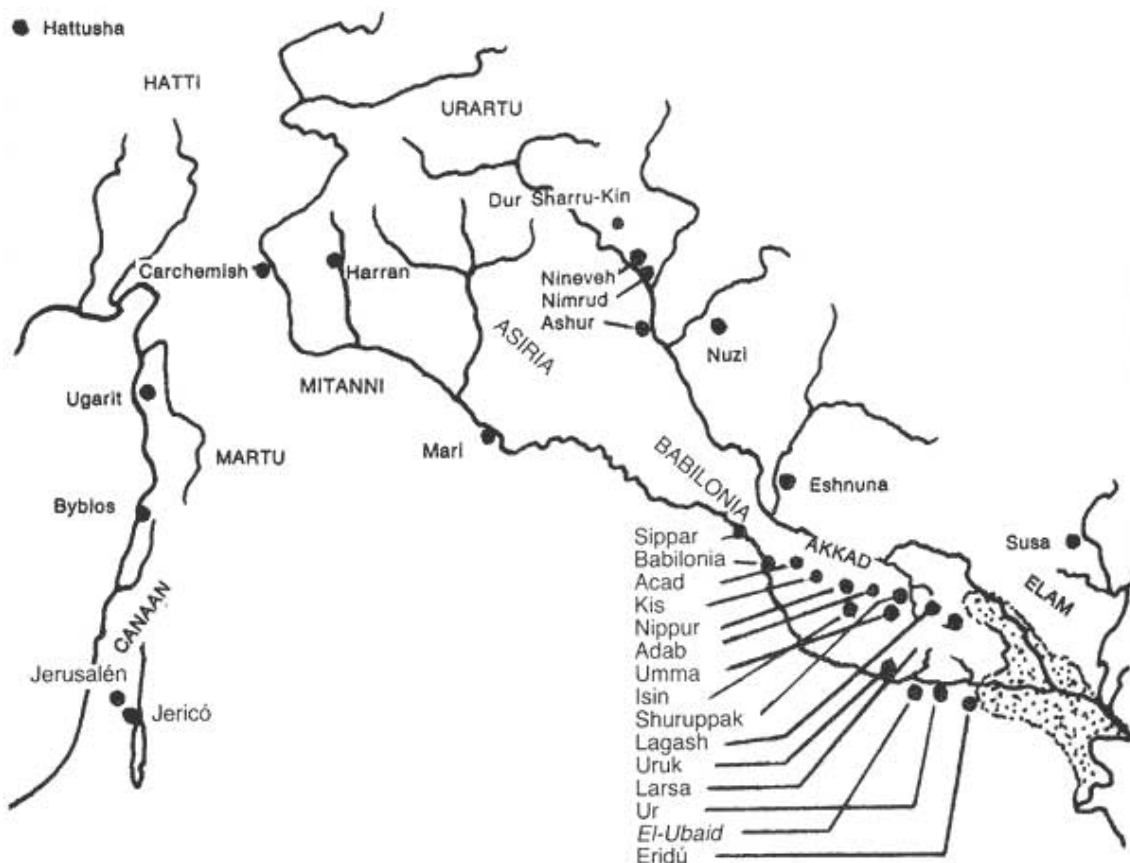
Uruk (Erech) باستان‌شناسان را به چهارمین هزاره پیش از میلاد بازگرداند. در آنجا اولین سفالینه رنگی پخته شده در کوره و شواهدی از به کارگیری چرخ کوزه‌گری برای نخستین بار پیدا شده است. یک سنگفرش ساخته شده از سنگ‌های آهکی پیدا شده که قدیمی‌ترین ساختار تا زمان حاضر است. همچنین باستان‌شناسان در Uruk اولین زیگورات را پیدا کرده‌اند. یک تلنبار بزرگ ساخت انسان که رویش یک معبد سفید و یک معبد قرمز ساخته شده بود. نخستین متون نوشته شده نیز در آنجا پیدا شده‌اند، بعلاوه نخستین مهرهای استوانه‌ای. بعدها Jack Finegan (در کتاب پرتوی از گذشته کهن) گفت: «اینکه مهرهای استوانه‌ای نخستین ظهورشان را در دوره Uruk تجربه کرده‌اند شگفت‌انگیز است». دیگر موقعیت‌های دوره Uruk حاوی شواهد غیرمنتظره‌ای از عصر فلز (the Metal Age) می‌باشند. در سال ۱۹۱۹ H. R. Hall خرابه‌های باستانی در دهکده‌ای که حال El-Ubaid نامیده می‌شود پیدا کرد. این محل را محققان بعنوان مرحله اول تمدن بزرگ سومر در نظر گرفته‌اند. شهرهای سومری این دوره - گسترش یافته از شمال میان‌رودان تا جنوب دامنه‌های زاگرس - اولین بار استفاده از آجرهای گلی، دیوارهای گچی، تزئینات موزاییکی، قبرهای آجرکشی شده، سرامیک‌های مصور و آذین‌بندی شده با طرح‌های هندسی، آینه‌های مسی، گردنبندهایی از فیروزه وارداتی و رنگهایی برای پلک چشم، تبرزین‌هایی با سر فلزی، لباس‌ها و خانه‌ها و ورای همه اینها بناهای معبدی شگفت‌انگیز را رواج داده‌اند.

دورتر از جنوب، باستان‌شناسان Eridu اولین شهر سومریان طبق متون کهن را پیدا کرده‌اند. وقتی کاوش‌ها عمیق‌تر شد آنها معبدی که وقف انکی خدای دانش سومری شده بود را پیدا کردند. ظاهراً بارها بنا، و دوباره بازسازی شده است. هر لایه از حفاری به وضوح محققان را به سرآغاز تمدن سومری برمی‌گرداند: ۲۵۰۰ پیش از میلاد، ۲۸۰۰ پیش از میلاد ۳۰۰۰ پیش از میلاد و ۳۵۰۰ پیش از میلاد.

پس از آن بیلچه‌ها شالوده‌های اولین معبد وقف شده برای انکی را پیدا کردند که زیر آن خاک، دست نخورده باقی مانده بود و قبل از آن هیچ بنایی ساخته نشده بود. زمان آن حدود ۳۸۰۰ پیش از میلاد، وقتی که تمدن آغاز شده بود. این فقط اولین تمدن به معنای واقعی نبوده، این تمدن بسیار گسترده‌تر بوده، از همه نظر نسبت به دیگر فرهنگ‌های باستانی که متعاقب آن ظهور کرده‌اند

پیشرفته‌تر بوده و بدون شک تمدنی همپایه‌ی تمدن ما بوده است. استفاده از سنگ به عنوان ابزار حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ سال قبل تر آغاز شده و انسان به این تمدن بی سابقه حدود ۳۸۰۰ پیش از میلاد دسترسی پیدا کرده، و واقعیت گیج کننده در این باره این است که تا به امروز محققان کوچک‌ترین تصویری از این که سومریان که بوده‌اند، از کجا آمده‌اند و چگونه و چرا تمدنشان ظهور کرده است ندارند. چون ظهورشان ناگهانی و غیرمنتظره و از نا کجا بوده است.

H. Frankfort (در کتاب Tell Uqair) از عبارت «حیرت‌انگیز» استفاده می‌کند. Pierre Amiet (در کتاب Elam) عبارت «فوق‌العاده» را به کار می‌برد. A. Parrot (در کتاب Sumer) آن را «شعله‌ای که خیلی ناگهانی بر آمد» توصیف می‌کند. Leo Oppenheim (در کتاب Ancient Mesopotamia) تاکید می‌کند: کوتاه دوره‌ای عجیب و غریب که طی آن این تمدن برخاسته است. Joseph Campbell (در کتاب نقاب‌های خدا) آن را «به شدت مبهوت کننده» توصیف می‌کند. با شدتی گیج‌کننده... همه‌ی ماهیت یک نشانگان فرهنگی که تاکنون درون مایه واحد بنیادی تمامی تمدن‌های بزرگ جهان بوده است،... در این باغ گل آلود کوچک سومری نمایان می‌گردد.









## فصل سوم

# خدایان آسمان و زمین

چه شده بود که بعد از صدها هزار سال و حتی میلیون‌ها سال پیشرفت زجرآور انسان، ناغافل همه چیز به شکلی تمام عیار طی حدود سه دوره تأثیرگذار ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد، ۷۴۰۰ پیش از میلاد و ۳۸۰۰ پیش از میلاد تغییر کرد و شکارچی آواره بدوی همیشه در پی غذا، به کشاورز و سفال‌ساز دگردیسی پیدا نمود و پس از آن از دل [کشاورز سفال‌ساز] سازندگان شهرها، مهندسان، ریاضی‌دانان و منجمان، متالژیست‌ها (صنعت‌کاران فلزکار) و بازرگانان و موسیقی‌دانان و قضات و پزشک‌ها و مؤلفان و کتابداران و کاهنان بیرون آمده‌اند؟

یکی هم مثل پروفیسور Robert J. Braid-wood (در کتاب انسان ما قبل تاریخ) پا را فراتر گذاشته و سؤال بنیادی‌تر را پرسیده: چرا [تمدن] رخ داده است؟ چرا کل بشریت نمی‌بایست هنوز هم چون انسان‌های دوره میان‌سنگی می‌زیسته‌اند؟

سومریان، مردمی که این تمدن خیلی غیرمنتظره را پدید آورده‌اند پاسخ را مهیا نموده‌اند. از میان ده‌ها هزار کتیبه کهن میان‌رودانی که کشف شده، می‌توان خلاصه‌اش نمود:

«هر آنچه که زیبا به نظر می‌رسد به لطف خدایان پدید آمده».

خدایان سومر چه کسانی بوده‌اند؟

خدایان سومر شبیه خدایان یونان بوده‌اند که گفته شده شادیانه در دربار بزرگ زئوس در آسمان‌ها

می‌زیسته‌اند. در المپوسی نظیر بلند قله کوه المپوس بر زمین؟

یونانیان خدایانشان را انسان‌دیس توصیف کرده‌اند؛ از نظر فیزیکی شبیه به زن و مرد فانی و از نظر فروزه، انسان: آنها خوشحال و ناراحت و رشکمند می‌شدند، عاشق می‌شدند، دعوا می‌کردند و می‌جنگیدند و آنها همچون انسان تولید مثل می‌کردند، از طریق مقاربت جنسی با یکدیگر و با انسانها تولید مثل می‌کردند. آنها با وجود غیرقابل دسترس بودن باز هم در امور انسانی دخالت می‌کردند. آنها می‌توانستند با سرعت بسیار جابه‌جا شده، پیدا و پنهان شوند. آنها جنگ‌افزارهایی با قدرت خارق‌العاده

و سهمگین داشتند. هر یک خویش کاری مخصوص به خود را داشته در نتیجه یک کنش خاص انسانی می‌توانسته با برخورد خدای مسئول آن کنش خاص به صورت عذاب یا پاداش روبرو شود. بنابراین آیین‌های پرستش و پیشکشی برای خدایان جهت جلب نظرشان انجام می‌شده است.

خدای اصلی یونانی‌ها طی تمدن هلنی‌شان زئوس بوده است. «پدر خدایان و انسان»، «ارباب آتش آسمانی»، جنگ‌افزار اصلی و نمادش آذرخش بود؛ او شاهی بود بر زمین که از آسمان‌ها فرود آمده، یک تصمیم‌گیرنده و روانه‌گر نیکی و بدی سوی فانیان و قلمرو اصلی‌اش آسمان‌ها بود. او نه نخستین خدا بر زمین و نه نخستین یزدان در آسمان‌ها بوده است. از آمیزش الهیات با کیهان‌شناسی معجونی پدید آمده که پژوهشگران آن را اسطوره‌شناسی نامیده‌اند.

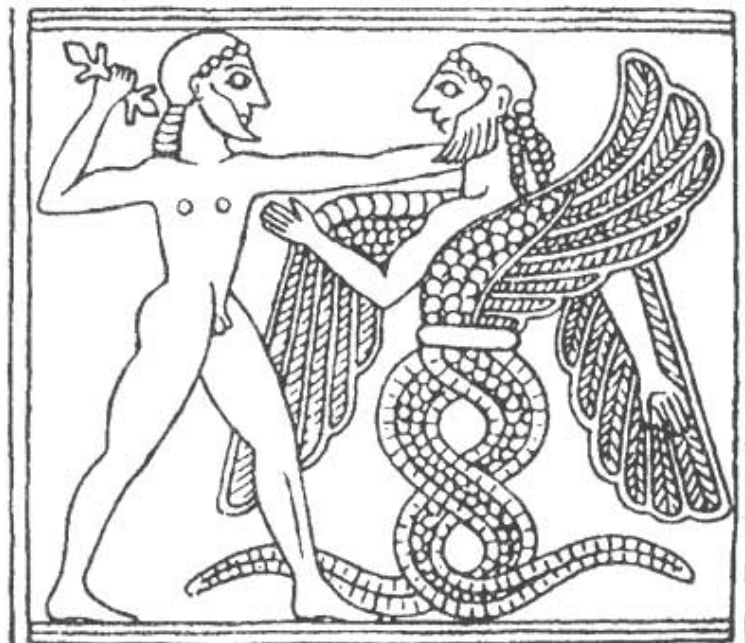
یونانیان بر این اعتقاد بوده‌اند که در ابتدا آشوب / Chaos بوده و سپس گایا / Gaea (زمین) و همدمش اورانوس (آسمان) پدید آمده‌اند. گایا و اورانوس دوازدهمین تیتان را به وجود آوردند؛ شش مذکر و شش مؤنث. به نظر کردار افسانه‌ای‌شان بر زمین به وقوع پیوسته باشد، انگاشته شده که آنها همانندهای اختری داشته‌اند. کرونوس جوان‌ترین تیتان مذکر همچون شمایل اصلی در اسطوره‌شناسی المپیان ظاهر شده است. او ظهور کرده تا بعد از ضعف پدرش اورانوس برتری را در میان تیتانها تصاحب کند. هراسان از [قدرت‌گیری] سایر تیتانها، کرونوس یا زندانی‌شان کرده یا تبعیدشان نموده است. برای این کار مادرش او را نفرین نموده: «باشد که به تقدیر پدرش دچار شده و یکی از پسرانش او را از سلطنت خلع نماید.»

کرونوس با خواهر خودش Rhea ازدواج کرد و او برایش سه پسر و سه دختر به دنیا آورد. پسرها: هادس، پوزیدون و زئوس. دخترها: هستیا، دمتر و هرا.

یکبار دیگر تقدیر چنین شد که جوان‌ترین پسرش همان کسی باشد که او را خلع می‌کند و نفرین گایا وقتی زئوس پدرش کرونوس را سرنگون نمود به حقیقت پیوست. ظاهراً براندازی نرم صورت نگرفته بلکه چندین سال نبرد بین خدایان و گروهی از باشندگان هیولا پیکر پی‌آمد آن بوده است. نبردی سرنوشت‌ساز بین زئوس و خدایی مارگون به نام تای فون. محدوده نبرد مناطق گسترده‌تری را هم بر زمین و هم بر آسمان در بر گرفته و نبرد نهایی بر کوه کاسیوس، نزدیک مرز بین مصر و عربستان، ظاهراً جایی در شبه جزیره سینا، رخ داده است. با توجه به پیروزی در جنگ، زئوس عنوان خدای اکبر را به دست آورده (شبیه عنوان الله اکبر به معنی الله بزرگ‌تر است. م)

با این حال او قدرت را با برادرانش به شکلی انتخابی شریک شده (یا طبق یک نسخه دیگر از طریق قرعه‌کشی)، زئوس کنترل آسمان‌ها را از آن خود نموده است. برادر بزرگ‌تر، هادس، جهان فرودین‌تر به او عطا شده و چیرگی بر دریاها به برادر میانی داده شده است. اگرچه هادس و حکمرانی‌اش بر جهان فرودین (جهانی که به مرور زمان مترادف آن جهنم شد) قلمرو اصلی‌اش جایی «خیلی پایین» بوده

است. حاوی مرداب‌ها، نواحی متروکه و سرزمین‌هایی که رودهای سهمگین آبگیرشان می‌کردند. هادس نامرئی، منزوی، بد قیافه و مهیب و عبوس و خونسرد در برابر دعا و قربانی به تصویر کشیده شده است. از سوی دیگر پوزیدون بارها با نمادش نیزه سه شاخ به تصویر کشیده شده است. اگر چه که او حکمران دریاها بوده، استاد فلزگری و پیکرتراشی هم محسوب می‌شده است. علاوه بر این در سحر و جادوگری ماهر بوده است. در حالی که زئوس در سنت یونانی، کسی به تصویر کشیده شده که بر بشریت سخت می‌گرفته و حتی در یک مورد برای نابودی بشریت برنامه‌ریزی نموده است. پوزیدون دوست بشریت و خدایی که مسافت‌های طولانی را طی می‌کرده تا ستایش بشریت را به چنگ آورد به تصویر کشیده شده است. سه برادر و سه خواهرش همه فرزندان کروئوس از خواهرش Rhea بخش قدیمی تر حلقه المپیان را تشکیل می‌دهند، گروهی متشکل از دوازده خدای بزرگ. شش خدای دیگر همگی اولاد زئوس بوده و حکایت‌های یونانی پر است از تبارشناسی و خویشاوندی‌های آنها.



خدایان مذکر و مونث پدرشان زئوس بود در حالی که مادرشان اله‌های متفاوت بود. او ابتدا با اله‌ای به نام متیس ازدواج کرد و از او دختری به دنیا آورد که بعدها اله بزرگ آتنا نام گرفت. او مسئول درک مشترک و آثار هنری بود و بدین سان اله خرد. او خدایی بود که با زئوس در نبرد با تایفون ایستادگی نمود (دیگر خدایان میدان را خالی نمودند) و آشنا با فنون رزمی و اله نبرد هم نامیده می‌شد. او کاملاً باکره بود و همدمی نداشت اما برخی روایت‌ها از روابط مکرر با عمویش پوزیدون حکایت دارند و اگر چه که پوزیدون همسر رسمی اش اله‌ای بود که بانوی ماز (مارپیچ) از جزیره کرت لقب داشت، برادرزاده اش آتنا معشوقه اش به حساب می‌آمد.

بعد از آن زئوس معاشقه با دیگر اله‌ها را شروع کرده اما هیچکدام از فرزندان او از این معاشقه‌ها به حلقه المپیان پذیرفته نشده‌اند. وقتی زئوس عزم خود را جزم نموده که وارث مذکری داشته باشد ترجیح داده که مادر وارث او یکی از خواهران خودش باشد. طبق همه روایت‌ها، خواهر بزرگ‌ترش هستیا را انتخاب کرد، کسی که شاید انزوا پیشه نموده بود یا زیاد پیر بود یا خیلی مریض که خود را درگیر فعالیت‌های مربوط به ازدواج و... نماید. در واقع زئوس می‌بایست کمی توجهش را به خواهر میانی‌اش Demeter اله باروری و برومندی معطوف می‌کرد. اما Persephone - کسی که همسر عموی هادس شد و سهیم در حکومتش بر سراسر جهان فرودین - به عوض پسر برایش یک دختر به دنیا آورد.

نا امید از پسر دار شدن، زئوس برای تسلی خاطر به دیگر اله‌ها روی آورد. Harmonia برایش نه دختر آورد. سپس Leto برایش یک دختر و یک پسر به دنیا آورد، به نام‌های آرتمیس و آپولو که در کنار هم گروهی از خدایان بزرگ را پدید آوردند. آپولو پسر ارشد گروهی از خدایان بزرگ پانتئون هلنی و به یک اندازه برای انسان و خدایان ترسناک بود. او مترجم فانیان برای درک اراده پدرش زئوس و مرجع صلاحیت‌دار در امور قوانین مذهبی و عبادی معبد بود. او به نمایندگی از قوانین الهی و معنوی، برای تطهیر و کمال مادی و معنوی برخاسته بود.

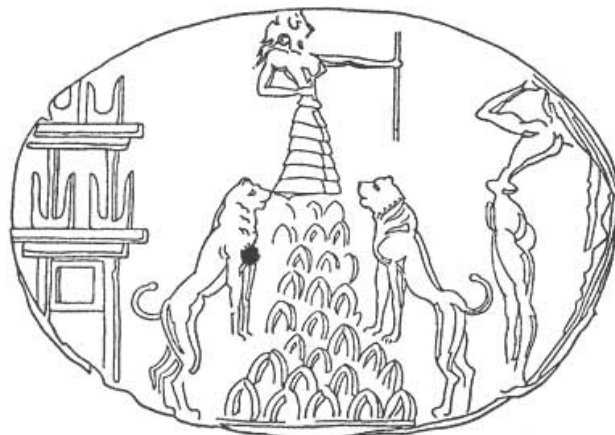
پسر دوم از اله مایا متولد شد و نامش هرس، حامی چوپانان و نگهبان گله‌ها و رمه‌ها بود. از نظر اهمیت و قدرت نسبت به برادرش آپولو کمتر بود. او به امور انسانی آشنا تر بود و نیز تحرکات موفقیت‌آمیز در امور انسانی به او نسبت داده می‌شود. به عنوان دهنده چیزهای خوب او یزدان مسئول تجارت و حامی بازرگانان و مسافران بود. اما نقش اصلی‌اش در اسطوره و حماسه منادی زئوس و رسول خدایان بود.

تحت فشار سنت‌های دودمانی، زئوس هنوز هم به پسری از یکی از خواهرانش احتیاج داشت، پس او جوانترین آنها Hera را انتخاب نمود. با او طبق مناسک ازدواج مقدس پیمان زناشویی بست، زئوس او را ملکه خدایان و اله مادر اعلام نمود. ازدواجشان را تولد یک پسر به نام آرس و دو دختر برکت داد. اما این ازدواج با خیانت‌های مداوم از جانب زئوس بعلاوه شایعاتی درباره خیانت از سوی حرام‌تزلزل شد و این باعث شد که درباره این که پدر و مادر حقیقی پسر دیگرشان Hephaestus واقعاً چه کسی است شک به وجود آید.

Ares قبلاً یکی از اعضاء حلقه دوازده گانه خدایان بزرگ المپیان بوده و ستوان ارشد زئوس و خدای جنگ به حساب می‌آمده است. او به عنوان فروهر قتل‌عام به تصویر کشیده شده است. با این حال او موجود شکست‌ناپذیری نبود. در نبرد تروا در کنار تروجان‌ها جنگید و زخمی برداشت که فقط زئوس می‌توانست مداوایش کند. از دیگر سو Hephaestus برای هموار کردن راه خود تا قله المپیان

می جنگید. او خدای خلاقیت بود. آتش کوره و هنر فلزکاری را به او نسبت می دهند. او صنعت کار یزدانی، سازنده اشیاء جادویی و کارآمد هم برای انسان و هم خدایان بوده است. افسانه‌ها می گویند که او چلاق به دنیا آمد و در نتیجه مادرش از چلاق بودن او خشمگین شده و او را طرد کرده است. اما روایت قابل قبول تر این است که زئوس کسی است که Hephaestus را مجازات کرده، چون به اصل و نسب حقیقی اش شک داشته است. اما Hephaestus از قدرت‌های جادویی خلاقانه‌اش استفاده کرده تا زئوس را مجبور کند در میان خدایان بزرگ جایگاهی برای او در نظر بگیرد. همچنین در افسانه‌ها آمده است که Hephaestus یکبار یک تور نامرئی ساخت که روی تخت همسرش را می پوشانده تا اگر پای عشق دیگری در میان آید او مطلع شود. او به فراهم کردن چنین سیستم حفاظتی نیاز داشت چون همسرش افرودیت اله عشق و زیبایی بود و طبیعی بود که داستان‌های عاشقانه بسیاری از روابط عاشقانه پیرامون او به وجود آید. در بسیاری از این داستان‌ها فرد اغفال گر همان Ares برادر Hephaestus بود. (یکی از فرزندان آن رابطه نامشروع خدای عشق Eros بود.)

آفرودیت در حلقه دوازده تایی المپیان جای داشت و شرایط ورودش پرتوی بر موضوع مورد بحث ما خواهد افکند. او نه خواهر زئوس بود نه دخترش، با این حال نمی شد او را نادیده گرفت. او از سواحل آسیایی رو به یونان آورده بود (طبق گفته شاعر یونانی Hesiod او از راه قبرس وارد شده بود). او ادعا نمود که نسبش به دوران بسیار کهن می رسد و تبار او از نسل اورانوس است. بنابراین از نظر تبارشناسی او یک نسل پیش از زئوس بوده (آن چنان که می گویند) خواهر پدرش و تجسم عقیم کردن نیای خدایان. پس از آن می بایست افرودیت را در میان خدایان المپ جای می دادند. اما ظاهراً نمی بایست از عدد اصلی شان دوازده تخطی می شده است. راه حل هوشمندانه‌ای در نظر گرفته شد. با حذف یکی، توانستند دیگری را اضافه کنند. از این رو به هادوس حکمرانی بر سراسر قلمرو فرودین را داده و از فهرست خدایان بزرگ کوه المپ حذف و جا برای آفرودیت خالی شد و در حلقه ویژه دوازده تایی جای داده شد.





همچنین عدد دوازده کارکرد دو سره داشته است: از آنجایی که نه دوازده المپانی باید زیاد می‌شدند و نه اینکه از تعدادشان کم شود. متون معلوم نموده‌اند که سلسله وقایعی منجر به این شده‌اند که Dionysus هم در حلقه المپیان وارد شود. او پسر زئوس و حاصل هم بستری زئوس با دختر خودش Semele بوده است. Dionysus که می‌بایست از خشم Hera پنهان می‌شد، به سرزمین‌های دور فرستاده شد (حتی به هندوستان رسید). به هر جا که می‌رفت تاک‌نشانی و شراب‌سازی را به راه می‌انداخت. در این مدت جای خالی بر المپوس فراهم شده، Hestia خواهر مسن‌تر زئوس ضعیف و سالخورده، کاملاً از حلقه دوازده‌تایی کنار کشید. پس از آن Dionysus به یونان بازگشت و اجازه یافت تا جای خالی را پر کند و بار دیگر حلقه دوازده‌تایی کامل شد.

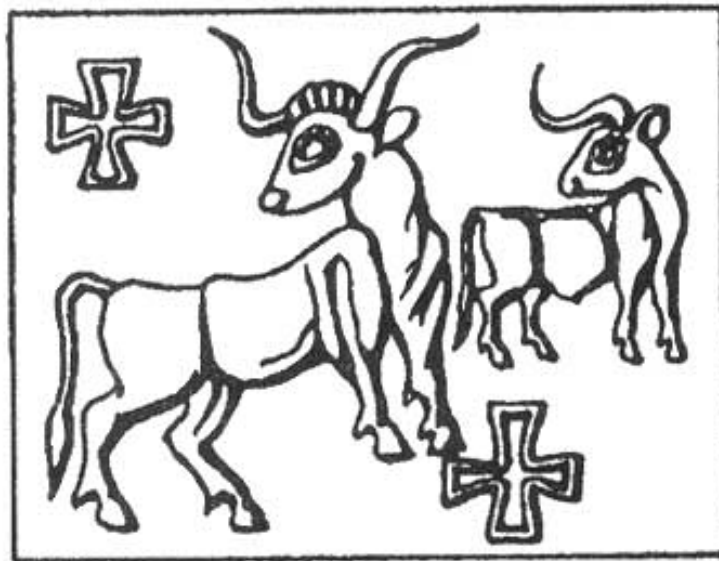
اگر چه که اسطوره‌شناسی یونانی در خصوص منشأ بشریت واضح نیست، افسانه‌ها و سنت‌ها مدعی فرود خدایان برای قهرمانان و پادشاهان هستند. سپس سروکله نیمه خدایان پیدا می‌شود؛ حلقه رابط بین تقدیر انسانی - سخت‌کاری روزانه، وابستگی به محیط طبیعی، طاعون و بیماری و مرگ - و گذشته طلایی، روزگاری که فقط خدایان بر زمین پرسه می‌زدند و اگر چه که بسیاری از خدایان بر زمین متولد می‌شده‌اند اما حلقه منتخب دوازده المپانی معرف جنبه آسمانی خدایان بوده است. منشاء الیمپوس که توسط ادیسه وصف شده «هوای خالص بالا» سرمنشاء دوازده خدای بزرگ ملکوتی بوده که بر زمین فرود آمده‌اند و آنها معرف دوازده جسم سماوی در «گنبد گردون» هستند. نام‌های لاتین خدایان بزرگ وقتی به آنها داده شده که رومی‌ها مجمع خدایان (پانتئون) یونانی را پذیرفته‌اند. بدین سان تداعی ستاره‌سازان مشخص شده است: گایا زمین بوده، هرمس عطارد، آفرودیت زهره و آرس مریخ، کرونوس زحل و زئوس ژوپیتر (مشتری).

سنت یونانی به حیات خود ادامه داده، رومی‌ها ژوپیتر را به عنوان خدای صاعقه اندازی که سلاحش آذرخش نورانی است مجسم نموده‌اند. رومی‌ها چون یونانی‌ها او را با گاو تداعی می‌کردند.



حال یک وفاق جمعی حاصل شده که بنیان‌های تمدن یونانی مشخصاً بر بستر جزیره کرت قرار داشته، جایی که فرهنگ Minoan از حدود ۲۷۰۰ پیش از میلاد تا ۱۴۰۰ پیش از میلاد شکوفا شده است.

در اسطوره‌ها و افسانه‌های مینوان، ماجرای مینوتار مشهور است. این نیمی انسان - نیمی گاو فرزند پاسفیه، همسر شاه مینوس و یک گاو بوده است. یافته‌های باستان‌شناسی ثابت می‌کند که پرستش گاو در مینوان رایج بوده و برخی مهرهای استوانه‌ای گاو را چون موجود یزدانی در کنار نماد صلیب، تقریباً در جایگاه یک ستاره یا سیاره ناشناخته به تصویر کشیده‌اند. از این رو گمانه‌زنی شده، گاوی که توسط مینواها پرستیده می‌شده یک موجود زمینی [مثل گاوی که روی زمین راه می‌رود] نبوده بلکه یک گاو سماوی بوده - صورت فلکی Taurus - به یاد برخی وقایعی که ظاهراً طی اعتدال بهاری خورشیدی، حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد در این صورت فلکی رخ داده است.



طبق سنت یونانی، زئوس از طریق کرت وارد سرزمین یونان شده، از طریق شنا در دریای مدیترانه بعد از ربودن اروپا دختر زیبای شاه فنیقی به شهر Tyre گریخته است. در واقع وقتی خط مینوایی در نهایت توسط سیروس اچ گوردون رمزگشایی شده «یک گویش سامی از سواحل شرقی دریای مدیترانه» سر بر آورده است.

خدایان از آسمان‌ها مستقیماً وارد یونان شده‌اند. زئوس عرض مدیترانه را پیموده و از راه کرت آمده است. گفته شده که آفرودیت از شرق نزدیک از طریق جزیره قبرس وارد شده است. پوزیدون (نپتون برای رومی‌ها) از راه آسیای صغیر با خود اسب آورده است. آتنا از سرزمین‌های کتاب مقدس برای یونان روغن زیتون، حاصلخیزی و باروری و تخم گیاهی آورده است.

شکی وجود ندارد که مذهب و سنت یونانی از شرق نزدیک، از طریق آسیای صغیر و سرزمین‌های مدیترانه‌ای وارد سرزمین یونان شده است. سرچشمه‌های پانتئونشان به آنجا بر می‌گردد. اینجاست که ما می‌بایست سرمنشاء خدایان یونانی را جستجو کنیم و قرابت‌های ستاره‌ای‌شان را با عدد دوازده بکاویم.

هندوئیسم، دین کهن هندو، وداها - مجموعه‌ای از سرودهای روحانی، فرمول‌های فداکاری و دیگر گفتارهای مربوط به خدایان را - به عنوان متون مقدس در نظر می‌گیرد: «آنها توسط انسان فراهم نشده‌اند» بلکه خدایان خود آنها را به انسان آموخته‌اند. سنت هندو می‌گوید: در عصر قبل از عصر کنونی. اما با گذشت زمان، بیش از صد هزار سروده نسل اندر نسل به شکل شفاهی منتقل شده و طی این انتقال یا مفقود شده یا مغشوش گشته است. در پایان، خردمندی، نثرهای باقیمانده را از حالت شفاهی به در آورده و نوشته آنها را به شکل چهار کتاب در آورده و به چهار تن از شاگردهای اصلی‌اش اعتماد کرده و به هر کدام یکی از کتاب‌ها را داده که از آن نگهداری کنند.

وقتی در قرن نوزدهم محققان کشف رمز و درک زبان‌های فراموش شده و ردیابی ارتباط بین آنها را آغاز نمودند متوجه شدند که وداها به همان زبان هند و اروپایی کهن نوشته شده‌اند. سلف هندی ریشه زبانی سانسکریت، یونانی، لاتین و دیگر زبان‌های اروپایی. وقتی آنها در نهایت موفق به خواندن و تجزیه و تحلیل وداها شدند از مشاهده شباهت غریب بین خدایان ودایی و خدایان یونانی شگفت‌زده گشتند.

وداها می‌گویند که خدایان همگی پاره‌هایی از یک بدنه بزرگ بوده‌اند اما نه لزوماً مثل یک خانواده و نه در یک همزیستی مسالمت‌آمیز. در میان حکایت‌های فراز به آسمان‌ها و فرود بر زمین، نبردهای هوایی، سلاح‌های شگفت‌انگیز، دوستی‌ها و رقابت‌ها، ازدواج‌ها و خیانت در زناشویی، به نظر می‌رسد که یک نگرانی اساسی برای حفظ سابقه تبارشناسی وجود دارد، اینکه چه کسی پدر چه کسی است و چه کسی فرزند ارشد چه کسی؟

خدایان روی زمین در آسمان‌ها به وجود آمده‌اند و خدایان اصلی حتی بر زمین تجسم سماوی را از سر گرفته‌اند. در دوران کهن، ریشی‌ها<sup>۷</sup>، دارندگان قدرت‌های شگفت‌انگیز (بینندگان حقیقت در دوران کهن) از ملکوت سرازیر شدند. از آنها هفت تا جزو نیاکان بزرگ بودند. خدایان Rahu (دمون / دیو) و Ketu (منفصل شده) قبلاً یک جسم سماوی بودند که بدون اجازه در پی متحد کردن خدایان بودند. اما خدای طوفان با سلاح آتشینش به سمت این جسم سماوی شلیک کرد و آن را به دو نیم نمود. Rahu شد «سر اژدها» که بی‌وقفه آسمان را در پی انتقام می‌پیماید و Ketu شد «دم اژدها».

از Mar-Ishi نیای دودمان خورشیدی، Kash-Yapa (او که اورنگ است) متولد شد. وداها او را

۷. سراینده سروده‌های ریگ ودا را ریشی (بیننده یا بصیر) می‌گویند.

دارنده اولاد بسیار به تصویر کشیده‌اند اما وراثت دودمانی فقط از طریق فرزند دهمش Prit-Hivi (مادر ملکوتی) ادامه یافته است. به عنوان سر سلسله، Kash-Yapa همچنان رهبر دواها (درخشنده‌گان) و ملقب به Dyaus-Pitar (پدر درخشنده) بوده است. با همسر و فرزندش خانواده یزدانی دوازده نفره Adityas را بوجود آورده، خدایانی که به هر کدام یک نماد دایره البروجی و یک جسم سماوی اختصاص داده شده است. جسم سماوی، Kash-Yapa «ستاره درخشان» نام داشت. Prit-Hivi معرف زمین بود. بعد از آن خدایانی هستند با هم‌تایان سماوی شامل خورشید، ماه، مریخ، عطارد، مشتری، زهره و زحل.

به موقع خود رهبری پانتئون دوازده‌تایی به Varuna خدای گستره ملکوتی منتقل شد. او در همه جا حاضر و جهان‌بین بود. یکی از سرودهای روحانی که به او اختصاص داشته تقریباً شبیه مزموور کتاب مقدس است:

او کسی است که درخشش خورشید را در آسمان‌ها ممکن نموده.

از دم اوست که بادهای می‌وزند

او آبراهه‌های رودها را حفر نموده

آنها از فرمانش پیروی نموده‌اند

او اعماق دریاها را پدید آورده

حکمرانی او دیر یا زود به پایان خواهد رسید

این‌درا خدای کشنده «اژدهای» آسمانی خداوندگار جدید آسمان‌ها و خدای طوفان بود. آذرخش و تندر سلاح‌هایش و لقبش خدای سپاهیان بود. به هر حال او حکومت را با دو برادرش شریک بود. یکی Vivashvat بود نیای Manu، نخستین انسان / Man. آن یکی Agni نام داشت (آتش زنده) کسی که آتش را از آسمان‌ها به زمین آورد تا بشریت بتواند از صنعت استفاده کند. شباهت‌های بین پانتئون یونانی و ودایی واضح هستند. حکایت‌های مربوط به خدایان اصلی بعلاوه اشعاری که با گروه کثیری از دیگر خدایان کهتر، پسرها و دخترها و همسران و معشوقه‌ها سروکار دارند به وضوح کپی (یا نسخه اصلی؟) حکایت‌های یونانی محسوب می‌شوند. شکی وجود ندارد که Dyaus همان زئوس است و Dyaus-Pitar همان ژوپیتر (مشتری)، و ارونا همان اورانوس و... و در هر دو نمونه حلقه خدایان بزرگ همیشه دوازده عضو دارد و حتی تغییر جایگاه در وراثت یزدانی هم تغییری در این عدد دوازده ایجاد نمی‌کند.

چگونه امکان دارد که چنین شباهت‌هایی بین دو منطقه‌ای که از نظر جغرافیایی و زمانی تا این

حد از هم دور هستند وجود داشته باشد؟

محققان بر این باورند که زمانی در دومین هزاره پیش از میلاد کسانی که در شمال ایران یا قلمرو قفقاز به زبان هندو اروپایی سخن می‌گفته‌اند عزم خود را برای مهاجرتی بزرگ جزم کرده‌اند. گروهی

به جنوب شرقی به هند رفته‌اند. هندوها آنها را آریایی‌ها (انسان اصیل) نامیده‌اند. حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد آنها با خود داستان‌های شفاهی وداها را به این سرزمین‌ها وارد نموده‌اند. فوج دیگری از این مهاجران هندو اروپایی خود را به غرب به اروپا رساند. برخی دریای سیاه را دور زده و از طریق پهن دشت‌های روسیه وارد اروپا شده‌اند. اما حجم اعظم این قوم مهاجر از کوتاه راه آسیای صغیر به همراه سنت‌ها و دینشان به یونان رسیدند. برخی از کهن‌ترین شهرهای یونانی در واقع نه در قلب یونان بلکه در انتهای غربی آسیای صغیر قرار گرفته‌اند. اما هندو اروپایی‌ها چه کسانی بوده‌اند که آناتولی را به عنوان سکونتگاهشان برگزیده‌اند؟ دانش غربی در این خصوص در حد کورسواست.

بار دیگر تنها منبع موثق و به آسانی در دسترس، می‌شود عهد عتیق. در این خصوص محققان چندین اشاره به «هیتی‌ها» به عنوان مردمی که در کوه‌های آناتولی اقامت داشته‌اند پیدا کرده‌اند. بر خلاف عداوت منعکس شده در عهد عتیق نسبت به کنعانیان و دیگر همسایگان که «سنت‌هایشان» به عنوان «عمل شنیع» در نظر گرفته شد، هیتی‌ها متفقین و دوستان اسرائیل دانسته شده‌اند.

Bathsheba که شاه داوود دلباخته‌اش شده بود در واقع همسر Uriah هیتی افسر ارتش شاه داوود بوده است. شاه سلیمان که از طریق ازدواج با دختران شاهان خارجی سعی در تحکیم اتحاد متفقین داشت هم دختر یکی از فراعنه مصر را به زنی گرفت و هم شاه هیتی را. در نوبتی دیگر، یک ارتش مهاجم سوری با شنیدن این شایعه که «شاه اسرائیل شاهان هیتی‌ها و مصری‌ها را علیه آنها به کار گرفته» فرار را برقرار ترجیح دادند.

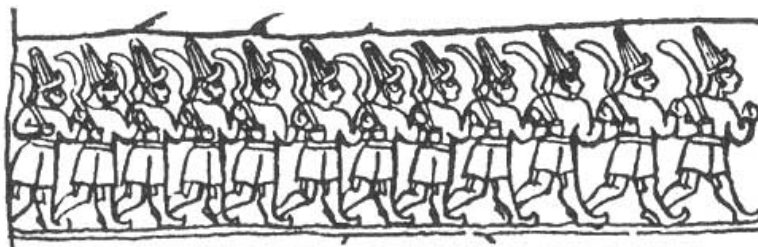
این اشاره‌های مختصر به هیتی‌ها نشان از اعتماد به نفسی بالا دارد که توانایی‌های نظامی‌شان باعث این شده که دیگر ساکنان خاور نزدیک باستان از آنها حساب ببرند. با کشف رمز هیروگلیف‌های مصری و بعدها کتیبه‌های میان‌رودانی، اینجا و آنجا اشاره‌های بسیاری به «سرزمین هاتی / Hatti» آن هم به عنوان یک شاهنشاهی قدرتمند بزرگ در آناتولی، پیدا کرده‌اند.

آیا یک چنین شاهنشاهی قدرتمند و با اهمیتی می‌توانسته ردی از خود باقی نگذارد؟

با سرخ‌های فراهم شده در متون میان‌رودانی و مصری، محققان برای اقدام به حفاری مکان‌های باستانی در قلمروهای پر از تپه آناتولی آماده شدند. حاصل تلاش‌های آنها عبارت بود از: یافتن شهرهای هیتی، کاخ‌ها، گنج‌های سلطنتی، مقبره‌های خانواده سلطنتی، معابد، اشیاء آیینی، ابزارها، سلاح‌ها و اشیاء هنری و مهمتر از همه، آنها کتیبه‌های بسیاری را پیدا کردند. هم فرتور نگاشت (خط تصویری) و هم خط میخی. هیتی‌های مورد اشاره در کتاب مقدس زنده شدند.

لوح منحصر به فردی که برای ما در خاور نزدیک باستان به یادگار گذاشته شده یک صخره حکاکی شده در خارج از پایتخت باستانی هیتی است و به زبان ترکی Yazilikaya نامیده می‌شود که به معنی «صخره اندرنگاشت» است.

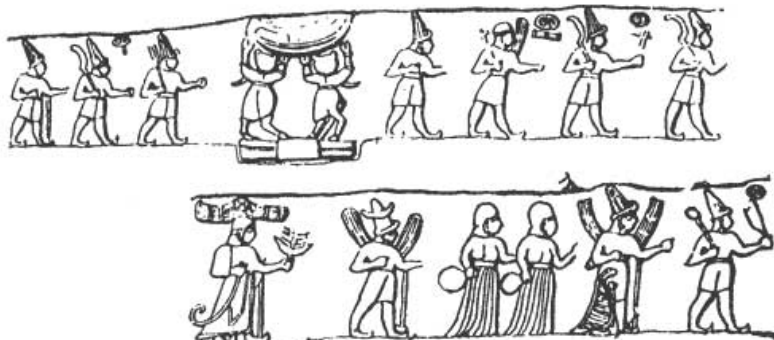
پس از گذر از مدخل‌ها و زنه‌گاه، پرستش‌کننده باستانی به یک گالری روباز می‌رسیده است. دهانه‌ای در میان نیم دایره‌ای از صخره‌ها که در آن همه خدایان هیتی در صفوف منظم به تصویر کشیده شده‌اند. به شکل رژه نظامی از سمت چپ به راست با صفوف طولانی از خدایان درجه اول مذکر مواجه می‌شود که در «گروهی دوازده تایی» سازماندهی شده‌اند. از منتهی‌الیه سمت چپ تا آخر صف رژه، هر دوازده خدا یک جور به نظر می‌رسند و همه هم با خود یک جور سلاح حمل می‌کنند.



گروه میانی ردیف دوازده تایی تعدادی خدای مسن‌تر را شامل می‌شود. تعدادی جنگ‌افزارهای گوناگون حمل می‌کنند و دو تا از آنها با یک نماد یزدانی برجسته شده‌اند.

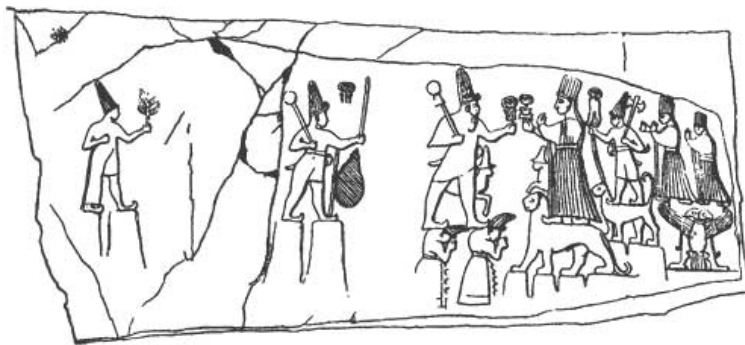


سومین گروه دوازده تایی از خدایان مؤنث و مذکر مهم‌تر تشکیل شده‌اند. جنگ‌افزارها و نمادهایشان متنوع‌تر هستند. چهار تا از آنها نماد سماوی یزدانی بر بالای خود دارند و دو تا از آنها بال دارند. همچنین این گروه همبانش‌های یزدانی را شامل نمی‌شود. دو گاو یک گوی را حمل می‌کنند و شاه‌هیتی‌ها کلاه خود بر سر گذاشته و زیر نمادی از دیسک بالدار ایستاده‌اند.



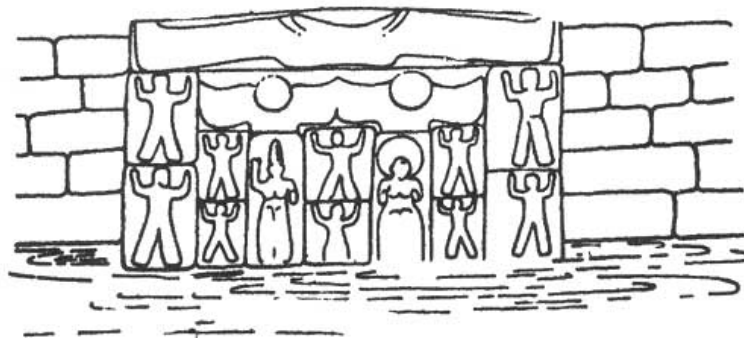


حکاکی‌های روی صخره دو گروه از خدایان زن را به تصویر می‌کشند که قدم‌زنان در حال پیشروی هستند. اگر چه که آنقدر آسیب دیده که تعداد دقیق آنها را نمی‌توان مشخص کرد [با توجه به حکاکی‌های قبلی] این احتمال نمی‌تواند اشتباه باشد که هر کدام از این دو گروه دوازده تایی از دوازده عضو تشکیل شده بوده‌اند. حرکت دسته جمعی این دو گروه از چپ به راست در مرکز حکاکی روی صخره به هم رسیده و به وضوح تجسمی از خدایان بزرگ را به نمایش می‌گذارد. چون همه آنها بلند مرتبه نشان داده شده‌اند و ایستاده بر کوه‌ها، حیوانات، پرندگان و حتی سوار بر شانه‌های ملازمان یزدانی.

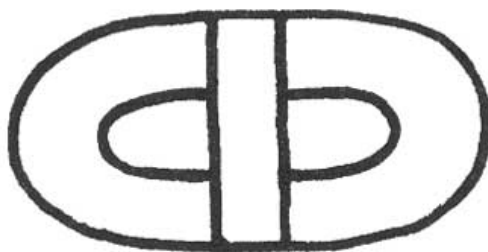


کندو کاوهای بیشتری توسط محققان انجام شده (به عنوان مثال E. Laroche, Le Pantheon de Yazilikaya) تا از نگاره‌ها، نمادهای هیروگلیفی بعلاوه قسمت‌های خوانای متون و نام‌های خدایانی که بر صخره‌ها حک شده‌اند، اسامی، عناوین و نقش خدایانی که در این صف قرار گرفته‌اند را مشخص کنند. همچنین مشخص شده که پانتئون هیتی هم تحت کنترل «دوازده» المپینی بوده است. خدایان کهتر در گروه‌های دوازده تایی سازماندهی شده‌اند و خدایان بزرگ روی زمین با دوازده جسم سماوی تداعی شده‌اند.

کشف یک بنای تاریخی، یک زیارتگاه سنگ کاری شده در نزدیکی جایی که امروزه Beit-Zehir نامیده می‌شود به ما اطمینان می‌دهد که پانتئون هیتی توسط «عدد مقدس» دوازده کنترل می‌شده است. به وضوح زوج یزدانی در آنجا به تصویر کشیده شده‌اند که توسط ده خدای دیگر محاصره شده‌اند و سر جمع تعدادشان به دوازده می‌رسد.



یافته‌های باستان‌شناسی قطعاً نشان می‌دهد که هیتی‌ها خدایانی را می‌پرستیده‌اند که از «ملکوت و زمین» بوده‌اند. همه وابسته به هم و سازمند شده در سلسله مراتب نسبی. برخی خدایان کبیر و مسن‌تر که از ابتدا از آسمان‌ها آمده‌اند. نمادشان که در فرتور نگاشت‌های هیتی به معنی یزدانی یا خدای ملکوتی است شبیه یک جفت عینک محافظ است. تصویری که بارها بر مهرهای مدور به عنوان بخشی از یک شیء راکتی شکل ظاهر شده است.



دیگر خدایان در واقع حاضر نه فقط بر زمین بلکه در میان حکمرانان عالی‌مقام سرزمینی فعال بودند. آنها انسان شاهان را گماشته بودند و پس از آن موضوعاتی چون نبرد، تجارت و سایر امور بین‌المللی را آموزش می‌دادند.

بر تارک خدایان هیتی که به صورت فیزیکی حضور داشتند خدایی بود به نام Teshub به معنی «وزنده باد». او کسی است که محققان به او لقب خدای طوفان داده‌اند که با بادهای، تندر و رعد و برق سروکار داشت. او همچنین به Taru «گاو» مشهور بود. شبیه یونانی‌ها، هیتی‌ها پرستش گاو را به تصویر کشیده‌اند. شبیه ژوپیتر، Teshub به عنوان خدای تندر و رعد و برق معرفی شده سوار بر یک گاو.



متون هیتی، شبیه افسانه‌های یونانی متأخر بیان می‌کنند که چگونه ده خدای عالی مقام برای تحکیم سیادتشان با یک هیولا مبارزه کرده‌اند. این متن را محققان «اسطوره کشتن اژدها» نام نهاده‌اند که خدا Yanka را بعنوان خصم Teshub معرفی می‌کند. Teshub برای شکست هیولا در نبرد با کمبود نیرو مواجه شده از دیگر خدایان درخواست کمک می‌کند. اما فقط یک اله به کمک او می‌آید و Yanka را در یک مهمانی مست و بی‌دفاع گیر می‌آورد.

چنین داستان‌هایی منشاء افسانه سنت جرج و اژدها دانسته شده است. محققین «اژدها» را به عنوان متخاصمی که به دست خدایان خوب زمین گیر شده قلمداد می‌کنند. اما حقیقت این است که Yanka به معنی مار است و مردم باستانی - آن چنان که در این نقش نیم برجسته پیدا شده از محل اسکان هیتی‌ها معلوم شده - او را به عنوان خدای «شر» به تصویر کشیده‌اند.



آن چنان که گفتیم زئوس نه با یک «اژدها» که با یک خدا - مار جنگیده است. همان طور که بعدها نشان خواهیم داد در پس این باورهای باستانی از کشمکش بین خدای باده‌ها و یزدان افعی، معانی عمیقی نهفته است. در این باره ما فقط می‌توانیم تاکید کنیم که کشمکش‌های میان خدایان برای سلطنت یزدانی که در متون کهن گزارش شده وقایعی هستند که بدون شک رخ داده‌اند. یک دراز حکایت حماسی هیتی تحت عنوان «سلطنت در ملکوت» که به نیکویی بی‌گزند باقی مانده، با همین موضوع و با منشاء ملکوتی خدایان سروکار دارد. وقایع ما قبل مرگ برای دوازده تن از «خدایان توانای کهن» بازگو شد تا به حکایتش گوش دهند و بر صحتش گواهی».

بگذارید خدایانی که در ملکوت هستند بشنوند

و کسانی که بر تاریکی سیه‌فام زمین جای گرفته‌اند!

بگذارید آنها، خدایان توانای کهن بشنوند.

بنابراین محقق می‌شود که خدایان کهن هم بر ملکوت و هم بر زمین مستقر شوند. حماسه «دوازده کهن خدای توانا»، نیاکان خدایان را فهرست کرده روی آنها تمرکز نموده و ادامه وقایع را بر می‌شمارد تا بگوید که چگونه خدایی که «شاه ملکوت» بوده «به زمین سیه‌فام» آمده است.

در گذشته، در روزگار کهن، آلالو شاهی در ملکوت بود:

او، آلالو بر تخت نشسته بود

آنوی توانا اولین نفر در میان خدایان بود که در برابر او ایستاد.

[کسی که قبلاً] جلوی پای [آلالو] خم می‌شد و

جام شراب را در دستانش قرار می‌داد.

تانه دوره آلالو در ملکوت شاه بود

در نهمین دوره، آنو جنگی علیه آلالو به راه انداخت.

آلالو شکست خورد و از پیشگاه آنو گریخت

و بر زمین سیه‌فام فرود آمد.

او که نزول کرد و بر زمین سیه‌فام فرود آمد.

آنو فراز نمود و بر تخت نشست.

بنابراین حماسه ورود یک «شاه ملکوت‌نشین» را بر زمین به غصب تاج و تخت ربط می‌دهد. اینکه خدایی به نام آلالو به زور از سلطنت (حکمرانی جایی در آسمان) عزل شده و از ترس جاننش گریخته و «بر زمین سیه‌فام فرود آمده» اما این پایان ماجرا نبوده است.

متن ادامه پیدا می‌کند که چگونه آنو در عوض توسط خدایی به نام Kumarbi (طبق برخی تفسیرها برادر خود آنو) عزل شده است. تردیدی نیست که این حماسه هزاران سال قبل از نگارش افسانه‌های یونانی نوشت شده و پیش‌درآمد حکایت عزل اورانوس توسط کروونوس و متعاقباً عزل کروونوس توسط زئوس می‌باشد. حتی جزئیات مربوط به عقیم کردن کروونوس توسط زئوس را می‌توان در متون هیتی پیدا کرد و این دقیقاً همان کاری است که Kumarbi با آنو کرده است:

برای نه دوره آنو در ملکوت شاه بود

در نهمین دوره آنو درگیر نبردی با Kumarbi شد

آنو از چنگ Kumarbi گریخت و راهی آسمان شد

Kumarbi که این صحنه را دیده یورش آورده و پاهایش را گرفته

و دست در کمرش نموده و رجولیت آنو با اندام داخلی Kumarbi

در آمیخته و چون برنز گداخته شده.

طبق این دراز متن نبرد با یک پیروزی تمام و کمال به نتیجه نرسیده است. با وجود عقیم شدن؛ آنو تصمیم گرفته پرواز کرده و به جایگاه ملکوتی‌اش بازگردد و Kumarbi را که کنترل زمین را به دست گرفته بود رها نموده است. با این حال «رجولیت» آنو چندین خدا را در اندام داخلی‌اش پرورده که او (شبهه کروونوس<sup>۸</sup> در افسانه‌های یونانی) مجبور شده آنها را بالا بیاورد که یکی از آنها Teshub خدای اکبر هیتی بود.

به هر حال برای حکمرانی در صلح نبرد حماسی تری انتظار Teshub را می‌کشید.

۸. در ابتدای آفرینش خلاء یا خائوس به وجود آمد. از خائوس زمین یا گایا بوجود آمدند بعد بترتیب تارتاروس که دنیای زیرین است و اروس یا شهوت از خلاء به وجود آمدند. دیگر خدایان به وجود آمده از خائوس عبارتند از تاریکی یا اربوس و شب یا نوکس، و اما از ازدواج آن‌ها همرا یا روز و روشنایی یا ایتر متولد شدند. از گایا سه خدا متولد شدند: آسمان یا اورانوس، دریا یا پونتوس و کوه‌ها یا اورثا. آسمان هر شب با زمین (گایا و اورانوس) هم آغوشی می‌کرد. از این هم آغوشی ۱۲ تیتان بوجود آمد، سه غول یک چشم و سه هکاتونکایر صد دست که اینان در واقع نسل اول خدایان بودند. اورانوس که در واقع پدر این ۱۲ تایتان بود از ایشان تنفر داشت به همین جهت آنان را در تارتاروس یعنی دنیای زیرین زندانی کرد. این عمل باعث خشم مادر تیتان‌ها یعنی زمین یا گایا شد و از تیتان‌ها خواست انتقامشان را از اورانوس یا آسمان بگیرند. تنها کروونوس که کوچکترین تایتان بود حاضر به انجام این کار شد. در نتیجه گایا داسی عظیم از سنگ ساخت و به او داد تا اورانوس را اخته نماید. در هنگام شب اورانوس که برای نزدیکی با گایا نزدیک می‌شد توسط کروونوس اخته شد. کروونوس آلت اخته شده اورانوس را به دریا انداخت که از آن آفرودیت یا خدای عشق زاده شد. هنگامی که کروونوس بعد از پدرش اورانوس به سلطنت خدایان رسید حاضر به آزاد کردن تایتان‌ها از تاتاروس نشد. اورانوس و گایا یعنی مادر و پدر کروونوس پیش بینی کردند که خود کروونوس هم توسط فرزندش سرنگون می‌شود. زمانی که کروونوس با رنا خواهرش ازدواج کرد حاصل این ازدواج به ترتیب هستیا، دمتر، پوزئیدون، هرا، هادس و زئوس بودند. اما کروونوس برای اینکه پیش بینی والدینش به حقیقت نپیوندد هر کدام از بچه‌های خود را هنگام تولد می‌بلعید. اما هنگام تولد زئوس، رنا از اورانوس و گایا کمک خواست تا نگذارند کروونوس زئوس را نیز بخورد. رنا سنگ بزرگی را به کروونوس داد و وی نیز که فکر می‌کرد این سنگ بزرگ زئوس است آن را بجای زئوس خورد. رنا، زئوس را به جزیره کرت (در نزدیکی یونان) برد و بزرگ کرد. هنگامی که زئوس بزرگ شد داروی تهوع‌آوری را به کروونوس خورد که باعث شد وی فرزندان را که خورده بود بالا بیاورد که در این موقع جنگی ۱۰ ساله میان تایتان‌ها و فرزندان کروونوس شکل گرفت که کروونوس شکست خورد و سلطنت میان زئوس و برادران و خواهرانش تقسیم گشت. چکشی که در دست کروونوس بود و با آن مخالفان خود را سرکوب می‌کرد اکنون به عنوان مثالی برای سرکوبی مخالفان در کشورهای دیکتاتوری به کار می‌رود. م

آگاه از ظهور وارثی برای آنو در Kummiya (اقامتگاه ملکوتی) Kumarbi نقشه‌ای طرح کرد تا رقیبی برای خدای طوفان بتراشد:

عصایش را به دستش داد

به پاهایش کفشی را پوشاند که او چون باد جابجا شود

و او را از شهرش Ur-Kish به اقامتگاه بانوی بزرگ کوهستان فرستاده.

با دیدن بانوی بزرگ شهوتی شده با بانوی کوهستان خوابیده و کارشان به سکس در حد دخول کشیده ... پنج بار با او سکس داشته ... ده بار با او سکس داشته.

آیا فقط قضیه این بوده که Kumarbi شهوتی شده بود؟ ما دلایلی داریم تا باور کنیم که عوامل پیچیده‌تری در ماجرا دخیل بوده‌اند؟ حدس ما این است که پسری که از Kumarbi و بانوی کوهستان به دنیا می‌آمد می‌توانسته مدعی این شود که استحقاق این را دارد که وارث تخت ملکوتی شود و که Kumarbi پنج تا ده بار با اله سکس نموده تا مطمئن شود که او حامله شده است. این چنین هم شد و اله پسری به دنیا آورد که Kumarbi او را به شکلی نمادین Ulli-Kummi نام نهاد (نابودکننده اقامتگاه Teshub ، Kummiya). Kumarbi نبرد در آسمان‌ها را پیش‌بینی کرده بود. مقدر کرده بود که پسرش می‌بایست ساکنان Kummiya را نابود کند. در گام بعدی او برای پسرش جار زد که:

بگذارید برای سلطنت به ملکوت فرازد!

بگذارید شهر زیبای Kummiya را در هم شکنند!

بگذارید با خدای طوفان بجنگد.

و او را در حد یک فانی پاره‌پاره کند.

بگذارید همه خدایان آسمان را نابود کند.

آیا نبردی که با Teshub بر زمین و آسمان‌ها در گرفته وقتی بوده که حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد عصر گاو آغاز شده بود؟ به این دلیل بوده که پیروز نبرد صاحب گاو نری شده و در همان زمان وقایعی با سرآغاز تمدن ناگهانی سومر در ارتباط بوده؟

نمی‌توان شک داشت که پانتئون هیتی و حکایت‌های خدایانش در واقع در سومر، تمدن و خدایانش ریشه دارد. حکایت ستیز بر سر تخت یزدانی توسط Ulli-Kummi با شرح نبردهای حماسی ذاتاً بی‌سرانجام ادامه می‌یابد. در مرحله‌ای از نبرد ناتوانی Teshub برای شکست دادن دشمنش حتی کار را به جایی کشاند که Hebat قصد خودکشی نمود.

در نهایت درخواست شد که خدایان برای میانجیگری مداخله کنند و مجمع خدایان برای این منظور فراخوانده شدند. این منجر شد به اینکه یک «خدای کهن» به نام انلیل و خدای کهن دیگری



به نام EA / انکی برای ارایه «الواح باستانی با سخن تقدیر» فراخوانده شوند. همان اسناد باستانی که می‌توانستند جنگ و جدال بر سر وراثت یزدانی را فرو نشانند. وقتی که ارایه اسناد هم در حل و فصل منازعه توفیقی حاصل نکرد، انلیل پای نبرد دیگری را به میان کشید. آن هم نبردی با کمک برخی جنگ‌افزارهای باستانی.

انلیل پیروانش را ندا می‌دهد که:

ای خدایان کهن، ای کسانی که از گفتارهای باستانی باخبرید:

انبارهای باستانی را بگشایید

انبارهایی که از پدران و اجداد شما به یادگار مانده

زوبین‌های مسی قدیمی را بیرون بیاورید

که با آن آسمان از زمین جدا خواهد شد

و منجر به این شد که پای Ulli-kummi بریده شود.

این «خدایان کهن» چه کسانی بوده‌اند؟ پاسخ مشخص است. همه، آنها را با نام‌های سومری‌شان می‌شناختند که عبارت بودند از آنو، آنتو، انلیل، نینلیل، آ / آنکی و ایشکور. حتی نام تشوب بعلاوه نام‌های دیگر خدایان «هیتی» اغلب در متون سومری آمده که بر این‌همانی آنها دلالت می‌کند. همچنین برخی از مکان‌های نامبرده شده در متون هیتی از بودگاه‌های سومر باستان بوده‌اند.

محققان متوجه شده‌اند که هیتی‌ها در واقع پانتئون اصلی سومری را می‌پرستیده‌اند و که عرصه حکایت‌های «خدایان کهن» سومر بوده است. اگر چه که این فقط پاره‌ای از یک کشف گسترده‌تر بوده نه فقط اینکه زبان هیتی بر اساس چندین لهجه هندواروپایی بنا نهاده شده بلکه همچنین پی برده‌اند که آکدی هم در گفتار شفاهی و بیشتر در نوشتار سخت در این زبان نفوذ کرده است. چون آکدی زبان بین‌المللی و جهان باستان در دومین هزاره پیش از میلاد بوده بنابراین نفوذش بر زبان هیتی به هر صورت منطقی به نظر می‌رسد. شگفتی واقعی آنجایی رخ داده که محققان در پی کشف رمز زبان هیتی، کشف کردند که نشانه‌های فرتور نگاشت، سیلاب‌ها و حتی لغات دست نخورده سومری به شکل گسترده‌ای به کار گرفته شده‌اند و علاوه بر این مشخص شده که یادگیری زبان سومری فراگیر بوده است.

زبان سومری به نوشته O.R. Gurney (در کتاب هیتی‌ها) به شدت در Hattu-Shash [پایتخت هیتی‌ها] رواج داشته و فرهنگ لغات سومری - هیتی در آنجا پیدا شده است. بسیاری از هجاهای مرتبط با خط میخی در دوره هیتی در واقع لغات سومری هستند که معنا و مفهوم آنها به فراموشی سپرده شده بود.

در متون هیتی، کاتبان اغلب لغات رایج هیتی را با لغات بابلی و سومری مترادف جایگزین کرده‌اند.

حال وقتی هیتی‌ها در زمانی بعد از ۱۶۰۰ پیش از میلاد بابل را تسخیر کردند مدت‌ها از ناپدید شدن سومریان از عرصه شرق نزدیک می‌گذشته است. چگونه بوده که زبان و ادبیات و مذهبشان یک پادشاهی بزرگ دیگر را هزاره‌ای دیگر و در بخش دیگری از آسیا تحت الشعاع قرار داده است؟ محققان به تازگی متوجه شده‌اند که این پل ارتباطی، قومی بوده‌اند به نام هورانی‌ها.

در عهد عتیق به آنها به عنوان هوریت‌ها (مردم آزاد) اشاره شده است. آنها در پهنه وسیع بین سومر و آکد در میان رودان و پادشاهی هیتی در آناتولی مسلط بودند. در شمال سرزمینشان سرزمین‌های باستانی درخت سدر بوده که از کشورهای دور و نزدیک برای استفاده از چوب نابش به آنجا می‌رفته‌اند. مرکز شرقی‌شان امروزه میدان‌های نفتی عراق را احاطه کرده‌اند. در شهر تک افتاده Nuzi باستان‌شناسان نه فقط بناها و اشیاء معمول را یافته‌اند بلکه هزاران سند اجتماعی و حقوقی نیز پیدا کرده‌اند. در شرق، حکمرانی هورانی‌ها و نفوذشان بر سواحل مدیترانه گسترده‌تر شده و همچنین مراکز بزرگ تجاری و صنعتی جهان باستان همچون Carchemish و Alalakh را در بر می‌گرفته است. اما کرسی قدرتشان، مراکز اصلی مسیرهای تجاری باستانی و مقدس‌ترین زیارتگاه‌هایشان در بخشی اصلی و حیاتی

«بین دو رود» قرار داشته که کتاب مقدس از آن تحت عنوان Naharayim یاد می‌کند. پایتخت باستانی‌ترشان (که هنوز کشف نشده) جایی در کنار رود Khabur بوده است. بزرگ‌ترین مرکز تجاری‌شان بر کناره رود Balikh حران کتاب مقدس بوده، شهری که خانواده شیخ ابراهیم در مسیرش از ur در میان‌رودان جنوبی به سرزمین کنعان موقتاً در آنجا اقامت گزیدند.

اسناد سلطنتی میان‌رودانی و مصری به پادشاهی بشری تحت عنوان میتانی اشاره دارند و برای آن جایگاه برابری را در نظر می‌گیرند. قدرتی که نفوذش را خیلی فوری به فراسوی مرزهایش گسترش داده است. هیتی‌ها همسایگان هورانی‌شان را «Harri» می‌نامیدند. برخی محققان اشاره می‌کنند که این لغت را می‌توان «Har» هم خواند و (مثل G. Contenau در کتاب تمدن هیتی و هورانی‌های میتانی) این احتمال که از نام Harri نام Ary یا Aryans / آریایی‌ها بیرون بیاید وجود دارد.

طرفداران این نظریه که هورانی‌ها، آریان‌ها در اصل هندو اروپایی‌ها بوده‌اند شکی ندارند چون که در نوشته‌هایشان به چندین خدا با نام‌های آرینی و ودایی‌شان متوسل می‌شدند و شاهانشان نام‌های هندو اروپایی داشته و ارتش و اصطلاحات فنی سواره‌نظامشان از هند و اروپایی مشتق شده است. B. Hrozný که تلاش‌هایش در دهه ۱۹۲۰ منجر به رمزگشایی متون هورای و هیتی شده حتی پا را از این فراتر گذاشته و هورانی‌ها را «هندوهای باستانی‌تر» معرفی می‌کند.

هورانی‌ها دین و فرهنگ هیتی‌ها را تحت الشعاع خود قرار داده بودند. متون اسطوره‌شناسی هیتی منشاء هورانی پیدا کرده و حتی داستان‌های حماسی ماقبل تاریخی و ماجراهای قهرمانان نیمه خدا

در اصل هورانی بوده‌اند. طولی نکشید که شکی باقی نماند که هیتی‌ها، کیهان‌شناسی، اسطوره‌ها و خدایانشان و پانتئون دوازده‌گانه‌شان را از هورانی‌ها اقتباس کرده‌اند.

رابطه سه‌گانه بین منشاء آریانی، پرستش هیتی و منابع هورانی این اعتقادات به شکل قابل توجه‌ای در یک دعای هیتی تجلی یافته است. دعای زنی برای تندرستی شوهر مریضش:

دعای این زن به درگاه اله Hebat همسر تشوب اشاره دارد. زن دعا می‌کند که:

آه ای اله دیسک فرازیده آریایی

بانوی من، خانم سرزمین‌های هیتی

ملکه آسمان و زمین ...

در کشور هیتی نامت

اله دیسک فرازیده آریایی است

اما در سرزمینی که تو در آن جای گرفته‌ای

در سرزمین سدر

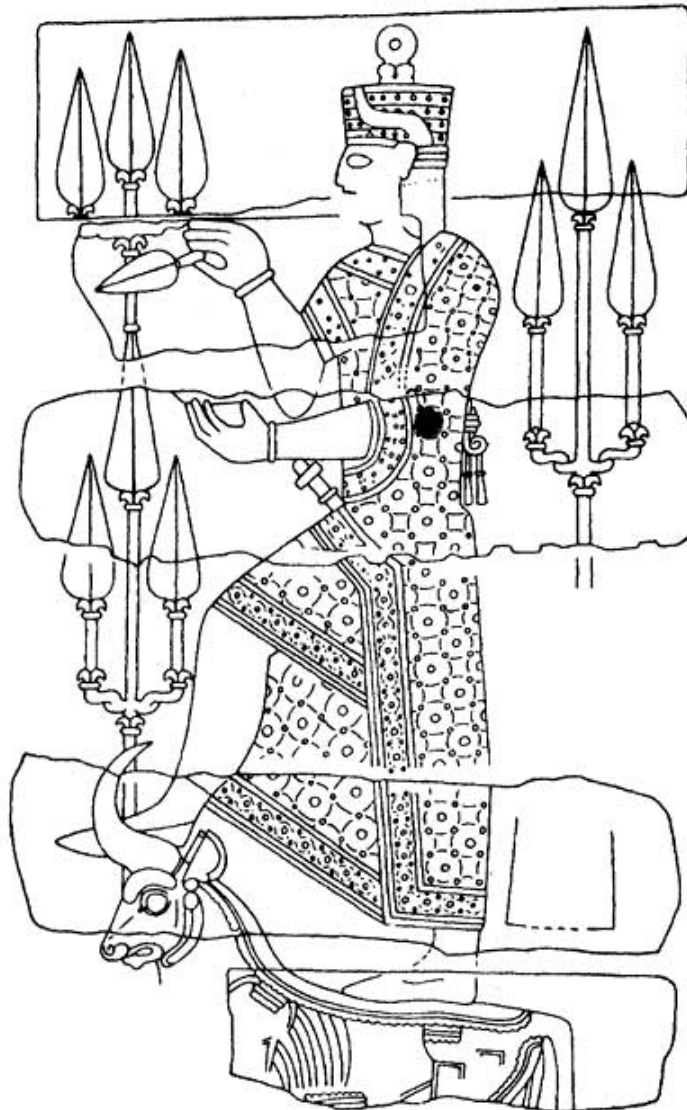
نام تو Hebat است.

با همه اینها فرهنگ و مذهبی که توسط هورانی‌ها پذیرفته و انتقال داده شده هند و اروپایی نبوده حتی زبانشان به واقع هند و اروپایی نبوده است. بدون شک عناصر آکدی در زبان، فرهنگ و سنت‌های هورانی وارد شده‌اند. نام پایتختشان، Washugeni متغیری است از resh-eni سامی (جایی که آب‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند). رود دجله Aranzakh نامیده می‌شده که به باور ما از عبارت آکدی به معنی رود سروهای خالص مشتق شده است. خدایان Tash-metum ، Shamash شده‌اند Shimiki و Tashimmetish هورانی.

اما از آنجایی که فرهنگ و زبان آکدی بسط و گسترش یافته‌ی باورها و سنت‌های سومری است، هورانی‌ها در واقع دین سومر را پذیرفته و آن را انتقال داده‌اند. این امر از استفاده فراوان آنها از نام‌های خدایان سومری و القاب و نمادهای نوشتاری‌شان مشهود است. داستان‌های حماسی آنها به وضوح همان داستان‌های سومری و اقامتگاه‌های خدایان کهن شهرهای سومری بوده‌اند. زبان کهن باستانی زبان سومری بوده، حتی هنر هورانی‌ها کپی‌برداری از هنر، شکل و محتوا و نمادهای سومری بوده است. کی و چگونه هورانی‌ها با «ژن» سومری‌ها دگر سان شده‌اند؟

شواهد حاکی از این هستند که هورانی‌ها همسایگان شمالی سومر و آکد در دومین هزاره پیش از میلاد بوده‌اند و با سومریان در هزاره پیش از میلاد معاشرت داشته‌اند. این نکته مسلم است که هورانی‌ها در سومین هزاره پیش از میلاد در سومر فعال و حاضر بوده‌اند. طی آخرین دوره طلایی سومر که سومین دودمان Ur را شامل می‌شود، هورانی‌ها موقعیت‌های مهمی را به خود اختصاص داده‌اند.

در دنیای باستان مدیریت هورانی‌ها و نیروهای انسانی آماده به کارشان در صنعت پوشاک برای سمور (به ویژه اور) زبان زد بوده است. احتمالاً بخش اعظم بازرگانان مشهور اور را هورانی‌ها تشکیل می‌دادند. در سیزدهمین قرن پیش از میلاد، تحت فشار مهاجرت‌ها و تاخت و تازهای وسیع (از جمله رانده شدن بنی‌اسرائیل از مصر به کنعان) هورانی‌ها به بخش‌های شمال شرقی پادشاهی‌شان عقب‌نشینی کردند و پایتخت جدیدشان را در نزدیکی دریاچه وان برپا کردند و پادشاهی‌شان را Urartu (آارات) نامیدند. آنها پانتئون بی‌رهبری Tesheba (Teshub) را می‌پرستیدند. او را چون خدای زورمندی که کلاه خود شاخ‌دار بر سر می‌کرده به تصویر می‌کشیدند و نماد مکتبش گاو را بر پا نمودند. آنها معبد اصلی‌شان را Bitanu (سرای آنو) می‌نامیدند و خود را وقف ساخت پادشاهی‌شان «دژ میانکوهی آنو» کرده بودند. و آن چنان که خواهیم دید آنو پدر خدایان سومری بوده است.



در باره دیگر راه‌هایی که حکایت‌ها و پرستش خدایان به یونان رسیده، چه از طریق سواحل شرقی مدیترانه، جزیره کرت و قبرس چه می‌توان گفت؟

سرزمین‌هایی که امروزه اسرائیل، لبنان و سوریه جنوبی نامیده می‌شوند مرز جنوب شرقی هلال بارور کهن را شکل داده بودند، جایی که بعدها زیستگاه کسانی شد که می‌توان آنها را به عنوان کنعانیان گروه‌بندی کرد. بار دیگر همه آنچه که می‌دانستیم عبارت بود از اشاره‌هایی اینجا و آنجا در عهد عتیق (اکثراً مغایر) و پراکنده در کتیبه‌های فنیقی. باستان‌شناسان فقط زمانی توانستند کنعانیان را بفهمند که دو کشف مهم صورت گرفت و پرتوی بر تاریکی‌های گذشته انداخت:

برخی متون مصری در لوکثور و ساکارا و مهمتر از همه متون دینی، ادبی و تاریخی که از مرکز مهم کنعانی به دست آمد. جایی که امروزه Ras Shamra نامیده می‌شود و بر ساحل سوریه آرمیده است و نام باستانی آن Ugarit است. زبان کتیبه‌های Ugarit زبان کنعانی بود، آنچه که محققان، سامی غربی نامیده بودند؛ شاخه‌ای از گروه زبان‌هایی که شامل عبری امروزی و آکدی قدیمی‌تر می‌شده است. در واقع هر کسی که عبری بداند می‌تواند کتیبه‌های کنعانی را بخواند. زبانی که این کتیبه‌ها به کار گرفته‌اند، شکل ادبی و اصطلاحات فنی که به کار می‌برند عهد عتیق را به یادمان می‌آورد. پانتئون که از متون کنعانی استخراج شده بسیار شبیه به نوع یونانی‌اش بوده است. در رأس پانتئون کنعانی یک خدای برتری بوده به نام ال / EL که هم نام شخص خدا بوده و هم یک عبارت عام به معنی «یزدان ارجمند». او در تمام امور مقام صاحب صلاحیت نهایی بوده؛ چه امور انسانی چه یزدانی.

عنوانش Ab Adam (پدر انسان) و لقبش بخشاینده مهربان بوده است. او خالق چیزهای خلق شده و تنها کسی که توانسته پادشاهی را ارزانی دارد. متون کنعانی (که اغلب محققان از آنها به عنوان اسطوره‌ها یاد می‌کنند) ال / EL را چون خدایی سالخورده و دانا به تصویر کشیده‌اند، کسی که امور روزانه را کنار نهاده در جایی دورافتاده واقع در سرچشمه دو رودخانه (دجله و فرات) اقامت داشته و در آنجا بر تخت نشسته است. فرستادگان را به حضور می‌پذیرفته و مشکلات و اختلافات دیگر خدایان را حل و فصل می‌کرده است.

ستون یادبودی در فلسطین پیدا شده که یک خدای سالخورده‌تر را نشسته بر تخت به تصویر می‌کشد و خدایی جوان‌تر در حال آرایه شراب به اوست. خدای نشسته کلاه خودی مخروطی مزین به دو شاخ بر سر گذاشته و نماد یک ستاره بالدار بر صحنه چیره شده است. نماد همه جا حاضری که ما به شکل فزاینده‌ای با آن برخورد خواهیم داشت. عموم محققان بر این اعتقادند که این مجسمه، EL خدای ارشد کنعانیان را به تصویر کشیده است.



به هر حال ال / EL همیشه خدایی سالخورده نبوده است. یکی از القابش Tor بوده و به باور محققان بر توانایی جنسی اش و نقشش به عنوان پدر خدایان دلالت می کند.

شعری کنعانی به نام «تولد خدایان بخشنده مهربان» ال را بر ساحل دریا جای داده (احتمالاً برهنه) جایی که دوزن شیفته اندازه آلت تناسلی اش شده اند. در حین کباب کردن یک پرنده، ال با این دوزن در ساحل مقاربت می کند و حاصل این جماع دو خدا هستند. یکی Shahr (سپیده دم) و دیگری Shalem (فرجام یا غروب). اینها تنها بچه های او یا فرزندان اصلی اش نیستند (ظاهراً او تا به حال هفت فرزند داشته). فرزند اصلی اش Baal بوده، باز هم نام شخص خدا بعلاوه عبارتی رایج برای لرد. همچون یونانیان، کنعانیان هم در حکایت هایشان از به چالش کشیدن اقتدار و حکمرانی پدر توسط پسر سخن می گویند. همچون پدرش ال، محققان بعل را خدای طوفان، خدای تندر و رعد و برق نامیده اند. نام مستعار بعل، Hadad (نوک تیز) بوده است. جنگ افزارهایش نیزه صاعقه و تبرزین بوده اند. حیوان مکتبش چون مکتب ال گاو بوده و همچون ال او با کلاه مخروطی و با یک جفت شاخ بر آن به تصویر کشیده شده است. همچنین بعل Elyon (اکبر / بزرگ تر) نامیده می شده، اعتراف به شاهزادگی و مسلم بودن وراثتش اما اولین عنوان را بدون نبرد به دست نیاورده، نخست با برادرش Yam (شاهزاده دریاها) و سپس با برادرش Mot. شعری گیرا و بلند که از کنار هم گذاشتن قطعات در هم شکسته و پراکنده الواح به دست آمده با احضار «استاد صنعت کار» برای ساختن جایگاه ال در سرچشمه آبها شروع شده



است، جایگاهی در دل سرچشمه دو رود:

از فراسوی دشت‌های ال می آید

به خیمه‌گاه «پدر سال‌ها» وارد می‌شود

در پیشگاه ال تعظیم می‌کند و به زمین می‌افتد

به خضوع تجدید بیعت می‌کند

استاد صنعت کار فرا خوانده می‌شود تا به نشانه به قدرت رسیدن yam کاخی بنا کند.

کار که به اینجا کشید yam دل و جرئتی پیدا کرد و فرستادگانش را به مجمع خدایان فرستاد تا از آنها بخواهند که بعل را به او واگذارند. yam فرستادگانش را آموخته بود که بر خواست خود پافشاری کنند و اینچنین شد که مجمع خدایان پذیرفت و حتی EL هم این صفبندی جدید را در میان پسرانش قبول کرد و اعلام کرد که زین پس بعل yam را خدمت‌گذار باشد.

اما سیادت yam دیری نپایید و عمر دولتش کوتاه بود. مسلح به دو جنگ‌افزار یزدانی، بعل به جنگ yam رفت و او را شکست داد. فقط کارزار با Mot (به معنی خردکننده) مانده بود. در این نبرد بعل خیلی زود مغلوب شد اما خواهرش آنت نپذیرفته که بعل در آخر ماجرا کشته شود. بنابراین او Mot پسر ال را دستگیر و با شمشیرش او را دریده است. طبق حکایت کنعانی کشته شدن Mot به خیزش دوباره بعل منجر شده است. محققان برای توجیه گزارش کوشیده‌اند که کل حکایت را تمثیلی بدانند و بگویند که این چیزی بیش از حکایت کشمکش سالیانه در خاور نزدیک بین تابستان‌های داغ و خشک و بی‌باران نیست که گیاهی نمی‌روید و فصل بارندگی که با فرا رسیدن پاییز از راه می‌رسد و گیاهان دوباره زنده می‌شوند.

اما شکی وجود ندارد که حکایت کنعانی نه تمثیلی که به باور ما بازتابی از وقایع حقیقی است: اینکه چگونه پسران خدای ارشد با یکدیگر جنگیده‌اند و چگونه یکی از میان آنها بقیه را به مبارزه طلبیده و [پس از کسب برتری] وراثتش [برای جانشینی] پذیرفته و باعث شادی ال شده است:

ال بخشنده مهربان شاد شد

پاهایش را بر مسندی که بر آن نشسته بود گذاشت

گلایش را صاف کرد و خندید

صدایش را بلندتر کرد و فریاد زد:

باید بنشینم و آسوده باشم

روح باید در آغوشم آرام بگیرد

چون بعل زورمند زنده است

چون او شاهزاده زمین است!

طبق روایت‌های کنعانی، آنت در کنار برادرش بعل در نبرد مرگ و زندگی با موت شیطانی ایستاد. در سنت یونانی هم ماجرای مشابه‌ای روایت می‌شود که طی آن اله آتنا در نبرد مرگ و زندگی با تایفون در کنار خدای بزرگ زئوس ایستاد. آن چنان که خواهیم دید آتنا «دوشیزه فربود» نامیده می‌شده که باز هم روابط نامشروع زیادی داشته است.

همچنین سنت‌های کنعانی (قبل از حکایت‌های یونانی) از لقب «دوشیزه آنت» استفاده می‌کردند و با وجود این، گزارش از انواع و اقسام عشق بازی‌هایش به ویژه با برادر خودش بعل ادامه دارد. یکی از متون، ورود آنت به اقامتگاه بعل در کوه Zaphon را شرح می‌دهد و اینکه بعل دستپاچه شده و شتابزده همسران خودش را بیرون می‌کند.

به پای خواهرش می‌افتد و آنها به چشم‌های یکدیگر می‌نگرند

شاخ‌های یکدیگر را تدهین می‌کنند

بعل کمر آنت را محکم می‌گیرد

و آنت خایه‌های بعل را

دوشیزه آنت ... حامله شده می‌زاید.

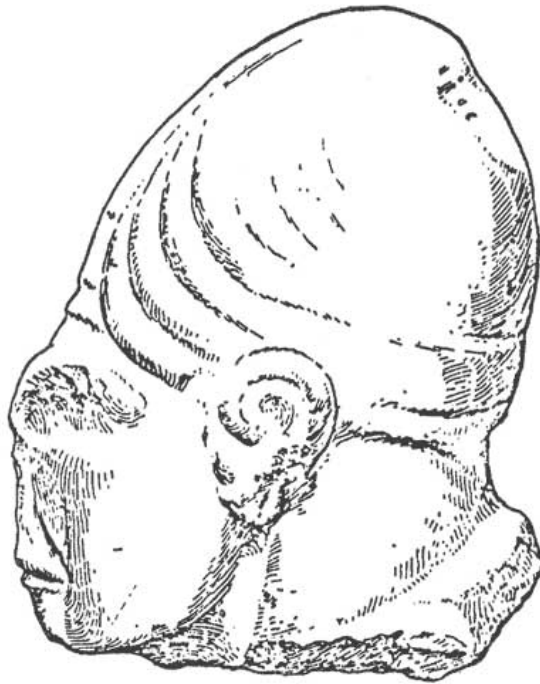
بنابراین نباید شگفت‌زده شد که برای تاکید بر ویژگی‌های سکسی‌اش آنت اغلب برهنه به تصویر کشیده شده است. آن چنان که در این اثر به جا مانده از مهر استوانه‌ای، بعل زره‌پوش در نبرد باخدایی دیگر نشان داده شده است.



شبهه دین یونانی و نیای مستقیمش، پانتئون کنعانی یک اله مادر داشته، همسر رسمی یزدان رئیس. آنها او را آشرا می‌نامیدند، معادل او هرا یونانی است.

آستراته (آشئورث کتاب مقدس) معادل آفرودیت است. همسر همیشگی‌اش Athtar بود که با سیاره‌ای درخشان تداعی می‌شده و او احتمالاً معادل Ares برادر آفرودیت بوده است. خدایان جوان

دیگری اعم از زن و مرد هم بوده‌اند، کسانی که معادل‌های یونانی و ستاره‌ای آنها به سهولت قابل حدس زدن هستند. اما علاوه بر این خدایان جوان «خدایان کهن» هم بوده‌اند. دور از امور دنیوی اما وقتی خدایان خود را در کلاف مشکلات جدی گرفتار می‌کردند آنها خود را نشان می‌دادند. برخی از مجسمه‌هایشان حتی در تندیس‌هایی که تا حدی آسیب دیده‌اند آنها را با ویژگی‌های فرماندهی نشان می‌دهند، خدایانی که با کلاه مخروطی‌شان قابل تشخیص هستند.



کنعانی‌ها به سهم خود فرهنگ و مذهبشان ریشه در کجا دارد؟ عهد عتیق آنها را به عنوان بخشی از خانواده اقوام حامی می‌نگرد با ریشه‌هایی در سرزمین‌های گرم آفریقایی، برادران مصری‌ها. اسناد مکتوب و صنایع دستی که توسط باستان‌شناسان کشف شده قرابت نزدیک بین این دو را تأیید می‌کند، بعلاوه شباهت‌های بسیار بین خدایان مصری و کنعانی. بسیاری از خدایان بومی و بین‌النهرینی، کثرت نام‌ها و القابشان، تنوع نقش‌ها، علائم و شگونه حیوانی‌شان در طرح اولیه خدایان مصری چون ازدحامی غیر قابل درک از بازیگران بر صحنه نمایشی عجیب و قریب به نظر می‌رسد. اما یک نگاه دقیق‌تر مشخص می‌کند که آنها در اصل از خدایان دیگر سرزمین‌ها و جهان باستان تفاوتی ندارند.



مصریان به خدایان آسمان و زمین، بزرگ خدایانی که به وضوح از کثیری از خدایان کهنتر متمایز بودند اعتقاد داشتند. G. A. Wainwright (دین آسمانی در مصر) شواهدی را عرضه کرده و نشان می‌دهد که مصری‌ها به خدایانی آسمانی اعتقاد داشتند که در دوران بسیار بسیار کهن از آسمان‌ها به زمین فرود آمده بودند. برخی از القاب این خدایان بزرگ و خدای بزرگ‌تر عبارت‌اند از گاو آسمانی، لرد، بانوی کوهستان و... طنین آشنایی دارند. اگر چه مصری‌ها برای شمارش از سیستم اعشاری استفاده می‌کردند اما برای اداره امور مذهبی از سیستم شصتانی (شصت تایی) بهره می‌بردند. و امور سماوی تحت تسلط عدد دوازده یزدانی قرار داشت. آسمان‌ها به سه بخش تقسیم شده بودند، هر یک شامل دوازده جایگاه سماوی. جهان آخرت به دوازده بخش تقسیم می‌شده و شب و روز هر کدام به دوازده ساعت تقسیم شده بودند و همه این تقسیم‌بندی‌ها هم‌راستا بوده با جماعت خدایان که به نوبه خود شامل هر دوازده تا خدا می‌شده است.

رئیس پانتئون مصری Ra (خالق) بوده، کسی که ریاست بر مجمع خدایانی که دوازده عضو داشته را بر عهده گرفته بوده است. او کسی بوده که در دوران اولیه کارهای شگفت‌انگیزی انجام داده بود.



Geb / زمین و Nut / آسمان را به ثمر نشانده بود. سپس او باعث شده بود که گیاهان بر زمین برویند و سپس موجودات خزنده را خلق کرده و در نهایت انسان را. Ra یک خدای سماوی نادیدنی بوده که خود را گاه‌گاهی آشکار می‌کرده است. طبق این سنت، حکمرانان اولیه مصر نه انسان بلکه خدایان بودند و نخستین خدای حکمران بر مصر Ra بود. او حکمرانی را تقسیم کرده و مصر پایین را به پسرش اوزیریس داد و مصر بالا را به پسرش Seth. اما Seth نقشه سرنگونی اوزیریس را کشید و سرانجام اوزیریس خفه شد.

ایزیس خواهر و همسر اوزیریس اندام بریده شده اوزیریس را بازیابی کرده و او را احیاء نمود. پس از آن او رفت که از دروازه‌های سری عبور کرده و در مسیر سماوی‌اش به Ra ملحق شود. جایگاهش بر تخت مصر توسط پسرش هوروس تسخیر شد، کسی که گاهی اوقات چون یک خدای شاخدار و بالدار به تصویر کشیده می‌شود.

اگر چه Ra در آسمان‌ها والاترین بود، بر زمین او پسر خدا Ptah به حساب می‌آمد (گستران‌گر، کسی که چیزها را می‌آفریند). مصری‌ها بر این اعتقاد بودند که در واقع Ptah از بن سیلاب‌ها با ساختن سد در جایی که نیل سرچشمه می‌گرفته بر مصر بر آمده است. این خدای بزرگی که آنها از آن سخن می‌گفتند از جای دیگری به مصر آمده بود. او نه فقط مصر را ساخت بلکه «سرزمین کوهستانی و سرزمین خارجی دور دست را هم به وجود آورد». در واقع مصری‌ها تاکید می‌کنند که همه «خدایان کهن» با قایق از جنوب آمده‌اند و بسیاری از تخته سنگ‌های نقاشی شده ماقبل تاریخی پیدا شده‌اند که نشان می‌دهند این خدایان باستانی که با کلاه‌های شاخ‌دارشان متمایز می‌شده‌اند با قایق وارد مصر شده‌اند.



تنها مسیر دریایی که از جنوب به مصر می‌رسد دریای سرخ است و نکته بااهمیت این است که نام مصری آن دریای Ur بوده و نشان هیروگلیفی برای Ur به معنی «سرزمین خارجی دور دست در شرق» است، که در واقع ممکن است اشاره‌ای باشد به اور سومری‌ها و آنقدر اشاره به آن سراسر است که احتمالش را نمی‌توان رد کرد.

لغت مصری برای «موجود یزدانی» یا «خدا» NTR بوده که به معنی کسی که مراقب است می‌باشد. تصور اولیه اینکه تمدن از مصر آغاز شده را حال باید دور انداخت. در این مورد شواهد به سادگی نشان می‌دهند که جامعه سازمان یافته مصر و تمدن آن که نیمی از یک هزاره و بیشتر

بعد از سومر آغاز شده، فرهنگ، معماری و فن آوری و هنر نوشتاری اش و بسیاری از دیگر جنبه‌های یک تمدن والا را از سومر اقتباس کرده است. همچنین شواهد نشان می‌دهند که خدایان مصری سرچشمه‌شان به سومر می‌رسد.

در فرهنگ و تبارشناسی مصری‌ها و کنعانی‌ها برخی خدایانش همان خدایان سومری هستند. سوای اینکه واقع شدن در محدوده سرزمینی که از دوران بسیار قدیم پل بین آسیا و آفریقا بوده کنعانیان را تحت تأثیر شدید سامی‌ها یا میان‌رودانیان قرار داده است. شبیه هیتی‌ها در شمال، هورانی‌ها در شمال شرقی، مصری‌ها در جنوب کنعانی‌ها نیز نمی‌توانستند به یک پانتئون ابتکاری و اصلی ببالند. آنها کیهان‌شناسی، خدایان و حکایت‌های افسانه‌ای‌شان را از جای دیگری گرفته‌اند. رابط مستقیمشان با سومری‌ها آموری‌ها بوده‌اند.

سرزمین آموری‌ها بین میان‌رودان و سرزمین‌های مدیترانه‌ای غرب آسیا قرار داشته است. نامشان از amurru آکدی و martu سومری مشتق شده و به معنی باختری‌ها است. آنها را مردمی بیگانه تلقی نکرده‌اند، بلکه کسانی دانسته شده‌اند که در سرزمین‌های غربی سومر و آکد اقامت دارند. نام‌های افرادی از آموریته به عنوان کارگزاران معبد سومر فهرست شده است. وقتی Ur توسط مهاجمان ایلامی حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد سقوط کرده یک مارتو به نام Ishbi-Irra پادشاهی سومریان در لارسا را بازسازی کرد و اولین تکلیفش بازپس‌گیری Ur و احیاء زیارتگاه بزرگ برای خدا Sin بود. روسای قبایل آموری نخستین سلسله خودمختار را در آشور حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد پدید آورد و حمورابی کسی بود که بابل را در حدود ۱۸۰۰ پیش از میلاد شکوه و عظمت بخشید. ششمین تاجگذار اولین سلسله بابلی خود آموری بود.

در دهه ۱۹۳۰ باستان‌شناسان به مرکز و پایتخت آموری‌ها، ماری مشهور دست یافتند. در بخشی از فرات، جایی که حال رودخانه مرز سوریه را قطع می‌کند، حفارها شهر بزرگی کشف کردند. بناهایی کهن بین ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ پیش از میلاد ساخته و مداوم بازسازی شده بودند. شالوده‌هایی که قدمت آنها به قرن‌ها قبل‌تر بازمی‌گشت. بقایای قدیمی‌تر شامل یک هرم پلکانی و معابد وقف شده به خدایان سومری، اینانا، نینهارساگ و انلیل می‌شد. کاخ ماری خود به تنهایی حدود پنج هکتار را اشغال کرده و شامل یک اتاق تخت‌شاهی می‌شده که با نقاشی‌های دیواری بسیار قابل توجه‌ای نقاشی شده، با صدها اتاق گوناگون، دفاتر کاری کاتبان و مهم‌ترین چیز برای مورخان بیست هزار لوح به خط میخی باقی مانده، الواحی که با اقتصاد، تجارت، سیاست و زندگی اجتماعی آن دوران و با موضوع‌های نظامی و حکومتی و البته با مذهب سرزمین و مردمش سروکار دارند.

یکی از نقاشی‌های دیواری در کاخ بزرگ ماری اعطای مقام شاهی Zimri-Lim توسط اله اینانا (که آموری‌ها او را ایشتر می‌نامیدند) را به تصویر می‌کشد.





همچون دیگر پانتئون‌ها، خدای اکبری در میان Amurru حضور فیزیکی داشته که خدای آب و هوا یا طوفان بوده است. آنها او را Adad می‌نامیدند - معادل بعل کنعانی (لرد) - نام مستعارش Hadad بوده است. نمادش آن چنان که انتظار می‌رود چنگال نورانی است. در متون کنعانی اغلب بعل را «پسر اژدها» می‌نامیدند. متون Mari اغلب از یک خدای قدیمی‌تر به نام اژدها نام می‌برند. خداوندگار وفور نعمت که - همچون ال - خدایی بازنشسته به تصویر کشیده شده که در یک مورد شکایت کرده است که او مدت‌هاست که در جریان برخی جنگ‌ها طرف مشورت قرار نمی‌گیرد.

یکی دیگر از اعضاء پانتئون شامل خدای ماه می‌شده که کنعانی‌ها او را Yerah می‌نامند و آکدی‌ها Sin و سومری‌ها Nannar و خدای خورشید Shamash نامیده می‌شده و دیگر خدایانی که هویتی از آنها باقی مانده شکی باقی نمی‌گذارند که Mari یک پل ارتباطی بوده (چه از نظر گاه‌شناسی و چه جغرافیایی) که سرزمین‌های مردم مدیترانه شرقی را به منابع میان‌رودانی متصل می‌کرده است. در میان یافته‌ها در ماری مثل دیگر مکان‌های سرزمین سومر ده‌ها مجسمه از خود مردم و از شاهان و اشراف گرفته تا کاهنان و خوانندگان، آنها همواره با دست‌هایی که برای دعا به هم چفت شده‌اند به تصویر کشیده شده‌اند؛ بی‌حرکت و به شکل مداوم به خدایانشان زل زده‌اند.



این خدایان آسمان و زمین، الوهیت در عین حال انسان (الوهیتی به شکل انسان. م) که همیشه پانتئون یا حلقه‌ای متشکل از دوازده خدا رهبرشان بوده چه کسانی بوده‌اند؟  
ما وارد معابد یونانی‌ها و آریایی‌ها، هیتی‌ها و هورانی‌ها و کنعانی‌ها و مصری‌ها و آموری‌ها شدیم و مسیری را پیمودیم که ما را از مسیر اقلیم‌ها و دریاها گذراند و سرنخ‌هایی از بیش از چند هزاره قبل را برایمان به ارمغان آورد و همه راهروهای معابد ما را به یک منبع راه نمود؛ به سومر.



## فصل چهارم

# سومر: سرزمین خدایان

شکی وجود ندارد که «زبان کهنی» که برای هزاران سال زبان برتر یادگیری بوده و در نوشته‌های مذهبی به کار گرفته می‌شده سومری بوده است. شکی وجود ندارد که «خدایان کهن» خدایان سومر بوده‌اند؛ اسناد و حکایت‌ها و تبارشناسی‌ها و پیشینه‌ی خدایان قدیمی‌تر از خدایان سومر در هیچ کجا پیدا نشده است.

وقتی این خدایان (چه در اشکال سومری اصلی‌شان یا بعدها آکدی، بابلی و آشوری) نام یافته و به شمار آمده‌اند، فهرست‌ها، صدها نام را شامل شده است. اما وقتی آنها طبقه‌بندی شده‌اند مشخص شده که با اجتماع درهم‌وبرهمی از خدایان مواجه نیستیم. در رأس آنها پانتئون‌ی از خدایان بزرگ وجود داشته و حکمرانی از طریق مجمعی از خدایان انجام می‌شده که به یکدیگر وابسته بوده‌اند. نسلی از بی‌شمار قوم و خویش کهنتر، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها، نوه‌ها، همچون محروم شده‌های یک اجتماع بسیار کوچک‌تر و همسان از خدایانی که هر کدام در نقشی ظاهر شده و قدرت و یا مسئولیتی بر عهده داشته‌اند.

در این خصوص سومریان بر این باور بوده‌اند که خدایان «از آسمان‌ها» آمده‌اند. متونی که با زمان «قبل از خلق شدن چیزها» سروکار دارند و از خدایان آسمانی چون آپسو، تیامات، آنشار و کیشار سخن می‌گویند، مدعی نیستند که خدایانی از این دست هرگز بر زمین ظاهر شده باشند. با نگاهی دقیق‌تر به این خدایانی که قبل از خلقت زمین وجود داشته‌اند متوجه می‌شویم که آنها اجرام سماوی بوده‌اند که سازگان خورشیدی ما را پدید آورده‌اند.

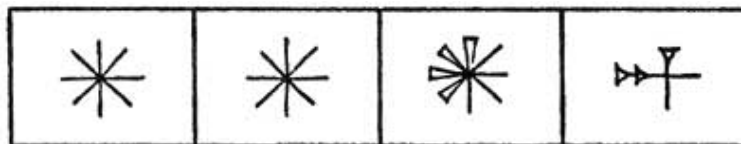
آن چنان که نشان خواهیم داد آنچه به اصطلاح اسطوره‌های سومری در خصوص این موجودات سماوی نام گرفته، در واقع مفاهیم علمی و روشنی در خصوص به وجود آمدن سازگان خورشیدی ما است. خدایان دون پایه‌تری هم بر زمین بوده‌اند که اغلب شهرهای بومی مراکز فرهنگی‌شان بوده، آنها چیزی بیش از خدایان بومی نبوده‌اند منتهای مراتب مسئولیت یک سری از عملیات‌های محدود بر

عهده آنها بوده است. به عنوان مثال الهه NIN.KASHI (بانوی آبجو) بوده؛ مسئول آماده سازی مشروب. در باره آنها داستان های حماسی نقل نشده است. آنها سلاح های مهیب در اختیارشان نبوده و دیگر خدایان با دستوراتشان از ترس نمی لرزیدند. آنها جزو همان دسته عظیم از خدایان جوانی هستند که در پایین ترین درجه بر صخره های Yazilikaya هیتی به تصویر کشیده شده اند.

بین دو گروه خدایان ملکوت و زمین کسانی بوده اند به نام «خدایان باستانی». آنها «خدایان کهن» حکایت های حماسی بوده اند و به باور سومریان آنها از ملکوت به زمین آمده اند. آنها نه فقط خدایان بومی بلکه خدایان ملی و در واقع خدایان بین المللی بوده اند. برخی از آنها حتی قبل از پیدایش انسان بر زمین حاضر و فعال بوده اند. در واقع همین موجودیت انسان، در نتیجه ی اقدام به خلق تعمدی توسط برخی از این خدایان بوده است. آنها به قدری قدرتمند بوده اند که می توانستند فراسوی درک و توانایی موجودات فانی چنین شاهکاری را انجام دهند.

با این حال این خدایان نه فقط شبیه انسان ها به نظر می رسند بلکه مثل آنها می خوردند و می نوشند و در واقع در احساساتی همچون عشق و نفرت و وفاداری و خیانت، همچون انسان ها به تصویر کشیده شده اند. اگر چه نقش و جایگاه سلسله مراتبی برخی از خدایان اصلی طی هزاره دگرگون شده است، تعدادی از آنها هرگز حرمت ملی و بین المللی و موقعیت فرازین خود را از دست نداده اند. نگاه دقیق تر و نزدیک تر به این گروه مرکزی تصویری از یک خانواده خدایی را به نمایش می گذارد؛ یک تبار خدایی بسیار وابسته به هم و در عین حال با مرزبندی های شدید نسبت به هم.

رییس این تبار خدایان ملکوت و زمین AN (یا آنو در متون آشوری و بابلی) بود. او شاه و پدر بزرگ خدایان بود؛ قلمروش به وسعت آسمان ها و نمادش یک ستاره. در خط تصویری سومری نماد ستاره هم برای AN هم برای آسمان و هم برای موجود یزدانی یا خدای زاده AN در نظر گرفته شده است. این معانی چهارگانه برای این نماد طی اعصار باقی مانده و از خط تصویری سومری به خط میخی آکدی و نوع بابلی و آشوری اش منتقل شده است.



AN = Estrella = Cielos = «dios»

از دوران بسیار ابتدایی تر تا ناپدید شدن خط میخی از چهارمین هزاره پیش از میلاد، تقریباً تا دوران مسیحیت، این نماد جلوتر از نام خدایان می آمد و تأکید می کرده که نام نوشته شده در متن نه یک فانی که خدایی با منشاء ملکوتی بوده است. بودگاه آنو و مسند پادشاهی اش آسمان ها بوده است.

جایی که دیگر خدایان آسمان و زمین وقتی شخصاً به رایزنی یا مرحمت نیاز داشتند، یا وقتی در مجمع، بینشان شکر آب می شد، یا وقتی قصد گرفتن تصمیم های مهم داشتند به آنجا می رفتند. متون بی شماری جایگاه آنو را توصیف کرده اند (خدای درخت حقیقت و خدای درخت زندگی از دروازه های آن پاسداری می کردند)، جایگاهش به گونه ای بوده که دیگر خدایان قریب به آن جمع می شده اند و اینکه در حضورش می نشستند. متون سومری حتی مواردی را مثال می زنند که نه فقط دیگر خدایان بلکه حتی برخی فانیان مصطفی، اغلب در خصوص رهایی از میرایی، نیز اجازه می یافتند که به جایگاه آنو صعود کنند. چنین حکایتی در خصوص آداپا (نمونه انسانی) گفته شده است. او نزد EA کسی که او را خلق کرده بود آن چنان فر بود و وظیفه شناس بوده که:

EA ترتیب دیدار او با آنو را می دهد

سپس EA آنچه را که در انتظار آداپاست توصیف می کند:

آداپا تو به نزد آنو به نزد شاه خواهی رفت

راه آسمانی تو را ضعیف خواهد نمود

و وقتی به آسمان فرازیدی و به دروازه آنو نزدیک شدی

«حامل حیات» و «ویاننده حقیقت»

در دروازه حقیقت مستقر خواهند بود

پس از آن خالق آداپا او را راهنمایی می کند که:

«تو به آسمان ها خواهی رفت... به ملکوت خواهی فرازید و به دروازه آنو نزدیک خواهی شد».

اما وقتی شانس نامیرایی به او عرضه شده، آداپا با این فکر که آنوی خشمگین غذای مسموم به او عرضه کرده از خوردن نان حیات امتناع می کند. سپس او به عنوان یک کاهن تدهین شده اما هنوز فانی به زمین بازگردانده می شود. این ادعای سومریان که نه فقط خدایان بلکه فانیان منتخب هم می توانسته اند به جایگاه یزدانی در آسمان ها صعود کنند در حکایت های عهد عتیق از به آسمان ها رفتن انوچ و Elijah نبی بازتاب یافته است.

اگر چه که آنو در جایگاه آسمانی می زیسته، متون سومری مواردی را گزارش داده اند که او به زمین هم آمده است، چه در مواقع سخت بحرانی و یا بازدیدهای مرسوم و تشریفاتی (وقتی که همسرش آنتو نیز او را همراهی می کرده) یا (دست کم یک بار) زمانی که نوه دختری بزرگش IN.ANNA / اینانا معشوق و مصاحبش بر زمین شده است.

نظر به اینکه او اقامتگاه دائمی بر زمین نداشته، ظاهراً نیازی نبوده که شهر یا مرکز فرقه ای به شکل انحصاری برای خود داشته باشد. بنابراین «جایگاه ویژه ای» به عنوان اقامتگاه برای او در Uruk (Erech کتاب مقدس) در قلمرو اله اینانا ساخته شده است. خرابه های Uruk تپه غول آسایی را شامل



می‌شود که توسط انسان ساخته شده، جایی که باستان‌شناسان شواهدی از ساخت‌وساز و بازسازی یک معبد ویژه، معبد آنو را یافته‌اند که چیزی از معابد منحصر به فرد یا معابد هیجده طبقه‌ای که در آنجا پیدا شده‌اند کم نداشته است، این نشان از وجود دلایل کافی برای نگهداری معبد در این جایگاه مقدس می‌دهد. معبد آنو E.ANNA (سرای آنو) نامیده شده بود اما این نام صرفاً برای بنایی به کار برده می‌شد که دست کم در برخی جنبه‌ها به واقع چشم‌اندازی کاملاً بدیع بوده است.

طبق متون سومری:

«E-Anna مقدس (سپنتا، اشو) حرم مطهری کاملاً پاک و تمیز بوده»

روایت‌های قدیمی اشاره دارند که خدایان بزرگ خود «اجزایش را طراحی کرده‌اند»:

قرنیشش با مس اندود شده بود

دیوار بزرگش سر به آسمان می‌ساید

اقامتگاهی باشکوه و ارجمند

دژی هوش‌ربا که هر کسی را شیفته خود می‌کرده

جایگاهی همیشه مطمئن کننده

و متون به وضوح مشخص کرده‌اند که هدف از ساختن این معبد [همان چیزی بوده] که آنها نامش نهاده بودند:

«جایگاهی برای نزول از آسمان»

لوحی که به یک بایگانی در Uruk تعلق دارد از شکوه و عظمت مشایعت برای ورود آنو و همسرش در یک «ملاقات رسمی» خبر می‌دهد. به علت آسیب‌دیدگی لوح، ما فقط از بخش‌های میانی جشن مطلع می‌شویم، وقتی که آنو و آنتو قبلاً در محوطه معبد جلوس نموده‌اند. «دقیقاً در همان سلسله مراتب از پیش تعیین شده». سپس دست‌های حامل عصای سلطنتی در پس و پیش به راه افتاده‌اند.

تشریفات این گونه برگزار شده:

آنها می‌بایست جلوی بارگاه متعال تعظیم کرده

و سوی خدا آنو بچرخند

کاهن تطهیر کننده عصای سلطنتی را غسل خواهد داد

و حامل عصای سلطنتی می‌بایست وارد شده و جلوس نماید

خدایان Shala و Papsukal، Nusku می‌بایست در بارگاه خدا آنو جلوس نمایند.

در ضمن اله‌ها، اولاد یزدانی آنو و دختران یزدانی Uruk شیء دومی را حمل می‌کردند، شیء‌ای که نه نامش مشخص است و نه هدف از حمل آن برای E.NIR «سرای تخت طلایی اله آنتو».

سپس آنها در صفوف منظم به اندرونی، جایی که آنتو جلوس نموده باز می‌گردند. در حالی که طبق

تشریفات دقیقی عصرانه حاضر شده، کاهنی مخصوص روغن باکیفیت و شراب را با هم مخلوط کرده و لولاهای در حرم مطهری که آنو و آنتو بعد از مراسم می‌بایست در آن استراحت می‌کردند را آغشته نموده است. ظاهراً برای اینکه هنگام خواب دو یزدان میهمان، لولاها جیرجیر نکنند. در حالی که عصرانه با انواع شراب‌ها و اشته‌آورها ارایه می‌شده است. یک کاهن منجم به بالاترین سطح برج معبد اصلی می‌رفته تا آسمان‌ها را رصد کند. او در جستجوی ظهور سیاره‌ای به نام آنوی بزرگ ملکوت، در بخش خاصی از آسمان بوده است. پس از آن او قطعه مشخصی را تلاوت می‌کرده است. «برای کسی که روشنایی را می‌رویاند، سیاره ملکوتی لرد آنو و تصویر خالق سر برافراشته».

وقتی که سیاره رؤیت و اشعار خوانده شده، آنو و آنتو دست‌هایشان را با آبی که از آبگیر طلایی بیرون می‌آمده شسته و نخستین بخش مهمانی آغاز می‌شده است. سپس هفت خدای بزرگ نیز دست‌هایشان را در هفت طبق طلایی شسته و دومین بخش مهمانی آغاز می‌شود. بعد آیین دهان‌شویی انجام می‌شود و کاهنان می‌خوانند که:

«سیاره آنو قهرمان آسمان است».

چراغ‌ها روشن شده‌اند و خدایان و کاهنان و آوازخوانان و حاملان غذا خود را در صفوف منظم جای داده‌اند. همراه دو بازدیدکننده سوی جایگاه مقدسشان در شب چهار خدای اعظم تعیین شده‌اند که در حیاط تا سپیده‌دم نگهبانی بدهند. بقیه در دروازه‌های مختلف تعیین شده مستقر شده‌اند. با این حال کل شهر به مناسبت حضور دو بازدیدکننده یزدانی غرق در نور و سرور بود. با نشانه‌ای از طرف معبد اصلی، کاهنان همه دیگر معابد Uruk «دست به کار شده آتش‌بازی را شروع کردند».

سپس:

مردم سرزمین می‌بایست در خانه‌هایشان آتش به پا کرده

و به افتخار همه خدایان مهمانی می‌دادند

نگهبانان شهرهای خدایان در خیابان‌ها و میدان‌های شهرها آتش به پا می‌کردند.

عزیمت دو خدای بزرگ نه تنها به روز، بلکه به دقیقه هم محاسبه شده بود

در روز هفدهم

چهلیمین دقیقه بعد از طلوع خورشید

می‌بایست دروازه در برابر آنو و آنتو گسترده می‌شده

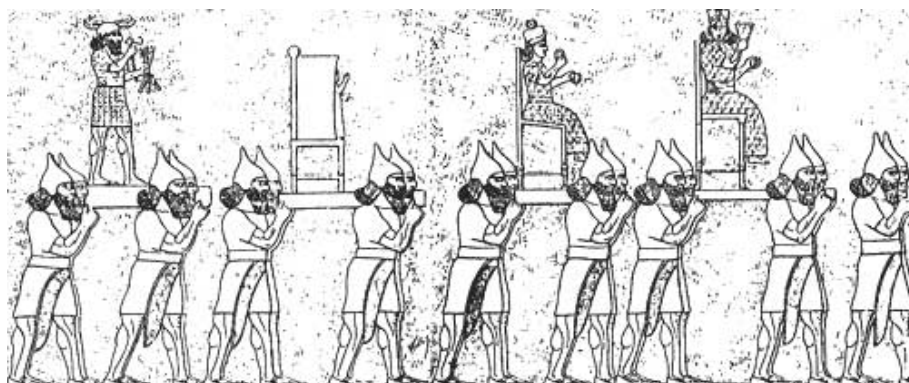
به معنی پایان مدت اقامتشان

در حالی که انتهای این لوح دچار شکستگی شده است، متن دیگری تمامی گمانه‌زنی‌های مربوط

به عزیمت را شرح می‌دهد:

صرف صبحانه، ورد خوانی‌ها و دست دادن‌ها (محکم گرفتن دست‌ها) توسط دیگر خدایان. سپس

خدایان بزرگ در کجاوه‌هایی شبیه تخت روان بر شانه‌های خدمتکاران معبد تا نقطه عزیمتشان حمل شده‌اند. یک نگاره آشوری عزیمت خدایان را (اگر چه مدت‌ها بعد از رخ داد اصلی) به تصویر کشیده که ایده خوبی از نحوه نقل و انتقال آنو و آنتو در Uruk به دست می‌دهد.



وقتی که صف خدایان خیابان را طی می‌کرد، وردهای خاصی خوانده می‌شده است. وقتی صف نزدیک «اسکله مقدس» و «آبکند کشی» آنو می‌رسیده، دیگر مزامیر و سرودها خوانده می‌شده‌اند. همراه با دست‌های به اهتزاز درآمده، خداحافظ شما گفته شده و وردهای بیشتری از بر و به شکلی آهنگین خوانده شده است.

همه کاهنان و خدمتکارانی که خدایان را حمل می‌کرده‌اند به رهبری کاهن اعظم دعای ویژه عزیمت را تحت عنوان «آنو بزرگ قادر ملکوت و زمین، شما را برکت دهد» را هفت بار خواندند. آنها برای برکت خدایان هفتگانه سماوی دعا کردند و به خدایان مقیم در ملکوت و خدایانی که روی زمین هستند متوسل شدند. در انتها آنها با آنو و آنتو وداع کردند:

باشد که خدایان ژرفا

و خدایان منزلگاه یزدانی

شما را شفا دهند!

باشد که هر روز هر ماه هر سال شما را برکت دهند!

در میان هزاران هزار تصاویر کشف شده از خدایان باستانی هیچ تصویری به آنو اختصاص ندارد. با این حال از دوران باستان تا روزگار ما او از هر مجسمه و هر نقاشی و از هر شاهی که همواره بوده آشنا تر است. چون آنو نه فقط شاه بزرگ و شاه خدایان بوده، بلکه کسی بوده که دیگرانی را که توانایی تاج گذاری به عنوان پادشاه را داشته‌اند را تأیید می‌کرده است. در سنت سومری‌ها فرمانروایی از آنو جریان پیدا می‌کرد و اصطلاحی که برای «پادشاهی» به کار می‌برده‌اند (Anu-ship) Anutu بوده است. نشان آنو، دیهیم (کلاه یزدانی) بوده همراه با گرز سلطنتی (نماد قدرت) و عصا (نماد چوپانی که راهنمایی را بر

عهده دارد). عصای چوپانی امروزه بیشتر از اینکه در دستان شاهان دیده شود در دست‌های چوپان‌ها دیده می‌شود. بر برخی از اورنگ‌های شاهان انسانی هنوز هم تاج و گرز دیده می‌شود.

دومین خدای پر قدرت پانتئون سومریان، انلیل / EN.LIL بود. معنای نامش «خدای قلمرو هوایی» الگوی نخستین و جد خدایان طوفانی که بعدها رییس پانتئونهای جهان باستان شده‌اند. او پسر ارشدتر آنو، زاده شده در بودگاه ملکوتی پدرش بود. اما در برخی اوقات در دوران باستانی‌تر به زمین آمده و به خدای اصلی ملکوت تبدیل شده است.

وقتی که خدایان در مجمع واقع در بودگاه ملکوتی نشست برگزار می‌کردند، انلیل طی تمامی این جلسه‌ها در کنار پدرش مجمع را اداره می‌کرد است. وقتی خدایان بر زمین برای تشکیل جلسه جمع می‌شدند، در مقر اصلی در بارگاه او واقع در نیپور جلسه را برگزار می‌کردند، شهری که به انلیل اختصاص داشت و مسند معبد اصلی اش E.KUR (به معنی خانه‌ای که شبیه کوهستان است) بود. نه فقط سومریان، بلکه تمامی خدایان سومر انلیل را به عنوان فرمانده عالی مقام قبول داشتند. او حکمران همه‌ی سرزمین‌ها و مشخصاً ملکوت دانسته می‌شد. او فرمانروای مطلق زمین و رییس بزرگ بود. کلام او باعث آسمان لرزه می‌شد و بر زمین زمین لرزه پدید می‌آورد.

انلیل

کسی که از دور دست‌ها فرمان می‌دهد

کسی که کلامش ارجمند و مقدس است

کسی که حکمش تغییرناپذیر است

کسی که تقدیرها را در آینده دور مقدر می‌کند.

خدایان زمین با کمال میل در برابر او تعظیم می‌کنند

خدایان ملکوتی در برابر او فروتنی پیشه می‌کنند و متواضع هستند.

آنها با توجه به راهنمایی‌ها

وفادارانه حاضر به خدمت هستند.

طبق باورهای سومریان، قبل از اینکه زمین مسکونی و متمدن شود انلیل وارد آن شد. یک سرود روحانی در حمد و ثنای انلیل صاحب کرم، بسیاری از جنبه‌های جامعه و تمدنی را برمی‌شمارد که اگر لطف آموزه‌های انلیل مبنی بر اجرای جهان‌گستر دستوراتش نبود، هرگز وجود نمی‌داشت. هیچ شهری ساخته نشده بود و هیچ اقامتگاهی بنا نشده بود. طویله‌ای وجود نداشت، آغل برای گوسفندان ساخته نشده بود. پادشاهی بر نیامده بود و کاهن اعظمی متولد نشده بود.

همچنین متون سومری بیان می‌کنند که انلیل قبل از این که «مردم سرسیاه» - لقبی سومری برای بشریت - خلق شوند، به زمین آمده است. طی چنین دوران ماقبل انسانی، انلیل نیپور را به عنوان

مرکز فرماندهی بنا می‌کند. جایی که ملکوت و زمین به طریقی به یکدیگر «متصل» می‌شوند. متون سومری این حلقه ارتباطی را DUR.AN.KI (اتصال ملکوت و زمین می‌نامیدند) و از زبانی شاعرانه برای توصیف نخستین اعمال انلیل بر زمین استفاده کرده‌اند.

انلیل؛ وقتی که شما اقامتگاه‌های یزدانی را بر زمین کران بندی کردی  
نیپور را به عنوان شهر اختصاصی خود بنا نمودی

شهر زمین رفیع و ارجمند

پاک مکانی حاوی آب شیرین

شما Dur-An-Ki را بنا نهادی

در مرکز چهار گوشه جهان

در این دوران باستانی، وقتی خدایان به تنهایی در نیپور سکونت داشتند و بشری به وجود نیامده بود؛ انلیل الهای را که بعدها زنش شد ملاقات نمود. او عروس آینده‌اش را وقتی که لخت در حال شستشوی خود در نیپور بود دید. با نخستین نگاه عاشقش شد، اما لزوماً فکر ازدواج در سرش نبود:

چوپان انلیل کسی که تقدیرها را مقدر می‌کند

با دیدن زن برقی در چشمانش می‌درخشد

لرد می‌خواهد که با او سکس داشته باشد

اما زن تمایلی نشان نداده و سرد برخورد می‌کند

انلیل به سکس اصرار می‌کند

و زن تمایلی نشان نمی‌دهد:

می‌گویند که مهلبم خیلی کوچک است

سکس بلد نیستم

لب‌هایم خیلی کوچک هستند

آنها بوسیدن بلد نیستند

اما انلیل جوابی نداشت که بدهد. او برای پیشکارش Nushku فاش نمود که در شهوت این دوشیزه جوان می‌سوزد. دوشیزه‌ای به نام SUD (پرستار) کسی که با مادرش در E.RESH (خانه معطر) می‌زیست. Nushku پیشنهاد قایق سواری را مطرح و قایقی هم آماده نمود. انلیل Sud را قانع کرد که با او به قایق سواری برود. وقتی که آنها سوار قایق بودند، انلیل به او تجاوز کرد. حکایت باستانی سپس فاش می‌کند که اگر چه که انلیل ربیب خدایان بوده، اما این عمل او آن‌چنان باعث خشم آنها شده که او را دستگیر کرده و به جهان فرودین تبعید کرده‌اند:

آنها بر سر انلیل فریاد زدند که ای انلیل فاسد گورت را از شهر گم کن!

در نسخه‌ای از حکایت، Sud فرزند انلیل را حامله می‌شود و متعاقب آن انلیل با او ازدواج می‌کند. در نسخه دیگر، انلیل از کار خود پشیمان شده در جستجوی دختر برمی‌آید و پیشکارش را نزد مادر دختر می‌فرستد تا از او بخواهد که به دختر کمک کند.

چه حکایت نخستین درست باشد چه دومی، Sud همسر انلیل شده و لقب NIN.LIL (بانوی منطقه فضایی) به او عطا شده است. اما آنچه انلیل و خدایانی که مجازاتش کردند نمی‌دانستند این حقیقت بوده که در واقع این انلیل نبوده که نین لیل را اغوا نموده، بلکه قضیه برعکس بوده است. حقیقت ماجرا این بوده که نین لیل طبق راهنمایی مادرش در حال عریان استحمام کردن در رودخانه بوده به این امید که انلیل، که طبق عادت کنار رود قدم می‌زده، توجهش به نین لیل جلب شود و بخواهد «او را در آغوش گرفته و ببوسد».

با توجه به شیوه عاشق شدن این دو، نین لیل یکمرتبه شایسته مقام بسیار بالایی تشخیص داده شده و انلیل ردای «بانوی اول» را به او پوشانده است. جز یک استثنا که (به باور ما) برای وراثت دودمانی ضروری بوده، هرگز گزارش نشده که خطای دیگری از انلیل سر زده باشد. یک لوح نذر شده در نیپور نشان می‌دهد که کسانی در حال غذا و شراب دادن به انلیل و نین لیل هستند. لوح توسط Ur-Enlil مستخدم انلیل سفارش داده شده بوده.





جدا از رییس خدایان بودن، انلیل خداوندگار ارشد سومر (جایی که گاهی اوقات به سادگی «سرزمین» نامیده می شده) و مردم سرسیاهش شناخته می شده است.

سروده‌ای سومری در ستایش این خدا می گوید:

خداوندگاری که تقدیر سرزمین را می داند

ندای او قابل اعتماد است

انلیل تقدیر سرزمین را می داند

ندای او قابل اعتماد است

انلیل تقدیر سومر را می داند

ندایش درست است

پدر انلیل، پروردگار همه سرزمین‌ها

پدر انلیل

پروردگار فرمان‌های راستین

پدر انلیل چوپان سرسیاه‌ها ...

از کوهی که خورشید از آن طلوع می کند

تا کوهی که خورشید در آن غروب می کند

پروردگار دیگری در این سرزمین وجود ندارد

تو تنها هستی

سومریان، هم از ترس و هم از جنبه قدردانی و سپاس‌گذاری، انلیل را تکریم می کردند. او کسی بود که مطمئن می شد تصمیم‌هایی که گرفته می شود علیه بشریت باشد. «باد» او بود که به شکل طوفان‌های نابودکننده علیه شهرهای متخلف وارد عمل شده، آنها را از روی زمین محو می کرد. او کسی بود که در هنگامه طوفان در پی نابودی بشریت بود. اما در زمان صلح با بشریت، او خدای خوبی بود که آنها را مورد لطف قرار می داد. مطابق متون سومری، دانش استفاده از ابزاری که با آن غله را به باد می دادند و در کنارش استفاده از خیش و کلنگ توسط انلیل به بشریت عطا شده است. همچنین انلیل کسی بوده که شاهان را برای حکمرانی بر کل بشریت انتخاب می کرده، نه به عنوان حاکمانی مستقل و دارای قدرت عالی، بلکه به عنوان خدمتکاران خدایان، که مدیریت دادوری دادیک (دستگاه دادگستری) یزدانی را بر عهده می گرفتند.

بنابراین شاهان سومری، آکدی و بابلی کتیبه‌هایشان با ستایش اینکه چگونه انلیل آنها را برای پادشاهی فراخوانده آغاز می شوند. این «فراخوان‌ها» صادر شده توسط انلیل به نمایندگی خود و پدرش آنو، به حاکم مشروعیت و طرح کلی عملکردهایش را مشخص می کرده است.

حتی حمورابی، که به خدایی به نام مردوک به عنوان خدای ملی بابل اذعان داشته، در سرآغاز قانون‌نامه‌اش بیان می‌کند که: «آنو و انلیل از من به‌عنوان توسعه‌دهنده‌ی رفاه مردم نام برده‌اند، کسی که باعث شده عدالت بر سرزمین مستولی شود». خدای ملکوت و زمین، نخست‌زاده‌ی آنو، گسترش دهنده‌ی پادشاهی، مدیر اجرایی مجمع خدایان، پدر خدایان و انسان، زراعت را اهداء نموده، ارباب محوطه فضایی است.

این برخی از ویژگی‌های انلیل بوده که نمایانگر عظمت و قدرتش بود. دستوراتش گسترده بودند و احکامش غیرقابل تغییر، او مقدر کننده تقدیرها بود. مالک «اتصال آسمان و زمین» و از شهر پر ابهتش نیپور، او می‌توانست «پرتوهایی که قلب همه سرزمین‌ها را بپوید بپرواند». «چشم‌هایی که می‌توانست همه سرزمین‌ها را ببیند».

با این حال او مثل هر مرد جوانی، با دیدن یک زیبای برهنه اغوا شده، تابع قواعد اخلاقی که توسط جامعه خدایان وضع شده و سرپیچی از آن مجازاتش تبعید بوده، و نه حتی مصون از درد و بلاهای یک فانی. حداقل در یک مثال معروف، یک پادشاه سومری شهر Ur انجمن خدایان را در طی شکایتی مستقیماً مورد خطاب قرار داده، با این محتوی که یک سری از گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها که بر سر شهر Ur و مردمش وارد آمده بوده ریشه در این حقیقت بدشگون دارد که: «انلیل تاج و تخت را به مرد بی‌ارزشی سپرده بود که از تبار سومری نبود».

هر چه بیشتر پیش می‌رویم به نقش کلیدی انلیل در امور یزدانی و فانی بر زمین پی می‌بریم، و اینکه چگونه پسران متعدد او در جنگ برای به دست آوردن جانشینی یزدانی با خود و دیگران درگیر بوده‌اند، که این بی‌شک منشاء حکایت‌های بعدی که در مورد نبرد خدایان می‌شنویم بوده‌اند.

سومین خدای بزرگ سومری، دیگر پسر آنو بود. او دو نام داشت. EA و EN.KI. شبیه برادرش انلیل او خدای ملکوت و زمین بود. یکی از یزدان‌های اصلی ملکوت که به زمین آمد. ورودش بر زمین در متون سومری همراه شده با وقتی که آبهای خلیج فارس بسیار جلوتر نسبت به امروزه به بخش‌های داخلی سرزمین سومر می‌رسیدند؛ بخش جنوبی سرزمین سر از مرداب‌ها در می‌آورد.

EA (نامش به معنی خانه - آب) که خود مهندس قابلی بود، برنامه‌ای را برای ساخت کانال‌ها طراحی و خود بر آن نظارت نمود، و طی آن او بر رودها سد بست و آب مرداب‌ها را خالی نمود. او به قایقرانی در این آبراه‌ها و بخصوص در مرداب‌ها علاقه‌مند بود. آن چنان که نامش دلالت می‌کند، آبها در واقع خانه‌اش بودند. او خانه بزرگی در شهری در کناره سرزمین‌های باتلاقی بنا نهاد. شهر مجهزی به نام HA.A.KI (سرای آب - ماهی‌ها) جایی که به E.RIDU (خانه‌ای در دور دست) هم مشهور بوده است.

EA خداوندگار آبهای شور، دریاها و اقیانوس‌ها بوده است. متون سومری مکرراً از ایامی سخن

می‌گویند که سه خدای بزرگ، قلمروها را میان خود تقسیم کرده‌اند. دریاها به انکی، شاهزاده زمین داده شد؛ به موجب آن انکی فرمانروای Apsu (اعماق) شد. خداوندگار دریاها که شد، Ea کشتی‌هایی ساخت که برای سرزمین‌های دور به حرکت درآمدند، به ویژه به جاهایی که فلزات گران‌بها و سنگ‌های باارزش را به سومر بیاورد.

مهرهای استوانه‌ای باستانی تر سومری Ea را به شکلی به تصویر می‌کشد که جریان‌هایی از آب او را احاطه کرده‌اند که گاهی اوقات حاوی ماهی هستند. مهرهای مرتبط با Ea آن چنان که در اینجا نشان داده شده با ماه (آن هم به شکل هلال) مزین شده‌اند، شاید تداعی کننده این واقعیت که ماه باعث جزر و مد دریاها می‌شود.



در رجوع به یک متن نجومی، شکی باقی نمی‌ماند که Ea کسی است که لقب NIN.IGI.KU (خداوندگار چشم درخشان) به او داده شده است. بر اساس متون سومری، که شامل یک زندگینامه‌ی خودنوشت حقیقی توسط EA می‌شود، او در آسمان‌ها زاده شده و زمانی به زمین آمده که پیش از آن هیچ اقامتگاهی یا تمدنی بر زمین وجود نداشته است.

او می‌گوید:

«وقتی من وارد [زمین] شدم آنجا پر از آب بود».

او سپس در ادامه مجموعه‌ای از اعمالی را توصیف می‌کند که توسط او انجام و منجر به مسکونی شدن سرزمین شده است. او رود دجله را با آبهای حیاتبخش‌اش پر کرده است. او خدایی را به کار نظارت بر ساخت و ساز کانال‌ها گماشته تا دجله و فرات را قابل قایقرانی درست کند، و او مانع گسترش مرداب‌ها شده و آنها را با ماهی‌ها پر کرده و کاری کرد که همه نوع پرندای آنجا جولان بدهد و باعث رشدنی‌هایی شد که می‌شد از آنها به‌عنوان مصالح ساختمانی استفاده نمود.

کار دریاها و رودها که تمام شد، رو به سرزمین خشک آورده، Ea مدعی شده که او «خیش و یوغ را به کار گرفته... شیارهای مقدس را پدید آورده... آخور ساخته و آغل گوسفندان را بنا نهاده».

متنی که محققان آن را انکی و نظم جهانی نام نهاده‌اند، این از خود تعریف و تمجید کردن‌ها

را ادامه می‌دهد و گفته می‌شود که خدا انکی هنرهایی چون آجرپزی، بنای اقامتگاه‌ها و شهرها و فلزگری و... را به کمال می‌دانسته است. این خدا به عنوان خیرخواه بشریت مطرح شده؛ خدایی که تمدن را برای بشریت به ارمغان آورده است. همچنین بسیاری از متون او را به عنوان نقش‌آفرین مهم در شورای خدایان مطرح کرده‌اند.

متون طوفانی (متونی که با داستان طوفان بزرگ سروکار دارند. م) سومری و آکدی که بسیاری از خطوط گزارش کتاب مقدس از دل آن بیرون کشیده شده، Ea را چون خدایی توصیف می‌کنند که تصمیم‌مجمع خدایان را [مبنی بر نابودی بشریت] به چالش کشیده و یک بنده قابل اعتماد (نوح میان‌رودانی) را به طریقی از فاجعه رها کرده است. در واقع همچون کتاب مقدس (که بر نقش خدا تأکید می‌کند. م) متون سومری و آکدی بر این نکته توافق دارند که خدایان انسان را طی حرکتی حساب شده و آگاهانه خلق کرده‌اند و در این میان انکی نقش کلیدی بازی کرده است:

به عنوان دانشمند ارشد خدایان، او روش و فرایندی را طراحی کرده و در پیش‌گرفته که طی آن انسان خلق شده است. با چنین قرابتی در رابطه با «خلقت» یا پیدایش انسان، نباید تعجب کرد که Ea راهنمای آدایا - انسان نمونه که خرد Ea او را آفریده - در راه رسیدن به اقامتگاه آنو در آسمان‌ها بوده باشد. مخالفت با تصمیم خدایانی که می‌خواستند «زندگی جاودانی» را از بشریت دریغ کنند، اینکه EA طرف انسان را گرفته، به شکلی ساده به این مربوط می‌شود که او در خلقتش دست داشته یا پای انگیزه‌های بیشتری در میان بوده؟

در بررسی اسناد متوجه می‌شویم که مخالفت Ea - در امور انسانی و الهی به یک اندازه - دائمی بوده، بخصوص بیشتر برای عقیم نهادن تصمیم‌گیری‌ها یا نقشه‌هایی که انلیل عامل آن بوده است. اسناد از نشانه‌های حسادت فراوان EA نسبت به انلیل لبریز است. در واقع نام دیگر EA (و شاید نخست نامش) EN.KI (خداوندگار زمین) بوده و متونی که با تقسیم جهان میان سه خدا سروکار دارند اشاره دارند که قضیه به یک قرعه‌کشی ساده برمی‌گردد که EA سروری زمین را به برادرش انلیل باخته است.

خدایان دست‌های یکدیگر را گرفتند

قرعه‌کشی کردند و تقسیم نمودند

آنو به آسمان رفت

زمین به انلیل داده شد

دریاها با حلقه‌ای محصور شد

و به انکی شاهزاده زمین داده شد

نتیجه این قرعه‌کشی برای EA از همه تلخ‌تر بود. ظاهراً خشم عمیقی در دل او پدید آمده است.

دلایل این خشم عمیق توسط خود انکی در زندگینامه خود نوشتش مطرح شده؛ اینکه: او پسر ارشد بوده نه انلیل، انکی مدعی شده که بنابراین او می بایست جانشین به حق آنو می شده نه انلیل:

پدرم، شاه گیتی  
باعث به دنیا آمدنم شد  
من بذر بارورم  
به وجود آمده از گاو وحشی بزرگ  
من پسر ارشد آنو هستم  
من برادر بزرگ خدایان هستم ...  
من کسی هستم که به عنوان پسر ارشد خدا آنو  
به دنیا آمده‌ام.

نظر به اینکه قوانین وضع شده توسط انسان که در خاورمیانه باستان می زیسته را خدایان به او داده بودند، دلیلی می شود برای این نتیجه گیری که قوانین اجتماعی و تباری که انسان به کار گرفته کپی شده‌ی همان قوانینی هستند که خدایان استفاده می کرده‌اند. اسناد تباری و درباری که در جاهایی مثل MARI و NUZI نگهداری می شده تایید می کند که قوانین و سنت های کتاب مقدسی که توسط شیوخ عبری ترویج می شده، و نیز قوانینی که در دستور کار شاهان و اشراف قرار داشته، در سراسر خاورمیانه باستان رایج بوده است. این قوانین از مشکلات جانشینی که شیوخ با آنها مواجه می شده‌اند و آنچه از این مواجهه‌ها می آموخته‌اند متأثر بوده است.

ابراهیم به دلیل نازایی همسرش سارا، از داشتن وارث حقیقی محروم بود و پسر ارشدی از کلفتش هاجر داشت. ولی این پسر (اسماعیل)، به محض به دنیا آمدن پسری از سارا به نام اسحاق، از جانشینی محروم شد. ربه‌کا همسر اسحاق دوقلو حامله شد. از نظر فنی عیسو پسر ارشد بود، سرخ و پشمالو و تندخو. کسی که پاشنه عیسو را گرفته و در پی او به دنیا آمده بود پسر تر تمیزتری به نام یعقوب و دردانه ربه‌کا بود. وقتی اسحاق پیر شد و نیمه بینا، به یاد وصیت کردن افتاد، ربه‌کا از ترفندی استفاده کرده تا به جای عیسو، یعقوب از برکت جانشینی بهره‌مند شود.

در نهایت، مشکلات جانشینی یعقوب منجر به این شد که او برای Laban بیست سال کار کند تا بتواند با Rachel از دواج کند. Laban او را مجبور کرد تا ابتدا با خواهر بزرگ تر Leah از دواج کند. از Leah بود که پسر ارشد یعقوب Reuben به دنیا آمد و از او، و دو همخواه‌ی دیگر، یعقوب صاحب دختران و پسران بسیاری شد. اگر چه که وقتی Rachel در نهایت، پسر ارشدش یوسف را به دنیا آورد، او دردانه یعقوب شد و برای او عزیزتر از دیگر برادرانش. در پس چنین قوانین جانشینی و سنت‌هایی،

ستیز میان انکی وانلیل را می‌توان مشاهده کرد. طبق همه اسناد، انلیل پسر آنو و همسر رسمی‌اش آنتو بود و پسر ارشد مشروع و قانونی. اما فریاد انکی که:

من بذر بارور شده‌ام... من پسر ارشد آنو هستم، لابد حاوی حقیقتی است.

آیا او نیز از تبار آنو، اما از اله دیگری که فقط رفیقه و همخوابه بوده، است؟

حکایت اسحاق و اسماعیل یا داستان دوقلوها عیسو و یعقوب، همتایی از قبل در جایگاه آسمانی داشته است. اگر چه که ظاهراً انکی حق ویژه جانشینی انلیل را پذیرفته، برخی محققان شواهد کافی پیدا کرده‌اند تا نشان دهند که کشمکش بر سر قدرت بین دو برادر ادامه داشته است.

ساموئل نوح کریم‌عنوان یکی از متون باستانی را «انکی و عقده حقارتش» معنی کرده است.

آن چنان که بعدها خواهیم دید، در چندین حکایت کتاب مقدسی - از ماجرای حوا و مار در باغ عدن تا حکایت طوفان - که نمونه‌های آنها را در نسخه‌های اصیل سومری می‌توان یافت، در چند وهله انکی با تصمیم‌های برادرش مخالفت نموده است. در بعضی موارد به نظر می‌رسد که برداشت Enid این است که نشانی از هیچ منازعه‌ای برای رسیدن او به تخت یزدانی وجود ندارد. لذا بنای کار را بر این می‌گذارد که یکی از پسران خودش را به جای پسران انلیل جانشین نسل سومی تخت یزدانی قرار می‌دهد. دست کم در آغاز این چیزی بوده است که او به همراهی خواهرش در پی دست یافتن به آن بوده و نام خواهرش نین خارساگ / NIN.HUR.SAG به معنی بانوی قله کوه بوده است! او هم دختر آنو بوده، اما از قرار معلوم نه از آنتو و از این حیث در دیگر قاعده جانشینی جای می‌گیرد.

در سال‌های گذشته محققان شگفت‌زده شده‌اند که چرا هم ابراهیم و هم اسحاق بیان می‌کردند که همسرانشان خواهرشان نیز بوده‌اند. از این نظر گیج‌کننده که کتاب مقدس حکم به حرام بودن رابطه جنسی با خواهر داده است. اما اسناد حقوقی از دل خاک بیرون آورده شده در ماری و نوزی به وضوح بیان می‌کنند که یک مرد می‌تواند با ناخواهری‌اش ازدواج کند. علاوه بر این، وقتی همه بچه‌های تمامی همسران در نظر گرفته می‌شوند، پسری که از چنین همسری متولد شده باشد نسبت به پسری که از همسری غیرقانونی متولد شده باشد، بذرش (DNA) پنجاه درصد خالص‌تر است. خواه فرزند ارشد باشد یا نه، او جانشین قانونی به حساب می‌آید.

این در ماری و نوزی منجر به این شده که همسر را ترجیحاً به‌عنوان خواهر معرفی کنند تا بر اساس آن حقانیت وراثت پسرشان به چالش کشیده نشود. برای همین بوده که انکی در پی این بوده که از ناخواهری‌اش Ninhursag پسر دار شود. Ninhursag هم از آسمان بوده؛ کسی که در گذشته‌های دور از آسمان به زمین آمده است. متون بسیاری گفته‌اند که وقتی خدایان قلمروهای زمینی را بین خود تقسیم می‌کرده‌اند، به Ninhursag سرزمین Dilmun «پاک مکان، پاک سرزمین... مکان بسیار درخشان» داده شده است.



متنی که محققان «انکی و Ninhursag اسطوره بهشت» نامیده‌اند، با سفر انکی به Dilmun به قصد ازدواج سروکار دارد. متن مکرراً تأکید می‌کند که Ninhursag «تنها» بود. عزب و در خانه مانده. اگر چه بعدها او چون یک زن شوهردار پیر به تصویر کشیده شده، اما در آن زمان او جوان تر بوده و می‌بایست بسیار دلربا بوده باشد. متن بدون شرم به ما می‌گوید که وقتی انکی به او نزدیک شده دیدن او «باعث شده که آلت تناسلی اش شق شود». آنها تنها شده‌اند و انکی «منی اش را در رحم Ninhursag ریخته و او منی را در رحمش پذیرفته، منی انکی را». و سپس «بعد از نه ماه حاملگی... او در کرانه آبها زائیده و بچه دختر بوده».<sup>۹</sup>

شکست خورده از صاحب وارث پسر شدن، انکی پس از آن عاشق دختر خودش می‌شود «او را در آغوش گرفته می‌بوسد و انکی منی اش را در رحم او می‌ریزد». اما دخترش هم برای او دختر به دنیا می‌آورد. انکی سپس کار را با نوه دختری اش دنبال و او را هم حامله می‌کند، اما بار دیگر نورسیده مؤنث است. برای جلوگیری از این روند، Ninhursag نفرینی را برای او فعال می‌کند، و در نتیجه انکی با خوردن یک سری گیاه به مریضی مرگباری دچار می‌شود. اگرچه که دیگر خدایان Ninhursag را مجبور می‌کنند که نفرین را غیرفعال کند. درحالی که این وقایع تأثیر بسیاری بر امور یزدانی گذاشته، واقعه دیگری مربوط به انکی و Ninhursag تأثیر بزرگی بر امور انسانی می‌گذارد. طبق متون سومری، انسان متعاقب روند فرمول‌های طراحی شده توسط انکی با همکاری Ninhursag خلق شده است. او پرستار و مسئول تسهیلات پزشکی بوده است. در این نقش الهی بوده به نام NIN.TI (بانوی حیات).



برخی محققان استنباطشان این است که آداپا / Adapa (انسان نمونه انکی) همان آدما / Adama یا آدم / Adam و مخلوق انکی است.

معنای دوگانه TI سومری موجب پدید آمدن قرینه‌هایی در کتاب مقدس شده، چون ti هم به معنی زندگی و هم به معنی دنده است. به طوری که نام Ninti هم به معنی «بانوی زندگی» است و

۹. روشن است که این پسر (جانشین) نه به روش مهندسی ژنتیک، بلکه باید به طور طبیعی به دنیا می‌آمده. م.

هم «بانوی دنده». حوای کتاب مقدس، کسی که نامش به معنی «زندگی» است، از دنده آدم خلق شده است، تبار این حوا، هم «بانوی زندگی» بوده و هم «بانوی دنده». به عنوان اهداء کننده‌ی زندگی، هم به خدایان و هم انسان، از Ninhursag به عنوان اله مادر یاد شده است. نام مستعار او Mammu بود (پیش‌آهنگ mom یا mamma می‌ما) و نمادش cutter ابزاری که در دوران باستان توسط ماما برای بریدن بند ناف بعد از تولد نوزاد به کار می‌رفت.



انلیل، برادر و رقیب انکی، از طریق خواهرش Ninhursag بخت و اقبال خوبی برای دست‌یابی به یک چنین «وارث بر حقی» داشت. جوان‌ترین خدایان زمین که در آسمان‌ها زاده شده بود نامش NIN.UR.TA بود (خداوندگاری که بنیان را کامل نمود). «او پسر قهرمان انلیل بود که با تور و اشعه‌های نورانی رفت تا برای پدرش بجنگد. پسر انتقام‌جویی که گلوله‌های نورانی را پرتاب می‌کرده». همسرش BA.U نیز پرستار یا دکتر بوده است. لقبش «بانویی که مرده‌ها را به زندگی برمی‌گرداند».



یکی از تصاویر باستانی از نینورتا، او را در حالی که یک سلاح منحصر به فرد را به دست گرفته نشان می‌دهد و شکی باقی نمی‌گذارد که همان سلاحی است که می‌تواند «گلوله‌های نورانی» شلیک کند. متون باستانی از او به عنوان شکارچی نیرومند نام می‌برند. خدای جنگنده‌ای که برای توانایی‌های نظامی‌اش مشهور بوده است. اما قهرمانانه‌ترین نبردش به نفع پدرش و در واقع برای خودش، نبردی

گسترده با شیطان خدایی به نام ZU (فرزانه) بوده است. نبردی که از نظر اهمیت کمتر از درگیری بر سر رهبری خدایان بر زمین نبوده است. چون ZU به شکلی غیرقانونی نشانه‌ها و اشیاء انلیل را دزدیده و خود را به عنوان رهبر خدایان جا زده بود.

سرآغاز متونی که این وقایع را توصیف می‌کنند دچار شکستگی است و داستان از جایی خوانا می‌شود که ZU وارد E-Kur معبد انلیل شده است. ظاهراً او شناخته شده بوده و طبق سلسله مراتب، انلیل به او خوش آمد گفته است. نگهبانی ورودی جایگاه مقدس انلیل هم با دیدن خوش آمدگویی انلیل به او اعتماد کرده و اجازه ورود داده است. اما شیطان زو به اعتماد او خیانت کرده و «مقام انلیلی» را دزدیده - قدرت‌های یزدانی را تصرف کرد - آنچه را که او در قلبش باور داشت. زو این کار را با دزدیدن اشیاء خاصی، از جمله لوح جادویی سرنوشت‌ها انجام داد. وقتی انلیل لخت شد و برای شنای روزانه‌اش وارد آبگیر شد و اموالش را بی‌نگهبان رها نمود؛ زو از این فرصت برای دزدی استفاده کرد.

در ورودی جایگاه مقدس

جایی که دید داشته باشد

زو منتظر آغاز روز شد

چون انلیل به قصد شستشو با آب تمیز رفته و تاجش را بر تخت رها نموده بود

زو لوح سرنوشت‌ها را دزدیده و لوح

به دست از مقام انلیل / Enlilship گریخته

زو با Mu ی خود (Mu به نام ترجمه شده اما مشخص است که در اینجا منظور یک ماشین پرنده است)

به نهانگاهی در دور دست گریخته

عواقب عمل جسورانه‌اش رخ نمود.

فرمول‌های یزدانی به حالت تعلیق در آمد

سکوت حکم فرما شد

در خشنده‌گی جایگاه مقدس خاموش شد

پدر انلیل لال شده بود

خدایان سرزمینی با شنیدن خبر، یکی پس از دیگری جمع شدند. موضوع چنان مهم بود که حتی آن‌و در بودگاه آسمانی‌اش خبردار شد. او وضعیت را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که به هر طریقی که شده زو باید دستگیر و فرمول‌ها برگردانده شود. آن‌و رو به سوی خدایان، رو به فرزندانش کرد و پرسید:

کدام یک از شما خدایان می‌تواند زو را شکست دهد؟

چند خدایی که از برای دلیری‌شان شناخته شده بودند فراخوانده شدند، اما آنها یادآور شدند که به

جهت به چنگ آوردن لوح سرنوشت‌ها، اکنون زو همان قدرت‌های انلیل را به دست آورده، بنا بر این «هر کس که بخواهد با او در بیفتد مثل گل له خواهد شد».

کار که به اینجا کشید Ea ایده مهمی را مطرح کرد:

چرا نینورتا برای به عهده گرفتن این جنگ ناامیدانه، فراخوانده نشود؟

مجمع خدایان نتوانست از زرنگی موزیانه Ea اجتناب کند. واضح بود که در صورت شکست خوردن زو، شانس اینکه از اولاد او کسی جانشین [سروری بر زمین] شود با شکست مواجه می‌شود. از سوی دیگر، اگر نینورتا در این نبرد کشته می‌شد، به نفع او بود. در میان حیرت خدایان، Ninursag (که در این متن NIN.MAH / بانوی بزرگ) نامیده می‌شود، موافقت می‌کند. او به پسرش نینورتا گفت که زو نه فقط سروری و سیادت انلیل، بلکه فرمانروایی را از Ninurta هم دزدیده است (همان Enlilship را).

او با جیغ‌هایی دردآلود فریاد زده که من اهداء کننده‌ی تولدم. من کسی هستم که «به یقین برای برادر و پدرم» این امکان را فراهم کرده‌ام که «پادشاهی ملکوت را ادامه دهند». او به نینورتا گفت که نگذارد که او رنج بیهوده برده باشد. پس برود و برای پیروزی بجنگد:

مهاجمی آماده شد... برای دستگیری زو فراری

بیا بید حمله مرعوب کننده‌ای را به شدت علیه او اعمال کنیم

گلویش را بدریم! زو را شکست بدهیم!

بیا بید هفت باد شرارت‌بار را علیه او به کار گیریم

باعث شویم که گردبادی کامل علیه او شوند...

اجازه بدهید تشعشع را علیه او به کار گیریم

بگذارید بادها بال‌هایشان را تا محل سری حمل کنند...

بگذارید که حاکمیت به Ekur باز گردد

بگذارید فرمول‌های یزدانی به نزد پدر، به نزد کسی که آنها را به وجود آورده باز گردد.

نسخه‌های متفاوت از حماسه، توصیف‌های هیجان‌انگیزی از نبردی که در پی آن در گرفته را ارایه می‌کنند.

نینورتا تیرهایی به سوی زو پرتاب می‌کند اما تیرها نمی‌توانند به بدن زو آسیبی برسانند... چون

لوح سرنوشت‌های خدایان را در دستانش حمل می‌کرده است.

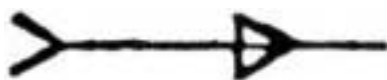
«جنگ‌افزارهایی که پرتاب می‌شدند در میانه راهشان متوقف می‌شدند»، نبرد که فرسایشی و

بی‌نتیجه شد Ea به نینورتا توصیه کرد که به جنگ‌افزارهایش til-lum را اضافه کرده و آن را سوی

چرخ‌دنده‌های بال‌های زو شلیک کند. ضربه‌ی کاری وارد شد و چرخ‌دنده‌ها از هم جدا شدند و بال‌های

زو شروع به چرخیدن کرده و به زمین افتاد. زو شکست خورد و الواح سرنوشت به انلیل بازگردانده شدند. زو که بوده است؟ آیا آن چنان که برخی محققان پنداشته‌اند پرنده‌ای اساطیری بوده است؟ بدیهی است که او می‌توانسته پرواز کند. اما مثل هر کسی که امروزه می‌تواند سوار هواپیما شود یا مثل هر فضانوردی که در فضا پرواز کند، نینورتا هم می‌توانسته به مهارت زو یا شاید بهتر از او پرواز کند. از هر نوع که بخواهیم حساب کنیم او یک پرنده نبوده؛ آن چنان که خودش و همسرش BA.U (که گاهی اوقات GU.LA نامیده شده) توضیح داده‌اند و مطالب روشن شده، با کمک یک پرنده فوق‌العاده که در محوطه مقدس مخصوص به او (GIR.SU) در شهر لاگاش نگهداری می‌شده پرواز می‌کرده است.

زو یک پرنده نبوده؛ ظاهراً پرنده‌ای در اختیارش بوده که او توانسته با آن خیلی سریع پرواز کرده و مخفی شود. با وجود چنین پرنده‌هایی بوده که نبرد هوایی بین دو خدا در گرفته و در خصوص ماهیت جنگ‌افزاری که در نهایت پرنده‌ی زو را نابود کرده شکی وجود ندارد. جنگ‌افزاری که در سومری TIL و در آشوری til-lum نامیده می‌شود. نوشتن آن به شکل تصویری بدین سان است.



بیشترین معنی که برای til در عبری در نظر می‌گیرند: موشک است. پس زو یک خدا بوده است. یکی از خدایانی که به سببی نقشه غضب مقام انلیل را کشیده است. خدایی که نینورتا، به عنوان وارث قانونی، همه جور بهانه‌ای برای جنگیدن با او داشته است. شاید او مردوک / MAR.DUK بوده (پسر تپه پاک) پسر ارشد انکی از همسرش DAM.KI.NA. کسی که بی‌تاب شده و خواسته با نیرنگ آنچه را که حق او نبوده به چنگ آورد؟ به دلایلی می‌توان باور کرد که وقتی انکی از پسر دار شدن از خواهرش ناامید شده و نتوانسته وارثی داشته باشد که ادعای مقام انلیل را بکند، پشتش به مردوک گرم شده است. در واقع وقتی خاورمیانه باستان در سرآغاز دومین هزاره پیش از میلاد با جوامع بزرگ و تغییرات نظامی فاحش مواجه شده، مردوک در بابل پرچمش را به عنوان خدای ملی سومر و آکد بالا برده است. مردوک شاه خدایان و جانشین انلیل اعلام شده، و از دیگر خدایان خواسته شده که با او بیعت کنند و در بابل اقامت گزینند، جایی که به آسانی بتوان بر فعالیت‌هایشان نظارت نمود.



این زور ستانی مقام انلیل (مدتها بعد از وقایعی که با زور رخ داده)، با تلاش گسترده بابلی‌ها برای جعل متون باستانی همراه شده است. متون بسیار مهم دوباره نویسی و دست کاری شده تا مردوک به عوض آنو، انلیل یا حتی نینورتا به عنوان خداوندگار آسمان‌ها، خالق و ولی نعمت و قهرمان مطرح شود. یکی از متونی که بعدها تغییر داده شده «حکایت زو» بود. و بر اساس نسخه بابلی‌ها این مردوک (و نه نینورتا) بوده که با زور مبارزه کرده، اما در این نسخه مردوک این طور لاف زده شده که:

Mahasti moh il Zu

من جمجمه خدازو را خرد کردم.

پس به وضوح زو نمی‌توانسته مردوک بوده باشد و البته این هم دلیل نمی‌شود که انکی خدای دانش، نینورتا را در راستای انتخاب و استفاده از جنگ افزار مناسب و مفید علیه پسر خودش مردوک، هدایت کرده باشد. انکی چه به حکم رفتارهایش و چه با اصرار و تأکیدش، از نینورتا خواسته که گلوی



زو را ببرد، و به هر صورت انتظار داشته از این جدال نفعی ببرد. مهم نبوده چه کسی بازنده این جدال باشد. تنها نتیجه‌گیری منطقی این است که زو هم به نوعی رقیب قانونی مقام انلیلی بوده است.

در این خصوص فقط یک خدا می‌تواند کاندیدای احتمالی باشد: Nanna

پسر ارشد انلیل از همسر رسمی‌اش نین لیل برای وقتی که اگر نینورتا از دور خارج شد، Nanna تبار جاننشینی را ادامه دهد. Nanna (کوتاه شده NAN.NAR به معنی درخشان) طی اعصار با نام آکدی (یا سامی‌اش) Sin برای ما شناخته شده‌تر است (او را به نام الله در اسلام می‌شناسند. م). به‌عنوان پسر ارشد انلیل به او فرمانروایی بر شناخته شده‌ترین دولت - شهر سومر Ur (شهر) عطا شده بود. معبدش E.GISH.NU.GAL (تبار تخم تخت) نامیده می‌شد. از این جایگاه بود که Nanna و همسرش NIN.GAL (بانوی بزرگ) امور شهر و مردمش را با سخاوتمندی و نیک‌خواهی تمام اداره می‌کردند. مردم Ur با مهربانی تمام برای حکمرانان یزدانی‌شان جبران می‌کردند، خدایشان را عاشقانه با عنوان «پدر نانا» و دیگر عناوین مهربانانه صدا می‌کردند.

مردم اور شکوفایی شهرشان را مستقیماً به Nanna نسبت می‌دادند. Shulgi حکمران اور (به لطف خدا) در انتهای سومین هزاره پیش از میلاد «خانه» Nanna را به عنوان «جایگاه ویژه بزرگی که پر از فراوانی» است توصیف می‌کند. و جایگاه بخشنده‌ای پر از نان پیشکش به «جایی که گوسفندها را پرورش می‌دهند و گاو نر را ذبح می‌کنند»، جایی که در آن طبل و دایره‌زنگی موسیقی شیرینی را می‌نوازد.

تحت مدیریت خدای حامی‌شان Nanna، اور انبار غله سومر شده است، هم فروشنده غلات و بذر، هم تولید کننده گوسفندان و احشام برای دیگر معابد. سوگواری برای نابودی اور به روش معکوس ما را از آنچه اور قبل از ویرانی بوده آگاه می‌کند:

در انبارهای غله Nanna غله‌ای نمانده بود

از وعده‌های غذایی شبانه خدایان خبری نبود

در سالن بزرگ ناهار خوری دیگر شراب و عسل آرایه نمی‌شد

در اجاق بزرگ معبدشان دیگر گاو و گوسفندی آماده نمی‌شود.

در سرای بزرگ Nanna دیگر همهمه‌ای شنیده نمی‌شود:

جایی که فرمان‌های گاو نر جار زده می‌شد

سرشار از سکوت شد

ملات آسیاب و دسته هاون بی حرکت مانده‌اند.

قایق‌های پیشکشی فاقد هدایا هستند

برای انلیل در نیپور نانی فرستاده نمی‌شود

رود اور تهی شده، پلی برای رفت و آمد از روی آن وجود ندارد

در کرانه‌اش کسی گام نمی‌زند  
مدت‌هاست که سبزه‌ای در آنجا نمی‌روید  
سوگوار دیگری شکایت می‌کند که:

«باد آغل گوسفندان را درهم پیچیده، اسطبل‌ها رها شده و گوسفندها و شبان‌ها گم شده‌اند».  
آنچه عجیب است این است که این مطلب توسط مردم اور نوشته نشده، بلکه توسط خود خدا  
Nanna و همسرش Ningal نوشته شده است. اینها و دیگر سوگواری‌ها برای زوال و سقوط اور آسیب  
برخی وقایع غیرمعمول را آشکار می‌کند. متون سومری به اطلاع ما می‌رسانند که Nanna و Ningal  
شهر را قبل از نابودی کامل ترک کرده‌اند. عزیمت سراسیمه و رقت‌انگیز توصیف شده:

Nanna که عاشق شهرش بود

از شهر خارج شد

Sin که عاشق اور بود

دیگر ماندن در خانه‌اش را رواندانست

Ningal... از میان سرزمین دشمن گذشت و شهرش را رها کرد

شتابان لباس پوشید و از خانه‌اش گریخت

نابودی او و خروج خدایان در متون سوگواری به عنوان نتیجه تصمیم عمدی که توسط آنو و انلیل  
گرفته شده شرح داده شده است. Nanna از این دو نفر درخواست نمود که مجازات را متوقف کنند.

شاید آنو، شاه خدایان بگوید: دیگر کافی است

شاید انلیل شاه سرزمین‌ها بر تقدیر نیک فرمان دهد!

برای جلب رضایت خود انلیل قلب Sin نزد پدرش به درد آمد، در برابر انلیل تعظیم نمود

در برابر پدری که او را به وجود آورده بود التماس نمود:

آه ای پدری که مرا بوجود آوردی تا کی باید بر من خشم بگیری و من تاوان بدهم؟

تا کی؟

بیا و بر قلب مظلومانی که سبب سوزان و لرزان بودنشان چون شعله‌ای شده‌ای

از دیده‌ی مساعدت وارد شو.

در هیچ کجای این متون سوگواری علت خشم آنو و انلیل معلوم نمی‌شود. اما اگر Nanna همان زو

بوده، با جرم دزدی که مرتکب شده بوده مجازات موجه می‌نموده است. اما آیا او زو بود؟

او مطمئناً زو بوده، چون زو هم نوعی ماشین پرنده در اختیار داشت. پرنده‌ای که او با آن گریخته و

با آن با Ninurta جنگیده است.

مزمورهای سومری در ستایش «قایق آسمانیش» سخن گفته‌اند.

پدر Nannar، خداوندگار اور ...

کسی که در قایق آسمانی مقدسش می درخشد

...

خداوندگار، پسر ارشد انلیل

وقتی در قایق آسمانی صعود می کند

تو باشکوهی

وقتی بر فراز اور در قایق مقدس

تو اوج می گیری

انلیل دشت را با عصای جاودانی مزین می کند

در این خصوص شواهد دیگری هم وجود دارد. نام دیگر Sin، Nanna از SU.EN مشتق شده که از سوی دیگر ZU.EN تلفظ می شود. همان معنی پیچیده از یک لغت دو هجایی با قرار دادن هجاها در هر طرف می تواند به دست آید:

ZU.EN و EN.ZU منعکس کننده یکدیگرند. Nanna/Sin به عنوان ZU.EN کسی نیست به غیر از EN.ZU (لرد ZU) آن چنان که ما به نتیجه رسیده ایم، او کسی بوده که سعی کرده مقام انلیل / Enlilship را به چنگ آورد. حال ما می توانیم چرایی آن را درک کنیم؛ با وجود پیشنهاد EA، لرد Sin) Zu مجازات شده، البته نه با اعدام، بلکه محکوم به تبعید شده است. هم متون سومری و هم شواهد باستان شناسی اشاره دارند که Sin و همسرش به حران گریختند، شهر انسانی که با چند رودخانه و نواحی کوهستانی محافظت می شده است. قابل توجه است که وقتی خاندان ابراهیم به رهبری پدرش Terah اور را ترک کردند آنها سر راهشان به سرزمین موعود سال های زیادی را در حران ماندگار شدند. اگر چه که اور برای تمامی دوران، شهر اختصاصی Nanna/Sin باقی ماند، حران نیز برای مدت بسیار طولانی اقامتگاهش بوده و برای همین شبیه به اور ساخته شده بود و معابد و بناها و خیابان های آن تقریباً یک شکل بود.

Andre Parrot در کتاب معابد پسر کوچک ابراهیم، شباهت ها را این گونه بیان می کند:

«همه ی شواهد از این حکایت دارند که آیین حران چیزی نبوده جز یک کپی دقیق از آیین اور».

وقتی معبد Sin در حران - که طی بیش از هزار سال از نو ساخته و بازسازی شده - طی حفاری هایی که بیش از پنجاه سال به درازا کشیده پیدا شد، یافته های آنجا دو لوح یادبود را شامل می شده است. ستون های سنگی که روی هر کدام یک متن واحد حکاکی شده بود. سندی دیکته شده توسط Adadguppi، کاهنه اعظم Sin حکایت از این دارد که چگونه او برای بازگشت Sin دعا و برنامه ریزی می کرده، چون در دوران نامعلوم گذشته:

Sin شاه همه خدایان

از دست شهر و معبدش ناراحت شده و

به آسمان رفته

اینکه Sin بیزار یا مایوس، از همه چیز دست شسته و به آسمان رفته، توسط دیگر کتیبه‌ها هم تأیید شده است. کتیبه‌ها به ما می‌گویند که شاه آشوری، آشور بانی پال، از برخی دشمنانش یک «مهر استوانه‌ای مقدس ساخته شده از گرانبهارترین یشم» را پس گرفته و با حکاکی تصویری از Sin بر آن مهر را اصلاح کرده است. او بر سنگ مقدس «مدح و ثنای Sin» را اضافه کرده و دور آن گردنبندی که حاوی تصویری از Sin است را آویخته است.

این مهر سنگی Sin که اثر باستانی از دوران قدیم بود اضافه می‌کند که:

کسی که چهره‌اش در آن روزها آسیب دیده

طی خرابی‌هایی که توسط دشمن انجام می‌شده

کاهنه اعظم کسی که طی حکمرانی آشور بانی پال به دنیا آمده

وانمود می‌کند که خود از تبار سلطنتی است

در توسلش به Sin او پیشنهاد یک معامله پر منفعت را مطرح می‌کند:

به عوض بازگرداندن قدرت‌هایش برای غلبه بر دشمنانش، او هم به پسرش Nabunaid کمک کند تا حکمران سومر و آکد شود. اسناد تاریخی تأیید می‌کنند که در سال ۵۵۵ پیش از میلاد، Nabunaid فرمانده ارتش بابل، توسط افسران وفادارش بر تخت نشانده شده است. گفته شده که این کار با کمک مستقیم Sin انجام شده است. در این زمینه کتیبه‌ای از جانب Nabunaid ما را آگاه می‌کند که در نخستین روز ظهورش بوده که Sin از جنگ‌افزار Ami استفاده کرده؛ جنگ‌افزاری که قادر بوده با اشعه‌ای نورانی پوست دشمنانش را لمس کرده و آنها را مچاله کرده به زمین بی‌افکند. Nabunaid قول مادرش به خدا را فراموش نکرده، معبد Sin، E.HUL.HUL (خانه اوج لذت) را بازسازی کرده و Sin را خدای برتر اعلام می‌کند. پس از آن بوده که Sin توانسته قدرت مقام آنو را به چنگ آورد و از تمامی قدرت مقام آنو استفاده کند و کل قدرت مقام Ea را تصاحب نماید و در نتیجه تمامی قدرت‌های ملکوتی را تحت کنترل داشته باشد.

بدین سان بر مردوک غاصب فائق آمده، حتی قدرت‌های Ea پدر مردوک را به دست آورده، sin عنوان «هلال یزدانی» را به خود اختصاص داده و برای خود عنوان خدای ماه را دست‌وپا کرده و به آن مشهور شده است. سؤال اینجاست که Sin که طبق گزارش‌ها بیزار و دل‌چرکین به آسمان رفته بوده، پس چگونه توانسته به زمین برگردد و چنین نمایش خیره‌کننده‌ای را اجرا نماید؟

Nabunaid تأیید می‌کند که Sin در واقع فرمان خشمگینانه خود را فراموش کرده و تصمیم

می‌گیرد به معبد Ehulhul باز گردد. او مدعی شده که این معجزه بوده است.

معجزه‌های که بر زمین از دوران قدیم تا آن زمان اتفاق نیفتاده

که یک خدا از آسمان به زمین باز گردد

این بزرگ معجزه Sin بوده

که بر زمین از دوران قدیم تا

آن زمان رخ نداده بود.

که مردم سرزمین نه دیده بودند و

نه بر الواح گلی نوشته شده بود

برای همیشه جاودان شد که

Sin پروردگار همه خدایان و اله‌ها

به ملکوت فرازید و از ملکوت باز گشت

متأسفانه هیچ جزئیاتی از محل و شیوه‌ای که با آن Sin به زمین برگشته ارایه نشده، اما متوجه شده‌ایم که در زمین‌های بیرون از حران بوده که یعقوب سر راهش از کنعان برای یافتن عروسش در «سرزمین قدیمی»، «نردبانی را دیده که انتهایش بر زمین قرار داشته و نوکش به آسمان می‌رسیده و فرشتگان پروردگار از آن بالا و پایین می‌رفته‌اند». در همان زمان بوده که Nabunaid قدرت‌ها و معابد Nanna/Sin را احیاء کرده است. همچنین او معابد و پرستش فرزندان دوقلوی IN.ANNA ، Sin (بانوی Ami) و UTU (یگانه درخشنده) را هم احیاء نموده است.

این دو فرزند Sin از همسر رسمی‌اش Ningal زاده شده بودند و اعضاء از شکم مادر بیرون آمده (تباری) دودمان یزدانی. از نظر فنی اینانا فرزند اول بوده، اما برادر دوقلویش، پسر ارشد و بنابراین وارث قانونی دودمانی به حساب می‌آمده است. برخلاف رقابتی که در نمونه مشابه عیسو و یعقوب وجود داشته، دو بچه یزدانی خیلی نزدیک به هم بزرگ شده‌اند. آنها تجربه‌ها و ماجراجویی‌های مشابه داشته و به کمک یکدیگر شتافته‌اند، و وقتی اینانا می‌خواست از میان دو خدا شوهری برای خود انتخاب کند، او برای رایزنی به برادرش مراجعه کرده است.

اینانا و اوتو در دوران بسیار کهن، وقتی که فقط خدایان بر زمین ساکن بودند، به دنیا آمده بودند. سیپار در میان شهرهای بسیار قدیمی که توسط خدایان در سومر بر پا شده به عنوان قلمرو شهری اوتو فهرست شده است. Nabunaid در کتیبه‌ای بیان نموده که هنگام بازسازی E.BABBARA (خانه درخشان) معبد اوتو:

من در پی شالوده جایگاه باستانی

۱۸ ذراع از خاک را حفر نمودم

اوتو، لرد کبیر Ebabbara  
 شخصاً شالوده تختگاه Naram-Sin  
 پسر سارگون را به من نشان داد  
 که برای ۳۲۰۰ سال هیچ شاهی قبل از  
 من آن را ندیده بود.

وقتی تمدن سومر شکوفا و انسان در سرزمین میان‌رودان به خدایان ملحق شد، اوتو در ابتدا با قانون و عدالت به یاد آورده می‌شد. چندین قانون ابتدایی، آن هم جدا از استناد به آنو و انلیل تصویب کرد. تحت این عنوان که پذیرش و پایبندی به آنها با توجه به کلام حقیقی اوتو ضروری است. حمورابی، شاه بابل، قانون‌نامه‌اش را بر یک لوح سنگی حک کرده و در بالای آن شاه به تصویر کشیده شده که قوانین را از خدا دریافت می‌کند.



الواح کشف شده در سیپار شهرتش را به عنوان شهر قوانین منصفانه و عادلانه در دوران باستان تصدیق می‌کنند. برخی از متون، خود اوتو را به تصویر کشیده‌اند که به یک شکل در مسند قضاوت در باره‌ی خدایان و انسان نشسته است. در واقع سیپار عالی‌ترین محکمه سومر بوده است. عدالت مد نظر اوتو یادآور خطابه‌ی روی کوه عیسی در عهد جدید است. لوح خرد، برای خشنودی اوتو، در نظر گرفتن



نکات ذیل را پیشنهاد می‌کند:

با دشمن خود رفتار شیطانی نداشته باشید  
 به جای بدی با خوبی تلافی کنید  
 نسبت به دشمن خود عادلانه رفتار کنید  
 اجازه ندهید که قلب شما از شرارت پر شود  
 به کسی که برای صدقه گدایی می‌کند  
 غذا برای خوردن بدهید  
 نوشیدنی بدهید تا بنوشد  
 مفید باشید و کار خوب انجام دهید

از آنجا که او بر عدالت و جلوگیری از ظلم و ستم تأکید داشته - و شاید به دلایل دیگری که آنها را بعداً ذکر خواهیم نمود - او تو حامی مسافران هم دانسته شده است. با این وجود متداول‌ترین و پایاترین القاب منتسب به او تو مربوط می‌شود به درخشندگی‌اش. از دوران بسیار کهن او Babbar (درخشنده) نامیده می‌شده است. «او تو کسی است که نورافشانی گسترده‌ای دارد؛ کسی که آسمان زمین را نورافشانی می‌کند».

حمورابی در کتیبه‌اش این خدا را با اسم آکدی‌اش Shamash نام می‌برد که در زبان‌های سامی به معنی خورشید است (سوگندی که در قرآن به خورشید خورده می‌شود در واقع سوگند به این خدا است. م) از این رو محققان به این نتیجه رسیده‌اند که Utu/Shamash خدای خورشید میان‌رودان بوده است. در ادامه کار، آنچنان که نشان خواهیم داد، در حالی که این خدا، خورشید را به عنوان همتای سماوی خود اختصاص داده، از جنبه دیگری تأکید شده که او «افشاننده نور» بوده، آن هم از زمانی که پدر بزرگش انلیل وظایف خاصی را به او اختصاص داده است.

همان طور که مجموعه قوانین و اسناد بارگاهی، گواهی انسانی هستند برای حضور حقیقی خدایی به نام Utu/Shamash در میان مردم باستان، کتیبه‌ها، متون، ستایه‌ها، وحی‌نامه‌ها و دعاها و ترسیم‌های زیادی وجود دارند که بر حضور فیزیکی و بودن اله‌ای به نام اینانا گواهی می‌دهند، کسی که نام آکدیش ایشتر بوده است.

یک شاه میان‌رودانی در سیزدهمین قرن پیش از میلاد بیان می‌کند که او معبد این اله را در شهر برادرش سیپار بازسازی نموده، آن هم بر شالوده‌هایی که به زمان او هشتصد سال قدمت داشته است. در شهر مرکزی اله Uruk، Ishtar حکایت‌های مربوط به او به دوران باستانی تری بازمی‌گردد. برای رومی‌ها به Venus مشهور بوده و برای یونانی‌ها به Aphrodite و برای کنعانی‌ها و عبرانی‌ها به Astarte و برای آشوری‌ها و بابلی‌ها و هیتی‌ها و دیگر مردم باستان به عنوان ایشتر یا Eshdar. برای

آکدی ها و سومری ها Inanna یا Innin یا Ninni یا بسیار القاب و عناوین دیگر. او در همه‌ی دوره‌ها اله جنگاوری، اله عشق و یک شرزه بوده است. زن زیبایی که فقط چون نوه دختری بزرگ آنو بوده برای خودش در میان خدایان بزرگ آسمان و زمین به جایگاه رفیعی دست پیدا کرده است. ظاهراً چون اله جوانی بوده، بخش دورافتاده‌ای از شرق سومر، سرزمین Aratta به او داده شده «جایی که اینانای عالی مقام، ملکه همه سرزمین‌ها در آن مسکن گزید». اما اینانا جاه طلب تر از این حرف‌ها بود. در شهر Uruk، معبد بزرگ آنو بر پا شده بود و برای این ساخته شده بود که طی ملاقات گاه و بیگاه او از زمین، در آنجا مسکن گزیند و اینانا هم چشمش دنبال این مسند قدرت بود. فهرست پادشاهی سومریان بیان می‌کند که نخستین حکمران غیر خدای Uruk نامش Meshkiaggasher، پسر خدا Utu از مادری زمینی (انسان) بوده است. پسرش Enmerkar متعاقباً جانشین او شده و شاه بزرگ سومریان لقب گرفته است. بنا بر این اینانا عمه Enmerkar محسوب می‌شده و در متقاعد کردن Enmerkar از این جهت که او به جای الهی Aratta دور افتاده، الهی Uruk باشد، با مشکل چندانی مواجه نشده است.

متن طولانی و جالب توجه‌ای به نام «Enmerkar و خداوندگار Aratta» توصیف می‌کند که چگونه Enmerkar فرستادگانی را سوی Aratta گسیل نموده تا در کشاکش «نبرد قدرت‌ها» از هر احتمالی استفاده کنند تا Aratta مجبور به تسلیم شود؛ چون ارباب Enmerkar که به اینانا خدمت می‌کرد او را ملکه سرای آنو کرده بود.

پایان مبهم حماسه‌گویی به فرجامی خوش اشاره دارد. در حالی که اینانا به سوی Uruk حرکت می‌کرد از سرایش در Aratta صرف نظر نمی‌کند. احتمال دارد که او به یک «اله جابجا شونده» تبدیل شده باشد، چون اینانا / ایشتر در متون دیگر به مسافر ماجراجو مشهور است. تصرف معبد آنو در Uruk نمی‌توانسته بدون اطلاع و رضایت آنو صورت گرفته باشد و متون سرنخ‌های محکمی به ما ارایه می‌کنند مبنی بر این که چگونه چنین توافقی حاصل شده است.

اینانا خیلی زود به Anunitum مشهور شد. لقبی به معنی «معشوقه آنو». به او در متون به‌عنوان «بانوی مقدس آنو» اشاره شده و متعاقباً گفته شده که اینانا نه تنها معبد، بلکه تختخواب آنو را نیز وقتی که او به Uruk می‌آمده شریک شده و حتی در موردی گزارش شده که با او به بودگاه سماوی رفته است. بنا بر این او هم در موقعیت اله Uruk و هم به عنوان بانوی معبد آنو جولان می‌داده است. ایشتر برای افزایش اعتبار Uruk و قدرت‌های خودش به نیرنگی متوسل شده است. در بخش انتهایی فرات، شهر باستانی اریدو، مرکز فرمانروایی انکی قرار داشت. آگاه از دانش عظیمش از همه هنرها و علوم و تمدن، اینانا مصمم شد که با خواهش یا عاریه گرفتن یا حتی دزدی این رازها را صاحب شود. بدیهی است که تصمیم گرفت از «جذابیت جنسی‌اش» برای اغوای انکی (عموی بزرگش) استفاده

کند. اینانا مقدمات تنها شدن با او را ترتیب داد.

انکی بی خبر از اصل ماجرا، به خدمتکارش دستور تهیه غذا برای دو نفر را صادر نمود.

خدمتکارم ایزمود بیا

دستوراتم را بشنو

سخنی که من با تو در میان می گذارم را مورد توجه قرار بده

دوشیزه همیشه تنها را به Abzu راهنمایی کن

بگذار که دوشیزه وارد آبی زواریدو شود

به او کیک و کره جو بده

آب سرد به او بده تا جگرش حال بیاید

(در متن اصلی آمده تا قلبش تروتازه شود. م)

به او آب جو بده تا بنوشد.

خوشحال و مست و مخمور، انکی حاضر بود هر کاری برای اینانا انجام بدهد. اینانا به خود جرئت داد تا از انکی فرمول های یزدانی را بخواهد. آنچه مبنای تمدن پیشرفته بود. انکی حدود یکصد فرمول را در اختیار اینانا قرارداد. شامل فرمول های یزدانی مربوط به سیادت افضل، پادشاهی، اعمال کهانت، جنگ افزارها، رویه های قانونی، کتابت نمودن، درودگری، حتی دانش ابزارهای موسیقی و فاحشگی در معبد. وقتی انکی مستی از سرش پرید و فهمید که چه کرده، اینانا در واقع راهی Uruk شده بود. انکی جنگ افزارهای وحشتناک خود را در پی او فرستاد اما فایده ای نداشت چون اینانا «در قایق آسمانی اش» به سرعت راهی Uruk بود.

ایشتر بارها چون الهای عریان به تصویر کشیده شده است. کسی که زیبایی اش را به رخ می کشد.

حتی گاه اوقات این گونه به تصویر کشیده شده که پیراهنش را بالا برده تا پایین تنه اش معلوم شود.



گیلگمش حکمران Uruk در حدود ۲۹۰۰ پیش از میلاد، کسی بود که تا اندازه‌ای از نسل خدایان به حساب می‌آمد (چون از پدری انسان و مادری اله به دنیا آمده بود) حکایت شده که چگونه اینانا با وجود داشتن همسر رسمی دلباخته او شده است.

وقتی که گیلگمش مشغول شستشوی خود بعد از یک نبرد بوده و گوشه‌عبای خود را با کمر بندش گره زده و آویخته، ایشتر ارجمند چشمش به جمال او روشن شده

بیا گیلگمش تو عشق منی

بیا به من حال بده (برایم ثمری باش)

من مادینه تویم و تو نرینه‌ام

با من سکس داشته باش

اما گیلگمش از قضیه باخبر بود

او پرسید:

عشق تو نسبت به کدام یک از عاشقان تو پایدار بوده؟

لطف تو نسب به کدام یک از چوپانانت همیشگی بوده؟

او درخواست ایشتر را رد کرده و فهرست بلندی از عشاق او را رایه نموده است.

از زمانی که او در مجمع خدایان رتبه‌های بالاتری را تصاحب نمود و مسئولیت امور ایالتی به او واگذار شد، اینانا تمرکز را بر امور نظامی بیشتر نمود و اغلب چون یک اله جنگجوی کاملاً مسلح به تصویر کشیده شده است.



کتیبه‌های باقی مانده از شاهان آشوری توصیف می‌کنند که چگونه آنها برای اله و تحت فرمان او به جنگ می‌رفته‌اند، این که چگونه او وقتی آنها منتظر و آماده نبرد بوده‌اند آنها را راهنمایی می‌کرده است. این که چگونه او در رأس ارتش پیشروی می‌کرده و چگونه دست کم در یک مورد او در برابر تمامی سپاهیان پدیدار شده و امر تجلی خدا بر انسان (theophany) را استجابت نموده است. او به شاهان آشوری، به عوض وفاداری‌شان، قول زندگی طولانی و موفقیت و پیروزی داده است. او از یک «محفظه طلایی در آسمان‌ها که می‌توانست همه آنها را ببیند» آنها را از حضور خود مطمئن نموده و باعث قوت قلبشان می‌شده است.

آیا با ظهور مردوک برای سیادت و حاکمیت اوقات بدی را تجربه کرده و باعث شده تا جنگجوی تندوتیزی شود؟

Nabunaid در یکی از کتیبه‌هایش گفته:

«اینانای Uruk شاهزاده خانم والامقام که در مرکز معبد طلایی ساکن بود

ساکن اربه‌ای شد که هفت شیر آن را می‌کشیدند.

ساکنان Uruk طی حکمرانی شاه Erba-Marduk تغییر آیین داده

و یاران او را خلع لباس کرده و مرکز آیینی‌اش را پاک‌سازی کردند.

آن چنان که Nabunaid حکایت کرده:

«اینانا چون اوضاع را اینگونه دید خشمگین شده E-Anna را رها کرد و در مکانی ناشایست

مستقر شد».

Nabunaid نامی از این مکان نمی‌برد.



جستجو ما را به جایی می‌رساند که عشق و قدرت در هم آمیخته‌اند. آنجا که زیاده‌خواهی اینانا او را به انتخاب DU.MU.ZI پسر جوان تر انکی وا می‌دارد. بسیاری از متون باستانی با عشق و نفرت‌های دوسویه سروکار دارند. برخی از آهنگ‌های عاشقانه سخت زیبا و حاوی تمایلات واضح سکسی هستند.

دیگر متون بیان می‌کنند که چگونه ایشتر - در بازگشت از یکی از سفرهایش - دوموزی را در حالی پیدا می‌کند که در غیاب او جشن گرفته است. ایشتر ترتیبی می‌دهد که دوموزی دستگیر شده و در جهان فرودین گم‌وگور شود. قلمرویی که خواهرش E.RESH.KI.GAL و شوهرش NER.GAL حکمران آن بوده‌اند. برخی از مشهورترین متون آکدی و سومری با سفر ایشتر به جهان فرودین در جستجوی معشوقه تبعیدی‌اش سروکار دارند. یکی از شش پسر مشهور انکی و جزو سه چهره برجسته حکایت‌های سومری:

اولی مردوک پسر ارشد، کسی که در نهایت به زور صاحب قدرت شد.

دومی نرگال که حکمران جهان فرودین شد

سومی دوموزی که با اینانا / ایشتر ازدواج کرد

انلیل هم سه پسر داشت که آنها نقش‌های کلیدی هم در امور یزدانی و هم در وقایع انسانی داشتند.

اولی Ninurta کسی که از انلیل و خواهرش Ninhursag متولد شده بود و جانشین قانونی

به حساب می‌آمد.

دومی Nanna/Sin پسر ارشد انلیل از همسرش Ninlil.

سومی جوان‌ترین پسر انلیل ISH.KUR (کوهستانی یا سرزمین دور کوهستانی) بود که پیش‌تر با

نام Adad (گران‌مایه) مشهور بوده است.

آدد، به عنوان برادر سین و عموی اوتو و اینانا، به جای اینکه در سرای خودش باشد، بیشتر اوقات

را با آنها می‌گذرانده است. متون سومری این چهار نفر را با یکدیگر در یک گروه قرار می‌دهند. طی

ملاقات با آنو در Uruk آنو از آنها به عنوان یک گروه چهار نفره یاد کرده است. یکی از متون، مدخل

بارگه آنو را شرح می‌دهد و بیان می‌کند که اتاق از طریق «دروازه Sin, Shamash, Adad, Ishtar در

دسترس بوده».

متن دیگری برای نخستین بار توسط V. K. Shileiko (از آکادمی تاریخ تمدن روسیه) به شکلی

شاعرانه این چهار نفر را آن‌گونه توصیف می‌کند که شب‌ها در کنار یکدیگر جمع می‌شدند. ظاهراً بین

Adad و Ishtar کشش بیشتری وجود داشته و این دو حتی در کنار یکدیگر به تصویر کشیده شده‌اند.

به عنوان مثال در این نقش برجسته، یک حکمران آشوری به تصویر کشیده شده که توسط Adad و

Ishtar برکت داده می‌شود.





Adad در دستش حلقه و آذرخش دارد و ایشتر کمان (چون نقش برجسته تخریب شده خدای سوم در سمت راست تصویر قابل شناسایی نیست).

با توجه به سابقه ایشتر، آیا این رابطه فقط یک رابطه خویشاوندی سببی بوده یا پای رابطه جنسی هم در میان بوده است؟

جالب توجه است که در کتاب آواز آوازاها (غزل غزل‌های سلیمان. م) دختر شوخ و شادی معشوقه‌اش را dod می‌نامد. لغتی که هم به معنی عاشق است و هم به معنی عمو. با توجه به اینکه Adad، Ishkur نامیده می‌شده، لغتی که از DA.DA سومری مشتق شده است.

آیا می‌توان جریان هم عمو و هم عاشق را به او نسبت داد؟

اما Ishkur فقط یک جوان عیاش و الواط نبوده، بلکه او را پدرش انلیل به قدرت‌ها و امتیازات یک خدای طوفان مجهز کرده بود. همچنین او نزد Hurrian/Hittite به نام Teshub و نزد اورارتو / Urartian به عنوان Teshubu (وزنده باد) مشهور بوده است. نزد آموری‌ها Ramanu (تندرگر) بوده و نزد کنعانیان Ragimu (پرتاب‌گر شهنگانه / تگرگ). نزد هندواروپایی‌ها Buriash (نور ساز) و نزد سامی‌ها Meir (کسی که آسمان‌ها را نورانی می‌کند).



آن چنان که Hans Schlobies (در خدایان آب و هوا در میان رودان) مطرح کرده، فهرست خدایان موزه بریتانیا نشان می‌دهد که Ishkur در واقع در سرزمین‌های دور از سومر و آکد خدای بزرگ بوده است. آن چنان که متون سومری فاش می‌کنند، این تصادفی نبوده است. ظاهراً انلیل به عمد پسر جوانش را اعزام کرده تا تحت عنوان «خدای مقیم» در سرزمین‌های کوهستانی شمالی و غرب میان‌رودان مستقر شود.

چرا باید انلیل جوان‌ترین پسر مورد علاقه‌اش را به دور از نیپور بفرستد؟

چند داستان حماسی سومری به مباحثه‌ها و حتی جدال‌های خونین میان خدایان جوان‌تر پرداخته‌اند. چندین مهر استوانه‌ای صحنه‌هایی را از نبرد بین یک خدا با خدای دیگر به تصویر کشیده‌اند؛ به نظر می‌رسد که رقابت اصلی بین انکی و انلیل به پسرهایشان منتقل و بر کشمکش افزوده شده است. یک حکایت یزدانی تحت عنوان قابیل و هابیل / Cain ، Abel شرح می‌دهد که چگونه برادری علیه دیگری شده است. برخی از این نبردها علیه خدایی انجام شده که به Kur مشهور است و همه احتمالات پای Ishkur/Adad را به میان می‌کشد.

این به خوبی معلوم می‌کند که چرا انلیل مصلحت دیده که قلمرو بسیار دورتری را به پسر جوان‌ترش عطا نماید تا او را از نبردهای خطرناک برای جانشینی دورنگه دارد.



موقعیت پسران آنو، انلیل و انکی و فرزندانشان در تبار دودمانی در یک طرح منحصر به فرد سومری مشخص شده:

اختصاص رتبه عددی به برخی از خدایان.

کشف این سیستم مشخص کرده که هنگام شکوفایی تمدن سومری، در حلقه‌ی بزرگ خدایان ملکوت و زمین چه کسانی عضویت داشته‌اند. نکته ضروری این است که این مجمع برتر، از دوازده خدا تشکیل شده بوده است. نخستین چیزی که متوجه می‌شویم این است که یک سیستم عددی پنهانی به خدایان بزرگ اختصاص داده شده است. در برخی از متون به جای نام خدایان Sin، Shamash و Ishtar اعداد ۳۰، ۲۰ و ۱۵ اختصاص داده شده است.

بالاترین واحد سیستم شصت تایی سومری ۶۰ بود که آن هم به آنو اختصاص داشت. انلیل ۵۰ بود و انکی ۴۰ و Adad ۱۰. لذا عدد ۱۰ و مضرب شش آن تا عدد ۶۰ به خدایان مذکر اختصاص یافته بود و این محتمل به نظر می‌رسد که اعدادی که به ۵ ختم می‌شوند مربوط به خدایان مؤنث بوده باشند.

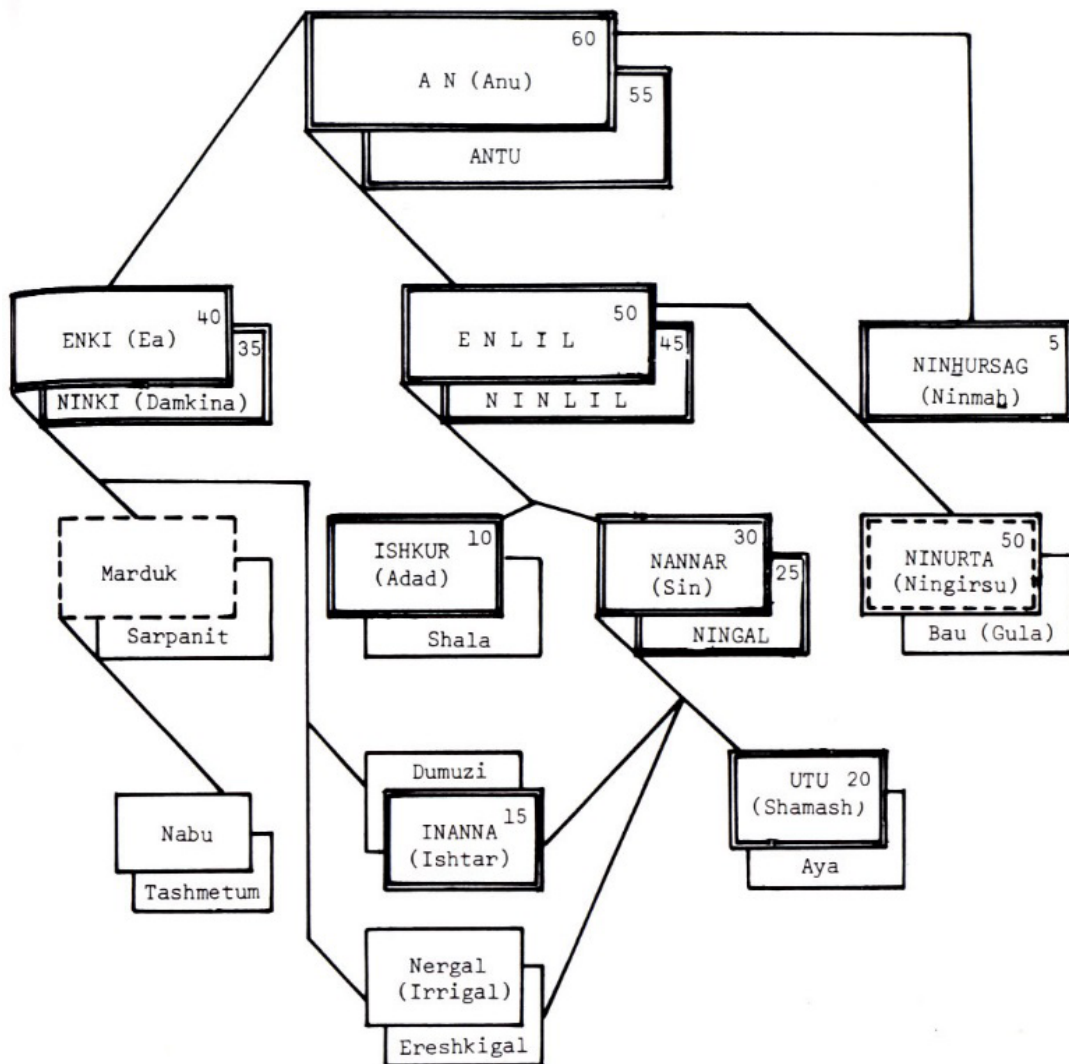
مذکر	
۶۰	Anu
۵۰	Enlil
۴۰	Ea/Enki
۳۰	Nanna/Sin
۲۰	Utu/Shamash
۱۰	Ishkur/Adad
۶	خدایان مذکر

مؤنث	
۵۵	Antu
۴۵	Ninlil
۳۵	Ninki
۲۵	Ningal
۱۵	Inanna/Ishtar
۵	Ninhursag
۶	خدایان مؤنث

آنچه از دانستنش شگفت زده نمی‌شویم این است که به نینورتا همچون پدرش عدد ۵۰ اختصاص داده شده است. به عبارت دیگر، بر مرتبه دودمانی‌اش در قالب یک پیام پنهانی تأکید شده است:

اینکه اگر انلیل رفتنی است، تو ای نینورتا پا بر جای پای او خواهی گذاشت، اما تا آن زمان تو یکی از دوازده خدای اصلی نخواهی بود چون رتبه ۵۰ اشغال شده است.

نباید تعجب کرد که پس از غصب جایگاه انلیل توسط مردوک، او اصرار داشت که خدایان به او «نام‌های پنجاه‌گانه» را اختصاص دهند تا دلالت کند که رتبه پنجاه از آن اوست. در سومر خدایان بسیار دیگری هم بوده‌اند؛ فرزندان، نوه‌ها، خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌های خدایان بزرگ. در آنجا صدها سلسله مراتب برای خدایانی که آنوناکی / Anunnaki نامیده می‌شدند وجود داشته، کسانی که «وظایف عمومی» به آنها اختصاص داده شده بود اما فقط دوازده تا از این خدایان می‌توانستند جزو حلقه‌ی بزرگ باشند.



- The Pantheon of TWELVE  
 - - - - - Enlil's Legal Successor  
 - - - - - Enki's son, the Usurper  
 [ 60 ] The Rank Number of Succession



## فصل پنجم

# نقلیم: تباری از موشک‌های آتشین

متون سومری و آکدی شکی باقی نمی‌گذارند که مردم خاور نزدیک باستان یقین داشتند که خدایان آسمان و زمین می‌توانستند از زمین برخاسته و به آسمان بروند و در آسمان‌های زمین پرسه بزنند. متنی به تجاوز به اینانا توسط شخصی مجهول می‌پردازد؛ کسی که عملش را این‌گونه توجیه می‌کند که:

روزی ملکه‌ام

بعد از عبور از آسمان، عبور از زمین

اینانا

بعد از عبور از آسمان و عبور از زمین<sup>۱۰</sup>

بعد از عبور از Shubur و Elam

بعد از عبور از ...

خسته شده و به استراحت نیازمند و به خواب عمیقی فرو رفت

غلامی در خواب به او نزدیک شد

...

در حاشیه باغ بودم که او را دیدم

بوسیدمش و با او سکس کردم

در اینجا اینانا به عنوان کسی معرفی شده که بر فراز سرزمین‌هایی که در دوردست‌ها آرمیده‌اند پرسه می‌زده است. آن هم در آسمان، کاری که فقط می‌توان از طریق پرواز انجام داد. او خود در فرصت دیگری از پرواز سخن می‌گوید.

S. Langdon (نقد و بررسی دانش آشور شناسی و باستان‌شناسی شرقی) از مناجات‌نامه‌ای

۱۰. در دوران باستان برای نشان دادن اهمیت یک مطالب ان را دو بار تکرار می‌کردند. م



کلاسیک برای Innini نام می‌برد:

اله برای تبعید از شهرش سوگواری می‌کند

کاری که به دستور انلیل انجام شده.

فرستاده‌ای که برایم فرمان آسمان‌ها را آورده بود وارد اتاق مخصوص تخت سلطنتم شده

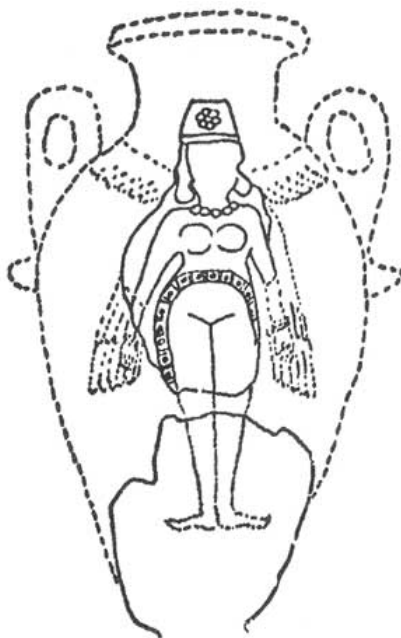
و دست‌های ناپاکش را روی من گذاشته

و بعد از همه هتک حرمت‌ها باعث شدند که من از معبدم پرواز کنم.

من که ملکه آنها هستم از شهرم

مثل پرنده‌ای پرواز کردم.

چنین توانایی (پرواز کردن) برای اینانا در کنار دیگر خدایان اعظم، بارها توسط هنرمندان باستان برای خدایان به تصویر کشیده شده - خدایانی که در تمامی جهات آن چنان که دیده‌ایم شبیه انسان بوده‌اند - آنها خدایان را با بال‌ها به تصویر کشیده‌اند. این بال‌ها که آنها را می‌توان در تصاویر متعدد مشاهده کرد، بخشی از بدن و باله‌ای طبیعی نیستند، بلکه ترجیحاً به شکل زینتی به لباس خدایان دوخته شده‌اند.



در بسیاری از متون باستانی، سفر به نقاط دور افتاده به اینانا / ایشتر نسبت داده شده است. او بین قلمرو دوردست اولیه‌اش در آراتا و جایگاهی که به آن چشم طمع داشته (Uruk) مسافرت می‌کرده است. او از آن بالا (آسمان) انکی را در اریدو و انلیل را در نیبیرو ندا می‌داده و برادرش Utu را در مقر اصلی‌اش در سیپار ملاقات می‌کرده است.

اما مشهورترین سفرش به جهان فرودین، به قلمرو خواهرش Ereshkigal بوده است. سفری که نه فقط سوژه داستان‌های حماسی بوده، بلکه توسط مهرهای استوانه‌ای هم به تصویر کشیده شده که الهای را با بال نشان می‌دهند. تأکید بر این واقعیت که او از سومر تا جهان زیرین را پرواز کرده است.



متنی که با این سفر خطرناک سروکار دارد توصیف می‌کند که چگونه اینانا با وسواس هفت شیء مربوط به خودش را از پیش رها می‌کند تا پای در این سفر بگذارد، و اینکه چگونه به او اجازه داده می‌شود که از هفت دروازه بگذرد تا به جایگاه خواهرش برسد. در دیگر متونی که با سفرهای هواپردی اینانا سروکار دارند، این هفت شیء را ذکر کرده‌اند:

۱. SHU.GAR.RA که او بر سرش می‌گذاشت.

۲. آویزه‌های داوری بر گوش‌هایش

۳. زنجیری از سنگ‌های کوچک آبی دور گردنش

۴. سنگ‌های دوقلو بر شانه‌هایش

۵. یک استوانه طلایی دور دست‌هایش

۶. کمربند و سوتین (پستان‌بند)

۷. لباس PALA که دور بدنش را می‌پوشاند.

اگرچه که کسی نتوانسته ماهیت و اهمیت این هفت شیء را شرح دهد، حس ما این است که پاسخ مدت‌ها در دسترس بوده است.

طی کاوش‌ها در آشور پایتخت آشوریان از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴، Walter Andrae و همکارانش مجسمه آسیب دیده‌ای از ایشتر را پیدا کرده‌اند که وسایل مختلفی به پشت و رویش چسبیده است. در ۱۹۳۴ باستان‌شناسان در Mari مجسمه‌ای شبیه به آن، اما این بار سالم را که در دل خاک دفن شده بود پیدا کردند. درست مثل یک زن زیبای واقعی، آرایش غیرمعمول سرش به یک جفت

شاخ مزین شده بود و نشان می‌داد که او یک اله بوده است. قدمتش به حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گشته است. باستان‌شناسان از ظاهر تا این اندازه واقعی او ذوق کردند. (در نگاه اول به سختی می‌شد بین مجسمه و انسان واقعی فرق گذاشت).

چون او یک شیء استوانه‌ای را در دست داشت، آن را اله‌ای با یک گلدان نام نهادند.

برخلاف حجاری‌های نقش برجسته یا تخت، این تندیس تقریباً واقعی، نمای سه‌بعدی از ویژگی‌های جالبی را در باره لباس اله فاش می‌کند. او بر سرش نه یک کلاه زنانه، بلکه یک کلاه ایمنی مخصوص گذاشته است. از دو طرف ورقلمبیده و آنچنان روی گوش‌ها را پوشانده که یادآور هدفون خلبانی است. روی گردن و بالای قفسه سینه اله با گردنبندی از سنگ‌های کوچک (و احتمالاً گران‌بها) پوشیده شده است. در دست‌هایش یک شیء استوانه‌ای را نگه داشته که ظاهراً برای اینکه آن را گلدان یا ظرف نگهداری آب بدانیم بیش از حد سنگین است.

از روی پیراهنی ابریشمی (See-Through Cloth) نوعی لباس است که مثلاً به صورت مشبک یا توری است یا از جنسی مانند ابریشم و یا هر پارچه بسیار ظریف دیگر است، طوری که کم و بیش بدن از روی آن پیداست) دو بند چرمین به موازات سینه‌اش قرار گرفته‌اند که به پشت می‌رسند و یک جعبه‌ی عجیب چهارگوش شکل را نگه می‌دارند. این جعبه به طرز محکمی پشت گردن اله را نگاه داشته، و به شکل سفتی با یک بند چرمی افقی به کلاه‌خودش پیوسته است. هر آنچه درون این جعبه است، می‌بایست چیزی یزدانی باشد که این چنین به تدبیر، با دو عنصر نگاه‌دارنده روی شانه حمایت شده است. وزن جعبه به وسیله‌ی یک لوله خرطومی که به کمک یک قلاب حلقوی به کف آن ارتباط دارد افزایش یافته است. این بسته‌ی کامل ابزار - بدون شک این‌ها بسته‌ای ابزاری بوده‌اند - به یاری دو سری از تسمه‌های چرمی که کمر و سینه اله را به شکلی متقاطع طی می‌کرده‌اند، در جای خود قرار گرفته بوده است.

همانندی بین هفت شیء مورد نیاز اینانا برای سفرهای هوایی‌اش و لباس و اشیاء به آن چسبیده، در مجسمه پیدا شده در مری (و احتمالاً مجسمه آسیب دیده معبد ایشتر در آشور) به آسانی قابل اثبات است. ما آویزه‌های ارزیابی را می‌بینیم. گوشی روی گوش‌هایش و ردیف یا زنجیری از سنگ‌های کوچک دور گردنش. سنگ‌های دوقلو - دو پد شانه روی شانه‌هایش یک جسم استوانه طلایی در دست‌هایش و بند سگ‌داری که به شکل مورب روی سینه‌اش قرار گرفته. او در واقع یک لباس PALA (لباس حکمرانی) پوشیده و سرش را با کلاه SHU.GAR.RA را پوشانده است. عبارتی در واقع به این معنی «عامل سفر به دور دست‌های جهان».

همه اینها بر این دلالت می‌کنند که لباس اینانا یک لباس خلبانی یا فضانوردی است.



عهد عتیق فرشتگان خدا را malachim می‌نامد. در واقع به معنی «فرستادگان» حامل پیام‌ها و فرمان‌های یزدانی. آن چنان که بسیاری از موارد نشان می‌دهد آنها هوانوردان یزدانی بوده‌اند. یعقوب آنها را در حال بالا رفتن از نردبان آسمانی دیده است. هاجر (هم‌خوابه ابراهیم) توسط آنها از آسمان مورد خطاب قرار گرفته و آنها کسانی بوده‌اند که طی یک عملیات هوایی سودوم و گمورا را نابود کرده‌اند. گزارش کتاب مقدس از وقایع قبل از نابودی دو شهر خطاکار، این واقعیت را نشان می‌دهد که این فرستادگان (مأمورها) از یک سواز تمامی جنبه‌ها شبیه انسان بوده‌اند و از سوی دیگر [در گزارش کتاب مقدس] به محض رؤیت به‌عنوان فرشته از آنها یاد شده است. ما متوجه می‌شویم که ظهورشان ناگهانی بوده است.

ابراهیم چشم گشود و سه مرد را دید که بالای سرش ایستاده‌اند. تعظیم نمود و آنها را اربابانم خطاب کرد و از آنها خواست که: «نزد خدمتکارتان بمانید» و آنها را قانع کرد که پاهایشان را شسته، استراحت کنند و غذایی بخورند. وقتی طبق درخواست ابراهیم این کارها انجام شده، دو تا از فرشته‌ها (نفر سوم به خود خدا تبدیل شده) راهی سودوم شده‌اند. لوط، برادرزاده ابراهیم، بر دروازه سودوم

منتظر بود و حتی او وقتی آنها را دید بلند شد و به ملاقاتشان رفت و جلویشان بر زمین تعظیم کرد و گفت: «اگر اربابانم لطف داشته باشند به خانه خادمشان آمده تا پاهایتان را بشویم و تمام شب را استراحت کنید». سپس او برایشان مهمانی ترتیب داده و آنها خورده‌اند. وقتی اخبار ورود این دو در شهر پیچیده همه مردم شهر پیر و جوان خانه را محاصره کرده و خطاب به لوط گفته‌اند: «آن مردانی که شب‌هنگام به خانه‌ات آمده‌اند کجا هستند؟»

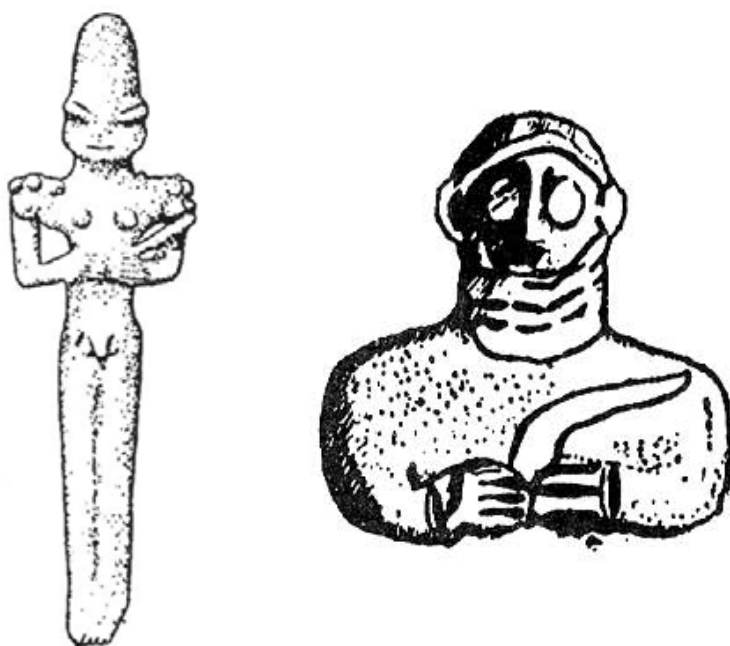
چگونه این مردانی که می‌خوردند و می‌نوشیدند و می‌خوابیدند و پاهایشان را می‌شستند، چنین سریع به عنوان فرشتگان خدا قابل شناسایی بودند؟ وجه تمایز آنها چه بوده است؟

تنها توضیح محتمل، آنچه می‌پوشیده‌اند - کلاه ایمنی (روی سر) یا اونیفورمشان - یا نوع سلاحشان بوده که باعث می‌شده آنها بلافاصله متمایز و شناخته شوند. به یقین احتمال اینکه آنها سلاح خاصی حمل می‌کرده‌اند وجود دارد. آن دو مرد، تقریباً باعث مجازات جمعیت در ورودی خانه شدند و آنها مثل نابینایان قادر به پیدا کردن راه ورود نبودند. و فرشته دیگری بنا بر متن کتاب مقدس در Gideon ظاهر شد و برای داوری در اسرائیل برگزیده شد. نشانه یزدانی اش این بود که او با عصایش صخره را لمس کرده، که در نتیجه آن آتش از صخره برخاسته است.

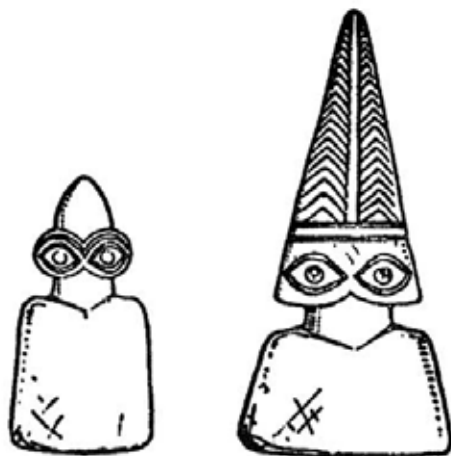
تیمی به رهبری آندره، تصویرنگاره عجیب دیگری از ایشتر را در معبدش، واقع در آشور، پیدا کردند. بیشتر یک مجسمه دیواری بود تا یک حجاری معمولی، این مجسمه دیواری، اله را با یک کلاه خود بسیار شکیل و خوش‌فرم نشان می‌داد که گوشه‌هایی هم از این کلاه خود بیرون زده بودند. گویی که هر یک آنتن‌های مسطح خودشان را داشتند. به اضافه اینکه اله در این مجسمه عینک‌های بسیار متمایزی را به چشم زده است که خود اینها هم بخشی از کلاه خود بوده‌اند. نیازی به گفتن نیست که هر کسی که شخصی را ببیند که اینچنین خود را پوشانده، فوراً متوجه می‌شود که او با یک هوانورد یزدانی مواجه شده است.




تندیس‌های گلی پیدا شده در محیط جغرافیایی سومری و باور به این که قدمت آنها به ۵۵۰۰ پیش از میلاد می‌رسد، معرفی اولیه malachim است که سلاحی (عصایی) چوبی شکل را به دست گرفته است. در یک مورد از طریق کلاه ایمنی صورت قابل رؤیت است. در مورد دیگر «فرستاده» کلاه مشخص و متمایز مخروطی شکلی را به سر گذاشته و لباس فرمی مجهز به اشیاء دایره‌ای شکل با کارکرد ناشناخته بر تن کرده است.



عینک‌ها از ویژگی‌های بسیار جالب سیمای مجسمه‌ها هستند. شرق نزدیک در چهارمین هزاره پیش از میلاد به معنای واقعی کلمه در مجسمه‌هایی شبیه نان بستنی قیفی غرق شده بود که به شکل خاصی بالاتنه‌ی خدایان را به تصویر می‌کشیده، که برجسته‌ترین ویژگی‌شان غلو شده: کلاه مخروطی با عینک یا ماسک بیضی شکل.





انبوهی از چنین مجسمه‌هایی در Tell Brak موقعیت جغرافیایی ماقبل تاریخی بر کرانه رود Khabur پیدا شده است. رودی که بر کرانه‌اش حزقیال یک هزاره بعدتر ارابه یزدانی را دیده است. بدون شک تصادفی نبوده که هیتی‌ها از طریق منطقه Khabur به سومر و Akkad پیوسته‌اند و نشان نوشتاری شان  را برای خدا پذیرفته‌اند. نمادی که به وضوح از چشم مجسمه‌ها الهام گرفته شده است.

همچنین نباید شگفت‌زده شد که این نماد یا هیروگلیف برای «چشم یزدان» به شیوه‌های هنرمندانه‌ای تجلی یافته و نه فقط در هنر آسیای صغیر، بلکه بین یونانیان باستان در دوران Minoan و Mycenaean هم رواج داشته است.



متون باستانی اشاره می‌کنند که خدایان چنین پوشاک خاصی را نه فقط طی پروازشان در آسمان زمین، بلکه وقتی به آسمان‌های دوردست هم می‌رفته‌اند در بر می‌کرده‌اند. طی صحبت از دیدارهای گاه‌گذاری‌اش با آنو در بودگاه سماوی، اینانا خودش توضیح می‌دهد که توانسته چنین سفری را انجام دهد چون:

خود انلیل لباس Me یزدانی را به بدنم متصل کرد

همچنین متون می‌گویند که انلیل به اینانا گفته:

شما Me را برداشته‌اید

Me با دست‌های شما گره خورده

Me را گردآوری کرده‌ای

Me به سینه‌ات متصل شده

ای ملکه تمامی مه‌ها

ای درخشنده

که با دست خود هفت مه را به چنگ آورده‌ای

یکی از حکمرانان سومری که از طرف خدایان دعوت شد تا به آسمان‌ها صعود کند نامش

EN.ME.DUR.AN.KI است. به معنی «حکمرانی که با مه به آسمان‌ها و زمین پیوند خورده».

کتیبه‌ای از Nebuchadnezzar II از بازسازی جایگاه ویژه «ارابه سماوی» مردوک خبر می‌دهد و

می‌گوید که آن بخشی از: «بنای مستحکم هفت مه آسمان و زمین بوده».

محققان مه را «شی‌ای با قدرت یزدانی» معرفی می‌کنند. در واقع ریشه این عبارت به مفهوم «شنا

در آبهای سماوی» بازمی‌گردد. اینانا آنها را به‌عنوان بخشی از پوشش سماوی توصیف می‌کند که او برای سفرش با قایق آسمانی می‌پوشیده است. همچنین مه، بخش‌هایی از چرخ‌دنده ویژه‌ای بوده که برای پرواز در آسمان‌های زمین و همچنین فضای بیرون از جو زمین به کار گرفته می‌شده است.

در افسانه‌های یونانی، ایکاروس با چسباندن بال‌هایی به بدنش با موم سعی می‌کند که پرواز کند. شواهد از خاور نزدیک باستان نشان می‌دهند که، اگر چه خدایان در بسیاری از اوقات با بال‌ها به تصویر کشیده می‌شدند، که دلالت بر این

می‌کرده که توانایی پرواز کردن داشته‌اند - یا شاید گاهی اوقات به نشانه هوانورد بودنشان بال‌ها را روی لباس فرمشان نصب می‌کرده‌اند - هرگز تلاش نکرده‌اند که برای پرواز به خودشان بال بچسبانند. آنها از وسیله نقلیه برای چنین پروازهایی استفاده می‌کرده‌اند.

عهد عتیق به ما اطلاع می‌دهد که شیخ یعقوب شبی را در بیرون از حران سپری می‌کند و نردبانی را می‌بیند که از زمین رو به آسمان کشیده شده است. خود لرد بر بالای نردبان ایستاده و یعقوب هراسناک و بیمناک می‌گوید:

همانا خدا در این مکان حضور داشت

و من نمی‌دانستم

چقدر اینجا پر ابهت است!

همانا این چیزی نیست

جز خانه خدا و

اینجا دروازه ملکوت است.

در اینجا دو نکته جالب توجه به چشم می‌خورد. نخست این که موجودات یزدانی با استفاده از یک وسیله مکانیکی به نام «نردبان» در این «دروازه ملکوت» بالا و پایین می‌رفتند و دوم اینکه یعقوب از دیدن آنها بسیار شگفت‌زده شده است. در اینجا یعقوب در خواب نبوده که «بودگاه خدا»، «نردبان» و «فرشتگان خدا» را درک کرده. ناگاه دچار وحی و بصیرت شده و صبح که شده دیگر خبری از «بودگاه» و «نردبان» و متصدیان نبوده است. می‌توانیم به این نتیجه برسیم وسیله‌ای که توسط موجودات یزدانی مورد استفاده قرار گرفته نوعی هواپیما بوده که می‌توانسته روی یک مکان به حالت شناور باقی بماند و ناگهان از جلوی دید ناپدید شود.

همچنین عهد عتیق گزارش داده که Elijah نبی بر زمین نمرده بلکه «توسط گردبادی به آسمان برده شده». این یک واقعه ناگهانی و غیرمنتظره نبوده، بلکه عروج Elijah به آسمان‌ها از قبل برنامه‌ریزی شده بوده است. به او گفته شده که در روز خاصی به Beth-El (خانه خدا) برود. شایعات در میان پیروانش پخش شده که درصدد رفتن به آسمان‌هاست. وقتی که آنها از قائم‌مقامش می‌پرسند

که شایعه درست است یا نه، او تأیید می‌کند که در واقع:  
«خدا امروز استاد را خواهد برد».

سپس:

«ارابه آتشین و اسب‌های آتشین ظاهر شدند... و گردبادی Elijah را به آسمان برد».  
حتی مشهورتر و به یقین با شرحی بهتر، ارابه آسمانی بوده که توسط حزقیال نبی دیده شده، کسی که در میان یهودیان تبعیدی بر کرانه رود اردن در شمال میان‌رودان می‌زیست».  
آسمان گشوده شد و من ظهور خدا را دیدم  
آنچه حزقیال دیده موجودی به شکل انسان بوده؛ غرق در نور و روشنایی بر تختی نشسته بوده که بر یک «گنبد فلزی درون ارابه قرار داشته».

خود خودرو که می‌توانسته به صورت عمود بر زمین قرار گرفته و به هر طرف روی چرخ‌های تودرتویش حرکت کند، توسط پیامبر تحت عنوان گردباد پر حرارت توصیف شده است.

گردبادی را دیدم که از شمال می‌آمد

ابری بزرگ با تلالو آتشین

و درخشندگی که سرتاسرش را در بر گرفته بود

و از درونش یعنی از درون آتش

تابندگی شبیه به هاله تابان

قابل رؤیت بود.

برخی محققان متأخر - همچون جوزف بلومریچ - از اداره کل هوا - فضا و دانش هوانوردی ملی - به این نتیجه رسیده‌اند که «ارابه»ی رؤیت شده توسط حزقیال هلی کوپتری بوده شامل یک اتاقک مستقر بر چهار ستون و هر یک مجهز به باله‌ای گردان و در واقع تجسم «گردباد».

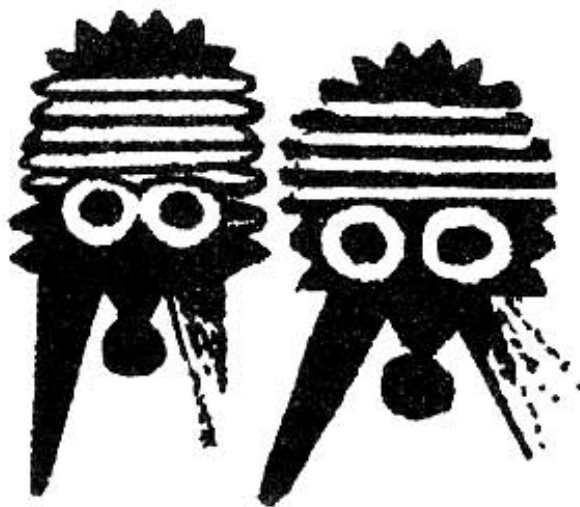
حدود دو هزاره قبل‌تر، وقتی گودآ حکمران سومری، بنای معبدی برای خدایش نینورتا را انجام می‌داده، نوشته که:

«انسانی چون ملکوت درخشان... با کلاه خودی بر سر را دیدم او خود خدا بود».

وقتی نینورتا و دو همراهش بر گودآ ظاهر شده‌اند آنها چون دو پرنده سیاه و سفید در کنار نینورتا ایستاده‌اند. آن چنان که گفته شده، هدف اصلی ساخت معبد تأسیس یک قلمرو بی‌خطر بوده؛ یک محفظه ویژه داخلی در محوطه معبد برای «پرنده یزدانی». گودآ گزارش داده که برای ساخت این محفظه تیرک‌های غول‌آسا و سنگ‌های حجیم از سرزمین‌های دور آورده شده است. فقط وقتی «پرنده یزدانی» در محفظه جا داده شده بوده که ساخت معبد تمام شده دانسته شده. و یک بار دیگر کاملاً به‌جا و در موعد مقرر پرنده یزدانی قادر بود بر ملکوت چنگ بیفکند و آسمان و زمین را به هم پیوند دهد.

این شیء به قدری با اهمیت - مقدس - بوده که دو «سلاح یزدانی» دائماً از آن مراقبت می‌کرده‌اند. یکی «کشنده برتر» و دیگری «شکارچی برتر»، جنگ‌افزارهایی که از خود اشعه‌های نورانی مرگبار ساطع می‌کردند. کتیبه‌های سومری و نوشته‌های کتاب مقدس هر دو به شکل مشابه‌ای از وسایل نقلیه و موجودات درون آنها به وضوح سخن می‌گویند. توصیف خودروها، تحت عنوان «پرنده» یا «پرنده بادپا» و «گردبادی» که می‌توانسته برخیزد و به آسمان برود در حالی که از خود درخشش ساطع می‌کرده؛ شکی باقی نمی‌گذارد که آنها نوعی ماشین پرنده بوده‌اند.

دیوار نقاشی معماگونه‌ی کشف شده در Tell Ghassul - نام باستانی ناشناخته - جایی در شرق دریای مرده است که توانسته بر موضوع مورد بحث ما پرتوی بیفکند. قدمت آن حدود ۳۵۰۰ پیش از میلاد تعیین شده است. دیوار نما یک پرگار بزرگ ۸ وجهی را به تصویر می‌کشد. در تصویر دو سر دیده می‌شود که درون اتاقک‌های ناقوسی شکل قرار گرفته‌اند. دو طرحی که می‌توانند به خوبی معرف وسیله نقلیه مکانیکی باشند که در عهد عتیق از آنها تحت عنوان «گردباد» یاد شده است.



همچنین برخی متون باستانی استفاده از وسایل نقلیه‌ای را توصیف می‌کنند که هوانوردان را به آسمان‌ها می‌برده‌اند. گودا حکایت می‌کند که «وقتی پرنده یزدانی بر فراز سرزمین‌ها اوج می‌گرفت درخشش بر فراز آجرهای روی هم چیده شده قابل رؤیت بود».

محفظه‌ی محافظت شده را تحت عنوان MUN.ADA.TUIiTUR (سنگ قدرتمندی که محل قرار گرفتن Mu است) توصیف می‌کنند. Urukagina حکمران Lagash در خصوص «پرنده سیاه یزدانی» می‌گوید: «من Mu را که چون آتش نورانی می‌شده قوی و مستحکم ساختم». به همین نحو Lu-Utu که در Umma در سومین هزاره پیش از میلاد حکمرانی می‌کرده، جایی برای Mu ساخته: «که در آتش بیرون می‌آمده» برای خدا او تو از جایی که در درون معبد برایش تعبیه شده بود.

Nebuchadnezzar II شاه بابل، بازسازی محوطه مقدس مردوک را ثبت کرده و می‌گوید که در میان دیوارهای مستحکم ساخته شده از آجر حرارت داده شده و سنگ مرمر عتیق درخشان:

تا عرشه کشتی ID.GE.UL بالا رفتم

همان ارابه زندگی شاهوارانه مردوک

نزدیک شدن کشتی ZAG.MU.KU را به تماشا نشستم

بزرگ‌ترین رهنورد بین زمین و آسمان

و دوروبرش را خوب برانداز کردم

ID.GE.UL نخستین لقب به کار برده شده برای توصیف این «رهنورد یزدانی» یا «ارابه مردوک»

است. در واقع به معنی «فراز به آسمان، روشن در شب».

ZAG.MU.KU، دومین لقبی که به وسیله نقلیه داده شده به وضوح یک قایق تودرتو در جایگاهی

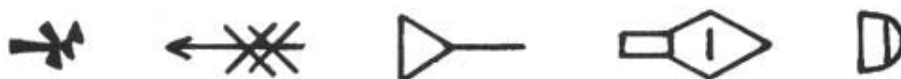
ویژه است، به معنی «Mu درخشانی که برای دوردست‌ها است».

خوشبختانه می‌توان اثبات کرد که Mu یک شیء مخروطی و نوک بادامی بوده که در واقع در درون محفظه مقدس معابد خدایان بزرگ ملکوت و زمین نصب می‌شده است. یک سکه باستانی پیدا شده در Byblos (Gabal کتاب مقدس) بر ساحل مدیترانه‌ای لبنان امروزی، معبد بزرگ ایشتر را به تصویر کشیده است. گرچه که قدمت آن هزاره اول قبل از میلاد دانسته شده، ایجاب می‌کرده که معابد بر همان مکان ساخته و بازسازی شوند و آن هم طبق نقشه اصلی. بدون شک به این معنی که آنچه روی این سکه می‌بینیم عناصر کلیدی معبد اصلی Byblos که رد آن به هزاران سال قبل باز می‌گردد است. سکه دو بخش معبد را به تصویر می‌کشد. در جلوی ساختار اصلی معبد، دروازه‌ای ستون‌وار قرار داده شده است. پشت آن محوطه داخلی یا «منطقه مقدس» قرار گرفته که توسط دیواری حجیم محافظت و پنهان شده است.



مشخص است که منطقه مهمی است و برای رسیدن به آن باید پله‌های بسیاری را پیمود. در مرکز این منطقه مقدس سکوی ویژه‌ای قرار دارد. عمارت دیرک مانند روی آن، برج ایفل را به خاطر می‌آورد، ساخته شده تا وزن زیادی را تاب بیاورد، و روی سکوی آبی قرار دارد که با توجه به این همه مراقبت و رازداری، فقط می‌تواند یک Mu بوده باشد. مثل بسیاری از لغات سیلابی سومری Mu یک معنای اولیه دارد: «آنچه سرراست به بالا می‌رود».

تفاوت‌های جزیی عجیب و غریب آن شامل معنای «روشنایی»، «آتش»، «فرمان» و «یک دوره شمارش شده» می‌شود. بعلاوه، در دوران اخیر اگر ما رد نشان نوشتاری را برای Mu از نمادهای میخی بابلی و آشوری تا تصویر نگاره‌های اصلی سومری‌اش دنبال کنیم، به شواهد تصویری زیر خواهیم رسید:



به وضوح یک محفظه مخروطی شکل را می‌بینیم که یا خودش به تنهایی به تصویر کشیده شده یا با یک بخش باریکی که به آن ضمیمه شده است.

اینانا به شاه آشوری وعده می‌دهد که:

«من از یک محفظه طلایی در آسمان مراقب تو خواهم بود».

آیا Mu یک «اتاقک آسمانی» بوده است؟

سرودی در حمد و ثنای ایشتر و سفرهایش در قایق آسمانی به وضوح نشان می‌دهد که Mu

وسیله‌ای بوده که خدایان با آن در آسمان‌های دور و بالا پرسه می‌زدند:

بانوی آسمان

لباس آسمانی‌اش را پوشید

او دلاورانه سوی آسمان‌ها فرازید

مردم همه سرزمین‌ها او را دیدند که

در Mu خودش پرواز می‌کند

بانو در Mu خود

تا بالاترین آسمان‌ها به سرمستی پرواز کرد ...

او با Mu خود

بر فراز همه سرزمین‌ها پرواز کرد.

در اینجا شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد مردم مدیترانه شرقی یک چنین اشیاء راکتی شکلی

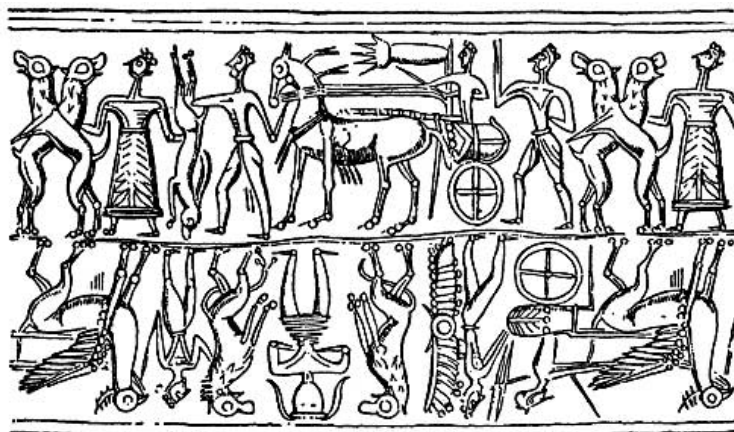
را نه فقط در محوطه معبد، بلکه در واقع در آسمان دیده‌اند. به عنوان مثال حجاری‌های هیتی - در



برابر پس‌زمینه آسمان پرستاره - موشک‌هایی را در حال پرسه زدن نشان می‌دهند، یا راکت‌هایی که بر سکوه‌های پرتاب قرار گرفته‌اند و خدایی درون یک محفظه درخشان قرار دارد.

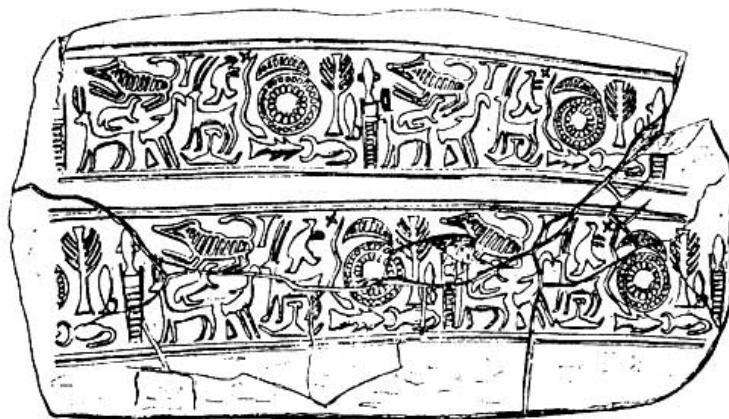


H. Frankfort (در کتاب مهرهای استوانه‌ای) نشان می‌دهد که چگونه هنر ساخت مهرهای استوانه‌ای مدیترانه‌ای و طراحی تصاویری بر روی آنها در سراسر جهان باستان گسترش پیدا کرده است. طرحی بر یک مهر استوانه‌ای که در کرت پیدا شده و قدمت آن به قرن سیزدهم پیش از میلاد می‌رسد به چاپ رسیده است. طرح روی مهر به وضوح یک سفینه موشکی شکل را به تصویر می‌کشد که شعله‌های آتش از عقب آن بیرون آمده و سفینه را پیش می‌رانند. اسب‌های بالدار، حیواناتی که به هم پیچیده‌اند. گوی سماوی بالدار و خدایی که دو شاخ از سرش بیرون زده، موارد کاملاً شناخته شده در میان رودان هستند.



به یقین می‌توان اینگونه پنداشت که موشک آتشین نشان داده شده بر مهر کرتی در سراسر خاور نزدیک باستان شناخته شده بوده است. در واقع موشکی با «بال‌ها» یا پره‌های - قابل دسترس به کمک نردبان - را می‌توان روی یک لوح کشف شده در Gezer، شهری در کنعان باستان واقع در غرب اورشلیم، دید. بر روی همین مهر، موشکی در کنار درخت نخل ایستاده بر زمین دیده می‌شود. ماهیت سماوی یا ماهیت اشیاء با نمادهای خورشید و ماه و صورت‌های فلکی دایره‌البروجی که بر

مهر حک شده‌اند تأیید شده است.



متون میان‌رودانی که به جایگاه‌های داخلی معابد یا سفرهای هوایی خدایان یا حتی به جایی که فینیقی‌ها از آنجا به آسمان‌ها فرازیده‌اند، از واژه Mu یا اشتقاق سامی‌اش shu-mu (آنچه Mu است) sham یا shem استفاده می‌کنند. اما این اصطلاح را به «نام» ترجمه کرده‌اند. استفاده از واژه‌ی عالم‌گیر «نام» برای ترجمه عبارتی که در متون باستانی از شیء‌ای سخن می‌گویند که در پرواز از آن استفاده شده، معنی واقعی آن در متون باستانی را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

بدین سان G.A. Barton (کتیبه‌های سلطنتی سومر و آکد) ترجمه بی‌چون و چرایی از کتیبه معبد گودآرایه کرده که:

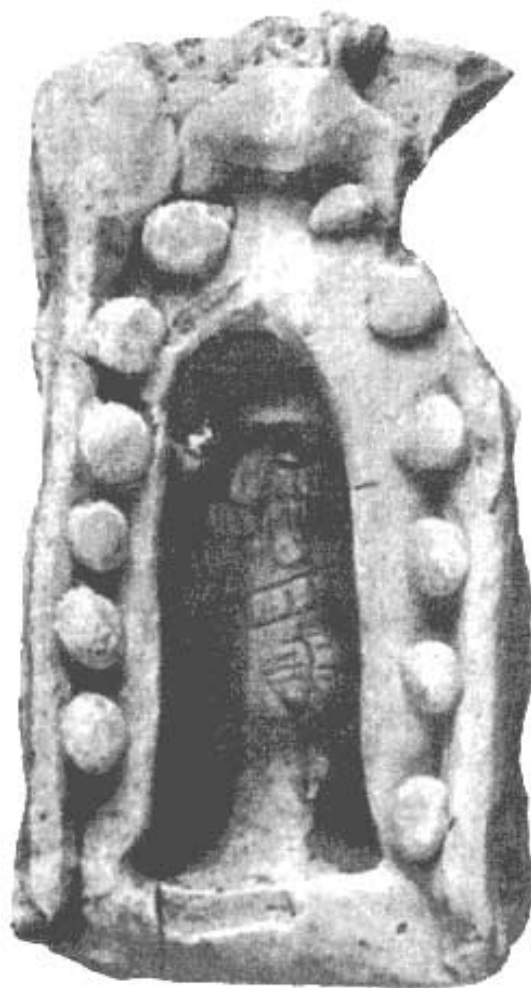
«Mu او می‌بایست سرزمین‌ها را از افق تا افق در آغوش بگیرد» نه اینکه ترجمه کند «نامش می‌بایست سرزمین‌ها را لبریز نماید».

حمد و ثنایی برای ایشکور «Mu اشعه‌انداز را می‌ستاید» که می‌تواند به بلندی‌های آسمان دست یابد. بنا بر این ترجمه شده به اینکه:

«نام تو درخشان است و به اوج ملکوت دست می‌یابد».

اگر چه معنا و مفهوم سخن از این خبر می‌دهد که Mu یا shem یک شیء است نه «نام»، پاره‌ای از محققان چنین فرض کرده‌اند که این عبارت یک پسوند یا پدیده گرامری است و نیازی به ترجمه آن نیست و در نتیجه از پرداختن به پیامدهای ترجمه دوری کرده‌اند. پیدا کردن ردی از ریشه این عبارت چندان هم دشوار نیست. این که از چه مسیری «اتاقک آسمانی» به «نام» ترجمه شده است.

مجسمه‌ای پیدا شده که یک خدا را درون اتاقکی موشکی شکل نشان می‌دهد، چون در این شیء بسیار باستانی (که اکنون در اختیار موزه دانشگاه فیلادلفیا قرار دارد) از دوازده کره استفاده شده، ماهیت سماوی آن به اثبات رسیده است.



بسیاری از مهرها به همین نحو یک خدا (گاهی اوقات دو خدا) را در اتاقک‌های یزدانی بادامی شکل به تصویر می‌کشند. در اکثر موارد، این خدایان در اتاقک‌های بادامی شکل مقدسشان به تصویر کشیده شده‌اند و این اتاقک‌ها حرمت داشته و تقدیس می‌شدند.

در آرزوی پرستش خدایانشان، هر جا که پا می‌گذارند و نه فقط در «خانه» رسمی هر خدا، مردم باستان آیین همانندسازی از خدایی درون «اتاقک آسمانی» یزدانی‌اش را بر پا کرده‌اند. ستون‌های سنگی که شبیه وسایل نقلیه بادامی تراشیده شده بودند (امروزه مناره‌ها شکل دگردیسی یافته این ستون‌ها هستند. م) در جاهای منتخب نصب می‌شدند و تصویر خدای حجاری شده در دل سنگ به این اشاره می‌کرد که خدا در شیء حضور دارد. این فرصتی بوده برای شاهان و حکمرانان، کسانی که ستون‌های سنگی یادبود خودشان را با توانایی فرازیدن به جایگاه ملکوتی پیوند می‌زدند تا تصویرشان را بر این ستون‌های سنگی به عنوان راهی برای پیوند خودشان با جایگاه ابدی حکاکی کنند. اگر چه از فراموشی فیزیکی گریزی نبود، مهم بود که دست کم «نامشان» برای همیشه جاودان بماند.



اینکه هدف از ساخت ستون‌های سنگی یادبود، شبیه‌سازی کشتی آسمانی بود را می‌توان از منابع و مستندات دیگر هم دریافت. چنین ستون‌های یادبودی در دنیای باستان اشیاء شناخته شده بودند. سومریان آنها را NA.RU (ستون‌هایی که راست ایستاده‌اند) می‌نامیدند. آکدی‌ها و بابلی‌ها و آشوری‌ها آنها را naru (اشیاء که نور منتشر می‌کنند) می‌نامیدند. آمو رو آنها را nuras (اشیاء آتشین) نام نهاده بود. در عبری ner هنوز به معنی ستونی است که نور منتشر می‌کند و امروز شمع نمادی از همان ستون است. در زبان‌های هندواروپایی هورانی‌ها و هیتی‌ها ستون یادبود را hu-u-ashi به معنی پرنده سنگی (آتشین) می‌نامیدند. کتاب مقدس به دو نوع بنای یادبود مشابه اشاره دارد، یکی yad و دیگری shem. اشعیاء نبی برای مردم رنج دیده‌ی Judaea فرستاده شد و خدا وعده داد که در سرزمین موعود آینده بهتر و امن‌تری خواهند داشت:

و من به آنها

در خانه و در پناه دیوارهایم

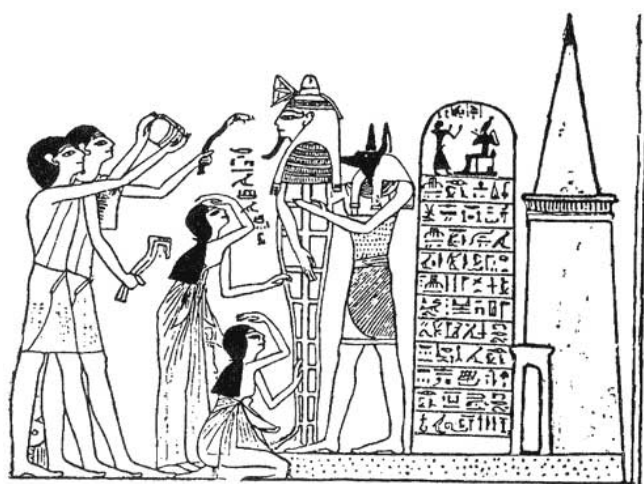


یک yad و یک shem

خواهم داد.

ترجمه تحت‌اللفظی آن این گونه شده که خداوند به امتش وعده‌ی تأمین «دست» و «نام» خواهد داد. اگرچه که خوشبختانه از روی یادمان‌های تاریخی که yad نامیده شده و هنوز در سرزمین مقدس قرار دارند متوجه

می‌شویم که آنها با نوک‌های تیزی که آنها را شبیه اهرام جلوه می‌داده شناخته می‌شدند. از سوی دیگر shem بنای یادبودی بوده با نوک بادامی، بدیهی به نظر می‌رسد که هر دو می‌خواسته‌اند که شبیه‌سازی از «اتاقک‌های آسمانی» باشد. وسیله نقلیه خداوند برای فرزیدن و دست‌یابی به جایگاه ابدی. در واقع در مصر باستان برای دیدن و پرستش ben-ben - یک شیء هر می شکل - به زیارت معبد ویژه هلیوپولیس می‌رفته‌اند. ben-ben وسیله‌ای است که با آن در دوران باستان خدایان به زمین می‌آمده‌اند. فراغنه مصر هنگام مرگ، مراسم «گشودن دهان» را از سر می‌گذرانند، که طی آن تصور بر این بود که آنها با چیزی شبیه به yad یا shem به بودگاه ابدی یزدانی برده خواهند شد.



سماجت مترجمان کتاب مقدس در به کار بردن ترجمه نام برای shem در هر جایی که با آن روبرو شده‌اند بیش از یک قرن پیش توسط G. M. Redslob (مجله جامعه آلمان شرقی) رد شده است. درجایی او به درستی اشاره می‌کند که عبارت shem و shamaim (آسمان / ملکوت) از ریشه لغت shamah به معنی «آنچه سوی بالاست» یا «آنچه بخشی از بالا است» بوده است.

وقتی عهد عتیق حکایت می‌کند که شاه داود «shem» ساخته، آن هم به نشانه پیروزی کاملش بر کل آرامی‌ها، Redslob می‌گوید که او در واقع «یک نام نساخته» بلکه بنایی را ساخته که نوکش سر به آسمان می‌سائیده است. درک اینکه Mu یا shem در بسیاری از متون میان‌رودانی نباید «نام» خوانده

شده، بلکه باید «وسیله نقلیه آسمانی» ترجمه شوند، راهی را خواهد گشود که طی آن مفهوم بسیاری از حکایت‌های باستانی درک خواهند شد، که این شامل داستان کتاب مقدس برج بابل هم خواهد شد. کتاب پیدایش در فصل یازدهم از تلاش انسان‌ها برای ساختن یک shem خبر می‌دهد. یک واقعیت تاریخی به زبانی موجز و دقیق در گزارش کتاب مقدس روایت شده است. هنوز هم نسل اندر نسل محققان و مترجمان کتاب مقدس به این چسبیده‌اند که این ماجرا را باید در معنای تمثیلی آن فهمید، زیرا بنا به درک آنها این ماجرا به آرزوی بشریت برای «دست‌وپا کردن نامی» برای خود اشاره دارد. چنین رویکردی حکایت را از معنای واقعی‌اش تهی می‌کند. نتیجه‌گیری ما در خصوص shem ماهیت ماجرا را آن‌چنان که برای مردم جهان باستان قابل درک بوده برای ما مفهوم می‌سازد.

حکایت کتاب مقدس از برج بابل، با وقایعی سروکار دارد که متعاقب دوباره مسکونی شدن زمین بعد از طوفان رخ می‌دهند. وقتی پاره‌ای از مردم «از شرق سفر کرده و جایی را در سرزمین Shin'ar پیدا کرده و آنجا مقیم شدند». البته سرزمین Shin'ar همان سرزمین Sumer است. سرزمینی بین دو رود در جنوب میان‌رودان. این قوم چون از قبل با هنر آجرپزی و ساخت بناهای مرتفع برای یک تمدن شهرنشین آگاه بودند می‌گویند:

بیایید شهری بسازیم

برجی که سر به آسمان بساید

و بیایید shem بسازیم

تا دیگر روی زمین پراکنده نباشیم.

اما این نقشه انسانی خدا را خوش نیامد، و خدا پایین آمد و شهر و برجی که فرزندان آدم برپا کرده بودند را دید و گفت:

اینک همه با یک زبان سخن می‌گویند

و آنچه کرده‌اند [تازه] شروع اقداماتشان است

طولی نمی‌کشد که آنها با طرح و تدبیر

هر کار غیرممکنی را به انجام می‌رسانند

و خدا به هم‌قطاران‌ش که عهد عتیق از آنها نامی نمی‌برد می‌گوید که:

بیایید پایین رویم

و زبان‌شان را پریشان کنیم

آن‌چنان که آنها نتوانند بفهمند که دیگری چه می‌گوید

و خداوند آنها را از روی کل زمین پراکنده ساخت

و بنابراین آنها نتوانستند شهر را ساخته و از این رو



آن مکان بابل نام گرفت

چون در آنجا خداوند زبان زمینی‌ها را مشوش کرده بود

ترجمه سنتی shem به «نام» باعث شده که ماجرا برای نسل‌ها غامض و نامفهوم باقی بماند. چرا باید ساکنان باستانی Babel - Babylonia - خودشان را برای ساختن «یک نام» به زحمت بی‌اندازند؟ چرا این «نام» روی برجی که می‌بایست سر به آسمان بساید نهاده شده است؟ و چگونه می‌شود که «ساختن نام» می‌توانسته اثرات پراکندگی بشریت بر زمین را از بین ببرد؟

اگر همه این آدم‌ها - طبق گفته محققان - در تلاش بوده‌اند که یک «شهرتی و نامی» برای خود دست‌وپا کنند، چرا می‌بایست تلاششان تا این حد باعث ناراحتی خداوند می‌شده است؟ چرا دست‌وپا کردن یک «نام» را خدا شاهکاری دانسته و گفته که: «آنچه انجام داده‌اند تازه شروع اقداماتشان است و طولی نمی‌کشد که آنها با طرح و تدبیر هر کار غیرممکنی را به انجام می‌رسانند»؟

به یقین تفاسیر سنتی برای پاسخ به این چرایی‌ها کافی نیستند. اینکه چرا خدا فراخوانی دیگر خدایان بی‌نام را ضروری دیده تا پایین بیایند و به تلاش انسان خاتمه بدهند؟. بر این باوریم که پاسخ به تمامی این سؤالات ممکن - حتی بدیهی است - اگر که برای یک بار هم که شده «خودروی هواپرد» را به جای ترجمه «نام» برای «shem» به کار ببریم. همان عبارتی که در متن اصل عبری کتاب مقدس هم به کار رفته است.

پس از آن، داستان با نگرانی انسان سروکار دارد، چون آنها بر سرزمین سرگردان شده و ارتباطشان را با یکدیگر از دست می‌دهند. پس آنها تصمیم گرفته بودند که یک «خودرو هواپرد» بسازند و برج پرتابی برای یک چنین خودرویی که آنها بتوانند - همچون اله ایشتر - در mu «بر فراز همه سرزمین‌های انسانی پرواز کنند». بخشی از یک متن بابلی مشهور به «حماسه خلقت» بیان می‌کند که نخستین «دروازه خدایان» توسط خود خدایان در بابل ساخته شده بود. سلسله مراتب خدایان، آنوناک‌ی فرمان به ساخت دروازه خدایان داده بودند.

بیایید کوره‌پزخانه را دایر کنیم

Shem بایست که در محل خود قرار گیرد

پس از دو سال کار آنها موفق شدند Eshagila مرتفع (خانه خدایان بزرگ) را بالا برده و برج طبقه‌بندی شده مرتفعی به نیت ملکوت اعلی بسازند، و این گونه بود که بشریت تصمیم گرفت برج پرتابش را بر جایگاه اصلی که به همین نیت توسط خدایان ساخته شده بود بسازد. نامش Babili به معنی دروازه خدایان بود.

آیا مدرک دیگری برای تأیید حکایت کتاب مقدس و تفسیر ما از آن وجود دارد؟

کاهن بروسوس، مورخ بابلی که در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیسته، تاریخ بشریت را تدوین کرده

و گزارش داده که: «ساکنان اولیه زمین به قدرشان بالیده ... عزمشان را جزم کردند که برجی بسازند که سر به آسمان بساید».

اما برج توسط خدایان تندبادها واژگون شد: «و خدایان گونه‌گونی زبانی را میان انسان‌ها حاکم نمودند، تا آن زمان همه‌ی آنها به یک زبان سخن می‌گفتند». جرج اسمیت (گزارش کلدانی پیدایش) در نوشته‌های مورخ یونانی Hestaeus گزارشی یافته، اخبار باستانی از کسانی که از طوفان جان به دربرده‌اند و به Senaar در بابل آمده‌اند، اما با آسیمگی زبانی از آنجا رانده شده‌اند.

Alexander Polyhistor مورخ (قرن اول پیش از میلاد) نوشته که همه انسان‌ها قبلاً به یک زبان سخن می‌گفتند. سپس عده‌ای تصمیم گرفتند که برجی رفیع و بزرگ بسازند تا بتوانند «به ملکوت دسترسی داشته باشند». اما رییس خدایان نقشه‌شان را نفرین کرده و گردبادی فرستاده [برج را در هم شکسته] و به هر قبیله زبان متفاوتی عطا نموده. «بابل شهری بود که در آن این اتفاق افتاد».

حال شکی وجود ندارد که حکایت‌های کتاب مقدس، بعلاوه گزارش‌های مورخان یونانی دو هزار سال پیش و نوشته‌های سلفشان بروسوس همگی از منشاء قدیمی تری - سومریان - نشأت گرفته‌اند. A. H. Sayce (مذاهب بابلی‌ها) خوانشی از یک لوح تکه‌پاره موجود در موزه بریتانیا را گزارش می‌دهد تحت عنوان «نسخه بابلی ساخت برج بابل».

در همه‌ی مثال‌ها، تلاش برای رسیدن به آسمان‌ها و پی‌آمدش آسیمگی زبان‌ها، عناصر اصلی متن هستند. دیگر متون سومری وجود دارند که آسیمگی زبانی انسان‌ها را ناشی از خشم خدایان ثبت کرده‌اند. احتمالاً در آن زمان بشریت فتاوری موردنیاز برای یک چنین برنامه هوا - فضایی را در اختیار نداشته و راهنمایی و همکاری یک خدای دانا ضروری به نظر می‌رسیده است.

آیا در بین بقیه خدایان یک چنین خدای متمدنی بوده که آماده همکاری با بشریت باشد؟ یک مهر استوانه‌ای سومری جدال بین دو خدای مسلح را به تصویر کشیده است. ظاهراً مشاجره بر سر ساخت یک برج طبقه‌بندی شده توسط انسان در گرفته است.



مهر استوانه‌ای در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود که به خوبی واقعه گزارش شده در کتاب پیدایش را به تصویر می‌کشد.

بنای یادبود پایینی احتمالاً حدود ۲۳۰۰ پیش از میلاد توسط Naram-Sin شاه آکد به تصویر کشیده شده و محققان بر این نظرند که تصاویر، پیروزی‌های شاه را بر دشمنانش به تصویر می‌کشد. اما هیکل بزرگ‌تری که در وسط دیده می‌شود، تصویر یک خدا است نه انسان، چون کسی است که کلاه‌خودش با شاخ‌ها و علامت شناسایی مخصوص خدایان مزین شده است. علاوه بر این، این شمایل مرکزی ظاهراً رهبر انسان‌های کوچک‌تری که روی لوح یادبود دیده می‌شوند نیست، چون در حال لگدمال کردن آنها است. در عوض به نظر نمی‌رسد که این انسان‌ها برای هر نوع فعالیت نظامی استخدام شده باشند. آنها به صف شده به سوی جسم بزرگ مخروطی شکلی در حرکت و در آنجا به ستایش مشغول هستند، و همین جسم مخروطی است که توجه خدا را به خودش جلب کرده است. به نظر می‌رسد که خدا، مسلح به تیر و کمان و نیزه، شیء را به عنوان یک تهدید و نه چیزی که می‌بایست مورد ستایش قرار بگیرد در نظر گرفته است.



آن‌چنان‌که در تصویر قابل مشاهده است، جسم مخروطی شکل سوی سه جسم سماوی قد کشیده است. شکل و اندازه و ماهیتش اشاره به این دارد که این جسم مخروطی shem بوده، آنگاه در چشم‌انداز، یک خدای عصبانی و کاملاً مسلح به تصویر کشیده شده که در حال لگدمال کردن کسانی

است که بر پا شدن shem را جشن گرفته‌اند.

متون میان‌رودانی و گزارش کتاب مقدس روی یک مفهوم هم‌نظر هستند که:

ماشین‌های پرنده به خدایان اختصاص داشته‌اند نه بشریت.

انسان - به ادعای نوشته‌های کتاب مقدس و متون میان‌رودانی - فقط با خواست خدایان می‌توانسته به ملکوت برود و در این خصوص ماجراهای زیادی از فرازیدن به آسمان و حتی داستان‌های فضایی گفته شده است. عهد عتیق از فرازیدن چند موجود فانی به آسمان‌ها حکایت می‌کند.

اولی Enoch بوده، شیخی از ماقبل طوفان که خدا به او محبت داشته و او «با خدا قدم زده» است. او هفتمین شیخ از تبار آدم و جد بزرگ قهرمان طوفان، نوح بوده است. پنجمین فصل کتاب پیدایش تبارشناسی همه این شیوخ و سن مرگشان را به جز انوچ فهرست کرده است. انوچ کسی بوده که: «ناپدید شده چون خدا او را با خود برده».

بنا بر باورها، او توسط خدا به آسمان برده شده تا از مردن بر زمین خلاص شود. فانی دیگر Elijah نبی بود که زمین را ترک کرد و «گردبادی» او را با خود به آسمان برد. اشاره‌های کم‌رنگ‌تری در باره سومین فانی که بودگاه یزدانی را دیده و در آنجا به خرد عظیم مفتخر شده در عهد عتیق می‌شود پیدا کرد و این اشاره‌ها به حکمران Tyre (مرکز فنیقیه بر ساحل مدیترانه شرقی) مربوط می‌شود: ما در فصل بیست و هشتم کتاب حزقیال می‌خوانیم که خداوند به نبی دستور می‌دهد که به شاه یادآور شود که چگونه کامل و خردمند شده است. او از راه الوهیت قادر به ملاقات با خدایان شده:

بنا بر طرحی

سرشار از خرد شده و در زیبایی به کمال رسیدی

تو در Eden / عدن، باغ خدا بودی؛

[جایی] پر از درخت و هر نوع سنگ گران‌بها

تو کروی مسخ شده و تحت حفاظت بودی

و تو را در کوه مقدس جایگاهی دادم که در آنجا چون خدا باشی

در درون سنگ‌های آتشین جابه‌جا شدی

پیشگویی شده که حکمران Tyre مثل مردن «ختنه نشده‌ها» به دست غریبه‌ها کشته خواهد شد، حتی اگر نزد آنها فریاد برآورد که «من یک خدا هستم».

آنگاه خدا به حزقیال دلیلش را می‌گوید:

بعد اینکه شاه به بودگاه یزدانی برده شد و دسترسی به همه ثروت‌ها و خردها به او داده شد، قلبش

از غرور سرشار شده و خردش را در راه نادرست به کار برده و معابد را آلوده نموده است.

زیرا که قلبت مغرور شده و می‌گوید:

من خود خدا هستم

و بر مسند الوهیت (خداوارگی)

در میانه آب‌ها نشسته‌ام

توانسان هستی نه خدا

اما دل خود را چون دل الوهیت ساخته‌ای

همچنین متون سومری از مردانی سخن می‌گویند که از امتیاز فرازیدن به آسمان‌ها برخوردار شده‌اند.

یکی از آنها Adapa «انسان نمونه» خلق شده توسط انکی بوده است. انکی به او خرد داده بود اما زندگی جاویدان نه. سال‌ها گذشت، انکی تصمیم گرفت که از عاقبت فانی آداپا جلوگیری کند مشروط به اینکه او با shem به بودگاه ملکوتی آنو برود تا در آنجا از نان و آب زندگی بهره‌مند شود. وقتی آداپا وارد اقامتگاه سماوی آنو شده، آنو کنجکاو شده که چه کسی زمینه سفر آداپا با یک shem را فراهم کرده که او توانسته به این جایگاه ملکوتی برسد.

چند سرنخ مهم را هم در کتاب مقدس و هم در میانرودان می‌توان پیدا کرد. حکایت نادری از دست‌یابی فانیان به جایگاه خدایان. آداپا هم مثل شاه Tyre از سرشت فربود ساخته شده بوده. هر دو به shem - سنگ آتشین - دست یافته و از آن برای رسیدن به عدن سماوی استفاده کرده‌اند. برخی به بالا رفته و به زمین بازگشته‌اند، بقیه مثل قهرمان میان‌رودانی طوفان - زیوزوردا - بر زمین مانده و از مصاحبت با خدایان لذت برده‌اند.

در جستجوی یافتن این نوح میان‌رودانی و دسترسی به راز درخت زندگی بوده که ماجرای گیلگمش سومری آغاز شده است. جستجوی بی‌حاصل یک انسان فانی برای درخت زندگی، موضوع یکی از تهمتن‌ترین و درازترین متون حماسی شده که تمدن سومری برای فرهنگ بشری به ارث گذاشته است. محققان امروزی آن را «حماسه گیلگمش» نام نهاده‌اند. داستانی در باره حکمران Uruk که از پدری فانی و مادری اله متولد شده بوده است. در نتیجه گیلگمش دو سومش فانی بود، شرایطی که او را برانگیخت تا از مرگ، که تقدیر انسان فانی است، بگریزد. روایت شده که یکی از نیاکانش Utnapishtirn - قهرمان طوفان - از مرگ گریخته و با همسرش به جایگاه ملکوتی برده شده است. گیلگمش تصمیم می‌گیرد که این مکان را پیدا کرده و راز زندگی جاوید را از جدش بیاموزد.

آنچه او را برانگیخته، چیزی بوده که او دعوت از آنو پنداشته است. منظومه‌ای، رؤیت سقوط یک راکت استفاده شده بر زمین را توصیف می‌کند. گیلگمش ماجرا را برای مادرش اله NIN.SUN شرح می‌دهد:

مادرم

در طول شب من سرخوش

در میان نجیب‌زادگان قدم می‌زدم

ستاره‌ها در آسمان جمع شده بودند

ساخته آنو سوی من نزول نمود

خواست که بلندش کنم، بسیار سنگین بود

مردم Uruk گرد آن جمع شدند

در حالی که نجیب‌زادگان پاهایش را می‌بوسیدند

همچنان که روبرویم بود، آنها کمکم کردند

و توانستم بلندش کنم و آن را پیش تو بیاورم

تعبیر مادر گیلگمش در متن ناقص است و پس از آن متن خوانا می‌شود. اما منظره سقوط این

شیء - ساخته آنو - باعث تحریک گیلگمش شده تا ماجراجویی‌اش را آغاز کند.

گزارشگر باستانی گیلگمش را مردی خردمند دانسته که همه چیز را تجربه کرده:

چیزی‌های سری را دیده

او دانا به چیزهایی است که بر انسان پوشیده است

او حتی اطلاعاتی از دوران ماقبل طوفان دارد

او حتی به دوردست‌ها سفر کرده

سختی‌ها و مشکلات زیادی را تحمل کرده و برگشته

او تمامی این دشواری‌ها را بر ستون سنگی یادبودی حکاکی کرده

به واقع این سفر به دوردست‌ها صورت گرفته و او به همراه رفیقش انکیدو به پایگاه خدایان

سفر کرده است. هدفش سرزمین Tilmun بوده، چون آنجا جایی بوده که گیلگمش می‌توانسته یک

shem برای خود داشته باشد و آن را به پرواز در بیاورد. ترجمه‌های رایج، آن‌چنان که انتظار می‌رود،

هر جا که اصطلاح Mu سومری یا shumum آکدی در متون باستانی به کار رفته، از معادل «نام»

استفاده کرده‌اند. اما ما به جای آن از اصطلاح «وسیله نقلیه هواپرد» برای ترجمه shem استفاده

می‌کنیم، که می‌شود ترجمه زیر:

حکمران گیلگمش

ذهنش در گیر رفتن به سرزمین Tilmun شده

او رو به رفیقش انکیدو کرد و گفت:

ای انکیدو



من می‌خواهم وارد این سرزمین شده و shem خودم را به راه بی‌اندازم  
 بروم جایی که shem خودم را پیدا کنم  
 و آن را بالا ببرم (با آن به آسمان بروم. م)  
 هم بزرگان Uruk و هم خدایانی که طرف مشورت گیلگمش قرار گرفته‌اند، عاجز از منصرف  
 کردنش، او را نصیحت کردند که ابتدا باید موافقت و مساعدت Utu/Shamash را جلب کند. آنها به او  
 هشدار دادند که:

اگر بخواهی وارد آن سرزمین شوی Utu آگاه خواهد شد  
 آنها مدام به او تأکید می‌کردند که:  
 سرزمینی است که تحت نظر Utu قرار دارد.  
 بنا بر این هشدارها و نصیحت‌ها گیلگمش از Utu مجوز خواست:  
 اجازه بده وارد سرزمین شوم  
 اجازه بده shem خودم را راه بی‌اندازم  
 در جایی که شمه‌ها برمی‌خیزند  
 کاری بکن که من به آنجا بروم ...  
 مرا تحت حمایت قرار بده!

شوربختانه شکستگی که در لوح وارد شده باعث شده که در خصوص محل «فرودگاه» دستان  
 خالی بماند. اما هر جایی که بوده، گیلگمش و رفیقش در نهایت به حومه آن رسیده‌اند. منطقه  
 محصور بوده که توسط نگهبانان وحشت‌آوری محافظت می‌شده است. خسته و خواب‌آلود، دو رفیق  
 تصمیم گرفتند که قبل از ادامه دادن، تمام طول شب را استراحت کنند.

طولی نکشید که چیزی به شدت تکانشان داد و بیدار نمود  
 گیلگمش از رفیقش پرسید: تو بیدارم کردی؟  
 من بیدارم؟

او از چیز غیر معمولی که می‌دید تعجب کرده بود؛ چیزی آن چنان بهت‌انگیز که او در شگفت بود  
 که آیا خواب است یا بیدار.

او به انکیدو می‌گوید:

دوستم، در روایم

جای مرتفعی فرو ریخت

مرا به پایین کشید و پاهایم به دام افتاد (گیر کرد. م)

در خشکی از خود بیخود کننده پدیدار شد

و مردی ظاهر شد  
دادورزانه‌ترین کس در سرزمین  
وقارش ...  
او به زیر سرزمین فروریخته رفت و  
مرا بالا کشید  
او به من آبی برای نوشیدن داد و قلبم آرام گرفت  
این مرد و این دادورزانه‌ترین کس بر زمین، که بود؟  
کسی که گیلگمش را از زیر ریزش کوه بیرون کشید  
و به او آب داد آن چنان که قلبش آرام شد؟  
آن درخشش از خود بی خود کننده چه بود که با یک زمین لغزش توضیح داده نشده همراه شد؟  
نامطمئن از این که قضیه از چه قرار بود؛ گیلگمش باز به خواب می‌رود، اما این بار نه برای مدتی  
طولانی. در میانه رؤیایی نبوده که دوباره بیدار می‌شود. بیدار شده و به دوستش می‌گوید:

ای رفیق تو مرا صدا زدی؟  
چرا بیدارم کردی؟  
تو بودی که مرا تکان دادی و بیدارم کردی؟  
چرا مرا از خواب پراندی؟  
آیا خدایی از اینجا عبور نکرده؟  
چرا بدنم بی حس شده؟

در پی این باز بیدار شدن رازآمیز، گیلگمش در حیرت بوده که چرا کسی او را لمس کرده است. اگر  
رفیقش نبوده، پس آیا خدایی از اینجا گذر کرده است؟  
گیلگمش باز هم خوابیده و فقط چون بار سوم که بیدار شده رخداد شگفت‌انگیزی را برای دوستش  
تعریف کرده:

بصیرتی که مرا در بر گرفته بود کاملاً عالی بود!  
ملکوت فریاد زد و زمین غرید!  
اگر چه روشنایی روز آغاز شده بود، تاریکی آمد  
روشنایی درخشید و شعله فریاد نمود  
ابرها آبستن شدند و مرگ باریدن گرفت!  
سپس التهاب از بین رفت و آتش خاموش شد  
و هر آنچه فرو مانده بود تبدیل به خاکستر شده بود

برای درک اینکه این چند خط به شکل مختصر گزارش باستانی است از رؤیت پرتاب یک موشک فضایی به کمی تخیل نیازمندیم.

ابتدا صدای مهیبی است که نشان از محترق شدن موتورهای راکت دارد (فریاد کشیدن از ملکوت) که همراه می‌شود با نشانه تکان خوردن زمین (غریدن زمین). دود ابری شکل و گرد و خاک محل پرتاب را در هم می‌پیچد (روشنایی از بین رفته و تاریکی فرا می‌رسد) سپس درخشش ناشی از احتراق موتورها همه جا را فرا می‌گیرد (روشنایی درخشید) چون موشک فضایی اوج گرفتن سوی آسمان را آغاز نمود «شعله فریاد نمود». ابری از گرد و خاک و چیزهای دیگر کل مسیر را «متلاطم» نمود. سپس چون فرونشست «باران مرگ» باریدن گرفت. حال موشک فضایی در اوج آسمان است. درخشش سوی آسمان رفت (التهاب از میان رفت و آتش خاموش شد) موشک فضایی رفت و از دیده‌ها خارج شد و خرده‌ریزهای باقی مانده «که فرو مانده بودند تبدیل به خاکستر شدند».

حیران از آنچه دیده بود، باز هم مصمم بود که هر طور شده به هدفش دست یابد. گیلگمش بارها از Shamash تقاضای حمایت و همکاری کرد. وقتی به کوه Mashu رسید. جایی که توانست شمش را ببیند که «به گنبد ملکوت صعود کرده» توانست بر «هیولای نگهبان» آنجا غلبه کند. حال او به نخستین هدفش، به جایی که شمشها اوج می‌گرفتند نزدیک شده بود. اما ورودی پایگاه شکافی بود در دل کوه که توسط نگهبانان مهارناشدنی تندخویی محافظت می‌شد:

دهشتشان هراس انگیز بود

نگاهشان مرگبار

کوهستان تحت الشعاع درخشش آنها قرار داشت

آنها بارها شاهد

صعود و فرود شمش بودند

یک مهر استوانه‌ای، گیلگمش (دومی از سمت چپ) و رفیقش انکیدو را در کنارش نشان می‌دهد. پادرمیانی خدا در این تصویر به خوبی قابل مشاهده است. در کنار یک روبات نگهبان که می‌تواند با نورافکن‌ها و اشعه‌های مرگبار محوطه را به سرعت تجسس کرده و برود.



این موجود به تصویر کشیده شده، گفته‌ی کتاب مقدس را به یاد می‌آورد که خدا «شمشیرهای چرخانی» را در مدخل باغ عدن قرار داده بود تا آنجا را از دسترس انسان‌ها دور نگه دارد. وقتی گیلگمش توضیح می‌دهد که بخشی از وجودش از منشاء یزدانی برخوردار است و هدف از سفرش این بوده که راز مرگ و زندگی را از Utnapishtim بپرسد و در واقع بر سر راهش به جایی رسیده که Utu/Shamash به ادامه سفرش رضایت داده؛ نگهبان به او اجازه ورود می‌دهد.

در ادامه گیلگمش در تونل شمش خود را در تاریکی مطلق می‌یابد. آن چنان که نه پشت سر خود را می‌دیده و نه روبرویش را. او وحشت‌زده شده فریاد می‌زند. او چندین beru - یک واحد زمان مسافت یا کمان آسمانی - به راهش ادامه می‌دهد، اما هنوز در تاریکی گیر افتاده است. در نهایت پس از دوازده beru او به روشنایی، به باغی باشکوه می‌رسد، جایی که میوه‌ها و درخت‌ها از سنگ‌های تقریباً نفیس کنده‌کاری شده‌اند. متن، آسیب دیده و ناخواناست. او به جایی رسیده بود که Utnapishtim اقامت داشت. مشکلش را با جدش در میان گذاشت، اما گیلگمش با پاسخی ناامیدکننده مواجه شد. Utnapishtim گفت که:

برای انسان رهایی از سرنوشت فانی بودن ممکن نیست. اگر چه که او به گیلگمش راهی را نشان داد که طی آن مرگ را به تعویق بی‌اندازد و در پی آن جای گیاه جوانی را به او نشان داد. او گفت که «انسان با این گیاه در سن پیری جوان خواهد شد».

گیلگمش موفق می‌شود گیاه را به دست آورد، اما سرنوشت برای او طور دیگری رقم می‌خورد. او نابخردانه در راه برگشت گیاه را از دست می‌دهد و دست خالی به Uruk برمی‌گردد. جنبه‌های ادبی و فلسفی این حکایت حماسی را که کنار بگذاریم، ماجرای گیلگمش در اصل از جنبه‌های «هوا فضایی» اش برایمان اهمیت دارد. شمی که گیلگمش برای رسیدن به اقامتگاه خدایان به آن نیاز داشته بدون شک یک راکت فضایی بوده است. او در نزدیکی «فروگاه» شاهد پرتاب یکی از آنها بوده است. آن چنان که به نظر می‌رسد راکت‌ها درون کوه جاسازی شده بودند و این منطقه دیوارکشی شده و محصور بوده است.

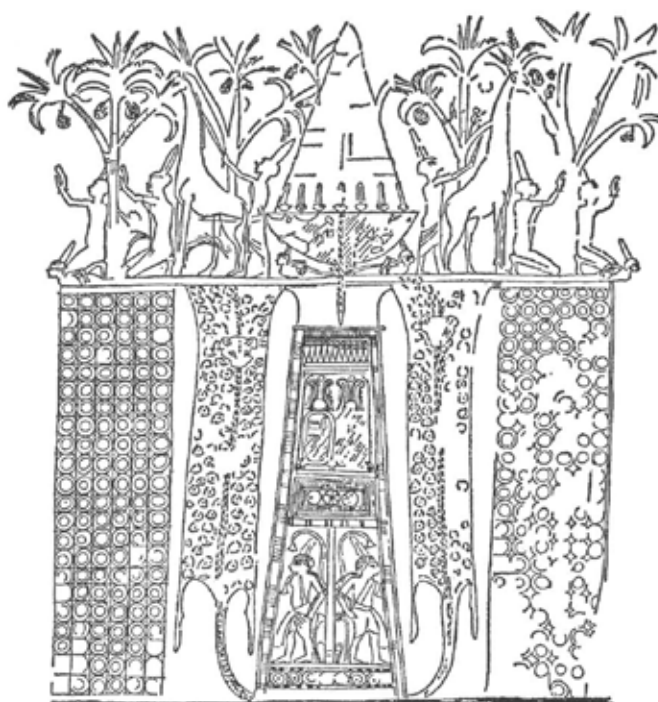
تا به امروز چیزی به دست نیامده که آنچه را گیلگمش شاهدش بوده به تصویر کشیده و پرتوی بر حکایت ما افکنده باشد. اما تصویرنگاره‌ای در مقبره حکمران مصری سرزمینی دوردست، سر راکتی را بالای سطح زمین نشان می‌دهد، آن هم جایی که درختان خرما رشد کرده‌اند. بدنه راکت به وضوح زیر زمین، درون سیلویی مصنوعی، قرار گرفته که به شکل بخش‌های لوله‌ای ساخته و با پوست پلنگ تزیین شده است.

هنرمند باستانی به شکلی ماهرانه، بسیار شبیه به طراحی‌های امروزی، برشی عرضی از یک سیلوی زیرزمینی را به نمایش گذاشته است. می‌توانیم ببینیم که راکت، حاوی تعدادی کوبه است.

در زیرین ترین قسمتش دو مرد نشان داده شده که توسط لوله‌هایی خمیده احاطه شده‌اند. بالای سر آنها سه پانل سرور وجود دارد. مقایسه‌ی اندازه‌ی نوک راکت - ben-ben - با اندازه‌ی دو مرد داخل راکت و مردم بالای زمین، گواهی بر این است که نوک راکت معادل Mu سومریان است، همان «اتاقک فضایی» که به راحتی می‌تواند یک یا دو خدمه پی سپار را در خود جای دهد.

TIL.MUN نام سرزمینی بوده که گیلگمش طی مسیرش به آن رسیده است. در واقع به معنی «سرزمین پرتابه‌ها (موشک‌ها)» این سرزمین جایی بوده که شم از آن برمی‌خاسته، سرزمینی تحت حاکمیت Utu/Shamash جایی که در آن گیلگمش شاهد به «گنبد ملکوت پریدن خدایش بوده» و اگر چه که همتای سماوی این عضو پانتئون دوازده تایی خورشید بوده، نظر ما این است که این نام به معنی «خورشید» نبوده، بلکه لقبی است که فعالیت و مسئولیتش را توصیف می‌کند. نام سومری اش Utu به معنی «او که درخشان می‌رود» است. مشتق آکدی اش Shem-Esh وضوح بیشتری دارد. Esh به معنی آتش است و Shem هم که حال معنای اصلی اش بر ما روشن است. Utu/Shamash به معنی «او از کشتی‌های موشکی آتشین» معنی می‌داده؛ به نظر ما او فرمانده پایگاه فضایی خدایان بوده است. نقش فرماندهی Utu/Shamash در خصوص مسافرت به جایگاه ملکوتی خدایان و کارهایی که توسط یگان‌های تحت امرش در این ارتباط انجام شده، در حکایت دیگر سومری از سفر یک فانی به سوی آسمان، حتی با جزئیاتی بیشتر آورده شده است.

فهرست پادشاهی سومریان ما را مطلع می‌کند که سیزدهمین حکمران Kish اتانا بوده است «کسی که به ملکوت فرازید».



این جمله مختصر و مفید برای مردم آن زمان چیز بغرنجی نبوده، چون حکایت شاه فانی که سفر کرد و به بلندای آسمان فرازیده در سراسر خاور نزدیک باستان شناخته شده بود و موضوع نگارش‌های بی‌شمار بر مهرهای استوانه‌ای بود. به ما گفته شده که اتانا توسط خدایان برگزیده شده بود تا از طریق حکومت شهریاری - یک تمدن سازمان‌یافته - امنیت و موفقیت بشریت را تضمین کند. اما اتانا به نظر پسری نداشته که بتواند تبار او را ادامه دهد. تنها راه علاج آن گیاه زایش بوده که اتانا فقط می‌توانسته آن را از آسمان‌ها به چنگ آورد.

همچون گیلگمش در دوران بعد، اتانا از شمش تقاضای مجوز و مساعدت دارد. آن چنان که حماسه فاش می‌کند، معلوم شده که اتانا از شمش درخواست شم نموده!

«پروردگارا می‌شود که تو دستور بدهی که به من گیاه زندگی عطا کنند! می‌شود به من گیاه زندگی را نشان دهی! ناتوانی مرا برطرف کنی!  
برایم شم فراهم نمایی!»

از عجز و التماس در دعاها و قربانی کردن گوسفند به درگاه خدا، شمش با درخواست اتانا موافقت کرده برایش یک شم فراهم می‌کند. اما به عوض اینکه از shem حرفی بزند، شمش به اتانا می‌گوید که «یک عقاب تو را به هر جایی از آسمان که بخواهی خواهد برد». اتانا به چاله‌ای که در آنجا عقاب قرار داشت راهنمایی شد. شمش از قبل عقاب را از چنین مأموریتی آگاه کرده بود. پیام‌ها به شکل رمزی رد و بدل می‌شود و شمش، پروردگارش به عقاب می‌گوید:

«من مردی را سوی تو خواهم فرستاد، به اینجا راهنمایی‌اش خواهم نمود... او به تو کمک خواهد کرد... هر چه که او می‌گوید... تو گویی من می‌گویم».

پس از رسیدن به کوه شمش او را راهنمایی کرد:

«اتانا چاله را دید و وارد آن شد و عقاب در آنجا بود. بنا به دستور تهمتن شمش، عقاب با اتانا وارد گفتگو شد. اتانا نیت و هدفش را تشریح کرد. در نتیجه عقاب به اتانا آموزش داد که چگونه عقاب را از گودال بیرون بیاورد».

دو تلاش اول با شکست مواجه شد، اما بار سوم عقاب به خوبی از چاله درآمد. در سپیده دم عقاب به اتانا گفت:

«دوست من آماده شو که تو را به اقامتگاه آسمانی‌ات ببرم! اتانا را تعلیم داد که چگونه بر او سوار شود. عقاب خیز برداشت و از زمین کنده شد و آنها خیلی زود به آسمان پریدند».

همچنان که یک فضاورد امروزی که در فضاپیماهای خود نشسته طی اوج گرفتنش از کوچک و کوچک‌تر شدن زمین سخن می‌گوید، راوی باستانی ماجرا شرح می‌دهد که چگونه زمین برای اتانا کوچک و کوچک‌تر می‌شده:



وقتی او را بر فراز نخستین beru برد

عقاب به اتانا گفت:

خوب دوست من جایی را که از آن آمده‌ایم چطور می‌بینی؟

دریا را در اطراف کوهی می‌بینم که از آنجا [به آسمان] صعود کرده‌ایم:

در واقع جایی را که از آنجا آمده‌ایم تبدیل به یک تپه شده.

دریایی وسیع به یک تغار تبدیل شده

عقاب بالا و بالاتر رفت و زمین در نظر کوچک و کوچک‌تر شد

وقتی او را به beru دوم برد عقاب گفت:

دوست من نگاه کن ببین که حال جایی که از آنجا پرواز کرده‌ایم چگونه است.

[اتانا] گفت:

آنجایی که از آن برخاسته‌ایم زمین به شیاری تبدیل شده ...

دریا پهناور شده در حد یک سبد نان ...

وقتی که او را به سومین beru (کمان آسمانی) برد

عقاب به اتانا گفت:

دوست من حال پایین را چطور می‌بینی

جایی که از آن آمده‌ایم به نهراب باغبان تبدیل شده

و سپس چون آنها به صعود خود ادامه دادند

زمین از دیدرس آنها خارج شد

اتانا می‌گوید:

و چون من به اطراف نظر انداختم زمین ناپدید شده بود

و دیگر خبری از دریای پهناور نبود.

طبق نسخه‌ای از این داستان، عقاب و اتانا به اقامتگاه آنو رسیدند، اما مطابق با نسخه دیگری از ماجرا وقتی زمین از پیش چشم اتانا ناپدید شد او وحشت کرد و به عقاب دستور داد که برگشته و بر زمین فرود آید.

بار دیگر یک چنین گزارش عجیب و غریبی که ناشی از رؤیت زمین از مسافتی دور از بالا است را می‌توان در کتاب مقدس هم پیدا کرد. در تمجید از پروردگار یهوه، اشعیاء نبی گفت:

این او است که بر بلندای مدار زمین نشسته و ساکنان زمین از آنجا چونان حشرات به چشم می‌آیند. حکایت اتانا به ما می‌گوید که در جستجوی شم، اتانا با عقابی درون یک چاله ارتباط برقرار کرده است. یک مهر استوانه‌ای چگونگی پرواز را به تصویر کشیده، نشان می‌دهد که بر بالای یک ساختار

دراز (برج پرتاب؟) عقابی در حال پرواز است. این عقاب چه چیزی یا چه کسی بوده که اتانا را به آسمان‌های دور دست‌ها برده است؟



با پیامی که در جولای ۱۹۶۹ از طرف نیل آرمسترانگ فرمانده فضاپیماي آپولو ۱۱ به زمین مخابره شده، نیازی نیست که دست به دامان متون باستانی شویم:

«هیوستون! اینجا ۱۱ Tranquility Base عقاب فرود آمد».

او نخستین فرود انسان بر ماه را گزارش کرده.

Tranquility Base محل فرود بوده و عقاب نام ماه‌نشین سفینه است که از فضاپیما جدا شده و دو فضانورد داخل خود را روی ماه پیاده کرده و سپس به سفینه مادرشان برگردانده است.

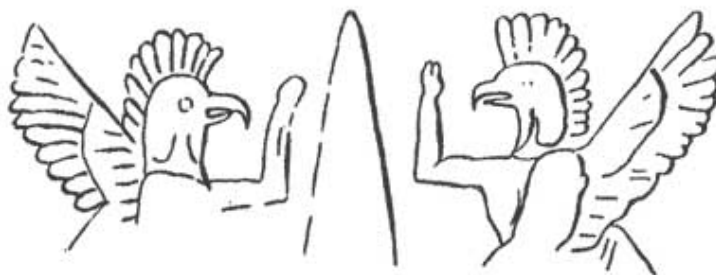
وقتی ماه‌نشین برای اولین بار از سفینه مادر جدا شده و پروازش بر مدار ماه را شروع کرده، فضانوردان به مرکز کنترل مأموریت در هیوستون گفته‌اند:

عقاب به پرواز درآمد

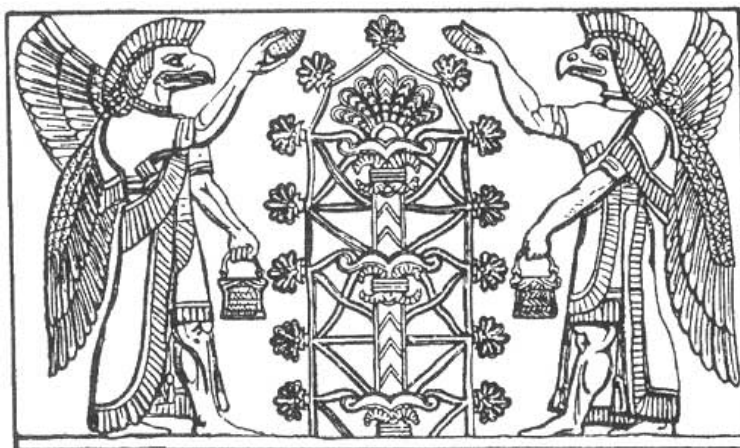
همچنین عقاب می‌تواند به معنی فضانوردان مقیم در فضاپیما باشد. در مأموریت آپولو ۱۱ عقاب نماد خود فضانوردان است. نمادی که چون جامه‌ای آنها را در بر گرفته است. درست مثل داستان اتانا آنها هم عقاب‌هایی بوده‌اند که می‌توانستند پرواز کرده، سخن گفته و ارتباط برقرار کنند.



یک هنرمند باستانی چگونه می‌توانسته خلبانان کشتی‌های آسمانی خدایان را به تصویر بکشد؟ اینکه آنها را به شکل عقاب کشیده را باید به اتفاق و تصادف ربط داد؟ چون این دقیقاً همان چیزی است که ما به آن پی برده‌ایم. یک لوح آشوری حکاکی شده به قدمت حدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد دو مرد عقابی را نشان می‌دهد که در طرفین یک Shem ایستاده‌اند و مشغول ادای احترام نسبت به آن هستند.



تصاویر زیادی از یک چنین «عقاب‌هایی» پیدا شده که محققان آنها را مردان پرنده نام نهاده‌اند. تصاویر بسیاری آنها را در کنار درخت زندگی نشان می‌دهد. مثل اینکه می‌خواهد تأکید کند آنها در شمه‌ایشان هستند؛ مؤید پل ارتباطی با اقامتگاه ملکوتی، جایی که نان و آب حیات را در آنجا می‌توان یافت. در واقع تصاویر رایج از این عقاب‌ها نشان می‌دهد که آنها در یک دست میوه زندگی و در دست دیگر آب حیات را نگه داشته‌اند که کاملاً با حکایت‌های آداپا، اتانا و گیلگمش مطابقت دارد.



بسیاری از تصاویر این عقاب‌ها به وضوح نشان می‌دهند که آنها پرنده مردهای غول‌آسا نیستند بلکه موجوداتی هستند شبیه انسان که لباس‌هایی پوشیده‌اند که آنها را به شکل عقاب جلوه می‌دهد. حکایتی هیتی در خصوص خدا Telepinu از ناپدید شدن او سخن می‌گوید و گزارش می‌دهد که «خدایان بزرگ و کوچک به جستجو برآمده‌اند» و «شمش یک عقاب چابک و تیزپرواز» را برای یافتن او

فرستاده است. در کتاب خروج، خدا برای یادآوری فرزندان اسرائیل گزارش می‌کند که:

«من شما را بر بالهای عقاب‌ها حمل نموده و شما این گونه به نزد من آمده‌اید».

ظاهراً درست مثل داستان اتانا، تأیید می‌کند که راه رسیدن به اقامتگاه یزدانی با سوار شدن بر بالهای عقاب‌ها امکان‌پذیر است. آیات بسیاری در کتاب مقدس با توجه به این واقعیت یزدان را چون یک موجود بالدار توصیف می‌کنند. Boaz به Ruth در انجمن یهودیه خوش آمد گفته و می‌گوید که او «تحت حمایت باله‌ای» خدا یهوه به آنجا رسیده است. مزمورخوان تحت مصونیت «سایه بال‌ها» و شرح نزول خدا از آسمان‌ها قرار دارد. «او بر کروی سوار شده و پرواز کرده». او بر باله‌ای در معرض باد اوج گرفته است.

تجزیه و تحلیل شباهت‌های بین El کتاب مقدس (El به عنوان لقب یا عبارتی عام برای خدا به کار برده می‌شده) و El کنعانی‌ها توسط S. Langdon (در کتاب اسطوره‌شناسی سامی) نشان می‌دهد که هر دو در متون و بر سکه‌ها به عنوان خدایان بالدار توصیف شده‌اند. متون میان‌رودانی همواره Utu/Shamash را به عنوان خدای متصدی منطقه فرود شِم و عقاب‌ها معرفی می‌کنند.



او گاهی اوقات شبیه زبردستانش، پوشیده از لباس ویژه عقابی نشان داده می‌شود. یک چنین مقامی است که می‌تواند به پادشاهان «پرواز بر باله‌ای پرندگان» و «فرازیدن از آسمان‌های مادون تریبی جایگاهی ارجمندتر» را عطا کند. و وقتی او در یک موشک آتشین به هوا رفته طی ساعت‌های متمادی به فاصله‌هایی ناشناخته رسیده است. او از زمین به سوی آسمان‌های دوردست سفر کرده است. اصطلاحات فنی سومریان فقط برای اشیاء در ارتباط با مسافرت فضایی به Me که خدایان

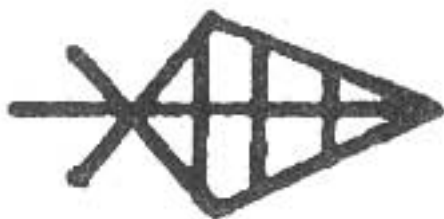
در موارد مختلف از آن استفاده می‌کردند و ازابه‌های «مخروطی شکل» شان محدود نمی‌شود. متون سومری در خصوص سیپار از بخش مرکزی سخن می‌گویند که توسط دیوارهایی مرتفع پنهان و حفاظت می‌شده است. درون این دیوارها معبد Utu قرار داشته «جایی که شبیه به خانه آسمانی بوده». در بخش اندرونی معبد که آن نیز توسط دیوارهای بلند محافظت می‌شده APIN نیرومند سر به آسمان سائیده بنا شده (شیء‌ای که طبق ترجمه‌ها همه جا خیش و گاو آهن ترجمه شده). طرحی که در معبد آنو و در Uruk پیدا شده، برآمدگی را مثل یک شیء به تصویر می‌کشد. چند دهه پیش از این به سختی می‌شد حدس زد که این شیء چه بوده است. اما حال می‌توان گفت که آن راکت فضایی چند طبقه‌ای بوده که روی نوکش Mu مخروطی شکل یا اتاقک فرماندهی قرار گرفته است.



گواهی بر اینکه خدایان سومر نه فقط «محفظه‌های پرنده» برای گشت و گذار در آسمان را در اختیار داشتند، بلکه برای پر سه زدن در آسمان‌های زمین و حتی عزیمت به فضا، ناوگان موشکی چند طبقه داشتند. همچنین طی بررسی متون، توصیفی از اشیاء مقدس در معبد Utu در سیپار به دست آمده است. به ما گفته شده که شاهدان در دادگاه عالی سومر می‌بایست در محوطه داخلی قسم می‌خوردند، جلوی دروازه‌ای می‌ایستادند که از آنجا می‌توانستند سه «شیء یزدانی» را ببینند. آنها را «گوی طلایی» (اتاقک خدمه؟) می‌نامیدند. GIR و alikmahrti عبارتی است به معنی پیش برنده‌ای که باعث حرکت کشتی / مخزن می‌شود، یا آنچه ما دستگاه مولد نیرو یا همان موتور می‌نامیم. آنچه در اینجا به چشم می‌خورد اشاره‌ای است به یک کشتی موشکی که از سه بخش تشکیل شده، با اتاقک یا اتاق فرماندهی در نوک، موتورها در قسمت پایین و gir در بخش مرکزی. عبارت gir لغتی است که به شکل وسیع در ارتباط با پرواز در فضا مورد استفاده قرار می‌گیرد. نگهبانانی که گیلگمش در ورودی منطقه فرود Shamash با آنها مواجه می‌شود gir-men نامیده شده است. معبد نینورتا مهم‌ترین و مقدس‌ترین محوطه داخلی که از آن به شدت مراقبت می‌شده GIR.SU (جایی که GIR

پرواز می‌کند) نامیده می‌شده است.

به شکلی گسترده معلوم شده که GIR عبارتی بوده که برای توصیف یک شیء لبه تیز مورد استفاده قرار می‌گرفته. نگاهی دقیق‌تر به GIR درک بهتری را از ماهیت یزدانی عبارت فراهم می‌کند، چون آنچه ما می‌بینیم یک شیء پیکانی شکل درازی است که به چند بخش تقسیم شده است.



این Mu می‌توانسته به خودی خود در آسمان زمین شناور باقی بماند، یا با اضافه شدن GIR بر فراز سرزمین‌های زمین پرواز کند، یا به اتاقک فرماندهی بر روی یک apin چند طبقه تبدیل شود. این در واقع گواهی است بر این که خدایان سومر، خدایان ملکوت و زمین، با موتور و سازوکارهای آن آشنا بوده و از مهارت استفاده از آن برخوردار بوده‌اند.

مروری بر علائم تصویری و ایدئوگرامهای سومری شکی باقی نمی‌گذارد که هر کس این نشانه‌ها را طراحی کرده با اشکال و اهداف راکت‌هایی که از انتهای آنها آتش زبانه می‌کشیده و با وسایل نقلیه موشک مانند و اتاقک‌های سماوی آشنا بوده است.

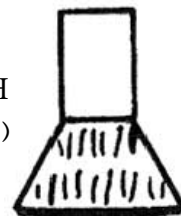
KA.GIR

یک باله مجهز شده gir یا یک راکت را درون یک محفظه مخفی استوانه‌ای شکل نشان می‌دهد.



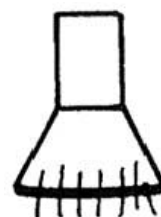
ESH

(جایگاه یزدانی) بخش یا اتاقک فرماندهی وسیله نقلیه فضایی



ZIK (فرازیدن)

از زمین بلند شدن اتاقک فرماندهی؟




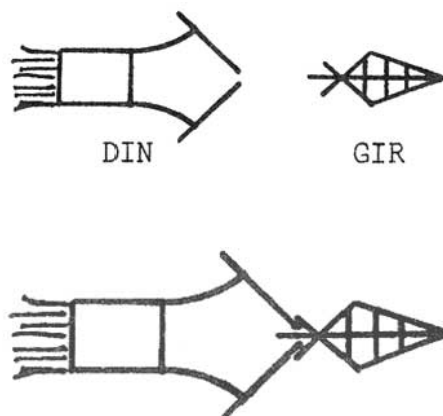


در نهایت وقتی که نشان فرتور نگاشت برای «خدایان» در سومر را مورد بررسی قرار می‌دهیم، به عبارتی می‌رسیم که دو هجا دارد.

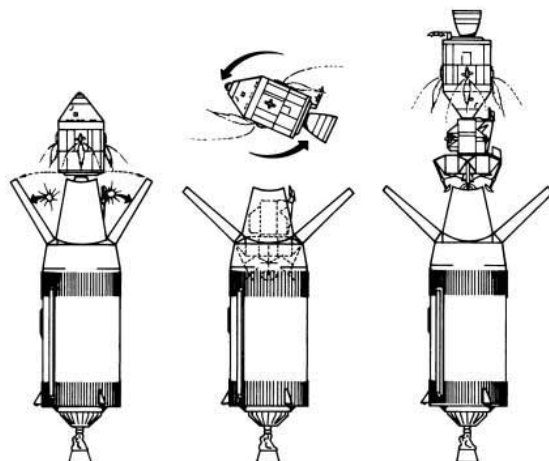
DIN.GIR پیش از این پی برده‌ایم که نماد GIR یک موشک دو مرحله‌ای همراه با باله‌ها بوده است. DIN هجای اول به معنی صالح و اصیل و خالص و تابناک است.

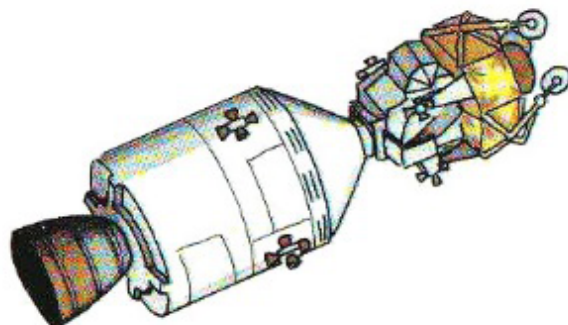
در کنار هم قرار دادن این دو DIN.GIR تحت عنوان «خدایان» یا «موجودات یزدانی» (صالحان تابناک) خواهد بود. اشیاء نوک‌تیز یا واضح‌تر، خالصان راکت‌های آتشین.

نشان فرتور نگاشت  یادآور قدرت شعله‌های آتش است که از انتهای موتور جت بیرون می‌آید، و اما بخش جلویی معمایی است که جای بحث دارد. حال اگر معادل تصویری املاء dingir را با هم ترکیب کنیم، معما تبدیل به شگفتی می‌شود. دم باله مانند GIR به خوبی به قسمت جلوی DIN جایی که گشوده هست می‌چسبد.



نتیجه حیرت‌انگیزی که حاصل می‌شود، تصویری از یک راکت حامل سفینه فضایی است به انضمام یک ناوچه کوچک که به طرز ماهرانه‌ای به آن متصل شده است. درست مانند ماه‌نشینی که به سفینه فضایی آپولو ۱۱ متصل شده بود.





Apollo: Das Raumschiff hat mit der Kommandokapsel an die Mondlandefähre angekoppelt (Comic).

aus: L.Broomhead - D.Sassier: Die Eroberung des Weltraums; Eddy Krähenbühl 1992 S.57

در واقع این یک وسیله نقلیه سه طبقه است با هر بخشی که به خوبی به بخش دیگر چسبیده: بخش پیش روانه حاوی موتورها است. بخش میانی حاوی تجهیزات و تدارکات همراه با اتاقک آسمانی استوانه‌ای شکل است. محفظه‌ای است که dingir نامیده شده، همان خدایان باستانی، فضانوردان هزاره‌های گذشته. آیا می‌توان در این شک کرد که مردم باستان وقتی که خدایانشان را «خدایان ملکوت و زمین» می‌نامیدند، منظورشان این بوده که آنها از جای دیگری از آسمان‌ها به زمین آمده‌اند؟ شواهدی که تا کنون در خصوص خدایان باستان و وسایل نقلیه‌شان ارایه شده شکی باقی نمی‌گذارد که آنها به راستی در گذشته‌ها وجود داشته و در قالبی از گوشت و خون می‌زیسته‌اند و کسانی بوده‌اند که از آسمان‌ها به زمین آمده‌اند. حتی مؤلفان کهن عهد عتیق - کسانی که کتاب مقدس را وقف یک خدا کرده‌اند - متوجه شده‌اند که تأیید کردن این که در دوران اولیه چنین موجودات یزدانی بر زمین می‌زیسته‌اند ضروری است. بخش سردرگم کننده و مبهم - که هم مایه وحشت مترجمان است و به همان شکل دل متالهین را به لرزه می‌افکند - سرآغاز فصل ششم کتاب پیدایش است. جایی که از گسترش نسل انسان پس از آدم سخن به میان می‌آید و ماجرا به دلسردی یزدان از بشریت ماقبل طوفان ختم می‌شود و به صراحت گفته می‌شود که:

در آن دوران  
پسران خدایان  
دختران انسان را دیدند  
و از آنها خوششان آمد  
و از میان آنها هر کس  
برای خود زنی را انتخاب کرد

از اشاره‌هایی که در این آیات شده و حکایت‌های مشابه آنها در سومری که از خدایان و فرزندان و نوه‌هایشان یاد می‌کنند و ماجرای نیمه خدایانی که حاصل سکس بین خدایان و فانی‌ها هستند، به ما قوت قلب بیشتری می‌دهند که ادامه آیات کتاب مقدس را با دقت بیشتری دنبال کنیم:

در آن روزها و پس از آن هم

نفیلیم بر روی زمین بودند

وقتی پسران خدایان

سکس با دختران انسان (آدم) را شروع کردند

و آن دختران برای نفیلیم فرزندان به دنیا آوردند

نفیلیم قدرتمند جاودانه

و قوم shem بودند.

آنچه در بالا خواندید ترجمه رایج این آیه‌ها در کتاب مقدس نیست. برای مدت‌ها عبارت «نفیلیم روی زمین بوده‌اند» به «غول‌ها روی زمین بوده‌اند» ترجمه می‌شده است.

اما ترجمه‌های اخیر متوجه خطای گذشتگان شده و عبارت عبری نفیلیم را دست نخورده در ترجمه باقی گذاشته است. آیه قوم shem آن‌چنان که انتظار می‌رفت به شکل «مردم نام دار» ترجمه شده و سپس «مردم نامور»، اما آن‌چنان که پیش از این ثابت کرده‌ایم، عبارت shem می‌بایست در معنای اصلی آن ترجمه شود. یک موشک یا فضاپیما.

پس معنی عبارت Nefilim چیست؟

این عبارت از ریشه سامی NFL مشتق شده (به معنی پرتاب شدن) پس معنی روشن آن می‌شود: کسانی که روی زمین پرتاب شده‌اند!

محققان و متالهین معاصر روش اجتناب را در برابر آیات دشوار در پیش گرفته‌اند و از مواجهه با آنها خودداری می‌کنند. این دو گروه یا این آیات را تمثیلی معرفی می‌کنند یا به کلی آنها را نادیده می‌گیرند. اما نویسندگان یهودی دوران معبد دوم این آیه‌ها را بازتاب باور باستانی «هبوط فرشتگان» پنداشته‌اند. در آثار برخی از محققان اولیه حتی به نام‌های این موجودات هم اشاره شده است. «آنانی که در آن دوران از آسمان به زمین هبوط نمودند».

آنها Sham-Hazzai (مراقبان شم) Uzza (نیرومندان) و Uzi-El (توانایی خدا) بودند.

Malbim مفسر برجسته یهودی قرن نوزدهمی کتاب مقدس، ریشه‌های باستانی عبارت نفیلیم را مورد توجه قرار داده و توضیح داده که:

«در دوران باستان حکمرانان کشورها پسران خدایانی بوده‌اند که از آسمان‌ها به زمین آمده بودند و زمین را کنترل می‌کردند و از میان دختران انسان همسرانی برگزیدند و فرزندان‌شان قهرمانان و

قدرتمندان و شاهزادگان و پادشاهان می شدند».

Malbim می گوید که آنها خدایان پاگان بوده اند:

«پسران خدایان، کسانی که در دوران بسیار باستانی از آسمان‌ها به زمین فرود آمده‌اند... این دلیل

چرایی نفیلیم نامیدن آنها است. کسانی که هبوط نموده‌اند».

صرف نظر از استنباط‌های الهیاتی، از معنی اصلی و واقعی آن نمی توان گریخت؛ اینکه پسران

خدایان، کسانی که از آسمان‌ها به زمین آمده‌اند نفیلیم بوده‌اند و نفیلیم قوم shem بوده‌اند. قوم

سفینه‌های فضایی. از این به بعد ما آنها را با نام کتاب مقدسی شان - نفیلیم - خواهیم نامید.



## فصل ششم

# دوازدهمین سیاره

نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید زمین توسط باشندگان هوشمندی که از جای دیگری آمده‌اند بازدید شده؛ لازمه آن وجود سیاره دیگری است که بر آن باشندگانی هوشمند تمدنی بسیار پیشرفته‌تر از ما تأسیس کرده باشند. هسته مرکزی بحث گمانه‌زنی در خصوص این احتمال است که زمین توسط باشندگان هوشمندی از جای دیگری بازرسی شده و در گذشته سیاره‌هایی مثل مریخ و زهره پایگاه اصلی آنها بوده‌اند. با وجود آنکه حال یقین حاصل شده که این دو سیاره همسایه زمین حاوی هیچ نوع حیات هوشمند یا یک تمدن پیشرفته بر خود نیستند؛ کسانی بر این باورند که باید کهکشان‌های دیگر و ستارگان دوردست را به عنوان میهن فضانوردان فرازمینی بازدید کننده زمین جستجو نمود. مزیت چنین نظریاتی این است که آنها نه قابل اثبات هستند و نه قابل رد. اشکال این گمانه‌زنی‌ها در این است که سرزمین بازدید کنندگان جایی بسیار دور از زمین در نظر گرفته شده که سال‌های سال سفر با سرعت نور برای رسیدن به آن نیاز است. بنابراین خالقان چنین نظریه‌هایی فرض سفرهای یک‌طرفه به زمین را مطرح می‌کنند. تیمی از فضانوردان طی مأموریتی بی‌بازگشت یا شاید سوار بر سفینه گمشده‌ای از کنترل خارج شده، به ناچار بر زمین فرود می‌آیند.

این نظریه‌ها قطعاً با عقیده سومریان در باره جایگاه آسمانی خدایان جور در نمی‌آید، سومریان بر این عقیده بودند که چنین «جایگاه آسمانی» یک «مکان اصیل و خالص» و یک «سرزمین باستانی» وجود دارد. در حالی که انلیل، انکی و نین هارساگ به زمین رفته و پایگاهشان را بر آن بنا نهاده بودند، پدرشان آنو به عنوان حکمران بر سرزمین آسمانی باقی مانده بود. نه فقط در متون متفاوت اینجا و آنجا اشاره‌هایی به آن شده، بلکه همچنین جزئیات «فهرست خدایان» که در حقیقت نام بیست و یک زن و شوهر خاندانی که پیش از جلوس آنو بر تخت «سرزمین اصیل» بوده‌اند هم آمده است.

خود آنو بر بارگاهی فراخ و فوق‌العاده باشکوه حکمرانی می‌کرد. آن چنان که گیلگمش روایت نموده (و کتاب حزقیال هم تأیید می‌کند) جایی بوده با باغ مصنوعی که در آن مجسمه‌های ساخته شده از



سنگ‌های گران‌بها قرار داشت. آنو در آنجا به همراه آنتو همسر رسمی‌اش و شش معشوقه، هشتاد اولاد (که چهارده تایی آن از آنتو بود) یک نخست‌وزیر، سه فرمانده مسئول Mil (کشتی‌های موشکی)، دو فرمانده جنگ‌افزارها، دو استاد اعظم نویسنده دانش، یک وزیر دارایی، دو قاضی اعظم، دو خواننده و دو رییس کاتبان با پنج کاتب به عنوان دستیار، اقامت داشت.

متون میان‌رودانی بارها به شکوه و عظمت جایگاه آنو و خدایان و سلاح‌هایی که از دروازه‌شان محافظت می‌کردند اشاره کرده‌اند. داستان آداپا روایت می‌کند که خدا انکی یک shem برای آداپا آماده می‌کند.

او در راه ملکوت روانه شد

و به ملکوت فرازید

وقتی به ملکوت فرازید

او به دروازه آنو نزدیک شد

Gizzida و Tammuz

بر دروازه آنو ایستاده و از آن محافظت می‌کردند.

محافظت به وسیله سلاح‌های یزدانی انجام می‌شد. یکی SHAR.UR (شکارچی سلطنتی) و دیگری SHAR.GAZ (قتل سلطنتی). تختگاه آنو محل مجمع خدایان بود. یک نوع دستورالعمل خاص در چنین شرایطی حاکم می‌شد. نوعی نظم و ترتیب برای ورود و جلوس:

انلیل وارد اتاق آنو شده

در جناح راست دیهیم

دست راست آنو می‌نشیند

انکی وارد تختگاه آنو شده

در جایگاه دیهیم مقدس

در جناح چپ آنو می‌نشیند

خدایان ملکوت و زمین شرق نزدیک باستان، نه فقط سرچشمه‌شان به آسمان‌ها بازمی‌گردد، بلکه خودشان هم به همان جایگاه آسمانی بازمی‌گردند. آنو گاهی اوقات برای بازدید از کیفیت کار به زمین می‌آمد. حداقل دو بار ایشتر به نزد آنو رفته است.

مرکز انلیل در نیپور به عنوان «رابط بین زمین و آسمان» تجهیز شده بود. شمش مسئول عقاب‌ها و جایگاه پرتاب سفینه فضایی بود. گیلگمش به جایگاه جاودانگی و بعد از آن به Uruk بازگشته است. Adapa هم به آنجا پرواز کرده بود و برگشته بود تا از آن سخن بگوید. همچنین شاه کتاب مقدس Tyre نیز چنین کرده است. تعدادی از متون میان‌رودانی از Apkallu سخن به میان آورده‌اند. عبارتی

آکدی که از AB.GAL سومری مشتق شده (به معنی بزرگی که رهبری می کند یا استادی که راه را نشان می دهد) کار پژوهشی با عنوان «سنت های تاریخی و تفسیر ادبی شان نزد بابلی ها و هیتی ها» که توسط Gustav Guterbock انجام شده، ثابت می کند که این پرنده مرد مثل عقابی به تصویر کشیده شده که ما پیش از این نشانش داده ایم. متونی که از شاهکارهای آنها سخن می گویند آورده اند که یکی از آنها اینانا را از آسمان تا فرودش در معبد E-Anna یاری رسانده است.

این و دیگر ارجاع ها به این اشاره دارند که Apkallu خلبانان سفینه های فضایی نفیلم بوده اند. سفر دوطرفه نه تنها ممکن بوده، بلکه در واقع آن چنان که به ما گفته شده، تصمیم بر این شده که در سومر دروازه خدایان (Babili) ساخته شود. رهبر خدایان توضیح داده که:

وقتی برای گرد هم آیی به منشاء اولیه عروج می کنید

در آنجا استراحتگاهی خواهد بود

تا پذیرای همه شما باشد

وقتی برای گرد هم آیی از ملکوت نزول می کنید

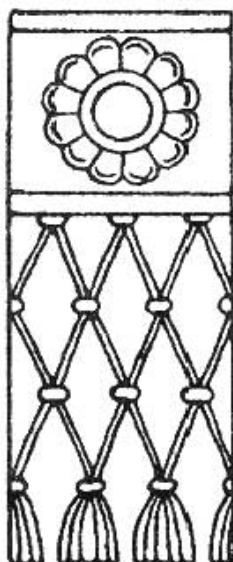
در آنجا هم استراحتگاهی خواهد بود که پذیرای همه شما باشد!

متوجه می شویم که سومریان در این پندار نبوده اند که خدایانشان از کهکشان های دور دست آمده اند و این واقعیت را می پذیریم که سفر دوطرفه بین زمین و جایگاه آسمانی هم از نظر نظری تبیین شده و هم عملاً انجام می شده است.

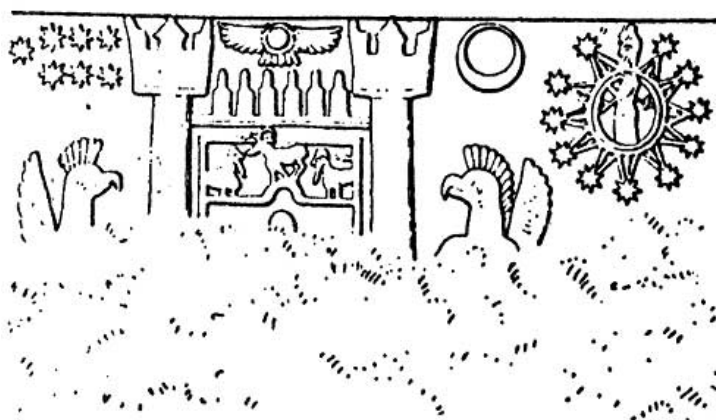
شمس را در لباس مخصوص فرماندهی عقاب ها دیده ایم. روی مچ هر دو دستش یک شیء ساعتی شکل به وسیله قلابی فلزی بسته شده است. سایر تصاویر عقاب ها، نشان می دهد که همه آنها چنین اشیاء مهمی را مورد استفاده قرار داده اند. آیا آنها صرفاً تزئینی هستند یا برای هدف خاصی مورد استفاده قرار می گرفته اند. اطلاعی در باره آن نداریم.



اما تمامی محققان در این نکته هم نظر هستند که این شیء شبیه به گل است. دایره‌ای در مرکز قرار گرفته و تکه‌های گلبرگ اطراف آن را پوشانده‌اند و از مرکز به بیرون کشیده شده‌اند.

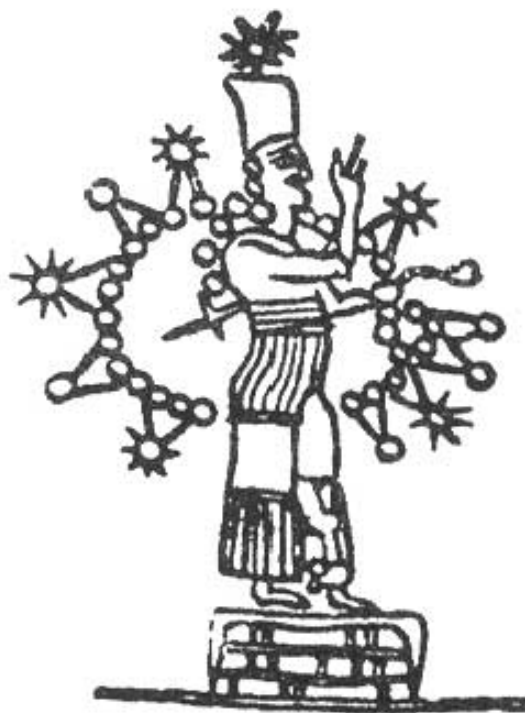


در سراسر سرزمین‌های باستانی استفاده از نماد گل برای تزئین معبد بسیار رایج بوده، از جمله در میان رودان، آسیای غربی، آناتولی، قبرس، کرت و یونان. دیدگاه مقبول این است که گل به عنوان نماد معبد در واقع تداعی گر یک پدیده سماوی است. خورشیدی که توسط قمرهایش محاصره شده است. اینک فضانوردان باستانی این نماد را به مچ دستشان می‌بسته‌اند بر اعتبار این دیدگاه می‌افزاید.



یک طرح آشوری از دروازه آنو در جایگاه ملکوتی تأییدی است بر این نکته که در دوران باستان با سیستم سماوی چون خورشید و سیارات پیرامونش آشنا بوده‌اند. دو تا از عقاب‌ها در کنار دروازه ایستاده‌اند، به این نشان که برای رسیدن به منزلگاه آسمانی به خدمات آنها نیاز بوده است. گوی بالدار - نشان یزدان متعال - بر سر در دروازه حک شده است. نمادهای سماوی (هفت ستاره) و هلال ماه در

دو جناح نماد یزدان متعال قرار گرفته‌اند. به باور ما معرف آنو و انلیل و انکی در طرفین او است. آیا آنها اجسام سماوی هستند که با نمادهایشان معرفی شده‌اند؟ منزلگاه آسمانی کجاست؟ هنرمند باستانی با تصویر دیگری به این سؤال پاسخ می‌دهد. یک یزدان سماوی بزرگ به تصویر کشیده شده که اجسام سماوی کوچک‌تری، به تعداد یازده تا، چون انواری از نور او را در بر گرفته‌اند. معرف خورشید که یازده سیاره او را محاصره کرده‌اند. این یک تصویر منحصر به فرد نیست که نمونه دیگری نداشته باشد. با پیاده کردن تصاویر روی مهرهای استوانه‌ای می‌توان به تصاویر مشابه آن دست پیدا کرد. مثل تصویری از شرق نزدیک باستان در موزه برلین.



وقتی نمای خدای مرکزی یا جسم سماوی در مهر استوانه‌ای در ابعاد بزرگ‌تر دیده شود، معلوم می‌شود که یک ستاره توسط یازده سیاره احاطه شده است. آنها خود بر زنجیره‌ای از بیست و چهار جسم کوچک‌تر سوار شده‌اند. آیا این فقط یک اتفاق است که تعداد همه «ماه‌ها» یا «قمرهای» سیارات در منظومه خورشیدی ما هم دقیقاً بیست و چهار است؟ (منجمان از آنهایی که قطری کمتر از ده مایل دارند صرف‌نظر می‌کنند.)

حال البته این ادعا وجود دارد که این تصاویر - از خورشید و یازده سیاره - معرف منظومه خورشیدی ما هستند، چون محققان ما به ما گفته‌اند سیستم سیاره‌ای که زمین بخشی از آن است شامل خورشید، زمین و ماه، عطارد و زهره، مریخ و مشتری و زحل، اورانوس و نپتون و پلوتون می‌شود. این به خورشید فقط ده سیاره اضافه می‌کند. (وقتی که ماه هم یکی از سیاره‌ها به حساب آید).

اما این چیزی نیست که سومریان می‌گویند. آنها می‌گویند که منظومه ما تشکیل شده از خورشید و یازده سیاره (که شامل ماه هم می‌شود) و بر این عقیده پافشاری می‌کنند که علاوه بر سیاره‌های شناخته شده برای ما، سیستم خورشیدی یک عضو دوازدهم هم داشته است. همان سیاره نفیلیم. که ما می‌بایست آن را سیاره دوازدهم بنامیم.

قبل از اینکه صحت ادعای سومریان را بررسی کنیم، لازم است تاریخچه اطلاعات خودمان از زمین و سیاره‌های پیرامونش را مرور نماییم. امروزه می‌دانیم که فراسوی سیارات غول‌آسایی چون مشتری و زحل - از نظر کائنات در فاصله ناچیز و از دید انسان در فاصله زیاد - دو سیاره غول‌آسای دیگر به نام‌های اورانوس و نپتون قرار دارند و سومی که کوچک‌تر است نامش پلوتون است که به منظومه خورشید ما تعلق دارد.

اما ما تازه به این اطلاعات دست یافته‌ایم. پس از ارتقاء و بهبود کیفیت تلسکوپ‌ها در ۱۷۸۱ بود که اورانوس کشف شد. پس از رؤیت برای حدود پنج سال برخی ستاره‌شناسان به این نتیجه رسیده بودند که مدارش به شکل بارزی تحت تأثیر سیاره دیگری قرار دارد. با استفاده از محاسبات ریاضی، سیاره گمشده‌ای به نام نپتون در ۱۸۴۶ توسط ستاره‌شناسان رؤیت شد. سپس در پایان قرن نوزدهم شواهدی به دست آمد که نشان می‌داد نپتون خود تحت تأثیر نیروی جاذبه ناشناخته‌ای قرار دارد. آیا سیاره دیگری هم در منظومه خورشیدی ما وجود داشت؟ در سال ۱۹۳۰ با رصد و مکان‌یابی پلوتون معما حل شد. بنا بر این تا ۱۷۸۰ و قرن‌ها قبل از آن، مردم بر این باور بودند که منظومه خورشیدی ما هفت عضو دارد: خورشید، ماه، عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل.

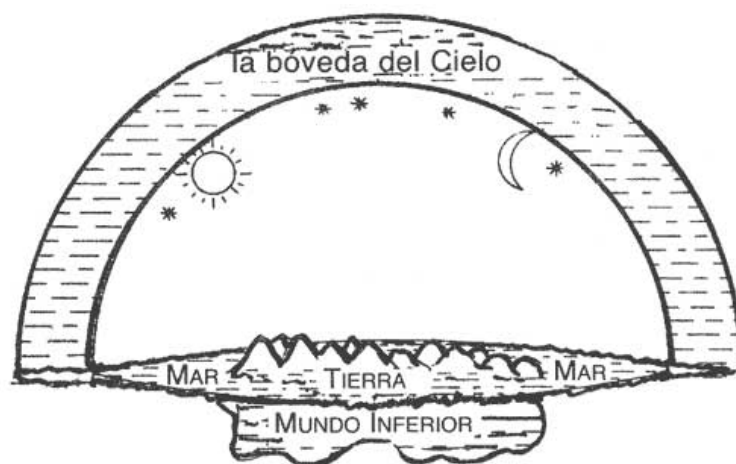
زمین به عنوان یک سیاره به حساب نمی‌آمد، زیرا گمان بر این بود که بقیه اجرام سماوی بر گرد زمین حلقه زده‌اند. زمین مهم‌ترین جسم سماوی خلق شده توسط خدا به حساب می‌آمد، همراه با مهم‌ترین باشنده خلق شده بر آن، یعنی انسان. عموم کتب درسی ما بر این نظر هستند که

نیکلاس کوپرنیک کسی است که کشف کرده زمین فقط یکی از هفت سیاره سیستم خورشید مرکزی (heliocentric) است. از ترس خشم کلیسای کاتولیک برای به چالش کشیده شدن نظریه زمین مرکزی، مطالعات کوپرنیک (مطالعه گردش افلاک آسمانی) پس از مرگش در سال ۱۵۴۳ منتشر شد. ضرورت‌های ناوبری (دانش تعیین مسیر برای کشتی یا هواپیما و...) عصر اکتشاف و یافته‌های کلمبوس (۱۴۹۲) و ماژلان (۱۵۲۰) و دیگران مبنی بر اینکه زمین نه تخت، که کره است، انگیزه‌ای شد برای نوآزمایی مفاهیم اولیه ستاره‌شناسی قدیمی که قرن‌ها مورد چون و چرا قرار نگرفته بودند. یکی از محدود کشیش‌هایی که از کوپرنیک حمایت می‌کرد کاردینال Schonberg بود. او در ۱۵۳۶ نوشته: «متوجه شده‌ام که نه تنها اصول نظریه‌های ریاضی باستان را می‌دانید، بلکه نظریه جدیدی خلق کرده‌اید... طبق نظر شما در اصل زمین در حرکت است و خورشید ساکن که این برخلاف نظر کلیسا است».

مفاهیم [کلیسا] بر اساس باورهای رومی و یونانی شکل گرفته بودند؛ اینکه زمین تخت است و آسمان‌های دوردست چون سقفی رویش را پوشانده‌اند و ستاره‌ها در جای خود ثابت هستند و به رغم ستاره‌های میخ شده به آسمان‌ها، سیاره‌ها (از لغت یونانی wanderer به معنی سیار و سرگردان) دور زمین می‌چرخیدند.

از دل هفت جسم سماوی هفت روز هفته بیرون آمدند و این گونه نام‌گذاری شدند:

the Sun (Sunday), Moon (Monday), Mars (mardi), Mercury (mercredi), Jupiter (jeudi), Venus (vendredi), Saturn (Saturday).



این مفاهیم نجومی از آثار و مجموعه قوانین نجومی منجمی ساکن اسکندریه مصر در قرن دوم میلادی به نام بطلمیوس استخراج شد. یافته‌هایش او را به این نتیجه‌گیری رسانده بود که خورشید و ماه و پنج سیاره در مداری دایره‌ای شکل به گرد زمین می‌گردند. نجوم بطلمیوسی برای بیش از ۱۳۰۰



سال حکمرانی نمود تا زمانی که نظریه خورشید مرکزی کوپرنیک مطرح شد.

در حالی که برخی کوپرنیک را «پدر نجوم مدرن» می‌نامند، دیگرانی هم بر این اعتقاد هستند که او بیشتر یک پژوهشگر و تجدید بنا کننده‌ی عقاید قدیمی‌تر از بطلمیوس است. واقعیت این است که او نوشته‌های منجمان یونانی ماقبل بطلمیوس را مطالعه کرده، کسانی چون Hipparchus<sup>۱۲</sup> و Aristarchus of Samos<sup>۱۳</sup>. در قرن سوم پیش از میلاد این عقیده مطرح شده که اگر فرض شود خورشید در مرکز منظومه قرار گرفته نه زمین، حرکات اجسام سماوی را بهتر می‌توان تفسیر کرد. در واقع دو هزار سال قبل از کوپرنیک، منجمان یونانی سیارات را در مرتبه درستشان از خورشید ثبت می‌کردند؛ ادعان به اینکه این خورشید است که در مرکز منظومه قرار دارد نه زمین.

مفهوم خورشید مرکزی فقط توسط کوپرنیک دوباره کشف شد و واقعیت جالب توجه این است که منجمان پانصد پیش از میلاد نسبت به منجمان پانصد و هزار و پانصد میلادی اطلاعات بیشتری در این زمینه داشتند. در واقع توضیح اینکه چرا در ابتدا یونانی‌های اخیرالذکر و سپس رومی‌ها فرض کرده‌اند که زمین تخت بوده و از درون لایه‌ای از آب تیره جهنم که در زیر آن قرار داشته بالا آمده، برای محققان دشوار بود، با توجه به اینکه برخی شواهد باقی مانده از منجمان یونانی دوران باستانی‌تر مشخص می‌کنند که آنها طور دیگری می‌اندیشیده‌اند.

Hipparchus که در قرن دوم پیش از میلاد در آسیای صغیر می‌زیسته، مبحث «جابجایی انقلابین و اعتدالین را» را پیش کشیده است. پدیده‌ای که امروزه حرکت تقدیمی (تقدمی) اعتدالین نامیده می‌شود. اما این پدیده را فقط می‌توان با توجه به ستاره‌شناسی کروی توضیح داد که به موجب آن زمین توسط دیگر اجسام سماوی محاصره شده چون جسم کروی در میان فضای گوی مانند.

بنا بر این آیا Hipparchus می‌دانسته که زمین کروی است و بنا بر این او محاسباتش را بر اساس ستاره‌شناسی کروی انجام داده است؟ سؤال بعدی که می‌خواهیم مطرح کنیم به همین اندازه مهم است. پدیده حرکت تقدیمی را می‌توان با ورود بهار بر حسب موقعیت خورشید (آن چنان که از زمین قابل رؤیت است) در صورت فلکی دایره البروجی رصد نمود. اما حرکت از یک جایگاه دایره البروجی به دیگری به ۲۱۶۰ سال زمان نیاز دارد. به یقین Hipparchus نمی‌توانسته چنین عمر درازی را برای رصد این پدیده نجومی تجربه کرده باشد. بنا بر این او اطلاعاتش را از کجا به دست آورده است؟ Eudoxus of Cnidus<sup>۱۴</sup> دیگر ریاضی‌دان و منجم یونانی که دو قرن قبل از Hipparchus

۱۲. هیپارکوس: ستاره‌شناس، جغرافی‌دان و ریاضی‌دان یونانی دوره هلنی است. از او به عنوان بنیان‌گذار مثلثات نام برده می‌شود اما شهرت اصلی‌اش به دلیل کشف دیگری در مورد حرکت تقدیمی محور زمین است. م.

۱۳. آریستارخوس ساموسی: ستاره‌شناس و ریاضی‌دان یونانی بود. وی اولین دانشمند شناخته شده‌ای است که به الگوی منظومه شمسی و گردش زمین و سیارات دیگر به دور خورشید باور داشت. نظرات وی در دوران باستان طرفدار چندانی نیافت و جهان علم تا مدت‌ها از نظریه مرکزیت زمین و کیهان‌شناسی بطلمیوسی پیروی می‌کرد. ۱۸۰۰ سال بعد کپرنیک ایده مرکزیت خورشید را دوباره مطرح کرد. وی از یونانیان متولد جزیره ساموس بود و از دانشمندان مجموعه علمی اسکندریه به شمار می‌رفت.

۱۴. اودوکسوس کنیدوسی:

اودوکسوس از مردمان کنیدوس بود این شهر یکی از کوچ‌نشین‌های یونانی در آسیای صغیر بود. او اخترشمار و ریاضی‌دان زبده و از شاگردان افلاطون بود که به سال ۴۰۸

در آسیای صغیر می‌زیسته، یک گوی سماوی طراحی کرده بود. یک کپی از آن در روم نصب شده، با عنوان مجسمه اتلس، که جهان را به دوش کشیده است. طرح‌هایی که روی گوی کشیده شده معرف صورت‌های فلکی دایره البروجی هستند.



اما اگر Eudoxus آسمان‌ها (سیاره‌ها) را چون یک گوی در نظر می‌گرفته، زمین در نسبت با این آسمان‌های کروی (سیاره‌ها) در چه موقعیتی قرار می‌گرفته؟ آیا او می‌اندیشیده که گوی سماوی بر زمین تخت تکیه زده - یک ترکیب و ترتیب بسیار بدقواره - یا او می‌دانسته که زمین گرد است و توسط یک گوی سماوی پوشانده شده؟<sup>۱۵</sup>

اصل آثار Eudoxus گم شده و باید قدردان اشعار آراتوس باشیم که عقاید Eudoxus از طریق آنها به ما رسیده است. آراتوس در قرن سوم پیش از میلاد می‌زیست. نکته‌های ترجمه شده توسط منجم به زبان شعر منتشر شده‌اند. در این شعر (که پولس رسول حتماً با آن مونس بوده که از آن نقل قول نموده) صورت‌های فلکی با جزئیات بسیار توصیف و با در نظر گرفتن همه جوانب به تصویر کشیده شده‌اند و گروه‌بندی و نام‌گذاری‌شان به عصر بسیار کهن نسبت داده شده است. «کسانی در گذشته دور این تقسیم‌بندی را ابداع و آنها را نام‌گذاری کرده‌اند و اشکالی را برای آنها در نظر گرفته‌اند».

پیش از میلاد زاده و در سال ۳۵۵ زندگی را وداع گفته است. در ۳۲ سالگی به آتن رفته، خدمت افلاطون را دریافت و سپس چند سال در مصر به تحصیل نجوم پرداخت و در آتن مدرسه‌ای گشود و در آخر عمر در شهر زادگاهش به سمت قانون‌گذار برگزیده شد. مقام و منزلت او چنان بوده که در روزگار باستان او را اودوکسوس خداگونه و در زمان ما برتر از ارسطو نامیده‌اند. اودوکسوس کتاب‌هایی به نام آینه و نمودها در نجوم و ستاره‌شناسی پرداخته بود ولی شهرت و والایی مقام علمی او به سبب مطالعات و بررسی‌های او در زمینه ریاضیات و هیأت است. فرضیه او درباره دایره‌های هم مرکز که مطابق این فرضیه بر آن بود که حرکت خورشید و ماه و ستارگان را از راه هندسه توضیح دهد، اهمیت فراوان دارد. شهرت او در هندسه به سبب ابداع اصل کلی تناسب است که در مورد حجم‌های پیمودنی و حجم‌های ناپیمودنی اشمال دارد. از تألیفات دیگر او جغرافیا و رساله دوران هشت سال نام دارد. اودوکسوس از جمله دانشمندان یونان باستان است که از طریق نوشته‌های دموکریت که خود در بابل بوده و از آراء علمای ریاضی و نجوم شرق آگاهی داشته، با باورهای رایج در خاور زمین و آیین‌های مغان آشنا بوده است و چنان می‌نماید که آشنایی افلاطون و حکمای دوره آکادمی با تعلیمات زرتشتی و دانش ستاره‌شناسی خاوری از طریق اودوکسوس بوده و چنانکه بیدز در کتاب خود افلاطون و اودوکسوس یادآوری کرده، گفتار افلاطون در کتابش درباره دوازده ماه سال و دوازده ایزدان تحت تأثیر باورهای ایرانی است که افلاطون از اودوکسوس فرا گرفته بود.

۱۵. دانشمندان ایرانی چون ابن خرداد به هم دانش خود در زمینه کروی بودن زمین را از منابع باستانی به دست آورده بودند. او معتقد بود که: «زمین چون کره مدور است و در جوف فلک. چون قرار گرفتن زرده تخم‌مرغ در تخم‌مرغ واقع شده است».

این «کسانی در گذشته دور» چه کسانی هستند که Eudoxus معرفی صورت‌های فلکی را به آنها نسبت داده است؟

بر اساس سرنخ‌های کلیدی در شعر، منجمان امروزی بر این باورند که اشعار یونانی، آسمان‌ها (سیارات) را آن‌چنان که در میان رودان حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد مشاهده می‌شده توصیف کرده‌اند. واقعیت این است که Hipparchus و Eudoxus هر دو در آسیای صغیر می‌زیسته‌اند و احتمال این که اطلاعاتشان را از طریق منابع هیتی به دست آورده باشند بسیار زیاد است. حتی شاید آنها از پایتخت هیتی بازدید کرده و حرکت دسته جمعی خدایان در یک صف را دیده باشند که روی صخره‌هایی حک شده است. چون در میان آنها دو گاو - مرد یک گوی را حمل می‌کنند. این می‌توانسته الهام‌بخش Eudoxus برای حجاری اتلس و گوی سماوی اش باشد.



چون منجمان قدیمی‌تر یونانی در آسیای صغیر می‌زیستند و به منابع میان‌رودانی دسترسی داشتند، اطلاعاتشان نسبت به اخلافشان بیشتر بوده است؟ Hipparchus در واقع در نوشته‌هایش مطالعاتش را بر اساس مجموعه‌ای که طی بیش از هزاران سال جمع‌آوری شده انجام داده است. او گفته که مریبانش «منجمان بابلی Borsippa ، Erech و Babylon بوده‌اند».

Geminus of Rhodes کلدانی‌ها (بابلی‌های باستان) را به عنوان کاشفان حرکات دقیق ماه نامبرده است. Diodorus Siculus مورخ در قرن اول پیش از میلاد، در نوشته‌های خود درستی نجوم میان‌رودانی را مورد تأیید قرار داده و گفته که: «کلدانی‌ها سیارات را نام‌گذاری کرده بودند... خورشید در مرکز منظومه آنها قرار داشته. بزرگ‌ترین منبع نور که سیارات دستاوردش بوده‌اند، منعکس‌کننده موقعیت و درخشندگی خورشید».

منبع دانش نجومی یونانی کلدانی بوده است. کلدانی‌های اولیه همواره نسبت به کسانی که متعاقب آنها آمدند صاحبان دقیق‌ترین و شگرف‌ترین دانش بوده‌اند. نسل اندر نسل در سراسر جهان باستان نام کلدانی مترادف نجوم و ستاره‌شناسی بوده است.

خدا به ابراهیم که از «اور کلدانیان» بیرون آمده بود گفته که به ستاره‌ها نگاه کن (ستاره‌ها را

رصد کن. م). نسل‌های بعدی عبرانی روی این عبارت مباحثه داشته‌اند. در واقع عهد عتیق پر است از معلومات نجومی. یوسف خود و برادرانش را به دوازده جسم سماوی تشبیه کرده و شیخ یعقوب دوازده فرزندش را از طریق مرتبط کردنشان با صورت‌های فلکی دوازده تایی دایره البروجی برکت داده است. مزامیر و کتاب ایوب مکرراً به پدیده‌های سماوی و صورت‌های فلکی دایره البروجی و دیگر گروه‌های ستاره‌ای (همچون خوشه پروین) اشاره می‌کنند. دانش دایره البروجی، تقسیم‌بندی سیارات و دیگر اطلاعات نجومی مدت‌ها قبل از یونان باستان در خاور نزدیک باستان رواج داشته است.

وسعت دانش نجومی میان‌رودان که موجب جذب منجمان اولیه یونانی شده می‌بایست گسترده بوده باشد، چون آنچه که باستان‌شناسان پیدا کرده‌اند بهمنی بوده از متون، کتیبه‌ها، مهرهای استوانه‌ای، نقش برجسته‌ها، نقاشی‌ها، فهرست اجسام سماوی، پیشگویی‌ها، تقویم‌ها و جداول اوقات طلوع و غروب خورشید و سیارات، پیش‌بینی کسوف و خسوف. بسیاری از متون اخیرالذکر به یقین بیشتر در باره طالع‌بینی بوده‌اند تا علوم نجوم. ظاهراً آسمان‌ها و حرکات اجسام سماوی دل‌مشغولی اصلی شاهان مقتدر، کاهنان معبد و مردم سرزمین بوده‌اند. ظاهراً هدف از ستاره‌شناسی یافتن راهی برای امور زمینی در آسمان‌ها بوده، از جمله جنگ، صلح، فراوانی محصول و قحطی.

با گردآوری و تجزیه و تحلیل صدها متن از هزاره اول قبل از میلاد R. C. Thompson (در کتاب گزارش‌هایی از جادوگران و منجمان بابل و نینوا) توانست نشان دهد که ستاره‌شناسی نگران سرنوشت سرزمین بوده و مردم و حکمرانان از آن برای امور شخصی استفاده نکرده و از منظر ملی - میهنی مورد استفاده قرار می‌گرفته (آن‌چنان که امروزه از زایچه استفاده می‌شود):

وقتی که زمان محاسبه، ماه دیده نشود

احتمال حمله شهر قوی وجود دارد

وقتی یک ستاره دنباله‌دار به مسیر خورشید می‌رسد

سرعت حرکتش کاهش یافته

هنگامه‌ای دوباره بر پا خواهد شد

وقتی که مشتری با زهره هم‌راستا شود

دعاکنندگان سرزمین دل‌خدایان را به دست خواهند آورد

اگر که خورشید در جایگاه ماه ایستاده باشد

شاه سرزمین می‌بایست از تخت‌نشینی خود مطمئن باشد

(اینکه خطری تاج و تخت او را تهدید نمی‌کند. م)

حتی این طالع‌بینی هم به دانش ستاره‌شناسی درست و دقیق و وسیعی نیازمند است که بدون آن پیشگویی‌ها امکان‌پذیر نخواهند بود. میان‌رودانیان از چنین دانشی برخوردار بوده و بین ستاره‌های

ثابت و سیاره‌هایی که در پیرامون در حرکت بودند تمایز قایل می‌شدند و می‌دانستند که خورشید و ماه هیچ‌کدام ستاره‌هایی ثابت یا سیاره‌های معمولی نیستند. آنها ستاره‌های دنباله‌دار و شهاب‌سنگ‌ها و دیگر پدیده‌های سماوی را می‌شناختند و نسبت‌های بین حرکات خورشید، ماه و زمین را محاسبه کرده و کسوف و خسوف را پیشگویی می‌کردند.

آنها حرکات اجسام سماوی و نسبتشان با مدار زمین و گردششان از طریق سیستم خورشید مرکزی را رصد می‌کردند - سیستمی که هنوز هم از آن استفاده می‌شود - آنها طلوع و غروب ستاره‌ها و سیاره‌های آسمان‌های زمین را با سنجش موقعیت خورشید پیشگویی می‌کردند. جهت پیگیری حرکات اجسام سماوی و موقعیتشان در آسمان‌ها و نسبتشان با زمین و همچنین با یکدیگر، بابلی‌ها و آشوری‌ها توانستند ستاره‌یاب دقیقی طراحی کنند؛ آنها جدول‌هایی طراحی کرده‌اند که در آنها موقعیت بعدی اجسام سماوی پیش‌بینی و فهرست شده بوده است.

پروفسور George Sarton (ستاره‌شناس کلدانی اواخر قرن سوم پیش از میلاد) به این نکته پی برد که آنها با دو روش محاسبه می‌کرده‌اند: یکی روش جدید بابلی و دیگری روش قدیمی‌تری که در Uruk استفاده می‌شده است. یافته غیرمنتظره‌اش این بوده که روش قدیمی‌تر، یعنی روش Uruk دقیق‌تر و ماهرانه‌تر از روش جدیدتر بوده است. این وضعیت باعث تعجبش شد و به این نتیجه رسید که مفاهیم نجومی اشتهای یونانی‌ها و رومی‌ها منجر به تغییر جهت سوی فلسفه‌ای شده که جهان را به روش هندسی شرح می‌کرده؛ در حالی که کاهنان منجم کلدانی تابع فرمول‌ها و روش‌های از قبل نوشته شده سومری بودند.

با حفاری‌ها و پیشرفت‌های باستان‌شناسی در شناخت تمدن‌های میان‌رودانی در گذشته ظرف یکصد سال اخیر، شکی باقی نمی‌ماند که عرصه ستاره‌شناسی مثل بسیاری از چیزهای دیگر به شکلی عمیق در میان‌رودان ریشه دارد. در این عرصه هم ما وارث میراثی هستیم که از سومر به ما رسیده است. نتیجه‌گیری‌های Sarton با مطالعات بسیار جامع پروفسور O. Neugebauer (متون میخی نجومی) متقاعد کننده‌تر شد. پروفسور کسی بود که از یافتن این حقیقت که تقویم فلکی به همان دقتی که بوده بر مبنای مشاهدات منجمان بابلی که آن را تدارک دیده بودند پایه‌گذاری نشده متحیر گشته بود.

در عوض آنها با استفاده از برخی فرمول‌های ثابت ریاضی محاسبه انجام می‌دادند. فرمول‌های مشخصی که ستاره‌شناسانی که از آنها استفاده می‌کردند دخل و تصرفی در آنها نداشتند. به کمک متون تشریح کننده شیوه کار همراه تقویم‌های فلکی یک چنین تبعیت بی‌چون و چرایی از فرمول‌های ریاضی شکل می‌گرفتند که بر اساس برخی نظریه‌های دقیق ریاضی قواعدی برای محاسبه گام‌به‌گام تقویم فلکی به دست می‌آمده است.

Neugebauer به این نتیجه رسیده که منجمان بابلی از اصول نظری که تقویم‌های فلکی و محاسبات ریاضی‌شان بر اساس آنها انجام می‌شده بی‌خبر بودند. او همچنین اعتراف کرده که محققان امروزی هم تا حد زیادی از پایه و اساس نظری و تجربی این جداول دقیق بی‌خبرند. با این حال او متقاعد شده که اصول نظری نجوم باستان می‌بایست وجود می‌داشته‌اند؛ چون بدون یک طرح و تدبیر خیلی استادانه، ابداع فرمول‌های فوق‌العاده پیچیده محاسباتی غیر ممکن است.

پروفسور Alfred Jeremias (Handbuch der Altorientalischen Geistesgeschichte) به این نتیجه رسیده که منجمان میان‌رودانی با پدیده retrograde<sup>۱۶</sup> آشنا بوده‌اند. پدیده‌ای که طی آن خط سیر سیارات از زمین نامنظم و پر پیچ و تاب به نظر می‌رسد. ناشی از این واقعیت که زمین به دور خورشید یا سریع‌تر یا آهسته‌تر می‌گردد. دانستن این قضیه نه فقط از این جهت مهم است که حرکت مخالف‌گرد پدیده‌ای است مربوط به مدار دور زمین، بلکه همچنین از این واقعیت پرده برمی‌دارد که رصد این پدیده جهت درک و ره‌گیری‌اش به دوره‌های زمانی بسیار طولانی نیازمند است. این اصول نظری پیچیده و پیشرفته از کجا آمده‌اند؟ آیا کسی می‌توانسته بدون دسترسی به دانش پیشرفته این مشاهدات را انجام داده باشد؟

کسی بسیار قبل‌تر از بابلی‌ها، دانش ریاضی و نجومی به مراتب فراتر از آنچه که بعدها در فرهنگ‌های بابلی، آشوری، مصری، یونانی و رومی رواج یافته را در اختیار داشته است. بابلی‌ها و آشوری‌ها بخش قابل توجهی از تلاش‌های نجومی خود را صرف حفظ یک تقویم دقیق نموده‌اند. شبیه تقویم یهودی در دوران معاصر یک تقویم شمسی - قمری بوده، یک سال خورشیدی با ۳۶۵ روز و یک ماه قمری ۳۰ روزه.

از یک سو تقویم برای کسب و کار و دیگر نیازهای روزمره مهم بوده و از سوی دیگر در درجه اول دقت آن جهت تعیین روز دقیق و لحظه ورود سال جدید و دیگر جشن‌ها و آیین‌های پرستش خدایان، مهم و مورد نیاز بوده است. برای اندازه‌گیری و مرتبط نمودن حرکات پیچیده خورشید، زمین و ماه و سیارات، کاهنان منجم میان‌رودانی به یک نجوم کروی<sup>۱۷</sup> پیچیده متکی بودند. زمین به شکل کره و

۱۶. حرکت مخالف‌گرد: حرکتی در خلاف جهت حرکت یک چیز دیگر و برعکس حرکت مستقیم و موافق‌گرد است. این نوع حرکت می‌تواند چرخش یک جسم در پیرامون جسم دیگر و یا در نقاطی دیگر، یا دوران یک جسم منفرد حول محورهایش باشد. در منظومه شمسی، همه سیارات و بیشتر اشیاء دیگر دور خورشید می‌چرخند، بسیاری از دنباله‌دارها استثنا هستند، و جهت حرکتشان موافق‌گرد (هم‌جهت) با حرکت خورشید است. حرکت بسیاری از سیاره‌ها هم‌جهت با خورشید است، ناهید و اورانوس استثنا بوده و حرکتشان مخالف‌گرد است. بیشتر قمرهای طبیعی سیارات دور سیاره‌هایشان با حرکت موافق‌گرد می‌چرخند. (قمرهای اورانوس مثل خود سیاره در جهت مخالف خورشید می‌چرخند) تعدادی از قمرها در جهت مخالف سیاره‌هایشان می‌چرخند، اما عموماً این قمرها کوچک و دور از سیاره‌هایشان هستند. به استثنای تریتون قمر نپتون که بزرگ و نزدیک سیاره است. عقیده بر این است که این قمرهای مخالف‌گرد، از جمله تریتون، که اسیر چرخش بدور سیاراتشان شده‌اند، در جای دیگری تشکیل شده‌اند. م

۱۷. نجوم کروی یا نجوم موقعیتی، شاخه‌ای قدیمی از نجوم است برای تعیین موقعیت و حرکت ظاهری اجرام سماوی روی کره آسمان که با توجه به تاریخ، زمان و مکان خاص بر روی زمین دیده می‌شود. نجوم کروی به روش ریاضی، هندسه کروی و اندازه‌گیری اخترسنجی متکی است. نجوم سنتی و قدیم یا علم هیئت با این شاخه از نجوم در موضوعات و نتایج همسانی بسیاری دارد اما در اصطلاحات و شیوه‌های استدلال متفاوت است. نجوم کروی (دانش هیئت)، بر مبنای قواعد علوم ریاضیات و هندسه استوار گردیده است و بر این اساس، با محاسبات دقیق فلکی و در پرتو این دانش می‌توان پدیده‌های سماوی مانند کسوف، خسوف و احوال هلال ماه را استنباط کرد. یکی از فواید علم هیئت، استخراج تقویم سالانه و غیر آن است. همچنین با استفاده از این دانش، امکان جهت‌یابی و قبله‌یابی به صورت دقیق وجود دارد و پیش‌بینی اوضاع و احوال فلکی امکان‌پذیر می‌باشد. م



با یک خط استوا و دارای دو قطب در نظر گرفته می‌شد. آسمان‌ها هم توسط خطوط استوایی و قطبی فرضی تقسیم می‌شدند.

گذر اجسام سماوی مرتبط با دایره البروج، تجسم مدار سیاره زمین به دور خورشید بر کره سماوی<sup>۱۸</sup>، اعتدالین (نقاط و اوقاتی که خورشید در حرکت سالیانه‌اش در تقاطع شمالی و جنوبی استوایی ظاهر می‌شود). انقلابین (وقتی که خورشید طی حرکت سالیانه‌اش در امتداد دایره البروج، بزرگ‌ترین زاویه انحرافی شمالی یا جنوبی‌اش را تجربه می‌کند). همه اینها مفاهیم نجومی هستند که امروزه هم به کار گرفته می‌شوند. اما بابلی‌ها و آشوری‌ها تقویم یا روش‌های ابتکاری برای محاسبه کردن هایشان را اختراع نکرده‌اند. منشاء تقویمشان - بعلاوه تقویم امروزی ما هم - به سومر می‌رسد. در این خصوص محققان تقویمی را یافته‌اند که از دوران بسیار باستانی‌تر مورد استفاده قرار می‌گرفته و همه تقویم‌های بعدی را بر اساس آن طراحی کرده‌اند. تقویم اصلی و نمونه تقویم نیپور بوده است. شهری که مرکز و مسند انلیل محسوب می‌شده است.

به نظر سومریان سال نو در لحظه‌ای دقیق آغاز می‌شود، وقتی که خورشید با اعتدال بهاری تلاقی می‌کند. پروفیسور Stephen Langdon (الواحی از آرشیه‌های Drehem) اسناد به جای مانده از Dungi، حکمران Ur در حدود ۲۴۰۰ پیش از میلاد را یافته و نشان داده که تقویم نیپور از یک جرم سماوی برای تعیین لحظه دقیق فرا رسیدن سال نو استفاده کرده که طلوعش مقارن با غروب خورشید بوده است. او به این نتیجه رسیده که این کار احتمالاً ۲۰۰۰ سال قبل از دوره Dungi و حدود ۴۴۰۰ پیش از میلاد انجام شده است!

آیا می‌توان پذیرفت که سومریان بدون استفاده از ابزارهای پیشرفته از یک دانش ریاضی و نجومی پیچیده‌ای برخوردار بوده‌اند که به کار نجوم کروی و هندسی می‌آمده است؟

در واقع زبانشان نشان می‌دهد که آنها از چنین دانشی برخوردار بوده‌اند. آنها در رابطه با مسیر مدور ۳۶۰ درجه‌ای از جهان از اصطلاح DUB استفاده می‌کرده‌اند که در آن از خمیدگی و قوس آسمانی سخن به میان آمده است. برای محاسبات ریاضی و نجومی‌شان آنها به AN.UR اشاره می‌کنند. تصویری از افق آسمان که بر بستر آن می‌توان طلوع و غروب اجرام سماوی را اندازه گرفت. بر این افق آنها یک خط عمودی فرضی را به نام NU.BU.SAR.DA گسترانده‌اند. با کمک این خط آنها به نقطه سروسو<sup>۱۹</sup> دست یافته، آن را AN.PA نام نهاده‌اند. آنها خطوطی را رسم کرده‌اند که ما

۱۸. کره آسمان یا کره سماوی به انگلیسی: Celestial sphere کره فرضی فضایی است که با زمین هم‌مرکز است و شعاع بسیار زیادی دارد و ناظر زمینی مکان ستارگان و اجرام آسمانی را روی سطح آن تصور می‌کند. کره آسمان دارای دستگاه مختصات سماوی متنوعی است و مختصات استوایی میل و بعد روی آن امتداد و مایه‌ازای مختصات طول و عرض جغرافیایی کره زمین است. این کره فرضی کاربردهایی همچون پیدا کردن موقعیت اجرام نسبت به یکدیگر و فاصله زوایای آنها را دارد. اما فاصله عمقی (مختصات عمودی) ستارگان آسمان در این کره لحاظ نمی‌شود و چون اساس آن بر اساس مشاهدات بصری است، اینطور فرض می‌شود که گویی همه ستارگان روی یک کره شیشه به نام کره آسمان چسبیده‌اند. در نجوم رصدی با استفاده از هندسه و مثلثات کروی روی این کره محاسبات طلوع و غروب اجرام آسمانی میسر می‌گردد.

۱۹. سروسو یا سمت‌الراس: Zenith در ستاره‌شناسی و دانش زمین به جهتی گفته می‌شود که درست در بالای سر ناظر قرار دارد. با توجه به مبهم بودن اصطلاح «بالای سر» تعریف‌های دقیق‌تری از این مفهوم به کار می‌رود که یکی از آنها تعریف سروسو به صورت جهت مخالف با جهت بردار نیروی جاذبه در هر نقطه از کره زمین است.

نصف‌النهار می‌نامیم و آن را یوغ مدرج نام نهاده‌اند. خطوط عرض جغرافیایی خطوط میانی آسمان نام‌گذاری شده خط عرضی انقلاب تابستانی را نشان می‌دهد. به عنوان مثال آن را AN.BIL، به معنی نقطه آتشین آسمان‌ها نامیده‌اند.

آکدی، هورانی و هیتی و دیگر شاهکارهای ادبی خاور نزدیک باستان، همگی ترجمه‌ها یا تفسیرهایی از منابع اصلی سومری هستند که از واژه‌های بیگانه سومری در خصوص پدیده‌ها و اجرام سماوی انباشته شده‌اند. محققان بابلی و آشوری طرحی که از فهرست ستاره‌ها به دست آورده‌اند یا در باره آنها نوشته‌اند و یا محاسباتی که در باره حرکات سیاره‌ای انجام داده‌اند را اغلب از روی الواح اصلی سومری کپی یا ترجمه کرده‌اند.

بیست و پنج هزار متن اختصاصی در رابطه با نجوم و ستاره‌شناسی و پیشگویی در کتابخانه آشور بانی پال در نینوا پیدا شده که در آنها بارها گفته شده که آنها را از روی اصل سومری کپی کرده‌اند. در یک مجموعه مهم که بابلی‌ها «روزگار خدا» نامیده‌اند، کاتبش به وضوح می‌گوید که آن را از روی یک لوح سومری که در دوران سارگون آکدی در سومین هزاره پیش از میلاد نوشته شده کپی کرده است. لوحی که قدمت آن به سلسله سوم Ur برمی‌گردد؛ سلسله‌ای در سومین هزاره پیش از میلاد، مجموعه‌ای از اجرام سماوی فهرست و شرح داده شده آنقدر واضح است که محققان امروزی بدون کوچک‌ترین دشواری آن را به عنوان متنی که صورت‌های فلکی را طبقه‌بندی نموده مورد توجه قرار داده‌اند؛ در این متن صورت‌های فلکی زیر تشریح شده‌اند:

خرس بزرگ، صورت فلکی اژدها، چنگ، قو، قیفاووس و سه سو در آسمان‌های شمالی‌تر، اوریون (شکارچی)، سگ بزرگ، هیدرا، کلاغ و قنطورس در آسمان‌های جنوبی‌تر و صورت‌های فلکی آشنا در گروه مرکزی آسمانی.

در میان‌رودان باستان، کاهنان منجم کسانی بودند که از رازهای دانش سماوی محافظت نموده، آن را آموخته و وظیفه انتقالش را بر عهده داشتند. بنا بر این شاید سزاوار بوده که سه محقق تحسین شده‌ای که دانش گمشده «کلدانی» را به ما بازگردانده‌اند کاهنان یسوعی بوده باشند: Joseph Epping, Johann Strassman, Franz X. Kugler.

Kugler در شاهکارش (نجوم و ستاره‌شناسی در بابل) متون و فهرست‌های بسیاری را تجزیه و تحلیل، رمزگشایی و مرتب نموده و در موردشان توضیح نوشته است. در یک مورد با استفاده از ریاضیات «آسمان را وارونه به گردش درآورده» و با این روش توانسته فهرستی از سی‌وسه جسم سماوی فراهم نماید که در ۱۸۰۰ پیش از میلاد در آسمان بابل قابل رؤیت بودند. او آنها را به شکلی باسلیقه بر اساس گروه‌بندی‌های امروزی مرتب نموده است.

بعد از کار فراوان روی این مجموعه به این نتیجه رسیدند که آنها گروه‌ها و زیرگروه‌های کاملاً

واقعی هستند. جامعه جهانی نجوم در ۱۹۲۵ تصمیم گرفت آسمان را آن طور که از زمین قابل رؤیت هست به سه قلمرو شمالی، مرکزی و جنوبی تقسیم کند و بدین ترتیب تعداد صورت‌های فلکی گروه‌بندی شده به ۸۸ صورت فلکی رسید. البته این چیز تازه‌ای نبود که آنها به آن دست یافته بودند، چون سومری‌ها اولین بار آسمان را به سه دسته یا راه تقسیم کرده بودند. راه شمالی به یادبود انلیل نام‌گذاری شده بود. راه جنوبی به یادبود Ea و راه مرکزی «راه آنو» نام داشت و برای هر کدام از آنها صورت‌های فلکی گوناگون اختصاص داده شده بود.

امروزه گروه مرکزی، گروه صورت‌های فلکی دایره‌البروجی دقیقاً با راه آنو مطابقت می‌کند. همان طور که سومریان ستاره‌ها را در دوازده جایگاه گروه‌بندی کرده بودند. در دنیای باستان هم مثل امروزه پدیده‌ها (حوادث) به برداشت (تصور کلی) از دایره‌البروج ربط داده می‌شده است. مدار بزرگ زمین به گرد خورشید به دوازده بخش سماوی و هر بخش به سی درجه تقسیم شده بود. ستاره‌هایی که در هر کدام از این بخش‌ها یا جایگاه‌ها رؤیت می‌شدند در کنار یکدیگر در یک صورت فلکی گروه‌بندی می‌شدند و به هر گروه، بر اساس شکلی که ستاره‌ها به نظر می‌رسیدند، نامی داده می‌شد. از آنجایی که صورت‌های فلکی و بخش‌های فرعی‌شان و حتی تک‌ستاره‌های درون صورت‌های فلکی همگی از اسطوره‌شناسی یونانی وام گرفته شده‌اند، جهان غرب برای نزدیک به دو هزار سال به دستاوردهای یونانی‌ها گرایش داشته و داشته‌های آنها را معتبر می‌دانسته است. اما حال معلوم شده که منجمان یونانی اولیه زبان و اسطوره‌شناسی نجومی‌شان را به شکل حاضر و آماده از سومریان اقتباس کرده‌اند.

پیش از این اشاره کرده‌ایم که Hipparchus و Eudoxus و دیگران چگونه دانششان را اقتباس کرده‌اند. حتی گفته شده که تالس، از منجمان بسیار قدیمی یونان، خورشیدگرفتگی کامل ۲۸ می ۵۸۵ پیش از میلاد را پیشگویی کرده و اینکه جنگ بین Lydian و Median به پایان می‌رسد. او اذعان نموده که دانش مورد نیازش را از منابع ماقبل سامی میان‌رودانی، یعنی از سومریان به دست آورده است.

ما نام دایره‌البروج (zodiac) را از zodiakos kyklos یونانی اقتباس کرده‌ایم، چون طرح هر گروه ستاره‌ای، شکل یک حیوان است. گاهی شیر، گاهی ماهی و گاهی خرس و...

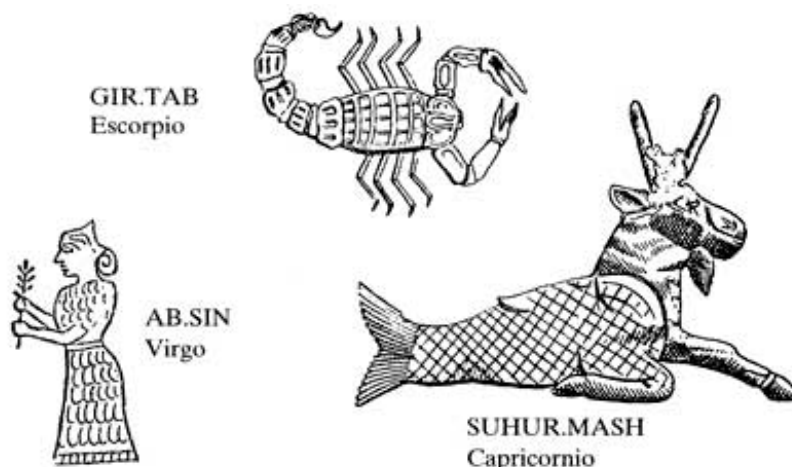
اما این اشکال فرضی و نام‌ها در واقع از اصل سومری اقتباس شده‌اند. آنها صورت‌های فلکی دایره‌البروجی را UL.HE (گروه درخشان) می‌نامیدند.

۱ - GU.AN.NA (گاو آسمانی) Taurus / گاو گردون / برج ثور.

۲ - MASH.TAB.BA (دوقلوها) Gemini / برج جوزا.

۳ - DUB (خرچنگ) برج سرطان / Crab یا Cancer.

- ۴ - UR.GULA (شیر) که ما Leo / برج اسد می نامیم.
- ۵ - AB.SIN (پدر Maiden / باکره / Virgo).
- ۶ - ZI.BA.AN.NA (تقدیر سماوی) درجه ترازو / میزان.
- ۷ - GIR.TAB (چنگال و برش) Scorpio / برج عقرب.
- ۸ - PA.BIL (مدافع) صورت فلکی قوس (کمانگیر یا تیرانداز)
- ۹ - SUHUR.MASH (بز ماهی) برج جدی.
- ۱۰ - GU (خداوندگار آبها) آب، برج دلو، ریزنده آب.
- ۱۱ - SIM.MAH (ماهی ها) Pisces.
- ۱۲ - KU.MAL (مقیم صحرا) قوچ / برج حمل.



تا زمان اختراع تلسکوپ منجمان اروپایی نظر بطلمیوس را قبول داشتند که معتقد بود در آسمان شمالی فقط نوزده صورت فلکی وجود دارد. در ۱۹۲۵ وقتی طبقه بندی فعلی پذیرفته شد، در آنچه که سومریان راه انلیل می نامیدند بیست و هشت صورت فلکی کشف شد. دیگر نباید مایه تعجب ما شود که بر خلاف نظر بطلمیوس، سومریان باستان مدت ها قبل همه صورت های فلکی آسمان شمالی را شناسایی، گروه بندی و نام گذاری و فهرست نموده اند!

از اجسام سماوی در راه انلیل دوازده تا برای انلیل در نظر گرفته شده اند، همانند دوازده جسم سماوی در راه آنو. همچنین در بخش جنوبی آسمان - راه Ea - دوازده صورت فلکی فهرست شده است. بعلاوه در قسمت جنوبی آسمان، معروف به راه EA دوازده صورت فلکی فهرست شده بوده؛ البته نه دقیقاً همان صورت های فلکی که در آسمان جنوبی امروزی آنها را می شناسیم، اما شبیه به همان هایی که مربوط به خدا Ea می بود. علاوه بر این صورت های فلکی اصلی EA چند صورت فلکی دیگر هم برای آسمان جنوبی فهرست شده اند. اگر چه بسیاری از آنها تا به امروز شناسایی نشده اند.

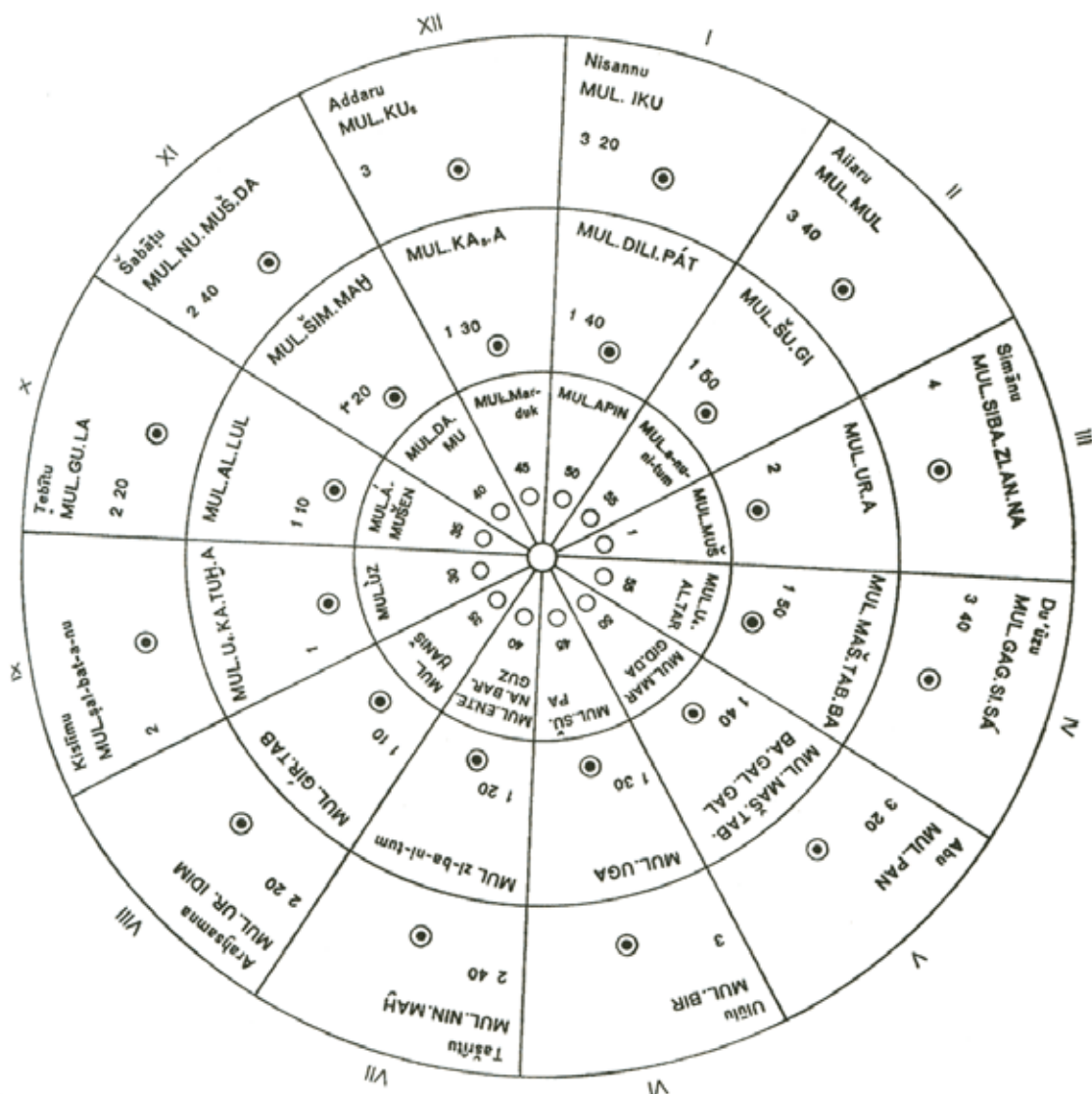
راه EA برای آشور شناسانی که وظیفه سنگین رمزگشایی از دانش نجوم باستانی را بر عهده گرفته بودند مشکلاتی جدی به وجود آورده بود، چون نه فقط می‌بایست آن را برحسب دانش جدید بررسی می‌کردند، بلکه می‌بایست پهنه آسمان را آن‌چنان که قرن‌ها و هزاران سال قبل به نظر می‌رسیده در نظر می‌گرفتند.

منجمان میان‌رودانی که از ur یا بابل، آسمان جنوبی را رصد می‌کردند، فقط می‌توانستند کمی بیش از نیمی از آسمان جنوبی را ببینند. اگر چه که برخی صورت‌های فلکی راه EA مادون افق قرار گرفته‌اند، اما با همسان‌سازی درست، برخی از صورت‌های فلکی راه EA فراسوی افق قرار می‌گرفتند. اما مشکل حتی بزرگ‌تر این بوده که: اگر آن‌چنان که محققان فرض کرده‌اند، میان‌رودانیان بر این باور بوده‌اند که زمین جرمی بوده که بر تاریکی پر هرج و مرج عالم اسفل (هادس<sup>۲۰</sup> یونانیان) قرار داشته (آن‌چنان که در دوران بعدی یونانیان این باور را جا انداختند). یک دیسک مسطحی که قوس آسمان در یک نیم‌دایره بر آن قرار می‌گرفته است. پس با در نظر گرفتن همه اینها، آسمان جنوبی نباید وجود می‌داشته است!!!

در تنگنای این فرض قرار گرفتن که میان‌رودانیان به مفهوم زمین تخت باور داشتند، به محققین این اجازه را نمی‌داده که در نتیجه‌گیری‌هایشان آنها را خیلی پایین‌تر از خط استوایی که شمال و جنوب را پدید می‌آورد در نظر بگیرند. اگر چه شواهد نشان می‌دهند که سه راه سومریان آسمان را کاملاً کروی شکل در نظر می‌گیرند.

در ۱۹۰۰ T.G. Pinches به انجمن سلطنتی آسیایی خبر داد که او توانسته قطعات یک اسطرلاب میان‌رودانی را در کنار هم گذاشته، نوسازی کرده و یک اسطرلاب کامل از دل آن بیرون بیاورد. او یک دیسک دایره‌ای شکل را به نمایش گذاشته، شبیه کلوچه‌ای که به دوازده قطعه و سه حلقه متحدالمرکز تقسیم شده باشد. سرجمع دایره‌ای با سی‌وشش بخش. کل طرح یک گل دوازده برگ را به نمایش می‌گذارد.

۲۰. هادس (به یونانی: *Αΐδης Ἅδης*) در اساطیر یونانی، فرمانروای مردگان و جهان زیرزمینی، پسر بزرگ تیتان کروئوس و رئا است. او، در قرعه‌کشی با برادرانش، بدترین سهم را برنده شد و آن جهان زیرین یا دنیای مردگان بود، در صورتی که برادرانش زئوس و پوزئیدون به ترتیب آسمان و دریا نصیبشان شد. از آنجایی که رعایای هادس را مردگان تشکیل می‌دادند، او به کسانی که موجب افزایش جمعیت سرزمینش می‌شدند بسیار علاقه داشت. مانند آرینی‌ها یا خشم و ناامیدی، که کارشان تعقیب گناهکاران و سوق دادن آنها به سمت خودکشی بود. هادس به دلیل حکومت بر زیر زمین، صاحب معادن زیرزمینی هم بود و خدای ثروت هم به شمار می‌رفت. او پرسفونه، دختر زئوس و دمتر را از دنیای آسمان ربوده و به جهان زیرین آورده بود و به همراه او بر دنیای زیر زمین فرمانروایی می‌کردند، اما زئوس به او فرمان داد تا پرسفونه را برای از بین بردن بی‌قراری مادر خود دمتر آزاد کند. دمتر چون از ماجرا آگاه می‌شود، به قدری خشمگین شده که جلوروش غلات را می‌گیرد. پس خشکسالی جهان را فرا می‌گیرد. هادس ناگزیر به بازگرداندن دختر رضایت می‌دهد، اما قبل از اینکه آنجا را ترک کند، هادس به او چند دانه انار می‌خوراند. پرسفونه نمی‌داند که این عمل باعث می‌شود که او برای ابد در جهان زیرزمینی بماند. اما زئوس از در مصالحه برمی‌آید: پرسفونه دو سوم هر سال (بهار و تابستان) را پیش مادرش در المپ و یک سوم سال (زمستان) را با هادس به سر می‌برد. هادس به عنوان پادشاه جهان مردگان به شمار می‌رفت، و در کنار تاناتوس ایزد مرگ نیز بود. هادس بر روی تختی ساخته شده از درخت اینوس می‌نشست و یک عصای سلطنتی با خود حمل می‌کرد. او همچنین دارای یک کلاه خود بود که سیکلوپ‌ها به او داده بودند و می‌توانست به وسیله آن ناپدید شود. او یک سنگ سه‌سر به نام سربروس داشت که نگهبان در ورودی دنیای زیر زمین بود، او اجازه ورود به روح‌های جدید به دنیای مردگان را می‌داد اما به هیچ کس اجازه خروج نمی‌داد.



Pinches برای راحتی کار آنها را از یک تا دوازده نام گذاری کرده است، که با Nisannu اولین ماه تقویم میان‌رودانی آغاز می‌شود. همچنین هر یک از سی‌وشش جزء نامی دارد و دایره کوچکی زیرش حاکی از این که نام یک جسم سماوی بوده است. این نام‌ها در بسیاری از متون و فهرست‌های نجومی پیدا شده‌اند و بدون شک نام‌های صورت‌های فلکی ستاره‌ها و سیاره‌ها هستند. همچنین در هر یک از سی‌وشش جزء زیر نام جسم سماوی عددی درج شده است. درونی‌ترین حلقه حاوی اعداد ردیف ۳۰ تا ۶۰ هستند. در حلقه مرکزی از ۶۰ (که یک نوشته می‌شود) تا ۱۲۰ (همان دو در سیستم شصت‌گانی به معنی  $۶۰ \times ۲ = ۱۲۰$ ) و برونی‌ترین حلقه از ۱۲۰ تا ۲۴۰.

اما این اعداد معرف چه چیزی هستند؟

پس از پنجاه سال که این طرح توسط Pinches ارائه شده، O. Neugebauer و آشور شناس



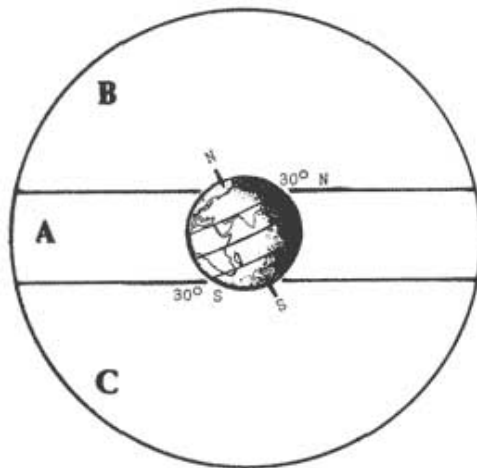
(در کتاب تاریخچه نجوم باستان : مشکلات و روش‌ها) می‌گوید که: «کل متن الگو واره‌ای از نوعی نقشه سماوی را به نمایش می‌گذارد... در هر بخش از سی‌وشش بخش، ما با نام یک صورت فلکی و اعدادی ساده مواجه می‌شویم که هنوز اهمیت آنها بر ما معلوم نیست».

متخصص برجسته‌ای چون B. L. Van der Waerden (نجوم بابلی : سی‌وشش ستاره) روی کم و زیاد شدن اعداد در برخی از دوره‌ها تأمل نموده و فقط توانسته به این نتیجه برسد که: «اعداد تا اندازه‌ای به طول مدت روشنایی روز ربط پیدا می‌کنند».

به باور ما این معضل قابل حل است اگر که فقط این نظر را که میان رودانیان به تخت بودن زمین باور داشته‌اند را کنار بگذاریم و بپذیریم که دانش نجومی‌شان به همان خوبی ما بوده، نه به خاطر اینکه آنها ابزارهایی بهتر از ما داشته‌اند، بلکه به این خاطر که منبع اطلاعات آنها نفیلم بوده است.

به نظر ما که اعداد معماگونه معرف درجه‌های کمان سماوی هستند با قطب شمالی به عنوان نقطه شروع و اینکه اسطرلاب یک جهان‌نمای مسطح بوده برای نمایش جسمی کروی بر سطحی صاف. در حالی که کاهش و افزایش اعداد در بخش‌هایی که معکوس راه انلیل قرار دارند (چون Nisannu ۵۰ و Tashritu ۴۰) در مجموع ۹۰ می‌شود. جمع آنها برای راه آنو می‌شود ۱۸۰ و همچنین جمع آنها برای راه Ea می‌شود ۳۶۰ (به عنوان مثال Nisannu ۲۰۰ و Tashritu ۱۶۰). این ارقام بیش از حد واضح هستند که به اشتباه گرفته شوند. یک‌چهارم راه ۹۰ درجه، نیمی از راه ۱۸۰ درجه و کل دایره ۳۶۰ درجه است.

اعدادی که برای راه انلیل در نظر گرفته شده‌اند برای این چنین جفت‌وجور شده‌اند تا نشان دهند که بخش‌بندی سومری از آسمان شمالی و راهی ۶۰ درجه از قطب شمالی کشیده شده و هم‌مرز راه آنو در ۳۰ درجه بالاتر از خط استوا قرار گرفته است. راه آنو با هر دو جناح خط استوا فاصله مساوی داشته، به ۳۰ درجه جنوبی زیر خط استوا می‌رسد. بنابراین دور از جنوب و دورتر از قطب شمالی راه EA قرار گرفته که بخشی از زمین و کره سماوی است که بین ۳۰ درجه جنوبی و قطب جنوبی قرار می‌گیرد.



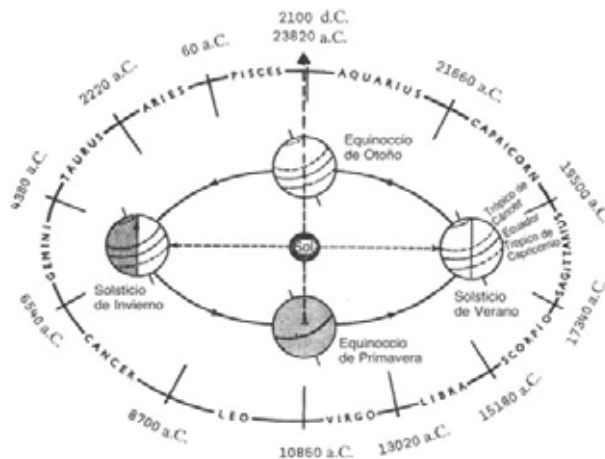
A: راه آنو، باریکه سماوی خورشید، سیاره‌ها و صورت‌های فلکی دایره البروجی

B: راه انلیل، آسمان‌های شمالی

C: راه EA، آسمان‌های جنوبی

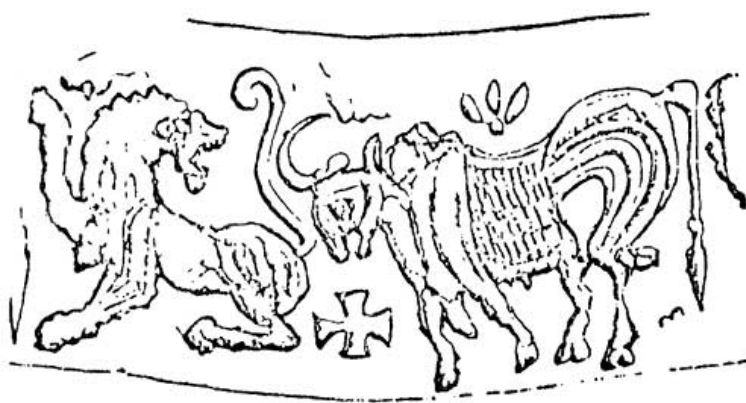
اعداد راه EA سرجمع می‌شود ۱۸۰ درجه در Addaru (فوریه و مارس) و Ululu (آگوست و سپتامبر). تنها نقطه‌ای که ۱۸۰ درجه دور از شمال قرار دارد، خواه شما به جنوب بروید یا شرق یا غرب، قطب جنوب است. و این همه زمانی می‌تواند درست باشد که ما با یک جسم کروی سروکار داشته باشیم. حرکت تقدیمی پدیده‌ای است ناشی از جنبیدن محور شمالی - جنوبی زمین و موجب این می‌شود که قطب شمالی (اشاره به ستاره شمالی) و قطب جنوبی دایره بزرگی را در آسمان ترسیم کنند. عقب‌ماندگی ظاهری (کندی) زمین در برابر صورت‌های فلکی ستاره‌ای حدود ۵۰ ثانیه از یک قوس در یک سال است، یا یک درجه در هفتاد و دو سال. دایره بزرگ - زمانی که صرف می‌شود تا قطب شمال زمین دوباره روبروی همان ستاره شمالی قرار گیرد - بر این اساس تا کامل شدنش ۲۵۹۲۰ سال طول می‌کشد (۳۶۰ × ۷۲) آنچه که منجمان سال بزرگ یا سال افلاطون می‌نامند (ظاهراً افلاطون هم از این پدیده آگاه بوده است).

در دنیای باستان، طلوع و غروب ستاره‌های گوناگون با اهمیت پنداشته می‌شده و تعیین دقیق زمان اعتدال بهاری (که سال جدید متعاقب آن وارد می‌شده) به جایگاه دایره البروجی که در آن رخ می‌داده مربوط می‌شود. موعد حرکت تقدیمی، اعتدال بهاری و دیگر پدیده‌های سماوی سال به سال به تأخیر می‌افتاده و در نهایت کامل شدن یک جایگاه دایره البروجی ۲۱۶۰ سال طول می‌کشیده است. ستاره‌شناسان ما کار را ادامه داده «نقطه صفر» را به کار می‌گیرند (موقعیت اول برج قوچ) که حدود ۹۰۰ پیش از میلاد اعتدال بهاری را مشخص کرده، اما حال این موقعیت به جایگاه ماهی نقل مکان نموده است. حدود ۲۱۰۰ میلادی اعتدال بهاری در برج دلو (خانه پیشینی) رخ داده و این به این معنی است که ما در شرف ورود به عصر دلو هستیم.



چون انتقال از یک جایگاه دایره البروجی به دیگری بیش از دو هزار سال طول می کشد، محققان شگفت زده شده اند که چگونه و از کجا Hipparchus توانسته متوجه حرکت تقدیمی در قرن دوم پیش از میلاد شود. حال مشخص شده که منبع او سومریان بوده اند. یافته های پروفیسور Langdon مشخص می کند که تقویم نیپوری حدود ۴۴۰۰ پیش از میلاد در عصر گاو برقرار شده و نشان می دهد که حدود ۲۱۶۰ سال قبل از آن، آگاهی از حرکت تقدیمی و انتقال جایگاه های دایره البروجی وجود داشته است.

پروفیسور Jeremias کسی که متون نجومی میان رودانی را با متون نجومی هیتی مرتبط نموده، بر این عقیده بوده که الواح قدیمی تر نجومی تغییر از برج گاو به قوچ را ثبت کرده اند و او به این نتیجه رسیده بوده که منجمان میان رودانی حرکت دایره البروجی قوچ به حوت را محاسبه و پیش بینی کرده بودند. در تأیید این نتیجه گیری ها پروفیسور Willy Hartner (تاریخچه باستانی تر صورت های فلکی در شرق نزدیک) می گوید که سومری ها برای این مفهوم شواهد تصویری فراوانی از خود باقی گذاشته اند. وقتی اعتدال بهاری در دایره البروج گاو رخ داده، اعتدال تابستانی در دایره البروج شیر به وقوع پیوسته است. یکی از تصاویری که بارها در آثار باستانی سومری تکرار شده و نظر Hartner را به خود جلب کرده، نبرد شیر و گاو است، و بر این عقیده است که تصاویر معرف موقعیت های کلیدی صورت های فلکی Taurus (گاو) و Leo (شیر) هستند که از Ur در ۳۰ درجه شمالی حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد رصد شده اند.



اکثر محققان اهمیت صورت فلکی گاو برای سومریان را نه فقط به این خاطر می دانند که نخستین صورت فلکی شان بوده و قدمت دایره البروج را به دوران باستان و به حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد می کشاند، بلکه همچنین آن را مدرکی برای ظهور ناگهانی تمدن سومر در نظر می گیرند. پروفیسور Jeremias (عهد عتیق در پرتو شرق باستان) مدارکی یافته که نشان می دهد نقطه صفر سنواتی دایره البروج سومری ها دقیقاً بین گاو و دوقلوها (Twins) قرار می گیرد. از اطلاعاتی که اینجا

و آنجا به دست آورده به این نتیجه رسیده که دایره البروج در عصر جوزا (دوقلوها / دویکتر) ابداع شده، که این حتی قبل از آغاز تمدن سومری است. یک لوح سومری در موزه برلین (VAT.7847) فهرست صورت‌های فلکی دایره البروجی را با شیر آغاز می‌کند و تاریخ ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد را پیش پای ما می‌گذارد. زمانی که انسان [مهم‌ترین کارش] شخم زدن زمین بوده است. پروفیسور H. V. Hilprecht (سفر اکتشافی دانشگاه پنسیلوانیا به بابل) حتی پا را از این فراتر گذاشته و با مطالعه هزاران لوح حاوی جداول ریاضی، او به این نتیجه رسیده که: «تمامی الواحی که در کتابخانه‌های معابد نیپور و سیپار و کتابخانه آشور بانی پال [در نینوا] با ضرب و تقسیم سروکار دارند بر اساس عدد ۱۲،۹۶۰،۰۰۰ نوشته شده‌اند».

با تجزیه و تحلیل این عدد و معنا و مفهوم و اهمیتش، او به این نتیجه رسیده که [رقم به این بزرگی] فقط می‌تواند به پدیده حرکت تقدیمی مربوط باشد و اینکه سومریان از سال بزرگ ۲۵۹۲۰ آگاه بوده‌اند.

این در واقع پیچیدگی‌های نجومی فوق‌العاده‌ای در یک بازه زمانی غیرممکن به حساب می‌آیند. روشن است که منجمان سومری نمی‌توانسته‌اند با تلاش‌های خودشان این دانش را کسب کرده باشند. تا آنجا که پای شواهدی در میان می‌آید تا نشان دهد که بخش فوق‌العاده‌ای از دانششان به کارشان نمی‌آمده است.

این فقط نه روش‌های نجومی بسیار پیچیده مورد استفاده قرار گرفته را شامل می‌شود – به عنوان مثال این سؤال مطرح می‌شود که به واقع چه کسی در سومر باستان به وضع استوای سماوی نیازمند بوده است؟ – بلکه متون گوناگونی وجود دارند که به اندازه‌گیری فاصله‌های بین سیاره‌ها پرداخته‌اند. یکی از این متون به نام AO.6478 فهرستی از بیست‌وشش ستاره بزرگ را که در امتداد خطی که ما امروزه رأس‌السرطان می‌نامیم نشان می‌دهد و فاصله‌های بین آنها را با سه روش مختلف اندازه‌گیری به دست می‌دهد.

متن ابتدا فاصله بین ستاره‌ها را بر اساس واحدی به نام *mana shukultu* (اندازه‌گیری و وزن) ارایه می‌کند. اعتقاد بر این است که آن دستگاه ابتکاری بوده که می‌توانسته وزن آب خروجی را با گذر زمان نسبت دهد. در واقع نموداری ارایه می‌داده که یک محور حجم بوده و یک محور زمان که امکان تعیین فاصله بین دو سیاره را از نظر زمانی تعیین می‌کند.

در روش دوم، فاصله برحسب درجه قوس آسمانی تعیین می‌شود. یک روز کامل (روشنایی روز و تاریکی شب) به دو دوازده ساعت تقسیم شده است. قوس آسمانی یک چرخه کامل ۳۶۰ درجه‌ای را شامل می‌شده است. بنابراین یک *beru* یا «دو ساعت» معرف ۳۰ درجه از قوس آسمانی بوده است. با این روش، گذشت زمان بر زمین امکان محاسبه فواصل بین درجات بین اجرام سماوی نامبرده شده را

فراهم می کرده است.

روش سوم اندازه‌گیری beru ina shame (مسافت در آسمان‌ها) نام داشته است. F. Thureau-Dangin (در فاصله بین ستارگان ثابت) اشاره می‌کند که در حالی که دو روش اول راجع به دیگر پدیده‌ها هستند، روش سوم اندازه‌گیری قطعی را فراهم می‌کند. او و یک عده دیگر بر این اعتقاد بودند که یک «خمیدگی سماوی» معادل ۱۰۶۹۲ متر (۱۱۶۹۳ یارد) بوده است. فاصله آسمانی بین بیست‌وشش ستاره محاسبه شده و در متن سرجمع ۶۵۵،۲۰۰ beru در آسمان شده است.

اینکه در سومر سه روش متفاوت برای اندازه‌گیری سیاره‌ها وجود داشته موضوع بسیار مهمی است و حامل سؤالاتی که در میان سومریان چه کسی به چنین دانشی نیازمند بوده و در میان آنها چه کسانی بوده‌اند که توانسته‌اند این روش‌ها را اختراع کرده و چنین دقیق از آنها استفاده کنند؟ تنها پاسخ ممکن نفیلم است.

آنها کسانی بوده‌اند که این دانش را در اختیار داشته‌اند و محتاج اندازه‌گیری‌های دقیق بوده‌اند. توانا به سفرهای فضایی از سیاره دیگری وارد زمین شده در فضای آن پرسه زده‌اند. آنها تنها کسانی هستند که می‌توانسته‌اند در سپیده‌دم تمدن بشری از دانش نجومی برخوردار باشند که توسعه آن [برای بشریت] نیازمند گذر هزاران سال بوده است. تصورات، ریاضیات و روش‌های پیچیده برای یک ستاره‌شناسی پیشرفته و انسان‌های کاتب می‌بایست جهت رونوشت و ثبت دقیق فواصل آسمان‌ها، گروه‌بندی ستاره‌ها، طلوع و غروب ستاره‌ای که قبل از طلوع و غروب خورشید قابل رؤیت است و یک تقویم پیچیده زمینی شمسی - قمری و بقایای یک دانش ملکوتی و زمینی بر الواح آموزش می‌دیدند. در برابر این پس‌زمینه می‌توان هنوز هم فرض را بر این گذاشت که منجمان میان‌رودانی راهنمایی شده توسط نفیلم، از سیارات فراسوی زحل بی‌خبر بوده‌اند و اینکه آنها اورانوس و نپتون و پلوتون را نمی‌شناخته‌اند؟ آیا دانش آنها از خانواده زمین یعنی منظومه خورشیدی ناقص‌تر از علم آنها به ستاره‌های دور دست، ترتیب و فاصله‌هایشان بوده است؟

اطلاعات نجومی از دوران باستان شامل صدها متن می‌شود که به جزئیات امور هم پرداخته‌اند و فهرستی از اجرام سماوی را شامل می‌شوند. فهرستی تر و تمیز و آراسته بر مبنای رتبه یا بر مبنای ارتباطی که با خدایان، برج‌ها، سرزمین‌ها یا صورت‌های فلکی پیدا می‌کردند. یکی از این متون توسط Ernst F. Weidner (راهنمای ستاره‌شناسی بابلی) تجزیه و تحلیل شده و «فهرست ستاره‌های بزرگ» نام گرفته است. در پنج ستون، ده‌ها جرم سماوی و نسبتشان با یکدیگر و با برج‌ها، کشورها و خدایان فهرست شده‌اند. متن دیگری ستاره‌های اصلی در صورت‌های فلکی دایره‌البروجی را به درستی فهرست نموده است. متنی که در فهرست راهنما به عنوان bm86378 معرفی شده است. با وجود شکستگی بر بخش‌هایی از آن، هفتاد و یک جسم سماوی را با مکانشان در آسمان فهرست نموده است.

در تلاش برای درک این متون بسیار و به طور خاص برای شناسایی درست سیاره‌های منظومه خورشیدی ما، نسلی از محققان با نتایج گیج کننده‌ای مواجه شده‌اند. آن چنان که حال ما می‌دانیم تلاش‌هایشان محکوم به شکست بوده چون به غلط فرض کرده بودند که سومریان و دودمانشان از سیستم خورشید مرکزی بی‌اطلاع بوده‌اند و نمی‌دانسته‌اند که زمین فقط یک سیاره دیگر است [نه سیاره‌ای در مرکز منظومه خورشیدی] و همچنین از سیاره‌های فراسوی زحل بی‌اطلاع بوده‌اند.

با نادیده گرفتن این احتمال که برخی نام‌ها در فهرست ستاره‌ها به خود زمین اختصاص داده شده و در پی به کار گرفته شدن تعداد زیادی از دیگر نام‌ها و القاب فقط برای پنج سیاره‌ای که به باور آنها برای سومریان شناخته شده بوده‌اند، محققان به نتیجه‌گیری‌های متضادی رسیده‌اند. برخی محققین حتی عقیده دارند که این درهم‌وبرهمی تقصیر آنها نیست، بلکه گناهش را به گردن کلدانی‌ها انداخته‌اند. آنها می‌گویند که بنا به دلایل نامشخصی کلدانی‌ها نام پنج سیاره شناخته شده را تغییر داده‌اند.

سومریان تمامی اجرام سماوی (سیاره‌ها، ستاره‌ها یا صورت‌های فلکی) را به عنوان MUL می‌شناختند (درخشان در آسمان). عبارت آکدی kakkab به همین شکل توسط بابلی‌ها و آشوری‌ها به عنوان یک واژه عام برای هر جرم سماوی به کار گرفته می‌شده است. این رویه بیشتر باعث بی‌نتیجه ماندن تلاش محققان می‌شده که در پی گره‌گشایی از متون نجومی باستانی بودند. اما بعضی از این مول‌ها که LU.BAD نامیده می‌شدند، مشخصاً جزو سیاره‌های منظومه خورشیدی خودمان بودند.

می‌دانیم که نام یونانی سیاره‌ها wanderers بوده است. محققان LU.BAD را گوسفندان سرگردان در نظر گرفته‌اند، مشتق از LU (کسانی که چوپان هستند) و BAD (جای مرتفع و دور دست). اما حال ما متوجه شده‌ایم که سومریان کاملاً از ماهیت منظومه خورشیدی آگاه بوده‌اند. دیگر معانی BAD (مثل قدیمی، بنیاد و جایی که در آن مرگ است) اهمیت زیادی پیدا می‌کنند. اینها القاب مناسب خورشید هستند و متعاقباً LU سومری‌ها به معنی صرف «گوسفند سرگردان نیست» بلکه به معنی گوسفندی است که چوپانش خورشید است و در اینجا منظور سیارات خورشید ما است. مکان و نسبت هر lubad با دیگری و با خورشید در بسیاری از متون نجومی میان‌رودانی توصیف شده است. در آنها به سیاراتی اشاره شده که در بالا هستند و آنهایی که در پایین قرار دارند و Kugler به درستی حدس زده که نقطه مرجع خود زمین بوده است.

اما بیشتر سیاره‌هایی که در چارچوب متون نجومی از آنها صحبت شده با MUL.MUL سروکار دارند، عبارتی که در محدوده حدس و گمان محققان باقی مانده است. در غیاب یک راه حل بهتر، بیشتر محققان عقیده دارند که عبارت mulmul برای خوشه پروین به کار رفته، گروهی از ستاره‌های صورت فلکی گاو، جایی که حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد طبق رصد بابلی‌ها گذر محور اعتدال بهاری را تجربه نموده است.



متون میان‌رودانی اغلب اشاره کرده‌اند که mulmul شامل هفت LU.MASH (هفت سیاره هم‌خانواده) می‌شود و فرض محققان بر این است که آنها اعضای بزرگ‌تر خوشه پروین هستند که با چشم غیرمسلح می‌توان دید. این واقعیت که بسته به گروه‌بندی، خوشه پروین گاهی شش ستاره درخشان و گاهی نه تا دارد و نه هفت تا، خود به معضلی تبدیل شده است. اما به خاطر فقدان نظری بهتر، این یکی هم درست مثل معنی mulmul نادیده گرفته شده بود.

Franz Kugler (نجوم و ستاره‌شناسی در بابل) از پذیرش خوشه پروین به عنوان راه حل قابل قبول اکراه داشت. وقتی او متوجه شد که در متون میان‌رودانی به وضوح گفته شده که mulmul فقط شامل «سیاره‌ها / wanderers» (سیاره‌ها) نشده و خورشید و ماه هم شامل آن می‌شود شگفت‌زده شد و تأکید بر ایده خوشه پروین را غیرممکن دانست. او همچنین پای متونی را به میان کشید که به وضوح بیان می‌کردند که mulmul ul-shu<sup>12</sup> یک دسته دوازده تایی که همان منظومه خورشیدی است) به این معنی است که ده تا از آنها یک گروه مجزا را تشکیل می‌دادند (بدون احتساب ماه و خورشید).

به عقیده ما عبارت mulmul اشاره‌ای است به منظومه خورشیدی، mulmul بارها با اشاره به گروه چون یک کل به کار گرفته شده است، جسم سماوی که همه اجرام سماوی را در بر گیرد. Charles Virolleaud (اختربینی کلدانی) متن میان‌رودانی k3558 را ترجمه کرده که اعضاء گروه mulmul یا kakkabu/kakkabu را توصیف می‌کند. در خط آخر متن به شکلی صریح آمده که:

akkabu/kakkabu

تعداد اجرام مساوی‌اش دوازده تا است

جایگاه‌های اجرام سماوی‌اش دوازده تا است

کل برج‌های ماه دوازده تا است

متن شکی باقی نمی‌گذارد که mulmul - منظومه خورشیدی ما - از دوازده عضو تشکیل شده است. شاید نباید چندان تعجب کرد چون محقق یونانی Diodorus ضمن شرح سه راه کلدانی و آرایه فهرستی از سی‌وشش جسم سماوی بیان می‌کند که: «از این خدایان آسمانی، دوازده تا مقام ارشد داشتند و کلدانی‌ها به هر کدام یک ماه و یک نشان دایره‌البروجی اختصاص داده بودند».

Ernst Weidner (دایره‌البروج و راه‌های Him-mel) گزارش داده که علاوه بر راه آنو و صورت‌های فلکی دوازده تایی دایره‌البروجی‌اش برخی از متون به «راه خورشید» اشاره کرده‌اند. راهی که از دوازده جرم سماوی ساخته شده بوده:

خورشید و ماه و ده سیاره دیگر

خط بیستم لوحی که اصطلاحاً TE نامیده شده می‌گوید:

shere-mesh ha.la sha kakkab.lu sha Sin u Shamash ina libbi ittiqu 12 naphar

به این معنی که: «جمعاً دوازده عضو جایی که ماه و خورشید هم به آن تعلق دارند، جایی که مدار سیاره‌ها قرار گرفته است».

حال ما به اهمیت عدد دوازده در جهان باستان پی برده‌ایم. حلقه بزرگ خدایان سومری و همه خدایان المپایی بعد از آن که دقیقاً دوازده تا بودند. خدایان جوان تر فقط زمانی می‌توانستند به این حلقه بپیوندند که خدایان پیرتر بازنشسته شده باشند. با این کار یک جای خالی پر می‌شد و عدد دوازده یزدانی حفظ می‌شد.

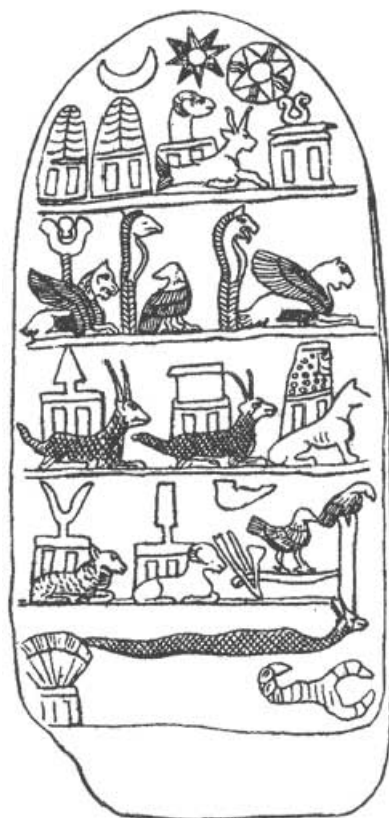
حلقه اصلی سماوی، راه خورشید با دوازده عضو الگوی دقیقی است که طبق آن هر کدام از دیگر دسته‌های سماوی به دوازده بخش تقسیم شده یا دوازده جرم سماوی اصلی به آن اختصاص داده شده. در نتیجه، دوازده ماه در یک سال پدید آمده و یک روز به دو دوازده ساعت تقسیم شده است. به عنوان معیاری برای خوشبختی، به هر بخش از سومر دوازده جرم سماوی اختصاص داده شده بوده.

بسیاری از محققان همچون S.Langdon (کلدانی سامی و اسطوره‌شناسی بابلی) نشان داده‌اند که تقسیم سال به دوازده ماه از همان اول به دوازده خدای بزرگ ربط پیدا می‌کرده است. Fritz Hommel (ستاره‌شناسی عجیب کلدانی) و دیگران بعد از او نشان داده‌اند که دوازده ماه ارتباط نزدیکی با دایره البروج داشته و که هر دو از دوازده جسم سماوی مهم مشتق شده‌اند.

Charles F. Jean (واژه‌شناسی سومریان) فهرستی از بیست و چهار جسم سماوی تهیه کرده که صورت‌های فلکی دوازده تایی دایره البروجی را با اعضاء منظومه خورشیدی ما منطبق نموده است.

در متنی طولانی که توسط F. Thureau-Dangin شناسایی شده (آیین‌های آکدی) در برنامه‌ای که در معبد برای جشن سال نو در بابل برگزار می‌شود، شواهد برای تبرک عدد دوازده به عنوان پدیده سماوی محوری متقاعد کننده است. معبد بزرگ Esagila دوازده دروازه دارد. تمام قدرت‌های خدایان سماوی به مردوک اختصاص داده شده، با جار زدن این شعار که «پروردگرم او خدایم نیست». سپس دوازده بار به رحمت خدا توسل جسته شده و این دوازده بار برای همسرش هم تکرار شده است.

تمامی این بیست و چهار بار با صورت‌های فلکی دوازده تایی دایره البروجی و دوازده عضو منظومه خورشیدی منطبق شده است. یک سنگ سرحدی حکاکی شده با نمادهای اجرام سماوی توسط شاه Susa این بیست و چهار نشان را به تصویر می‌کشد: دوازده نماد آشنای دایره البروجی و نمادهایی که به دوازده عضو منظومه خورشیدی اختصاص داده شده‌اند. اینها دوازده خدای آسترال (اخترسان) میان‌رودان هستند. بعلاوه دوازده خدای هورانی، هیتی، یونانی و همه دیگر پانتئون‌های باستانی.



اگر چه مبنای اصلی شمارش ما ده است، عدد دوازده مدت‌ها پس از انقراض سومریان همچنان سیطره و نفوذ خود را بر تمامی موضوعات الهیاتی و سماوی حفظ نموده است. تیتان‌های یونانی دوازده تا بوده‌اند، از دوازده قبیله اسرائیل صحبت می‌شود، زره جادویی (سینه‌بند جادویی) کاهن اعظم بنی اسرائیل دوازده بخش دارد. قدرت آسمانی دوازده به دوازده حواری مسیح منتقل شده و حتی سیستم اعشاری ما بر مبنای شمارش از یک تا دوازده صورت می‌گیرد و تنها بعد از دوازده است که ما به «ده و سه (سیزده) و ده و چهار و...» رجوع می‌کنیم.

(در تاریخ رستگاری اسلامی - شیعی هم ما دوازده امام داریم. م)

قدرت این عدد بنیادین دوازده از کجا می‌آید؟

از آسمان‌ها

عددی که منظمه خورشیدی ما - mulmul - همچنین تمامی سیاره‌های شناخته شده برای ما از جمله سیاره آنو، سیاره‌ای که به شکل یک جسم سماوی درخشان نمادپردازی شده و در نوشته‌های سومری به خدا آنو و الوهیتش اختصاص یافته را شامل شده است.

در متن نجومی توضیح داده شده که:

«kakkab مقتدر برتر یکی از گوسفندهای mulmul» است.

وقتی مردوک اقتدار را غصب می کند و به عنوان خدای تداعی گر با این سیاره ها، جانشین آنو می شود، بابلی ها می گویند:

«سیاره مردوک بر پهنه mulmul ظاهر شد».

بشر از ماهیت حقیقی زمین و آسمان آگاه شده، نفیلیم کاهنان منجم دوران باستان را نه فقط از سیارات فراسوی زحل بلکه همچنین از وجود مهم ترین سیاره باخبر کرده اند، سیاره ای که آنها از آنجا آمده بودند:

دوازدهمین سیاره.



## فصل هفتم

# حماسه آفرینش

نمادهایی بر بیشتر مهرهای استوانه‌ای باستانی و بر تارک تصاویری از خدایان یا انسانها پیدا شده که به برخی از اجرام سماوی منظومه خورشیدی ما تعلق دارند.

اکنون نشان آکدی از هزاره سوم پیش از میلاد در موزه دولتی Vorderasiatische Abteilung در برلین شرقی (بر پایه دفتر راهنما VA/243) از شیوهی معمول به تصویر کشیدن اجرام سماوی فاصله گرفته و آنها را نه به شکلی منفرد که به شکلی مجتمع نشان داده است. گروهی متشکل از یازده جسم کروی که یک ستاره بزرگ درخشان را در بر گرفته‌اند. روشن است که منظومه خورشیدی ما را آنچنان که برای سومریان شناخته شده بوده به تصویر کشیده است:

منظومه خورشیدی متشکل از دوازده جسم سماوی



ما اغلب منظومه خورشیدی مان را به صورت یک نمودار خطی در برگزیده سیاراتی به تصویر می‌کشیم که در مسافت‌های فزاینده‌ای از خورشید گرد شده و گسترش می‌یابند. ولی اگر ما سیاره‌ها را نه به صورت خطی، بلکه به جای آن یکی پس از دیگری و به شکل دایره‌ای به تصویر بکشیم



(که نزدیک تر از همه تیر باشد و سپس آن‌هایتا و پس از آن زمین و...) و نگاه دوباره‌ای به نگارش بزرگ شده‌ی منظومه خورشیدی به تصویر کشیده شده روی نشان استوانه‌ای VA/243 داشته باشیم، خواهیم دید نقاطی که ستاره را در بر گرفته‌اند به راستی کراتی هستند که از روی اندازه و گروه‌بندی با منظومه خورشیدی ما هم‌خوانی دارند.

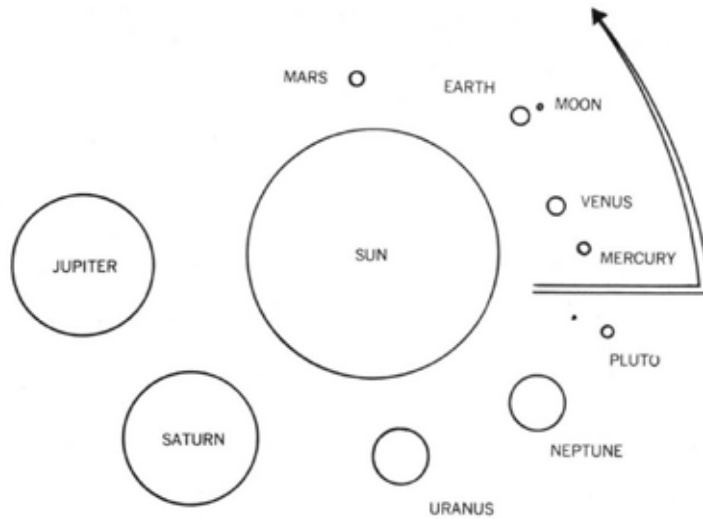
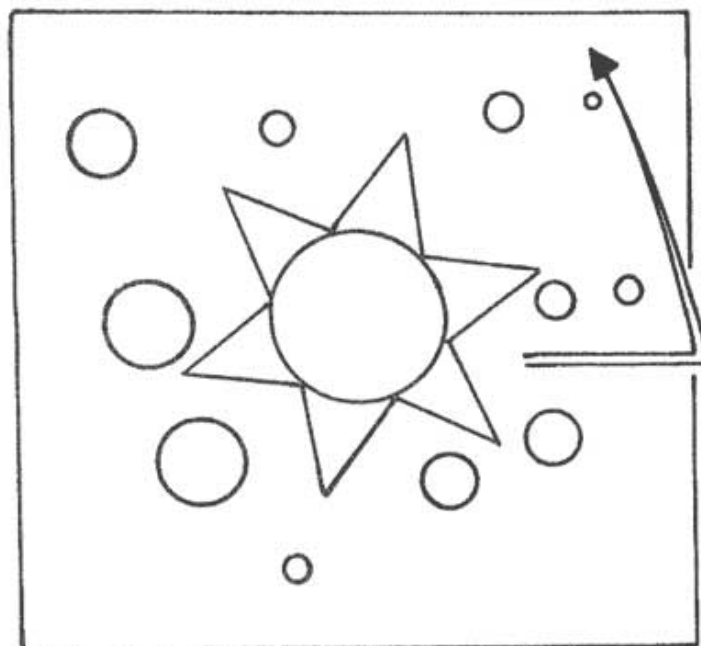


Fig. 100

تیر کوچک را آن‌هایتای بزرگ‌تری پی‌جویی می‌کند. زمین هم‌اندازه آن‌هایتا را یک ماه کوچک همراهی می‌کند. در راستای سوی عقربه‌های گاه‌شمار، بهرام به درستی کوچک‌تر از زمین ولی بزرگ‌تر از ماه یا تیر نشان داده شده است.



تصویر باستانی سیاره ناشناخته‌ای را نشانمان می‌دهد که به روشنی دریافتنی است که نسبت به زمین به شکل درخور نگرشی بزرگ‌تر ولی در برابر برجیس و کیوان کوچک‌تر است. افزون به این آهوره (اورانوس) و نپتون هم به راستی با این الگو جور در می‌آیند. سرانجام پلوتون کم و بیش کوچک را هم می‌شود آنجا پیدا کرد، ولی نه در جایی که امروزه قرار دارد (پس از نپتون) در عوض میان کیوان و آهوره (اورانوس) پدیدار شده است.

با در نظر گرفتن ماه به عنوان یک جسم سماوی، سومریان همگی سیاره‌های شناخته شده برای ما را به تصویر کشیده‌اند، آنها را به ترتیب (به جز پلوتون) و کم و بیش به اندازه درست جای‌گزاری کرده‌اند. نگاره ۴۵۰۰ ساله پایمردانه ادعا می‌کند که سیاره بزرگ دیگری میان بهرام و برجیس بوده است. این همان سیاره‌ای است که ما کوشش در شناسایی کردنش داریم. سیاره دوازدهم، سیاره نفیلیم.

اگر دو سده پیش این نگاره سماوی سومری یافته می‌شد و مورد پژوهش قرار می‌گرفت، اخترشناسان می‌پنداشتند که سومری‌ها با به تصویر کشیدن سیاره‌های فراسوی کیوان بی‌اطلاعی و جهالتشان را به نمایش گذاشته‌اند، ولی اکنون اوضاع فرق می‌کند. ما می‌دانیم که آهوره (اورانوس) و نپتون و پلوتون به راستی در چنین جایگاهی قرار دارند.

آیا سومری‌ها دچار اشتباه محاسباتی شده‌اند یا اطلاعات صحیحی به وسیله نفیلیم به آنها داده شده است، بر پایه این که ماه عضوی از منظومه خورشیدی است و در جای درستش قرار دارد و پلوتون نزدیک کیوان قرار می‌گیرد و یک سیاره دوازدهمی هم میان بهرام و برجیس بوده است؟ تا مدت‌ها این باور، که ماه چیزی نیست مگر یک توپ گلف یخ‌زده، یک‌تازی می‌کرد. تا هنگامی که چندین مأموریت آپولو ایالات متحده به برآیندهای موفقیت‌آمیزی رسید. بهترین گمانه‌زنی این بوده که ماه تکه بزرگی از سرشت زمین است که هنگامی که زمین هنوز گداخته و خمیری شکل بوده از آن جدا شده است. جایی که در معرض برخورد میلیون‌ها شهاب‌سنگ قرار گرفته که فرورفتگی‌هایی را بر چهره ماه به جای نهاده‌اند. جایی عاری از زندگی. ماده‌ای که به شکل سفت و سخت در آمده و برای همیشه دنباله‌رو زمین شده است.

به هر حال رصدهایی که به وسیله ماهواره‌های بدون سرنشین صورت گرفته، چنین باورهای قدیمی را که مدت‌ها بود جا افتاده بودند به چالش کشیده است. روشن شد که ساختار شیمیایی و مواد کانی ماه به اندازه بایسته دگرگون از زمین هست که انگاره «انشعاب ماه از زمین» را به چالش بکشد.

کیهان‌نوردان آمریکایی آزمایش‌هایی را روی ماه انجام دادند و با پژوهش و تجزیه و تحلیل نمونه‌هایی از خاک و سنگ به این فرجام روشن رسیده‌اند که بی‌گمان ماه اگر چه امروزه لم‌یزرع و تهی از زندگی است، هنگامی یک سیاره دارای زندگی بوده است. به سان زمین لایه‌لایه است، که به این معنی است که در اصل سطح گداخته خودش بوده که به مرور زمان سفت و سخت شده است. به سان

زمین گرما تولید می کند ولی اگر چه گرمای زمین از مواد رادیو اکتیویته ناشی شده و زیر فشار بسیار و درون زمین را گرم نگه می دارد، آن سان که پیداست گرمای ماه از لایه های مواد رادیو اکتیویته ای که بسیار نزدیک به سطح قرار دارند بر می آید. با توجه به این که این مواد برای شناور شدن بیش از حد سنگین هستند، پس چه چیزی آنها را در نزدیکی سطح ماه قرار می دهد؟

گرانش کره ماه به نظر بی قاعده است، گویی که تکه های بزرگ عناصر سنگین همچون آهن هیچ گاه به هسته آن رسوب نکرده اند و تنها به هر سو پراکنده شده اند. ولی با چه فرایند و تحت چه نیرویی؟ پرسشی است پرسیدنی: شواهدی وجود دارد بر پایه این که خارهای کهن ماه مغناطیسی شده بودند. همچنین شواهدی وجود دارد که میدان های مغناطیسی دگرگونی داده یا وارونه شده اند. آیا به وسیله برخی فرایندهای درونی ناشناخته انجام شده یا تحت تأثیر یک عامل بیرونی ناپایدار بوده است؟

کیهان نوردان آپولو ۱۶ سنگ هایی را روی ماه پیدا کرده اند (سنگ هایی که breccias نامیده شده اند و فرآورده جوش خوردن خرده سنگ ها هستند) که در فرجام برخورد یا فشار سهمگین خرد شده اند و با گرمایی سهمگین و ناگهانی دوباره به هم جوش خورده اند.

چه هنگامی و چگونه این سنگ ها خرد شده اند و دوباره جوش خورده اند؟

دیگر مواد روی سطح ماه سرشار از پتاسیم، رادیو اکتیویته کمیاب و فسفر هستند. موادی که در ژرفاهای زمین پیدا می شوند. با کنار هم چیدن چنین یافته هایی، دانشمندان اکنون باور پیدا کرده اند که ماه و زمین از کم و بیش عناصر یکسانی در نزدیک به هنگامی یکسان شکل گرفته اند و به عنوان اجرام سماوی جدا از هم سیر فرگشتی خود را طی کرده اند. به باور دانشمندان ناسا (آنچنان که در روزنامه نیویورک تایمز منتشر شده) ماه فرگشت طبیعی اش را از دست کم ۵۰۰ میلیون سال پیش آغاز کرده است.

۴ بلیون سال پیش، پیش آمدهای ناگوار بسیار سترگی آغاز شده است. هنگامی که اجرام سماوی به اندازه شهرهای بزرگ و کشورهای کوچک به سطح ماه برخورد کرده اند و آبگیرهایی بزرگ و کوه هایی سر به فلک کشیده را به وجود آورده اند. مقدار سترگ مواد رادیو اکتیو به جا مانده از این برخوردها خارها و سنگ های روی ماه را به شدت گرم کرده و توده های بزرگ را ذوب نموده و موجب بخار شدن دریاها و ترک خوردن سطح ماه شده است.

آپولو ۱۵ آگاه شد که سنگ لغزش<sup>۲۱</sup> دهانه برخوردی اش<sup>۲۲</sup> شش برابر بزرگ تر از هرگونه سنگ لغزش بر زمین است.

۲۱. سنگ لغزش نوعی زمین لغزش است که بر اثر شکستگی در سنگ ها روی می دهد. در سنگ لغزش، بخشی از صفحه شکستگی بر روی قسمت سالم سنگ می لغزد و مواد همگی با هم و نه به صورت قطعه قطعه فرو می ریزند.

۲۲. در ستاره شناسی به حفره یا گودالی در خاک اجرام آسمانی که در اثر برخورد شهاب سنگ پدید آمده باشد دهانه برخوردی گفته می شود. گونه ای دیگر از دهانه در خاک سیارات نیز وجود دارد که بر اثر فوران آتشفشانی پدید می آید. در یک میلیارد سال نخست تاریخ سامانه خورشیدی، بمباران بزرگی از شهاب سنگ ها در همه سیاره ها رخ داد. دهانه های برخوردی نتیجه این بمباران هستند. شیوه دگرگونی این دهانه ها و مقدار فرسایش آنها اطلاعات زیادی در مورد تاریخ تحولات و فعالیت های جغرافیایی سیارات به ما به دست می دهد.



آپولو ۱۶ کشف کرد که برخوردی که دریای Nectar<sup>۲۳</sup> را پدید آورده، از خودش بقایایی را به گستره ۱۰۰۰ مایل به جا گذاشته است. آپولو ۱۷ نزدیک خارهای فرود آمده که هشت برابر بزرگتر از هر گونه از آن بر زمین بوده است. به این معنی که ماه لرزه‌ای که هشت برابر سهمگین‌تر از هر زمین لرزه‌ای در تاریخ بوده، آن را به وجود آورده است. دگرگونی‌های متعاقب کیهانی تا نزدیک به ۸۰۰ میلیون سال ادامه پیدا کرده، تا آنجا که نزدیک به ۳٫۲ بیلیون سال پیش ماه سرانجام به شکل یخ‌زده‌اش در آمده است. بنابراین سومریان ماه را به عنوان یک جسم سماوی در جای درستش به تصویر کشیده بودند و آنچنان که به زودی شاهد خواهیم بود، آنها نوشته‌ای را برایمان باقی گذاشته‌اند و در آن رویداد ناگوار کیهانی که مورد اشاره کارشناسان ناسا بوده را شرح داده‌اند.

در این میان پلوتون را باید یک معما نامید. هنگامی که مدارگرد خورشید دیگر سیاره‌ها تنها تا اندازه‌ای از یک دایره کامل منحرف شده؛ لغزش (گریز از کانون) پلوتون بسان این است که مداری گسترده‌تر و بیضی‌شکل به گرد خورشید داشته باشد. هنگامی که مدار دیگر سیاره‌ها به گرد خورشید کم و بیش با مدار امروزی‌شان هم‌خوانی دارند، یک لغزش هفده درجه‌ای بسیار بزرگ موجب مدار ناهمگون قاعده‌اش شده است. پلوتون از بهر این دو ویژگی نابهنجار مدارش، تنها سیاره‌ای است که راه مدار سیاره دیگری - نپتون - را قطع می‌کند.

از روی اندازه، پلوتون در رده قمر جای می‌گیرد. قطر ۳۶۰۰ مایلی‌اش چندان بزرگ‌تر از Triton قمر نپتون یا Titan یکی از ده قمر کیوان نیست. از بهر خصوصیات غیرمعمولش این احتمال را می‌توان داد که این وصله ناجور، زندگی سماوی‌اش را در آغاز به عنوان یک قمر آغاز کرده، که به روشی از دست سرورش گریخته و مدار خودش را به گرد خورشید صاحب شده است.

آنچنان که به زودی خواهیم دانست، بر پایه متون سومری این پیشامد رخ داده و اکنون ما به نقطه اوج پژوهش‌های خود سوی یافتن پاسخ‌هایی برای رویدادهای سماوی کهن می‌رسیم:

وجود دوازدهمین سیاره.

۲۳. دریای شهید (Mare Nectaris) یکی از دریاوارهای کوچک سطح کره ماه است. دریاوارها پهنه‌هایی تاریک‌رنگ‌تر از پیرامون خود هستند که در اثر پخش گدازه‌های آتشفشانی بر روی سطح ماه پدید آمده‌اند. دریای شهید میان دریای آسایش و دریای باروری واقع شده. کوه پیرنئوس (Montes Pyrenaeus) با غرب دریای شهید هم‌مرز است و دهانه بزرگی که در نزدیکی جنوب این دریا قرار دارد دهانه راس (Rosse crater) نامیده می‌شود. مساحت دریای شهید ۱۰۱۰۰۰ کیلومتر مربع است و یکی از دره‌های دریای آسایش را تشکیل می‌دهد. م.

از احتمال شنیدن این خبر شگفت‌زده خواهیم شد که اخترشناسان ما در جستجوی شواهدی بوده باشند که به راستی یک چنین سیاره‌ای هنگامی میان بهرام و برجیس وجود داشته است.

در پایان سده هجدهم تا پیش از یافتن نپتون شماری از ستاره‌شناسان نشان دادند که سیاره‌ها بر پایه قاعده‌ای روشن در فواصل آشکاری از خورشید قرار گرفته‌اند.

انگاره‌ای که به Bode's Law<sup>۲۴</sup> مشهور شده، ستاره‌شناسان را متقاعد کرده که می‌بایست سیاره‌ای، در جایی که تا کنون سیاره‌ای شناسایی داده نشده که وجود داشته باشد، می‌چرخیده است، جایی میان مدار بهرام و برجیس. (یعنی جایی که پیشتر سیاره‌ای در آن بوده ولی اکنون خبری از آن نیست. م)

با به کارگیری محاسبات ریاضی، اخترشناسان فضا را، در جایی که شدنی بود که سیاره گمشده آنجا بوده باشد، رصد کردند. در نخستین روز سده نوزدهم، ستاره‌شناسی به نام Giuseppe Piazzi درست در همین مسافت، سیاره بسیار کوچکی را (به عرض ۴۸۵ مایل) پیدا کرد که نامش را Ceres<sup>۲۵</sup>

۲۴. قانون تیتوس-بوده، قانونی بود که توسط یوهان تیتوس و یوهان بوده وضع شده بود و فاصله هر سیاره را از خورشید تعیین می‌کرد. بعدها مشخص شد این قانون اعتباری ندارد، با این حال قانون بده به کشف تعدادی سیارک انجامید. این قانون قبل از کشف اورانوس وضع شده بود و پس از کشف اورانوس معلوم شد که فاصله آن با این قانون تطابق دارد ولی نپتون از این قانون پیروی نمی‌کرد. نظریه واهلش دینامیکی دلیل این نقص را تأثیر گرانش سیارات همسایه میداند.

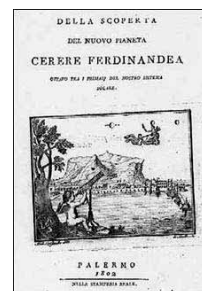
۲۵. سرس: Ceres نخستین سیاره کوتوله کشف شده و بزرگ‌ترین سیارک در کمربند سیارکی و سامانه خورشیدی است و در ۱ ژانویه ۱۸۰۱ توسط جوزپه پیاتسی کشف شد. این ایده که سیاره‌ای کشف نشده می‌تواند میان مریخ و مشتری وجود داشته باشد، توسط یوهان الرت بده در سال ۱۷۷۲ پیشنهاد شد. جوزپه پیاتسی که در آکادمی پالمو، سیسیل بود، طی نامه‌ای به دو همکارش نوشت که سرس را کشف کرده است. پیاتسی نام ایتالیایی سرر فرناندو را برای کشف جدید خود برگزید. اما بعدها این نام به اساطیر سرس - الهه رومی کشاورزی - تغییر یافت. در زبان انگلیسی، سرس با نام سیارک ۱۱۰۸ خوانده می‌شود.

سرس در ابتدای کشف ستاره دنباله‌دار خوانده می‌شد؛ اما پس از مدتی مشخص شد که یک سیاره است. با اظهار ویلیام هرشل در سال ۱۸۰۲، سرس در رده سیارک‌ها طبقه‌بندی شد. در سال ۲۰۰۶، بحثی پیرامون پلوتو انجام گرفت و طی آن، سرس به همراه پلوتو در گروه سیارات کوتوله طبقه‌بندی شدند. این طبقه‌داری سه عضو دیگر با نام‌های هائومیا، ماک‌ماکی، و اریس است.

سرس یک سوم جرم کمربند سیارکی را تشکیل می‌دهد؛ با این حال، ۴ درصد از جرم ماه را دارا می‌باشد و سطحش تقریباً برابر مساحت هند و یا آرژانتین است. هسته سرس از سنگ و گوشته آن از یخ تشکیل شده است. این سیاره دارای ۲۰۰ میلیون کیلومتر مکعب آب است که از مقدار آب شیرین زمین بیشتر است. با وجود این مقدار آب، پیش‌بینی می‌شود که در این کره زندگی وجود دارد. ترکیب سطح این کره به طور کلی مشابه سیارک‌های نوع سی است و دارای آهن، خاک غنی رس، مواد معدنی کربناتی، دولومیت، و سیدریت است.

سرس هر ۴٫۶ سال یک‌بار به دور خورشید می‌چرخد و مدار عجیبی دارد. این کره احتمالاً بازمانده جنین‌های سیاره‌ای است که در ۴٫۵۷ میلیارد سال پیش در کمربند سیارکی شکل گرفت. فضاپیمای داون از ۱۵ ژوئیه ۲۰۱۱ تا ۵ سپتامبر ۲۰۱۲ در مدار وستا قرار گرفت و در راه سرس است تا نخستین فضاپیمایی باشد که یک سیاره کوتوله را از محدوده نزدیک بررسی می‌کند.

این ایده که سیاره کشف نشده‌ای می‌تواند میان مریخ و مشتری وجود داشته باشد، توسط یوهان الرت بده در سال ۱۷۷۲ پیشنهاد شد. پیش از این، در سال ۱۵۹۶، یوهان کپلر متوجه فاصله زیاد میان مریخ و مشتری شده بود. مشاهدات بده در قانون بده نوشته شد و برای نخستین بار، توسط قانون یوهان دانیل در سال ۱۷۶۶ بی‌اعتبار شمرده شد. دانیل اظهار داشت که سامانه خورشیدی مجموعه‌ای منظم است و شکاف بزرگی میان مریخ و مشتری وجود دارد. هم‌چنین ممکن است سیاره‌ای با ۲٫۸ واحد نجومی فاصله از خورشید وجود داشته باشد. ویلیام هرشل در سال ۱۷۸۱ موفق به کشف اورانوس شد. فاصله پیش‌بینی اورانوس فراتر از زحل بود. در سال ۱۸۰۰، بده ۲۴ ستاره‌شناس باتجربه را درخواست کرد و آنها شروع به جستجوی این سیاره کردند. این گروه توسط فرانس ژاور فون زاک و با ویراستاری کورسپوندنز موناتیک رهبری می‌شد. آنها موفق به کشف سرس نشدند، اما چندین سیارک بزرگ را شناسایی و کشف کردند.



کتاب جوزپه پیاتسی، با عنوان کشف سیاره جدید سرس

یکی از ستاره‌شناسان پژوهشگر جوزپه پیاتسی در آکادمی پالمو، سیسیل بود. پیاتسی پیش از پیوستن به این گروه، سرس را در ۱ ژانویه ۱۸۰۱ کشف کرد. آقای لاکالی اظهار داشت که این جرم آسمانی یک ستاره است، ولی در نهایت مشخص شد که این کره یک سیاره است. سرس مانند یک جسم ستاره مانند حرکت می‌کرد و پیاتسی نیز

گذاشت. در چهارمین روز سال ۱۸۰۴ شماری خرده سیارک یافته و کم کم شمار آنها به ۳۰۰۰ خرده سیارک رسید. خرده سیارک‌هایی که کمربندی به گرد خورشید کشیده‌اند و امروزه کمربند خرده سیارک‌ها نامیده می‌شوند. بی‌گمان این خرده‌ها، سیاره‌ای بوده‌اند که بر اثر برخورد یا انفجار تکه‌تکه شده است. ستاره‌شناسان روسی آن را Phayton (ارابه) نامیده‌اند.

هنگامی که ستاره‌شناسان متوجه شدند که چنین سیاره‌ای وجود داشته، نمی‌توانستند ناپدید شدنش را توضیح بدهند. آیا سیاره خودش منفجر شده است؟

اگر اینطور بود که قطعاتش می‌بایست در هر سوی پراکنده می‌شد، نه اینکه به شکل یک کمربند در یک سوی قرار بگیرد. اگر برخورد ناگهانی که به سیاره گمشده وارد شده از سوی یک جسم سماوی بوده باشد، شیوه خرد شدنش این‌طور می‌شد؟

هنگامی که این خرده سیارک‌های گرد خورشید حلقه زده را جمع کنیم، برای سرهم کردن یک سیاره کامل هم بایسته به نظر نمی‌رسند، چه برسد به دو تا. اگر هم آنها را مواد بازمانده از دو سیاره در نظر بگیریم، آنها می‌بایست حرکت انتقالی دو سیاره را به نمایش بگذارند، ولی همگی خرده سیارک‌ها یک حرکت انتقالی میانی دارند. رهنمودی بر این که یک جسم سماوی بوده‌اند. پس چگونه این سیاره گمشده از هم پاشیده و چه چیزی باعث آن شده است؟

پاسخ به این معما، از دنیای باستان بارها داده شده است.

نزدیک به یک سده پیش که متون پیدا شده در میان‌رودان رمزگشایی شدند، به شکل غیرمنتظره‌ای روشن شده که این متون میان‌رودانی نه تنها هم‌راستای نوشته‌های کتاب مقدس، که در بخش‌هایی کهن‌تر از آنها هم بوده‌اند. نوشته ابرهارد شرادر<sup>۲۶</sup> به نام «سنگ‌نبشته‌های میخی و عهد عتیق» سرآغازی شد برای بهمنی از کتاب‌ها، آثار هنری، سخنرانی‌ها و مناقشه‌هایی که نیم سده دوام آوردند. آیا در گذشته‌ی کم و بیش باستانی، ارتباطی میان Babylon و Bible وجود داشته است؟ به باور عناوینی سخت بحث‌برانگیز و افشاکننده‌ی BABEL و BIBEL.

۲۶. ابتدا سرس را یک ستاره دنباله‌دار فرض کرد. پیاتسی در مجموع ۲۴ بار سرس را مشاهده کرد و بیماری‌اش در ۱۱ فوریه ۱۸۰۱ قطع شد. سرانجام در ۲۴ ژانویه ۱۸۰۱، با نوشتن نامه‌ای به دو ستاره‌شناس همکارش، هم‌وطنش بارنابا اوریانی در میلان و یوهان الرت بده در برلین اعلام کرد که سرس را کشف کرده است. پیاتسی در نامه از سرس به عنوان یک دنباله‌دار یاد کرده بود. در ماه آوریل، پیاتسی تمام مشاهدات خود را به اوریانی، بده، و جروم لالانده در پاریس ارسال کرد. در این زمان، موقعیت ظاهری سرس (عمدتاً به دلیل حرکت مداری زمین) تغییر کرد و بیش از حد به نور خورشید حساس شد و ستاره‌شناسان دیگر، مشاهدات پیاتسی را تایید کردند. پس از پایان سال، سرس چندین بار دیده شد، اما در یک مدت طولانی پیش‌بینی جای دقیق آن دشوار بود. برای بازیابی این سیاره، فردی ۲۴ ساله به نام کارل فریدریش گاوس، روش کارآمد تعیین مدار را توسعه داد. در عرض چند هفته، گاوس راه سرس را پیش‌بینی کرد و نتایج خود را به ژاک فون ارسال کرد. در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۸۰۱، ژاک فون و هاینریش البرس سرس را پیدا کردند. ناظران اولیه تنها قادر به محاسبه مراتب بزرگی سرس بودند. در سال ۱۸۰۲، هرشل اندازه این سیاره را ۲۶۰ کیلومتر در نظر گرفت؛ در حالی که، در سال ۱۸۱۱، یوهان هیرونیموس کروتر اندازه آن را ۲۶۱۳ کیلومتر در نظر گرفت.

۲۶. اشرا در هفتم ژانویه ۱۸۳۶ در براونشوایگ زاده شده و در گوتینگن نزد اوالد تحصیل کرد. در سال ۱۸۵۸ او به خاطر رساله‌ای در مورد زبان‌های اتیوپیایی برنده یک جایزه دانشگاهی شد. او در سال ۱۸۶۲ به سمت دانشیار و در ۱۸۶۳ به سمت پروفیسور الهیات دانشگاه زوریخ منصوب شد. در ۱۸۷۰ در گیسن و در ۱۸۷۳ در ینا تدریس کرد و در ۱۸۷۵ به عنوان پروفیسور زبان‌های سامی و آشورشناسی در دانشگاه فریدریش ویلهلم (دانشگاه هومبولت امروزی) برلین به تدریس پرداخت. اگرچه او نخست توجه خود را پژوهش در خصوص کتاب مقدس مسیحی معطوف کرده بود، دستاوردهای اصلی او در زمینه آشورشناسی بود، و او در این زمینه به یکی از پیشگامان در آلمان تبدیل شد و شهرت بین‌المللی به دست آورد. او در برلین درگذشت.

در ۱۸۷۰ هاینریش اشتاینر خاورشناس سوئسی به جانشینی ابرهارد اشرا در، به استادی عهد عتیق (از کتاب مقدس) و زبان‌های سامی دانشگاه زوریخ برگزیده شد.



در میان متون یافته شده به وسیله سر هنری لایارد در ویرانه‌های کتابخانه آشور بانی پال در نینوا، نوشته‌ای وجود دارد که به سان سرگذشت درج شده در کتاب پیدایش، از حماسه آفرینش سخن می‌گوید. جرج اسمیت در سال ۱۸۷۶ برای نخستین بار این الواح شکسته شده را به هم چسبانید و برگردان کرد و به نام «پیدایش کلدانی» منتشر نمود. او به این باور رسید که نوشته آکدی وجود داشته که به زبان بابلی کهن نوشته شده است. نوشته‌ای که از آفرینش آسمان و زمین و همه چیزهای روی زمین، همچنین انسان، حکایت دارد.

اکنون آثار بسیاری وجود دارند که نوشته بابلی را با سرگذشت کتاب مقدس سنجیده‌اند. خدای بابلی کارش را اگر نه هنگام شش روز، به جای آن هنگام شش لوح انجام داده (شش لوح گلی کارکرد خدای بابلی را شرح داده‌اند. م). هم‌راستای آن، خدای کتاب مقدس روز هفتم را به آرمیدن و شادی کردن از هنرنمایی‌اش اختصاص داده، حماسه میان‌رودانی در لوح هفتم به ارج نهادن از خدای بابلی و کامیابی‌هایش پرداخته است.

به همین فراخور L.W.King نام نوشته ارزشمندش را «الواح هفتگانه آفرینش» نهاده است. امروزه «حماسه آفرینش» نوشته‌ای است که از بهر جملات آغازینش در روزگار باستان به Enuma Elish (هنگامی در آسمان) نامی بوده است. سرگذشت کتاب مقدسی آفرینش با آفرینش آسمان و زمین آغاز شده است. سرگذشت میان‌رودانی آفرینش یک کیهان‌زایی راستین است که با رویدادهای نخستین سروکار داشته و ما را به سرآغاز هنگام می‌برد:

Enuma elish la nabu shamamu

هنگامی که آسمان‌های سپهر نامی نداشت

Shaplitu ammatitm shuma la zakrat

و پایین بر زمین سفت (کره زمین) نامی برده نمی‌شد.

پس از آن حماسه به ما می‌گوید که:

از دل دو جسم سماوی مجموعه‌ای از خدایان آسمانی زاده شدند. چون شمار باشندگان سماوی زیاد شد و آنها آشوب و هیاهوی بسیار به پا کردند، آرامش پدر کهن سال به هم ریخت. فرستاده وفادارش را خواست تا کارهای مؤثری برای نظم و انضباط دادن به کارهای خدایان جوان انجام دهد. ولی آنها گرد او جمع شدند و قدرتهای آفرینندگی‌اش را دزدیدند. مادر کهن در پی کین‌خواهی بر آمد. خدایی که شورش بر پدر کهن را رهبری می‌کرد پیشنهاد جدید را مطرح نمود:

بگذارید پسر جوانش را برای پیوستن به گردهمایی خدایان فراخوانیم و به او توانایی بدهیم تا دست‌تنها با مادر دیوش جنگیده و شکستش دهد. توانایی به خدای جوان داده شد و بر پایه نگارش بابلی، مردوک با دیوردررو شد و پس از نبرد سخت او را شکست داده و دونیم کرد. از یک نیمه، زمین

را ساخت، با نیمه دیگر آسمان را. سپس او نظم آشکاری را بر آسمان‌ها اعمال نمود؛ یک جایگاه ایستا را برای هر خدای آسمانی در نظر گرفت. او بر زمین، کوه‌ها و دریاها و رودخانه‌ها را پدید آورد و فصل‌ها و پوشش گیاهی را نیز همچینین و انسان را آفریده است. در راستای هم‌تاسازی برای جایگاه ملکوتی، او بابل و دژ بلند بالایش را بر زمین بنا نمود. به خدایان و میرایان، تکالیف و فرمان‌ها و آیین‌هایی برای پیروی بخشیده شد. پس از آن، خدایان مردوک را به عنوان خدای والا به رسمیت شناختند و نام‌های پنجاه‌گانه و به راستی حق ویژه و تراز عددی جایگاه انلیل (Enlilship) را نیز به او دادند.

با پیدا شدن الواح و تکه‌پاره‌های بیشتر و برگردان شدنشان، شواهدی به دست آمده بر پایه اینکه این نوشته یک نوشته ادبی ساده نبوده، به جای آن بارزترین و ورجاوندترین نوشته آیینی - تاریخی بابلی است که به عنوان بخشی از آیین‌های سال جدید بازخوانی می‌شده است. به آهنگ گسترش فرمانروایی مردوک، نگارش بابلی، او را قهرمان سرگذشت آفرینش شناسایی نموده، اگر چه که همیشه این چنین نبوده است. شواهد بایسته به دست آمده تا نشان دهد که نگارش بابلی حماسه، جعل سیاسی - آیینی استادانه نگارش سومری است که در آن آنو، انلیل و نینورتا جزو قهرمانان بوده‌اند.

اگر چه مهم نیست که بازیگران این نمایشنامه یزدانی و سماوی چه نامیده می‌شده‌اند، سرگذشت به باور، باستانی است و منشاء آن به تمدن سومری می‌رسد. بیشتر پژوهشگران آن را به عنوان یک نوشته فلسفی - نخستین‌ترین نگارش از نبرد دیرینگی میان خدا و اهریمن - یا یک سرگذشت تمثیلی از تابستان و زمستان طبیعی، بر آمدن و فرو رفتن خورشید و مرگ و رستاخیز می‌دانند. ولی چرا ارزش راستین حماسه را در نظر نگیریم. ارزشی درست به اندازه همان چیزی که هست نه کمتر و نه بیشتر از گفتن راستینگی‌های کیهان‌شناختی که بر سومریان روشن شده بود، درست به همان شکلی که به وسیله نفیلیم بر آنها ارزانی شده بود.

با به کارگیری چنین روش نو و شجاعانه‌ای آگاه می‌شویم که حماسه آفرینش به شکلی بی‌نقص رویدادهایی را بازگویی می‌کند که چه بسا در منظومه خورشیدی ما رخ داده است. صحنه‌ای که بر آن نمایش سماوی انوما الیش رخ می‌دهد کیهان کهن است. بازیگران سماوی کسانی هستند که از پیش آفریده شده‌اند و افزون بر آن، آنهایی که در حال آفریده شدن هستند.

پرده نخست:

هنگامی در آسمان‌های سپهر نامی وجود نداشت

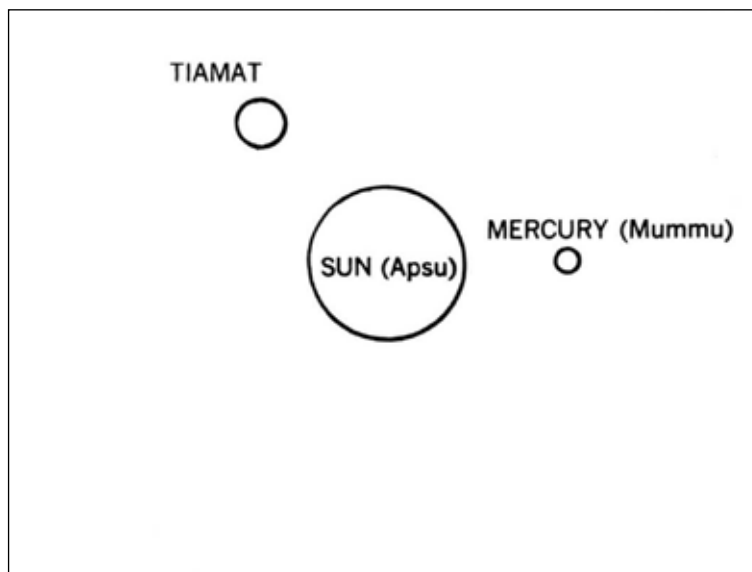
و پایین، زمین را نیز نامی نبود

هیچ نبود مگر APSU کهن

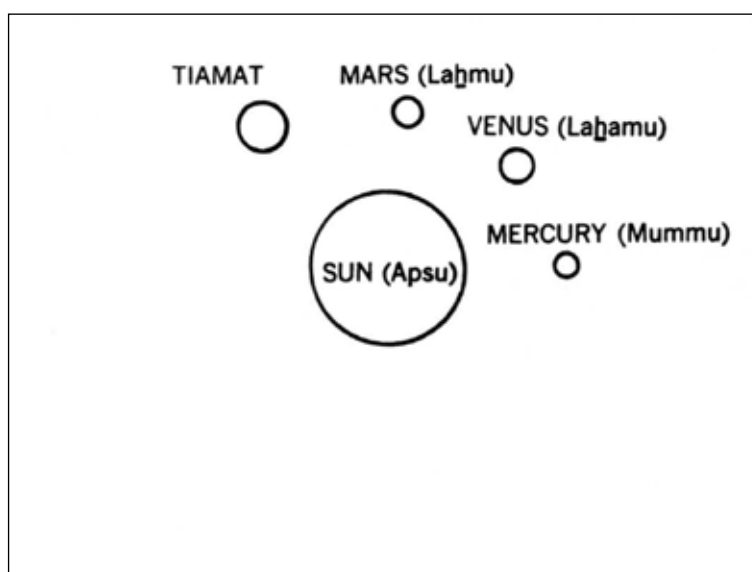
به وجود آورنده آنها MUMMU

و TIAMAT که همه آنها را زاید  
 آب‌هایشان با یکدیگر درآمیختند  
 نه مردابی پدید آمده بود و نه نی در آن روییده بود  
 هیچ یک از خدایان هنوز زاده نشده بودند  
 نامی نداشتند و سرنوشتشان هم ناپایدار بود  
 پس از آن بود که خدایان در درون آنها شکل گرفتند.  
 شاعر باستانی با چند حرکت قلم‌نی بر گل خیس لوح نخست - در نه خط کوتاه - برای مایی که در  
 ردیف جلو نمایش نشسته‌ایم رویدادها را مدیریت می‌کند.  
 پرده‌برداری جسورانه و گستاخانه از باشکوه‌ترین نمایش همه دوران:  
 آفرینش منظومه خورشیدی ما.  
 در پهنه فضا، خدایان - سیارات - آن‌سان که پیداست که سپس نام خواهند یافت؛ سرنوشتشان  
 - مدارشان - روشن شده است. تنها سه تن حضور دارند. AP.SU کهن (کسی که از سرآغاز بوده)  
 MUM.MU (کسی که زاده شده بوده) و TIAMAT (باکره زندگی).  
 آبهای آپسو و تیامات درآمیخته‌اند، و نوشته به روشی آشکار می‌کند که، نه به معنی آبهایی که در  
 آنهانی بروید به جای آن ترجیحاً آبهایی بسیار کهن، عناصر حیات‌بخش نخستین.  
 بنابراین آپسو خورشید است که از سرآغاز وجود داشته و نزدیک‌ترین به او Mummu است.  
 داستان حماسه به روشنی بازگویی می‌دهد که Mummu کارگزار و همکار مورد اعتماد آپسو است:  
 توصیف خوبی برای تیر، سیاره کوچکی که با شتاب گرد ارباب غول‌آسایش در حرکت است. به  
 راستی این پندار یونانی‌ها و رومی‌های باستان از سیاره خدا تیر بوده: فرستاده پرشتاب خدایان. تیامات  
 دورتر قرار داشته، هیولایی که بعدها مردوک او را خرد می‌کند. همان سیاره گمشده. ولی در دوران  
 بسیار کهن او همان مادر باکره نخستین تثلیث یزدانی بوده است. فضای میان او و آپسو تهی نبوده،  
 به جای آن پر از عناصر بنیادین و آغازین آپسو و تیامات بوده است. این آبها درآمیخته‌اند و یک جفت از  
 خدایان سماوی - سیاره‌ها - در فضای میان آپسو و تیامات شکل گرفته‌اند.  
 آبها با یکدیگر درآمیخته‌اند و  
 خدایان در میان آنها شکل گرفته‌اند  
 خدا LAHMU و خدا LAHAMU زاده شده  
 و این گونه نامیده شدند.  
 از روی ریشه‌شناسی، نام‌های این دو سیاره از ریشه LHM (جنگ‌آور) گرفته شده‌اند.  
 باستانیان این نکته را برایمان به ارث نهاده‌اند که بهرام خدای جنگ بوده و آناهیتا اله هر دو، عشق

و جنگ. LAHAMU و LAHAMU به راستی نام‌های مذکر و مؤنث هستند، به ترتیب معرف دو خدای حماسه و سیاره‌های بهرام و آناهیتا. بنابراین هم از روی ریشه‌شناسی واژگان و اسطوره‌شناسی در خور تأیید و نجوم هم تأییدش می‌کند: بنابراین سیاره گمشده تیامات بوده که ورای بهرام جای می‌گرفته است. بهرام و آناهیتا به راستی در فضای میان خورشید (آپسو) و تیامات جای داشته‌اند. با بازبینی نگاره سماوی سومریان می‌توانیم آن را شرح بدهیم.



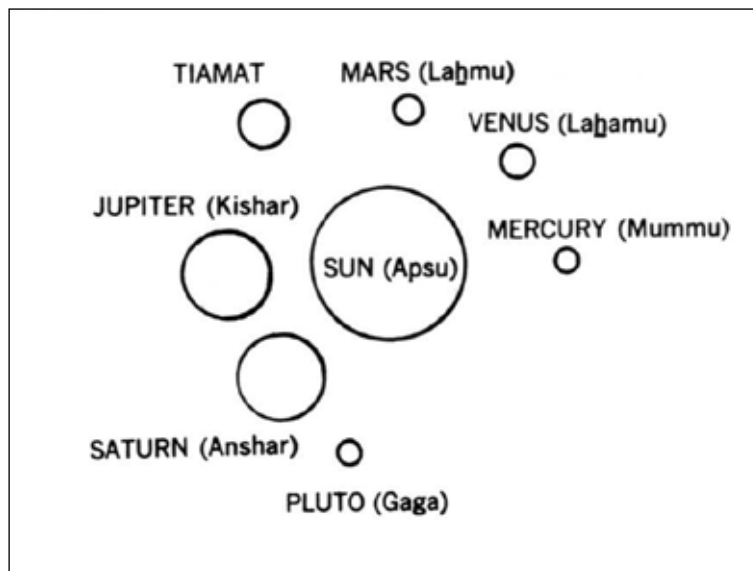
در سرآغاز: Sol, Mercury, Tiamat



سیارات درونی - خدایان در میانه - زایش

سپس روند آفرینش منظومه خورشیدی ادامه یافت. لاهمو و لاهامو - بهرام و آناهیتا - پدید آورده شدند، ولی تا پیش از اینکه عمر و جایگاهشان به رده‌ی دلخواه برسد - خدایان انشار و کیشار به وجود آمدند و در هیبت از آن دو پیشی گرفتند. همچنان که روزها درازتر و سال‌ها بلندتر شدند، خدا آنو پسر آنان شد - به رقیبی برای نیاکانش بدل گشت. سپس نخستین پسر انشار، آنو، به عنوان هم‌ردیف و هم‌سان او، نودیمود را پدید آورد. با کوته سخنی که تنها با روشنی ویژه این داستان همخوان بود، حماسه آفرینش با شتاب در پیش چشم ما به پایان می‌رسد.

ما آگاه شده‌ایم که بهرام و آناهیتا تنها تا حد ناچیزی بزرگ شده‌اند، ولی تا پیش از اینکه شکل‌گیری‌شان کامل شود، یک جفت سیاره دیگر شکل گرفته‌اند. دو سیاره بزرگ و با عظمت به گواهی نامشان AN.SHAR (شاهزاده، سرشناس‌ترین در آسمان‌ها) و KI.SHAR (سرشناس‌ترین در زمین‌های استوار) آنها از روی اندازه و اندام از نخستین جفت برتر بوده‌اند. توصیف، فرنام و جایگاه این جفت دوم به سادگی در خور شناسایی است، آنها کیوان و برجیس شناسایی شده‌اند.



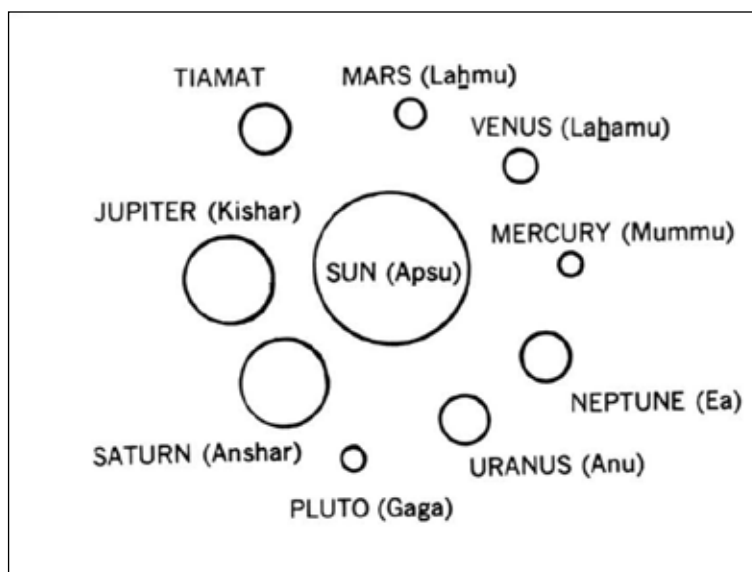
SHAR - سیاره‌های غول‌آسا - در کنار یکدیگر با فرستاده‌هایشان شکل گرفته‌اند

سال‌ها گذشت و سومین جفت سیاره‌ها زاده شد. نخست آنو زاده شد، کوچک‌تر از Anshar و Kishar (پسرشان). ولی بزرگ‌تر در برابر سیاره‌های نخستین (رقیب نیاکانشان از روی اندازه) پس از آن‌و یک سیاره دوقلو تولید می‌کند به سان خودش. نام نگارش بابلی سیاره NUDIMMUD است، فرنام انکی.

بار دیگر توصیف‌های مربوط به اندازه و جایگاه دقیق یک جفت سیاره نامی در منظومه خورشیدی ما رهنمودی بر آهوره (اورانوس) و نپتون دارد.

هنوز یک سیاره دیگر بازمانده است تا در میان این سیاره‌های دور دست جایگاهش به حساب آید؛ همان سیاره‌ای که ما پلوتون می‌نامیم. حماسه آفرینش پیش از این به آنو به عنوان فرزند ارشد انشار اشاره داشته، رهنمودی بر اینکه هنوز خدای سیاره‌ای دیگری (فرزند کهتر) زاده شده از انشار / کیوان وجود دارد.

پس از آن حماسه به این خدای یزدانی می‌پردازد. هنگامی شرح می‌دهد که چگونه انشار فرستاده‌اش گاگا را برای مأموریت‌های گوناگون سوی دیگر سیاره‌ها می‌فرستاده است. گاگا از روی کارکرد و جایگاه، همسنگ Mummu فرستاده آپسو است. این، همانندی بسیار تیر و پلوتون را به یادمان می‌آورد. پس گاگا همان پلوتون است، ولی سومریان پلوتون را در نگاره سماوی‌شان نه فراسوی نپتون، که پس از کیوان، در اندام یک فرستاده یا قمر به تصویر کشیده‌اند.



دو سیاره به تصویر منظومه خورشید افزوده شده است

با به پایان رسیدن پرده نخست حماسه آفرینش از خورشید و نه سیاره، یک منظومه خورشیدی پدید آمده:

خورشید (آپسو)

از سرآغاز بوده

تیر / Mummu

مشاور و فرستاده آپسو



آناهیتا / Lahamu

بانوی نبرد است

بهرام / Lahmu خدای جنگ

۲۷۴۴ Tiamat باکره‌ای که زندگی می‌بخشد

برجیس / Kishar برای سرزمین سفت و سختش نامی است

کیوان / Anshar از بهر آسمان‌هایش نامی است

پلوتون / Gaga مشاور و فرستاده انشار است

آهوره (اورانوس) / آنو او از آسمان است

نپتون / Ea / Nudimmud آفریدگار چیره‌دست

پس زمین و ماه کجا هستند؟

آنها فرآورده‌های بر خورد کیهانی در آینده بوده و هنوز آفریده نشده‌اند. با پایان گرفتن نمایش باشکوه سیارات، نویسندگان حماسه آفرینش اکنون می‌کوشند که پرده دوم را احیاء کنند. نمایشی از یک کشاکش سماوی. هنوز مانده بود تا خانواده نوین آفریده شده سیارات روی آرامش را به خود ببینند.

برادران یزدانی به جان هم افتادند

آنها به جلو و عقب پیچ و تاب خورده تیامات را آشفته کردند.

آنها با حرکات شگفت و غریبشان در جایگاه آسمانی‌شان

شکم تیامات را پر آشوب نمودند

آپسو نتوانست غوغای آنها را فرو نشانند

در سر راهشان تیامات گنگ و خاموش جای گرفته بود

کارهایشان ناخوشایند بود

راه و روششان گستاخانه بود

در اینجا اشاره‌های آشکاری به مدارهای بی‌قاعده وجود دارد:

سیاره‌های جدید «پیچ و تاب خوران به عقب و جلو»، آنها بیش از حد به یکدیگر نزدیک شدند (با یکدیگر گلاویز شدند)، راه آنها با راه تیامات یکی شد. آنها بیش از حد به شکمش نزدیک شدند. راهشان در دسر آفرین شد. اگرچه تیامات بیشتر در معرض آسیب بود، ولی آپسو هم آگاه شد که رفتار (راه) سیارات ناخوشایند است. او انگیزه خود را برای از میان بردن ابراز کرد و راهشان را تخریب نمود. او رایزنش Mummu را فراخواند. با او در نهان تبادل نظر نمود. ولی هر نیرنگی که نمودند به وسیله خدایان شنیده و نگاره‌شان نابود شد و انجام نشده بازمانده ماند. تنها کسی که خرد خود را از دست

نداد Ea بود. او روشی را برای به خواب بردن آپسو ابداع کرد. هنگامی دیگر خدایان آسمانی نگاره‌ای به‌سانش ارایه کردند Ea «طرح دقیقی از کیهان ارایه داد» و افسون یزدانی بر آبهای کهن منظومه خورشیدی پاشیده شد.

چه افسون یا نیرویی به وسیله Ea (سیاره نپتون) - در آن هنگام سیاره‌ای در دورترین نقطه - به کار گرفته شده که آن را چون سیاره‌ای در مدار خورشید و پیرامون همگی دیگر سیاره‌ها قرار داده است؟ آیا مدارش به گرد خورشید بر اثر مغناطیس خورشید و فوران رادیواکتیویته‌اش بوده، یا نپتون به محض آفریده شدنش کم و بیش پرتوهای فراوانی از انرژی را ساطع نموده است؟ هر عاملی که بوده، حماسه از آن تعبیر به چیره شدن خواب نموده، پدیده‌ای که باعث بی‌جنبشی آپسو (خورشید) شده تا Mummu مشاور هم از حرکت باز ایستاده است.

آنچنان که در سرگذشت کتاب مقدسی سامسون و دلیل آمده؛ قهرمان در خواب از پای درآمده و نیروهایش به آسانی دزدیده می‌شوند. Ea در حرکتی پرشتاب، نقش آفرینندگی آپسو را دزدیده است. آن سان که پیداست جوشیدن‌های گسترده ماده نخستین از خورشید فروکش کرده Ea/Neptune تاج شاهی آپسو را به زور گرفته و ردای درخشانش را برداشته؛ آپسو درهم شکسته است. Mummu مدت‌ها بود که بی‌حرکت مانده بود. او آویزان سرورش شده و چون سیاره‌ای مرده و بی‌جان در کنارش باز مانده است.

با بی‌بهره شدن خورشید از توانایی آفرینندگی‌اش - باز ایستادن رونده فوران انرژی و ماده بیشتر برای شکل دادن به سیاره‌های دیگر - خدایان، آشتی ناپایدار را برای منظومه خورشیدی به ارمغان آوردند. با دگرگونی جایگاه آپسو، پیروزی بیشتر اهمیت خود را نشان داد. از این به بعد این فرنام برای «جایگاه Ea» به کار برده شد.

هر سیاره‌ای در آینده افزوده شود، تنها از یک آپسوی جدید می‌آید؛ از ژرفاهای دوردست‌های فضا که بیرونی‌ترین سطح سیاره رو به آن است.

پیش از اینکه آشتی آسمانی شکسته شود چه اندازه سپری شده است؟

حماسه چیزی نمی‌گوید، ولی با درنگ کوتاهی ادامه یافته و پرده سوم آغاز می‌شود:

در اتاق تقدیر، جایگاه سرنوشت‌ها

خدایی آفریده شد

تواناتر و خردمندتر از همه خدایان

در کانون ژرفاها، مردوک آفریده شده

اکنون یک خدای جدید - یک سیاره جدید - به سازمان ملحق شده است. او در ژرفاها شکل گرفته بود. در فضای دوردست، در منطقه‌ای که حرکت مداری - سرنوشت سیاره‌ای - به او افزوده شده بود.

او به وسیله سیاره‌ای از دورترین نقطه به سوی منظومه خورشیدی کشیده شد.

سیاره‌ای که او را به وجود آورده بود همان Ea (نپتون) بود.

اینک سیاره جدید در خور رؤیت شده بود

چهره‌اش دلربا بود

چشمانش برق می‌زد

خرامیدنش آقامنشانه بود

گام برداشتنش

چون دوران کهن فرمان دهنده بود

او متعالی‌ترین و سرور خدایان بود

آن هم از همه لحاظ

ارجمند خدایان بود

جایگاهش بالاتر بود

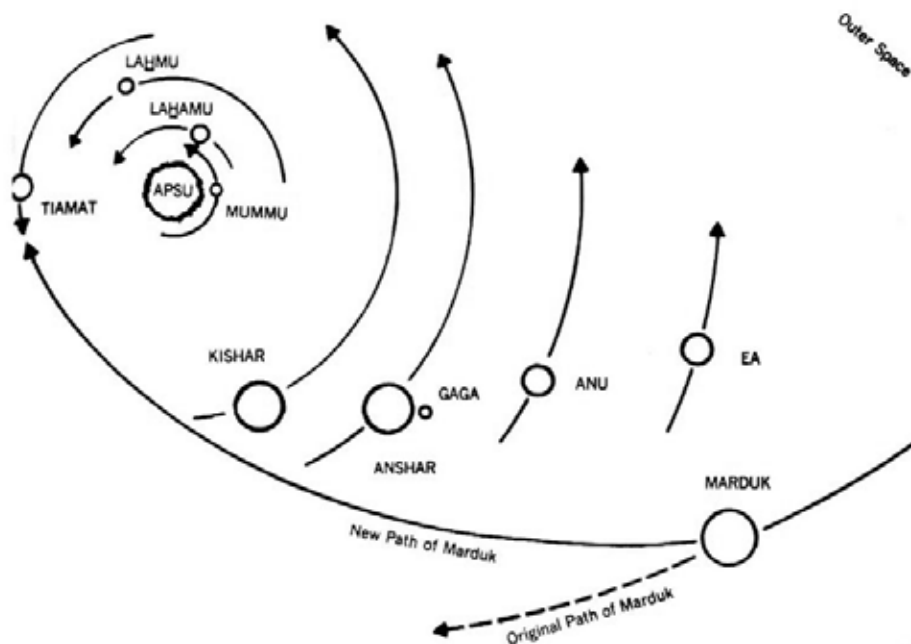
قد بسیار بلندی داشت

از فضای بیرون هم در خور رؤیت بود

هنوز مردوک یک سیاره نوین زاده شده بود

آروغ زدنش آتش و تابش.

هنگامی که لب‌هایش را حرکت می‌داد آتش زبانه می‌کشید.



چون مردوک به دیگر سیاره‌ها نزدیک شد درخشش برآمده از ترسشان گرداگرد او می‌چرخید و او درخشان‌تر جلوه می‌کرد. جلال و جبروت ده تا خدا را پوشیده بود نزدیک شدنش باعث برانگیختن الکتریسیته و دیگر پرتوها از دیگر اعضاء منظومه خورشیدی شده و یک جمله در این میان رمزگشایی ما از حماسه آفرینش را تأیید می‌کند: ده جسم سماوی چشم به راه او هستند خورشید و نه سیاره دیگر اکنون حماسه ما را با سرعت حرکت بسیار مردوک همراه می‌کند. او در ابتدا از سیاره‌ای که به وجودش آورده و به سوی منظومه خورشیدی کشیده گذر می‌کند. سیاره EA / نپتون. چون مردوک به نپتون نزدیک می‌شود کشش گرانشی‌اش به شدت روی او تأثیر می‌گذارد. راه مردوک گرد شد و آن برای هدفش خوب بود مردوک می‌بایست هنوز در آن هنگام در همان مرحله اثرپذیری مانده باشد. گذر او از نپتون، کشش گرانشی‌اش باعث متورم شدن یک سوی مردوک شد. به سان اینکه او یک سر دوم داشته باشد. اگر چه هیچ بخشی از مردوک در این گذر از او جدا نشده، ولی مردوک به نزدیکی آنو / آهوره (اورانوس) رسیده، تکه بزرگی از او پاره شده که در فرجام آن چهار قمر مردوک پدید آمده است. آنو چهارسوی را آفریده قدرتش را به رهبر گروه تحویل داده به نام بادها هر چهار تا به حرکت مداری پرشتاب مردوک یورش بردند و چرخیدند و گردباد شدند. شیوه گذر کردنش - نخست از کنار نپتون و سپس آهوره (اورانوس) - رهنمودی بر این داشته که مردوک در یک مسیر دایره‌ای معمول منظومه خورشیدی (حرکت ناهمگون عقربه‌های گاه‌شمار) طی طریق نکرده؛ به جای آن درست وارونه آن، در سوی عقربه‌های گاه‌شمار حرکت کرده است. سیاره به حرکت خود ادامه داده و بسیار زود گرانش سترگ و نیروی مغناطیسی دو سیاره غول‌آسا - کیوان / Anshar و Kishar / برجیس او را ربوده‌اند. راهش خمیدگی بیشتری به سوی درون پیدا کرده، آن هم به سوی کانون منظومه خورشید، سوی تیامات. حرکت مردوک به سوی جلو بسیار زود باعث آشفته‌گی تیامات و سیاره‌های درونی‌تر منظومه خورشیدی (بهرام، آناهیتا و تیر) شده است. او جریانی را بوجود آورده، تیامات را آشفته کرده و خدایان را بی‌قرار، او حامل توفان شده است. اگر چه خطوط نوشته باستانی در این نقطه تا اندازه‌ای آسیب دیده، ما هنوز می‌توانیم بخوانیم که این سیاره نزدیک

شده و حیات‌شان را دگرگون نموده است...

تیامات، با چشمانی فشرده، پریشان خاطر شده و از قرار معلوم مدارش آشفته شده است. کشش گرانشی با نزدیک شدن سیاره بیشتر شده و طولی نکشیده که به زودی پاره کردن تیامات را آغاز نموده است. از شکمش یازده سیاره بیرون آمده است. گروهی از قمرها، غران و پرخاش کنان بیرون آمده‌اند و در کنار تیامات به صف شده‌اند. خود را برای هجوم مردوک آماده کرده‌اند. تیامات آنها را با هاله‌ای تاج‌گذاری کرده و به آنها ظاهر «خدایان / سیاره‌ها» را داده است.

در حماسه آفرینش و کیهان‌شناسی میان‌رودانی، قمر بنیادین تیامات که کینگو نامیده می‌شده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.

در میان خدایان هم محفلش

او فرزند ارشد بوده

در میانشان ارشدتر

فرمان‌هایی برای نبرد

در اختیار او قرار داشت

در معرض کشش گرانشی ناسازگار

قمرهای بزرگ تیامات به سوی مردوک کشیده شدند

لوح سرنوشت به کینگو بخشیده شده بود - راه سیاره‌ای خودش -

که بخصوص باعث آشفتگی سیاره‌های بیرونی شده بود

EA پرسید: چه کسی به تیامات این حق را داده که یک سیاره جدید پدید آورد؟

او مسئله را با انشار / کیوان غول‌آسا در میان نهاد

او در پاسخ گفت: همگی اینها نگاره تیامات بوده:

او خشمگینانه سپاهی به راه انداخته، جنگ‌افزارهای بی‌همتا دست‌وپا کرده و افزون بر آن یازده خدا، خدایان غول‌پیکر دیگری را نزد خود گرد آورده بود. از این دست، چیزهای دیگری هم از آستین در آورده بود:

از میان خدایانی که سپاه او را تشکیل داده بودند، او کینگو را بر کشیده. فرزند ارشدش او را رییس کرده بود. لوح سرنوشت را به او داده و آن را به سینه‌اش بسته بود.

رو به EA از او پرسید که آیا او می‌تواند برود کینگو را بکشد؟ به علت شکستی الواح پاسخ روشن نیست، ولی آن سان که پیداست EA نتوانسته انشار را خشنود کند. سرگذشت این چنین ادامه می‌یابد که انشار به آنو / آهوره (اورانوس) رو می‌کند و از او می‌پرسد آیا او تمایل دارد که برود و در برابر تیامات ایستادگی کند؟

آنواز روبرو شدن با او سر باز زد. در آسمان‌های آشفته رویارویی‌ای شکل می‌گیرد. یک خدا گام دیگری به جلو برمی‌دارد. کسی خواهان نیست که با تیامات خشمگین بجنگد؟ مردوک، نپتون و آهوره (اورانوس) را پشت سر گذاشته، اکنون به انشار / کیوان و حلقه‌های بیرونی‌اش رسیده است.

انشار اندیشه‌ای به ذهنش می‌رسد:

او کسی است که توانایی این را دارد که کینخواهی ما را بگیرد  
او می‌تواند وارد نبرد شود:

مردوک قهرمان است!

آمده و به حلقه‌های کیوان رسیده

(او لب‌های انشار را می‌بوسد)

مردوک پاسخ می‌دهد:

اگر من بخواهم کینخواهی شما را بگیرم

که تیامات را از پای درآمده کنم

و زندگی‌تان را نجات دهم

گردهمایی‌ای تشکیل شود و اعلی‌سرنوشت‌م را ابراز کند!

شرط، گستاخانه ولی ساده بود:

مردوک و سرنوشتش - مدارش به گرد خورشید - در میان همه خدایان سماوی والا شمرده شد.

پس از آن بود که گاگا قمر انشار / کیوان و بعدها پلوتون از راهش کنده شد:

انشار دهانش را گشود و گاگا مشاورش را طرف سخن قرارداد و گفت:

استوار باش گاگا، در برابر خدایان قرار بگیر و آنچه را که به تو می‌گویم برای آنها تکرار کن.

در گذر از دیگر خدایان / سیاره‌ها

گاگا از آنها خواست که «رای خود را در برابر مردوک آشکار کنند»!

فرجام درخور پیش‌بینی بود:

خدایان بسیار هم خشنود بودند که کسی به جای آنها برود و کسب پیروزی کند.

آنها فریاد می‌زدند که «مردوک شاه است»!

و بر این اصرار کردند که بیش از این وقت تباه نشود.

برو و به زندگی تیامات خاتمه بده.

پرده چهارم نمایش نبرد سماوی است.

خدایان سرنوشت مردوک را مقدر کردند. کشش گرانشیِ مجموع آنها، راه مدار مردوک را آشکار

نمود، به گونه‌ای که او بتواند به نبرد خود ادامه دهد ولی [نه هر راهی] راهی که به نبرد کشیده شود و آن برخورد با تیامات است. مردوک، به مانند یک جنگجو خود را با انواع جنگ‌افزارها مسلح، بدنش را پر از آتش شعله‌ور کرده و تیر و کمانی فراهم نمود... در برابرش آذرخشی آسمانی درخشید و سپس تله‌ای فراهم نمود تا بتواند تیامات را به دام بیندازد.

اینها نامهای رایج برای آنچه تنها می‌تواند یک پدیده سماوی بوده باشد هستند. تخلیه الکتریکی دو سیاره‌ای که در یک نقطه با هم تلاقی می‌کنند. کشش گرانشی (یک تله) یکی بر دیگری.

ولی جنگ‌افزار بنیادین مردوک قمرهایش بودند، چهار بادی که آهوره (اورانوس) هنگام گذر مردوک از کنارش به او داده بود. باد شمالی، جنوبی شرقی و غربی. در گذر از کنار غول‌هایی چون کیوان و برجیس، و تحت تأثیر کشش گرانشی هراس‌انگیز آنها، مردوک صاحب سه قمر دیگر شد؛ باد اهریمنی، گردباد و باد بی‌همتا. با به کارگیری قمرهایش به‌عنوان «ارابه‌های توفان» او بادهایی که تولید کرده بود را ارسال می‌کرد. هفت تایی آنها را.

دشمنان آماده نبرد بودند. خدا پا پیش گذاشت و راهش را ادامه داد و رو به تیامات خشمگین کرد و نزدیک‌تر آمد تا ژرفای تیامات را واکاوی کند؛ تا نگاره همسر تیامات کینگو را دریابد. ولی هر چه سیاره‌ها به یکدیگر نزدیک‌تر شدند مسیر مردوک نابسامان‌تر می‌شد. او می‌دید که راهش عوض شد و از جهتش منحرف گردید. این باعث آشفتگی در کارهایش شد. حتی قمرهای مردوک نیز از راه منحرف شدند. هنگامی که خدایان یاری‌کننده‌اش که در کناره‌هایش آرایش نظامی گرفته بودند، کینگو شجاع دل را دیدند، چشمانشان تیره و تار شد. آیا سرانجام می‌رفت که رزم‌آوران یکدیگر را از دست بدهند؟

ولی قالب ریخته شده بود، راه حرکت به شکل برگشت‌ناپذیری به رویارویی و جنگ منتهی می‌شد. تیامات غرید... خدا جنگ‌افزار بزرگش تندباد را برداشت. چون مردوک نزدیک‌تر شد، تیامات خشمگین شد، پاهایش از بن لرزید. او افسون‌هایی را بر مردوک به کار گرفت، همان‌گونه امواج سماوی که EA پیش‌تر بر آپسو و Mummu به کار برده بود.

ولی مردوک آسیبی ندید

تیامات و مردوک خردمندترین خدایان

کارشان بر یکدیگر بالا گرفت

آنها به نبرد تن به تن رو آورده

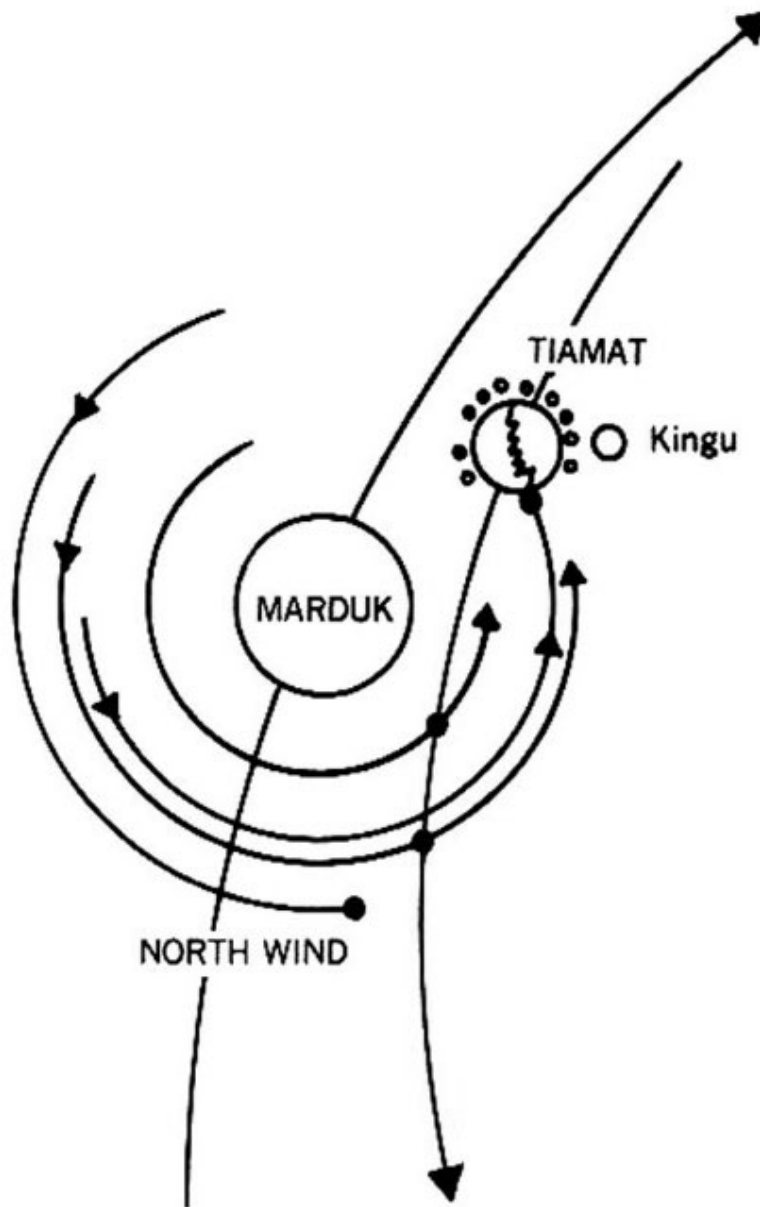
به یکدیگر نزدیک‌تر شدند

اکنون حماسه به توصیف نبرد سماوی می‌پردازد

پس از آن که آسمان و زمین آفریده شدند:



خداوندگار تور افکند تا تیامات را به دام بیندازد، و ایمهولو، باد تعقیب‌گر منفجره از پس آمد و بر چهره تیامات برخورد نمود. هنگامی که تیامات خمیازه‌کشان دهان گشود تا وی را فرو بلعد، او ایمهولو را پیش‌راند تا دهان تیامات بسته نشود. پس باد از آن طریق به شکمش فرو رفت و لاشه آماس کرده‌اش منفجر شد. تیامات خمیازه کشید و در آن دم مردوک تیری افکند که شکمش را درید و احشامش را بیرون ریخت و زهدانش گسیخت. آنگاه که خداوندگار بر تیامات پیروزمند گشت، به زندگی‌اش خاتمه داد و او را بر زمین افکند و بر لاشه‌اش سوار شد. رهبر کشته شد، تیامات مرد، سپاهش درهم شکست و پارانیش پراکنده شدند.<sup>۲۸</sup>



۲۸. ترجمه این پاراگراف به یاری کتاب «بهشت و دوزخ در اساطیر بین‌النهرین» نوشته ن. ک. ساندرز به ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور انجام شد که هم شیواتر بود و هم مفصل‌تر. م.

در اینجا آغازین ترین فرضیه‌ای که معماهای سماوی را شرح داده هنوز در برابر ما قرار دارد. یک منظومه خورشیدی ناپایدار از خورشید و نه سیاره پدید آمده، که مورد تاخت و تاز یک سیاره بزرگ و دنباله‌دار شکل از فضای بیرون از منظومه قرار گرفته است. نخست با نپتون برخورد کرده، از آهوره (اورانوس) گذر نموده، به کیوان غول‌آسا و سپس به برجیس رسیده؛ راهش به حد فراوانی به سوی کانون منظومه خورشیدی خمیده و کشیده شده است. به شکل اجتناب‌ناپذیری با سیاره دیگری در همین خط به نام تیامات برخورد کرده است. بادهای مردوک با تیامات و سپاهش (به رهبری کینگو) برخورد کرده‌اند. ولی دو سیاره به یکدیگر برخورد نکرده‌اند. واقعیت نجومی این است که این قمرهای مردوک بوده‌اند که باعث خرد شدن تیامات شده‌اند نه خود مردوک؛ آنها باعث آماس تن تیامات شده و شکاف ستی در دل او پدید آوردند. مردوک یک تیر، یک آذرخش یزدانی، یک گلوله الکتریکی ستی را به سوی این شکاف به وجود آمده در تیامات شلیک کرد که به‌عنوان یک اخگر از انرژی مردوک - سیاره انباشته از درخشندگی - شارژ و توده شده بود. او راه خود را به بخش‌های درونی تیامات پیدا کرد و رایحه زندگی او را خفه و نیروهای مغناطیسی و الکتریکی خود تیامات را خنثی نمود و آنها را نابود کرد.

نخستین برخورد میان مردوک و تیامات زخم و زحمت برجای نهاد، ولی سرنوشت پایانی تیامات به برخوردهای بعدی میان آن دو وابسته شده بود. تکلیف رهبر تیامات کینگو باید به صورت جداگانه آشکار می‌شد، ولی تصویر ده قمر کوچک‌تر دیگر تیامات از پیش آشکار شده بود.

بعد از به قتل رسیدن رهبر آشفتگی، تیامات؛ دسته‌هایش پراکنده شدند و سربازانش شکست خوردند. خدایان یاری کننده‌اش که در کنارش آرایش نظامی گرفته بودند، از ترس به خود لرزیدند و برای نجات جان خود به تیامات پشت کردند. می‌توانیم این‌گونه تعبیر کنیم که پراکندگی‌شان و شکست سربازانی که پهنه نبرد را رها و فرار کردند راهشان را وارونه نموده است؟

اگر این‌گونه باشد ما می‌توانیم معمای دیگر منظومه خورشیدی را شرح دهیم. پدیده دنباله‌دارها. اغلب از کرات کوچک منظومه خورشیدی تحت عنوان اعضاء سرکش یاد می‌کنند، چون مشاهده می‌شود که از هیچ‌کدام از قوانین طبیعی راهشان پیروی نمی‌کنند. مدار سیاره‌ها به گرد خورشید - به استثنای پلوتون - اغلب دایره‌ای شکل است، ولی دنباله‌دارها مدارشان کشیده و دراز است. در بیشتر مواقع تا آن حد گسترده که برخی از آنها برای صدها هزار سال از دیدرس خارج می‌شدند.

مدار سیاره‌ها - به استثنای پلوتون - به دور خورشید در همان سطح معمول قرار دارد. سطح دنباله‌دارها بسیار متغیر است. در خور توجه‌تر اینکه، هنگامی که همه سیاره‌های شناخته شده برای ما در خلاف سوی عقربه‌های گاه‌شمار به دور خورشید می‌چرخند، بسیاری از دنباله‌دارها در سوی وارونه (موافق حرکت عقربه‌های گاه‌شمار) حرکت می‌کنند. اخترشناسان قادر به توضیح نیستند که چه

نیروی یا چه پیشامدی دنباله‌دارها را پدید آورده و آنها را در مدار نابهنجارشان قرار داده است. پاسخ ما مردوک است.

با حرکت در راه وارونه در سطح مداری خود، او سپاهیان تیامات را به شکل قطعات کوچک‌تر در هم شکسته، پراکنده کرده و گرانش سترگش که اصطلاحاً دام نامیده شده، آنها را تحت تأثیر قرار داده:

به دامشان افکنده

آنها خود را گرفتار دیده‌اند

همه دار و دسته و دیوهایی که در کنارش رژه می‌رفتند

غل و زنجیرشان کرده

دست‌هایشان را بسته

به سختی محصورشان کرده

تا آنها نتوانند فرار کنند.

پس از پایان نبرد، مردوک لوح سرنوشت (مدار مستقل کینگو) را از کینگو گرفته و آن را به سینه خود چسبانده:

مدارش به شکل یک مدار خورشیدی با منحنی همیشگی در آمده است. از این هنگام مردوک همیشه آماده‌ی بازگشت به صحنه نبرد سماوی بوده است. پس از درهم شکستن تیامات، مردوک سوی آسمان‌ها رهسپار شده است. در فضای درونی - نزدیک‌تر به خورشید - گرد خورشید چرخ‌زده و از همان راهی که آمده بود و از کنار سیاره‌های دورتر گذشت. از کنار Ea / نپتون که بدشان نمی‌آمد مردوک را به چنگ آورند، و انشار / کیوان که پایه‌گذار پیروزی مردوک بود.

از آن هنگام این مدار جدید، مردوک را به صحنه پیروزی‌اش بازمی‌گردانده؛ برای تقویت چیرگی‌اش بر خدایان از پای درآمده، تیامات و کینگو.

پرده نمایش که به بخش پنجم می‌رسد، اگر ما تا اینجا آگاه نبوده‌ایم، از این به بعد باید آگاه باشیم که سرگذشت کتاب مقدسی پیدایش با حماسه‌ی آفرینش میان‌رودانی به نقطه مشترک می‌رسد و تنها در این نقطه است که آفرینش زمین و آسمان به راستی آغاز می‌شود.

با کامل شدن نخستین گردش مداری‌اش به گرد خورشید، مردوک دوباره با تیامات رودرو می‌شود؛ با تیامات بی‌جان. خداوندگار به آرمیدن پرداخت. به آن پیکر غول‌آسا خیره شد و اندیشید که چگونه از آن بهره‌برداری کند و از آن لاشه‌ی مرده چه بیافریند... آن را چون صدف حلزون دو کپه‌ای از هم گسیخت. این بار مردوک خود به سیاره از پای درآمده برخورد، تیامات را به دو بخش تقسیم کرد و کاسه سر، یا بخش فوقانی‌اش را، از هم شکافت و با نیمه فوقانی گنبد آسمان را ساخت.

سپس یکی از قمرهای دیگر مردوک، یکی که باد شمالی نامیده می‌شد، بخش جدا شده را در

هم شکست. برخورد سنگینی که به این بخش وارد شد چنین مقدر نمود که زمین شود. این بخش صاحب مداری شد، جایی که پیش از این سیاره‌ای در آن صاحب مداری نبود.

خداوندگار بخش عقبی تیامات را زیر پاله کرد

با جنگ افزایش کاسه سر متصل شده او را برید و آزاد کرد

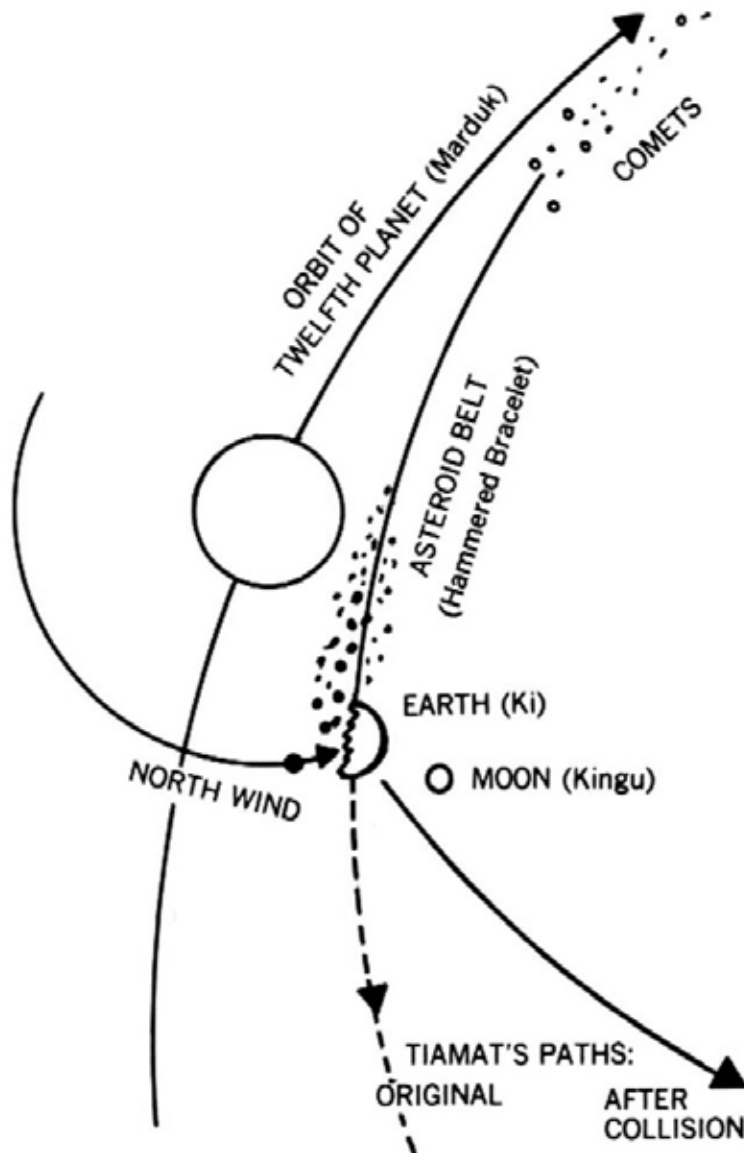
او رگ‌های خونس را قطع کرد

و باعث شد که باد شمالی آن را به جایگاه ناآشنایی ببرد

زمین به وجود آمده بود!

بخش فروتر سرنوشت دیگری داشت، بر راه دومین مدار، مردوک خود به آن برخورد کرده و به

قطعات بی‌شمار تقسیمش کرده:



با بخش دیگرش، او پوششی برای آسمان‌ها به وجود آورد:

آنها را در هم قفل کرد و چون نگهبان شب به آنها جایگاهی بخشید. او عقبه تیامات را خماند تا نوار بزرگی از آن بسازد. نواری چون یک دستبند. قطعات این نیمه شکسته شده به دستبندی در آسمان تبدیل شدند و به شکل حفاظی میان سیاره‌های درونی و سیاره‌های بیرونی در آمدند. آنها درون یک نوار بزرگ کشیده شدند. کمربند خرده سیارک‌ها آفریده شد.

اخترشناسان و فیزیکدان‌ها بر این نظر هستند که تفاوت‌های سترگی میان سیاره‌های درونی (تیر، آناهیتا، زمین و ماهش و بهرام) و سیاره‌های بیرونی (برجیس و بقیه) وجود دارد. این دو گروه با کمربند خرده سیارک‌ها از هم جدا می‌شوند. اکنون ما آگاه شده‌ایم که در دوران باستان، در حماسه سومریان، با این پدیده‌ها آشنا بوده‌اند. افزون بر آن برای نخستین بار ما یک بازگویی دانشوارانه کیهان‌شناختی همسان از رویدادهایی که به ناپدید شدن سیاره گمشده منجر شده ارایه کرده‌ایم که در کنار دنباله‌دارها کمربند سیارک‌ها و زمین را به وجود آورده است.

پس از اینکه چند قمر و زبانه الکتریکی‌شان تیامات را به دو نیم کردند، دیگر قمر مردوک، نیمه بالایی را قطع کرد و چون سیاره خودمان آن را سوی مدار تازه‌ای سوق داد؛ سپس مردوک بر مدارش نیمه پایینی را خرد کرد و آنها را به یک نوار سماوی بزرگ کشاند. بدین‌سان به هر معمایی که به آن اشاره کرده‌ایم با به کارگیری «حماسه آفرینش» در فرجام رمزگشایی ما پاسخ داده شده است.

افزون بر آن ما پاسخ به این پرسش را هم فراهم کرده‌ایم که چرا قاره‌های زمین بر یک سو جمع شده‌اند و یک فضای ژرف (بستر اقیانوس آرام) بر سوی مخالف وجود دارد. روشن است که منبع همیشگی آب تیامات است که هیولای آبی نامیده شده بوده و این دلیلی است که زمین، به‌عنوان بخشی از تیامات، به همان اندازه از این آبها بهره‌مند شده است. به راستی پژوهشگران امروزی زمین را به عنوان سیاره آبی توصیف می‌کنند. چون تنها سیاره شناخته شده سیستم خورشیدی است که از چنین آبهای زندگی بخشی بهره‌مند شده است.

اگر چه انگاره‌های آغاز آفرینش ممکن است جدید به نظر برسند، ولی در دوران پیامبران و حکیمانی که گفته‌هایشان کتاب عهد عتیق را به وجود آورده به عنوان حقیقت محض مورد پذیرش بوده‌اند. اشعیا نبی چنین می‌دید که در «دوران نخستین باستانی» توانایی خداوند «یگانه مغرور را آفرید، هیولای آبی را به حرکت درآورد و همه آبهای Tehom-Raba را خشکانید». (تهوم یا آبهای جوی). در مزامیر داوود یهوه را «پادشاه دیرینگی من» نامیده و در چندین آیه به دیدگاه افسانه آفرینش اشاره می‌کند. «با قدرتت، آبها را پراکندی، رهبر دیوهای دریایی را شکست دادی».<sup>۲۹</sup>

کتاب ایوب یادآوری نموده که چگونه این خداوندگار سماوی به «همراهان یگانه مغرور ضربه زده»

۲۹. البته به احتمال زیاد سیچین تفسیر و نقل قول‌هایش را بر اساس نسخه‌های یونانی یا عبرانی عهد عتیق انجام داده، چون در نسخه انگلیسی شما با چنین مفاهیمی مواجه نمی‌شوید. البته نویسنده اشاره‌ای به این نکرده که از چه نسخه‌هایی استفاده نموده است. م

و با پیچیدگی نجومی در خور توجهی خداوندگار را ستایش نموده:

این hammered در جایگاه Tehom گسترانیده می شود

زمین در پوچی معلق می ماند

از توانایی او آبها ساکن شدند

از توانایی های او هر متکبری درهم شکست

از توفان او هر بازوبند آهنینی از هم می پاشیده

دست های او چونان اژدهایی که پیچ و تاب بگیرد

خفه کننده بودند

(کتاب ایوب: ۱۳-۲۶:۷)

پژوهشگران کتاب مقدس اکنون آگاه شده اند که عبارت عبری Tehom (آب ژرف) از Tiamat مشتق شده و بر همین اساس Tehom-Raba به معنی تیامات کبیر است و به آن معنی است که دریافت کتاب مقدس از رویدادهای کهن بر پایه حماسه کیهان شناختی سومری قرار دارد.<sup>۳۰</sup> به جاست که روشن شود که نخستین و نامی ترین در میان این همانندی ها، آیه های آغازین کتاب پیدایش هستند.

توصیف اینکه چگونه باد خداوندگار بر آبهای Tehom وزید و چگونه درخشش خداوندگار (مردوک در نگارش بابلی) با ضربه و شکافتن تیامات پرتوی بر تاریکی افکند و زمین و Rakia (به راستی کمر بند خرد سیارک ها) را آفریده کرده است. این نوار سماوی (پیش از این به گنبد افلاک / آسمان برگردان می شده) سپهر نامیده شده است. کتاب پیدایش (۱:۸) به روشنی گفته که این hammered out bracelet است که خداوندگار آسمان (shamaim) نامیده است.<sup>۳۱</sup>

همچنین متون آکدی این منطقه سماوی را the hammered bracelet نامیده و توصیف می کنند که چگونه مردوک بخش فروتر تیامات را به حدی کشید و گستراند که دو سرش را به هم متصل کرد و آن را به شکل یک دایره بزرگ همیشگی در آورد. متون سومری شکی باقی نمی گذارند که این سپهر ویژه، سوا از مفهوم رایج آسمان ها و فضا، همان کمر بند خرد سیارک ها است.

زمین ما و کمر بند سیارک ها «سپهر و زمین»، هم منابع کتاب مقدسی و هم میان رودانی هستند که، هنگامی که تیامات به وسیله پروردگار سماوی نابود شده به وجود آمده اند. پس از اینکه باد شمالی

۳۰. این کیهان شناختی سومری به شدت بر قرآن هم تأثیر گذاشته بطوریکه قرآن در آیه ۵۴ فرقان آغاز آفرینش انسان را از آب دانسته: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» و در آیه ۴۵ نور نه تنها انسان که مبدأ آفرینش هر جنبیده ای را آب معرفی کرده است: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ». در آیه ۳۰ انبیاء به صورت عام و کلی تر بیان می کند که هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا». آیه ۷ هود از بودن عرش خدا بر آب خبر می دهد: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَ أَوْ كَسَى اسْتِ كِهَ اسْمَانِ هَا وَ زَمِينِ رَادِر شِشِ مِرْحَلِهَ اَفْرِيدِ وَ عَرِشِ، اَوْ بَرِ اَبِ بُوْدِ».

۳۱. خدا سق را بساخت که آبهای زیر سقف را از آبهای بالای سقف جدا ساخت و خدا سق را آسمان نامید. ترجمه پیروز سیار در اینجا hammered out bracelet به سق ترجمه شده که در واقع منظور همان کمر بند سیارک ها است. م.

زمین را به جایگاه سماوی تازه‌اش رانده، زمین مدار خودش را به گرد خورشید صاحب شده (پیامد آن پیدایش فصل‌ها بوده) و با چرخش محوری (روز و شب را موجب شده است).  
متون میان‌رودانی ادعا می‌کنند که یکی از وظایف مردوک، پس از اینکه او زمین را آفریده کرده، واگذار کردن روزهای خورشید به زمین و برپایی روز و شب بوده است.  
تصورات کتاب مقدسی هم به‌سان آن هستند:

و خدا گفت:

چراغ‌هایی در سقف آسمان (hammered Heaven) باشند

تا روز را از شب جدا سازند

اینها نشانه‌های سماوی فصل‌ها و روزها و سال‌ها باشند

امروزه پژوهشگران بر این باورند که پس از اینکه زمین یک سیاره شده، گوی داغی با آتشفشان‌های فعال و آسمانش پر از بخار و ابر بوده است. با آغاز کاهش دمای هوا، بخارها به آب تبدیل شده‌اند و زمین به خشکی‌ها و اقیانوس‌ها تبدیل شده است. لوح پنجم انوما الیش، اگر چه آسیب فراوانی دیده، ولی دقیقاً همان داده‌های دانشوارانه را عرضه می‌کند. تیامات را چون گدازه روان توصیف می‌کند. حماسه آفرینش به درستی این پدیده را پیش از شکل‌گیری اتمسفر، اقیانوس‌ها و اقلیم‌های زمین قرار می‌دهد. «آبهای ابرها جمع شده» اقیانوس‌ها شکل گرفتند و بنیادهای زمین - اقلیم‌هایش - سر بر آوردند. چون سرما فراگیر شد باران و مه شکل گرفتند. با این حال ترشحات / گدازه‌ها ادامه پیدا کردند و روی هم انباشته شدند «لایه‌ای روی لایه دیگر» و عوارض طبیعی زمین شکل گرفت. بار دیگر به‌سان این کتاب مقدس به روشنی می‌گوید که:

و خدا گفت: و آبهایی که زیر آسمان است در جایی انباشته شود و خشکی پدید گردد و چنین شد. زمین با اقیانوس‌ها، قاره‌ها و جو، اکنون برای شکل‌گیری کوه‌ها، رودخانه‌ها و دره‌ها آماده بود. با نسبت دادن همگی آفرینش به خداوندگار مردوک، انوما الیش سرگذشت را ادامه می‌دهد:

سر تیامات [زمین] را در جای خود قرار داد

او کوه‌ها را بر آن برافراشت

چشمه‌ها را جوشاند

و [از تندی] سیلاب‌ها کاست

از وسط چشم‌هایش او

دجله و فرات را بیرون آورد

از پستان‌هایش او کوه‌های بلندبالا را شکل داد

برای جهیدن چشمه‌ها کاوش نمود



و آب به دست آورد

این به راستی با یافته‌های امروزی هم‌خوانی دارد

هم کتاب پیدایش و هم انوما الیش و دیگر متون میان‌رودانی، آغاز زندگی بر زمین را در آبها قرار داده‌اند، در پی آن انبوهی از باشندگان زنده و مرغ‌هایی که پرواز می‌کنند.

«آبها از جنبش جانداران جنبیده شوند و پرندگان بر فراز زمین بر پهنه آسمان به پرواز درآیند».

باشندگان زنده برابر با گونه‌شان آفریده شدند: باشندگان خزنده و احشام و چهار پایان بر زمین پدیدار شدند. با پیدایش انسان بر زمین، واپسین کار آفرینش هم صورت گرفت.

«خدا جانوران عظیم دریایی و جمله جانداران لغزنده را آفرید، که آبها آنها را بر وفق گونه‌شان به جنبش در آوردند و همه جنس بالدار را بر وفق گونه‌شان... خدا گفت: انسان را به گونه خویش و به‌سان خود بسازیم».

به‌عنوان بخشی از نظم نوین سماوی بر زمین

مردوک

آن‌سان که پیداست ماه یزدانی (خدای ماه) را ساخته

نشان شب را به او اختصاص داده

و روزهای هر ماه را برایش آشکار کرده

این خدای سماوی که بوده؟

متن او را SHESH.KI (خدای سماوی که پشتیبان زمین است) می‌نامد. پیش از این در حماسه از سیاره‌ای با این نام سخن گفته نشده ولی هنوز در آنجاست «گرفتار فشار سماوی‌اش (میدان گرانش)» ولی منظور میدان گرانشی کدام سیاره است: تیامات یا زمین؟

به نظر می‌رسد که وظایف و ارجاع‌ها به تیامات و زمین درخور جایگزینی‌اند. زمین تجسم دوباره تیامات است و ماه که پشتیبان زمین نامیده شده، دقیقاً همان کینگو تیامات و قمر آغازینش. حماسه آفرینش مخصوصاً کینگو را از سپاهی تیامات بودن بی‌بهره نموده، سیاره‌ای که فرو ریخته و پراکنده شده و چون یک دنباله‌دار حرکتش به گرد خورشید وارونه شده است.

پس از اینکه مردوک نخستین مدارش را تکمیل کرده و به صحنه نبرد بازگشته، او سرنوشت مجزای کینگو را مقدر نموده:

و کینگو در میانشان رییس شده بود

مقدر شده بود که او همچون خدا DUG.GA.E

در میانشان به حساب آید

چون حقتش نبود

لوح سرنوشت‌ها از او گرفته شد

ولی پس از آن مردوک کینگو را نابود نکرد

او را با ستاندن مدار مستقلش مجازات کرد. چون او هیکلش رشد کرده بود، تیامات مداری برایش در نظر گرفته بود. از یال و کوپال کینگو کاسته شد و او یک خدای بازمانده ماند و شد سیاره‌ای عضو منظومه خورشیدی ما و بدون مدار دوباره به یک قمر تبدیل شد.

بخش فوقانی تیامات به مدار تازه‌ای پرتاب شده بود (به عنوان سیاره‌ای جدید به نام زمین). نظر ما این است که کینگو هم‌راستای زمین کشیده شده و کینگو قمر پیشین تیامات همان ماه است. پس از تبدیل شدن به DUG.GA.E کینگو عناصر حیاتی‌اش که عبارت بودند از جو، آب و مواد رادیواکتیویته را از دست داده، از اندازه‌اش کاسته شده و به توده گلی بی‌جان تبدیل شده است.

این عبارت‌هایی که سومریان از آنها بهره می‌برند توصیف درخور ماه عاری از زندگی ما است. آنچه بر او گذشته به تازگی یافته شده است. تقدیری که برایش رقم خورده این بوده که این قمر کارش را به‌عنوان KIN.GU (فرستاده کبیر) آغاز کرده و به‌عنوان DUG.GA.E (دیگی سربی) به کار خود پایان داده است.

L. W. King (الواح هفتگانه آفرینش) از وجود سه بخش از یک لوح اساطیری - نجومی خبر می‌دهد که نگارش دیگری از نبرد مردوک با تیامات را داستان می‌کند؛ در برگیرنده اشعاری که با نابود کردن کینگو به وسیله مردوک سروکار دارند. سپس لوح سرنوشت را در کشاکش جنگ به زور از کینگو جدا کرد و در دست‌های خودش نگه داشت.

کوشش‌های بیشتر B. Landesberger (در ۱۹۲۳ در بایگانی پژوهش درباره خط میخی) جهت ویرایش و ترجمه کامل نوشته، منجر به اثبات این مسئله می‌شود که نام‌های کینگو / Ensu / و ماه درخور تعویض هستند.

چنین متونی نه تنها نتیجه‌گیری ما مبنی بر اینکه قمر بنیادین تیامات ماه ما شده را تأیید می‌کنند، بلکه در کنار آن یافته‌های ناسا درباره یک برخورد بزرگ را نیز شرح می‌دهند: اینکه «هنگامی بوده که اجزاء سماوی به اندازه شهرهای بزرگ به ماه برخورد کرده‌اند».

هم یافته‌های ناسا و هم متون یافته شده به وسیله L. W. King ماه را به عنوان سیاره‌ای که ویران شده توصیف می‌کنند. مهرهای استوانه‌ای پیدا شده که نبرد سماوی را به تصویر کشیده‌اند و مردوک را در حال نبرد با یک خدای مؤنث درنده نشان می‌دهد. یکی از این تصاویر مردوک را در حال پرتاب آذرخش به سوی تیامات نشان می‌دهد. در این میان به روشنی آشکار است که کینگو در هیبت ماه، در محافظت از آفریننده‌اش تیامات کوشش دارد.



این تصویر گواهی است بر اینکه ماه زمین و کینگو هر دو یکی و قمر هستند؛ امری که واقعیت ریشه‌شناسی لغوی‌اش این گمانه را بیشتر به باور تبدیل می‌کند که نام خدا Sin مدت‌ها بعد با ماه پیوند خورده است. نامی که از S.U.EN مشتق شده (خداوندگار برهوت). پس از تعیین تکلیف تیامات و کینگو، مردوک بار دیگر «آسمان‌ها را پیموده و قلمروها را به دقت مورد بررسی قرار داده». در این حین توجهش به جایگاه سکنی Nudimmud (نپتون) جلب شده تا سرنوشت پایانی گاگا، قمر پیشین Anshar / کیوان، که فرستاده‌ای سوی سیاره‌ها بود را آشکار کند.

حماسه ما را مطلع می‌کند که یکی از واپسین کارهای مردوک در آسمان‌ها تعیین این خدای سماوی «در یک جای نهانی بوده». مداری تا پیش از این ناشناخته رو به «ژرفاها»، رو به فضای بیرونی، و ریزنی در این ژرفای آبی به دوش او نهاده شده است. در راه این جایگاه جدید سیاره US.MI نام گرفته (کسی که راه را نشان می‌دهد)، همان دورترین سیاره ما نپتون.

بر پایه حماسه آفرینش، مردوک روی یک نکته تأکید داشته که:

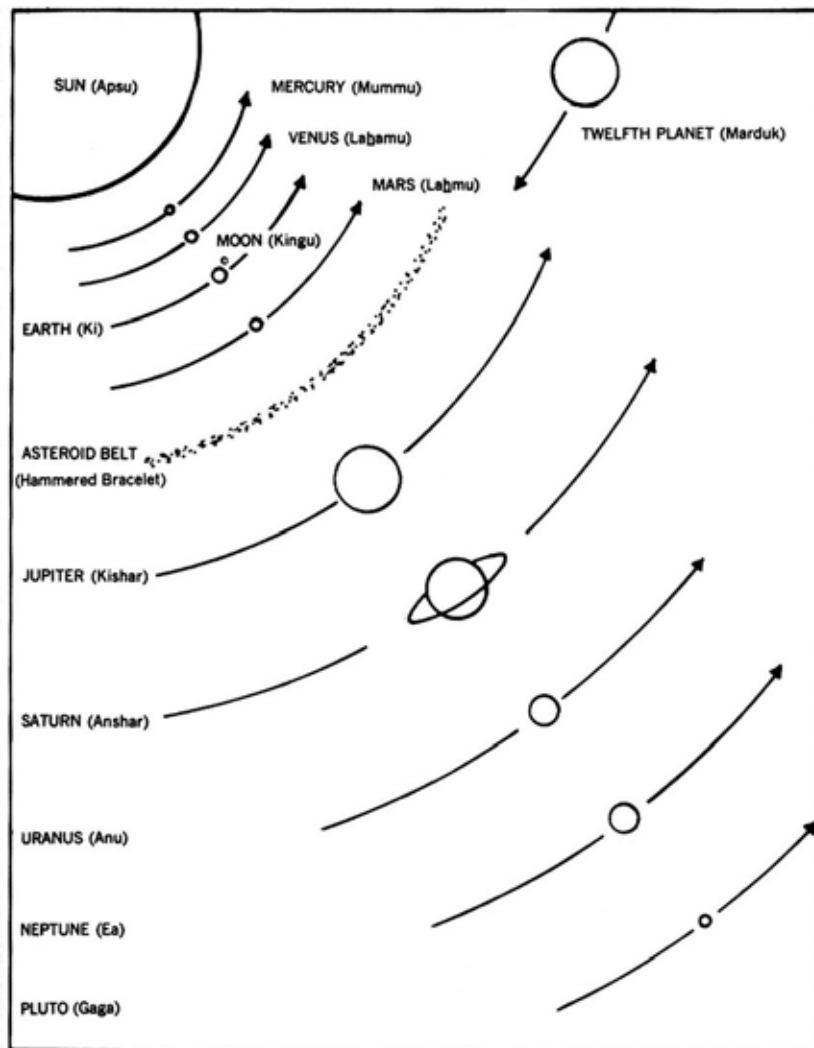
«راه‌های خدایان سماوی به خواست من استادانه دگرگونی داده شدند... آنها می‌بایست به دو گروه جدید تقسیم می‌شدند».

کاری که او به راستی انجام داده بود.

او نخستین شریک خورشید در آفرینش را از فهرست سماوی حذف کرده است. او زمین را به وجود آورد و او را در مدار تازه‌ای نزدیک خورشید قرار داد. او دستبندی در آسمان‌ها ساخت، نواری از خرده سیارک‌ها که سیاره‌های درونی را از سیاره‌های بیرونی جدا می‌کند.

او بارزترین اعمار تیامات را به دنباله‌دارها تبدیل کرد و قمر آغازینش کینگو را در مداری به گرد زمین گذاشت که شد ماه و قمر کیوان، گاگا را جابه‌جا کرد که به سیاره پلوتون تبدیل شود. سیاره‌ای

که خصوصیات مداری خود مردوک را از آن خود نموده است (بسان صفحه مداری دگرگون). معماهای منظومه خورشیدی ما، گودال‌های اقیانوسی روی زمین، خرابی و انهدام روی ماه، مدارهای وارونه دنباله‌دارها، پدیده معمایی پلوتون، همگی بنا بر رمزگشایی ما به وسیله حماسه آفرینش میان‌رودانی پاسخ داده شده‌اند. در گیرودار اختصاص جایگاه برای سیاره‌ها، مردوک برای خود جایگاه نیبیرو را برگزیده و آسمان‌ها را درنوردیده و منظومه خورشیدی جدید را برانداز نموده است. اکنون دوازده جسم سماوی پدید آمده، معرف دوازده خدای بزرگ.





## فصل هشتم

# پادشاهی ملکوت

مطالعه و بررسی حماسه خلقت و متون موازی (حماسه بابلی خلقت اثر S. Langdon) نشان می‌دهد که زمانی بعد از ۲۰۰۰ پیش از میلاد، مردوک پسر انکی موفق شده که در درگیری با نینورتا پسر انلیل بر سر رهبری در میان خدایان پیروز شود. بنابراین بابلی‌ها حماسه خلقت اصلی سومری را بازنویسی کرده‌اند و تمامی اشاره‌ها به نینورتا و اغلب اشاره‌ها به انلیل را حذف کرده و نام سیاره مهاجم را به مردوک تغییر دادند.

برکشیدن جایگاه مردوک تا سطح شاه خدایان روی زمین توأم شده با اختصاص دادن همتای سماوی برایش، سیاره نفیلیم، دوازدهمین سیاره. بنابراین مردوک، خداوندگار خدایان (سیاره‌های) سماوی شده و شاه آسمان‌ها. برخی از محققان در نگاه اول بر این باور هستند که چون مردوک آسمانی به عنوان «جسم سماوی درخشان» توصیف شده، یا مردوک ستاره شمالی بوده یا ستاره درخشان قابل رؤیت دیگری در آسمان میان‌رودان در هنگام اعتدال بهاری.

اما Albert Schott (در کتاب مردوک و ستاره‌اش) و پاره‌ای دیگر از محققان نشان داده‌اند که به یقین همه متون نجومی میان‌رودانی از مردوک به عنوان عضوی از منظومه خورشیدی یاد کرده‌اند. از آنجایی که بقیه القاب، مردوک را به عنوان «جسم بزرگ سماوی» تجسم می‌کنند و «آن که درخشان است»، این نظریه از اهمیت بیشتری برخوردار شده که مردوک به موازات خدای مهربان Ra که محققان او را خدای خورشید معرفی کرده‌اند، خدای خورشید بابلی‌ها بوده است. متون باستانی مردوک را چون کسی توصیف کرده‌اند که «بلندی‌ها و آسمان‌های دوردست را می‌کاود... دیهیم بر سر و درخشان، و آن چنان درخششی که موجب ترس آمیخته با احترام می‌شود». این ظاهراً پشتیبان این فرضیه است، اما همین متن در ادامه می‌گوید که:

«او سرزمین‌ها را همچون خورشید / Shamash برانداز می‌کند» اگر چه که برخی خصوصیات مردوک به خورشید شبیهش می‌کند، اما به یقین او نمی‌توانسته خورشید بوده باشد.

اگر مردوک خورشید نبوده، پس او کدام یک از سیاره‌ها می‌توانسته باشد؟  
متون نجومی باستانی در تطبیق آن با هر یک از سیاره‌ها ناتوان بوده‌اند. با توجه به برخی القاب (مثل پسر خورشید)، محققان توجهشان به زحل جلب شده است. توصیف مردوک به عنوان یک سیاره متمایل به قرمز، پای مریخ را هم به میان کشیده است. اما متون مردوک را در markas shame / مرکز آسمان قرار داده‌اند و این بسیاری از محققان را متقاعد کرده که شایسته‌ترین سیاره برای این جایگاه مشتری است که در مرکز خط سیاره‌ها قرار دارد:

عطارد، زهره، زمین و مریخ، مشتری و زحل و اورانوس و نپتون و پلوتون.  
این فرضیه‌آکنده از تناقض است:

محققانی که این فرضیه را مطرح کرده‌اند همان محققانی هستند که معتقدند کلدانی‌ها از سیاره‌های فراسوی زحل بی‌خبر بوده‌اند. این محققان زمین را در فهرست سیاره‌ها جای می‌دهند، در حالی که همین محققان بر این استدلال بوده‌اند که کلدانی‌ها زمین را چون یک مرکز سطح در سیستم‌های سیاره‌ای می‌پنداشته‌اند. آنها ماه را از قلم انداخته‌اند در حالیکه اغلب میان‌رودانیان ماه را در میان «خدایان سماوی» قرار داده‌اند. برابر دانستن سیاره دوازدهم با مشتری جوابگو نیست.  
حماسه خلقت به وضوح گفته که مردوک مهاجمی از خارج از منظومه خورشیدی بوده و پیش از برخورد با تیامات سیاره‌های بیرونی (شامل زحل و مشتری) را پشت سر گذاشته است.

سومریان آن را سیاره Nibiru (سیاره نقطه تلاقی) نامیده‌اند.

نسخه بابلی حماسه خلقت داده‌های نجومی زیر را ارائه می‌کند:

سیاره نیبیرو

محل تلاقی آسمان و زمین را به تصرف خود درآورد

فراز و فرود

سیاره‌ها حق گذر ندارند

آنها می‌بایست منتظر ورود او باشند

سیاره نیبیرو

الماس درخشان آسمان

که موقعیت کلیدی را در اختیار دارد

به او ادای احترام خواهند نمود

سیاره نیبیرو

هیچ‌گاه خسته نمی‌شود

در قلب تیامات به گردش ادامه می‌دهد



بگذارید نامش را «همیشه در گردش» بگذاریم

همانی که میانه‌ترین نقطه را در تصرف دارد

این خطوط اطلاعات تکمیلی و نهایی برای تقسیم دیگر سیارات به دو گروه مساوی را فراهم می‌کند. سیاره دوازدهم «در قلب تیامات به گردش ادامه می‌دهد». مدارش آن را حول خود می‌چرخاند و می‌چرخاند تا به نقطه موعود، جایی که تیامات در آن بوده، برسد.

در یافتیم که متون نجومی که در سطح بسیار بالایی با دوره‌های نجومی سروکار دارند و فهرست سیاره‌ها را در رده‌بندی نجومی خود آورده‌اند هم اشاره می‌کنند که مردوک در جایی بین مشتری و مریخ بوده است. از آنجا که سومریان نسبت به همه سیاره‌ها آگاهی داشته‌اند، قرارگیری سیاره دوازدهم در موقعیت مرکزی نتیجه‌گیری ما را تأیید می‌کند.

عطارد، زهره، ماه، زمین و مریخ

### مردوک

مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون

اگر مدار مردوک آن را به جایی که زمانی تیامات در آن بوده می‌برد، یعنی تقریباً در نزدیکی ما (بین مریخ و مشتری) پس چرا ما این سیاره‌ی احتمالاً بزرگ و درخشان را هنوز رؤیت نکرده‌ایم؟  
متون میان‌رودانی از مردوک چون جرم سماوی سخن می‌گویند که از قلمروهای ناشناخته‌ای در آسمان و از کیهانی دور از دسترس به منظومه خورشیدی رسیده است.

«او دانش پنهان را بررسی می‌کند... او تمامی منزلگاه‌های کیهانی را می‌بیند».

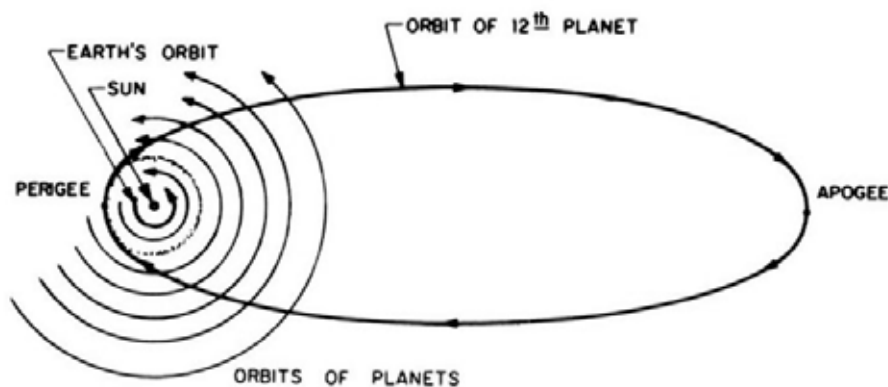
او «ناظر» همه سیاره‌ها توصیف شده است. مدارش طوری است که او را قادر می‌کند بر بقیه احاطه داشته باشد. «مدارشان را در تصرف او نگه داشته». به دورشان حلقه می‌زند. مدارش نسبت به هر سیاره دیگری بلندتر و بزرگ‌تر است. بنابراین به نظر Franz Kugler (در کتاب نجوم و ستاره‌شناسی در بابل) مردوک یک جسم سماوی سریع‌السیر بوده، مدارش شبیه به یک ستاره دنباله‌دار، یک بیضی بزرگ بوده است. مثل یک مدار بیضی‌شکل، روی خورشید به عنوان یک مرکز ثقل متمرکز شده و یک نقطه اوجی دارد - دورترین نقطه از خورشید که در آن گریز برای بازگشت آغاز می‌شود - و یک نقطه فرود (حضیض) نزدیک‌ترین نقطه خورشید. جایی که بازگشت به فضای بیرون از منظومه خورشیدی آغاز می‌شود.

متوجه شده‌ایم که دو تا از این مبانی در متون میان‌رودانی به مردوک مربوط شده‌اند.

متون سومری شرح داده‌اند که سیاره از AN.UR (جایگاه آسمانی) به E.NUN (جایگاه سروری) عزیمت نموده است.

حماسه خلقت از مردوک می‌گوید:

او از قلمروها گذشت و قلمروها را مورد بررسی قرار داد...  
 خداوندگار عمق ساختار را بررسی کرد و برآورد نمود  
 او مهم‌ترین جایگاهش E-Shara را برقرار نمود  
 جایگاه بزرگ در آسمان E-Shara را او بنا نمود.  
 بنابراین یک جایگاه مهم در اعماق پهنه فضا بوده است. دیگری در آسمان بنا شده است. درون  
 کمربند سیارک‌ها بین مریخ و مشتری.

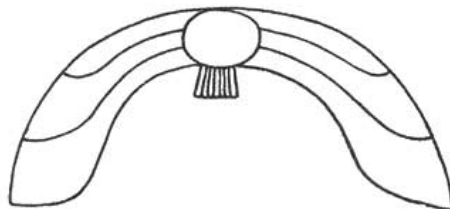
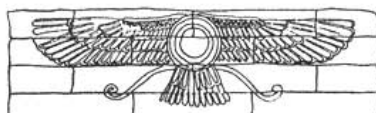
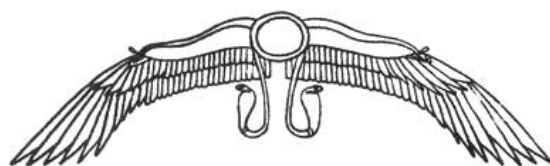


عبرانیان باستان، به پیروی از تعالیم جد سومری‌شان ابراهیم اور، خدای متعالشان را به این سیاره پیوند می‌زدند. شبیه متون میان‌رودانی، بسیاری از کتاب‌های موجود در عهد عتیق، خداوندگار را آن‌چنان توصیف می‌کنند که در «عرش آسمان» جایگاه دارد، جایی که او «نسبت به سیاره‌ها در هنگام طلوع بهترین دید را دارد».



یک خدای سماوی و نادیدنی در آسمان‌ها دور تا دور یک حلقه می‌گردد.  
 کتاب ایوب این تصادف سماوی را توصیف کرده؛ ضمن اینکه به شکل بارزی خطوط زیر را به نظم درآورده و توضیح می‌دهد که این سیاره‌ی بلند مرتبه به کجارفته:  
 در آن اعماق، مداری مشخص کرد  
 جایی که نور و تاریکی در دورترین مرزهایشان در هم می‌آمیزند  
 مزامیر صریح‌تر از این عظمت سیاره را توصیف کرده:  
 ملکوت از شکوه خداوندگار باخبر بود  
 چونان دامادی که به خیمه (حجله) می‌رود  
 همانند پهلوانی که باید از مسیری بدود هیجان‌زده است  
 از انتهای آسمان می‌آید  
 و می‌چرخد و دوباره راه به انتهای آسمان می‌برد

چون رهنوردی بزرگ در آسمان‌ها شناخته شده، در نقطه اوجش تا حد گزاف در آسمان‌ها اوج می‌گیرد و سپس فرود آمده در نقطه حضيض در برابر آسمان خم می‌شود؛ سیاره‌ای که چون یک گوی بالدار به تصویر کشیده شده است.

هر جا که باستان‌شناسان بقایایی را از دل خاک‌های شرق نزدیک باستان بیرون کشیده‌اند، نماد گوی بالدار پدیدار شده است. بر فراز معابد و کاخ‌ها، حک شده بر صخره‌ها و مهرهای استوانه‌ای و نقاشی شده بر دیوارها. همراه شاهان و کاهنان هست و بالای اورنگ‌هایشان جای گرفته است. در صحنه‌های نبرد میان زمین و آسمان معلق است و برارابه‌هایشان حکاکی شده است. این نماد بر گل و فلز و سنگ و اشیاء چوبی مزین شده است. حکمرانان سومر، آکد، بابل و آشور و ایلام و اورارتو و ماری و نوزی و میتانی و کنعانی، همگی این نماد را حرمت می‌نهادند. شاهان هیتی، فراعنه مصر و حکمرانان اعظم پرشیا (ایران) همگی از این نماد برای فرماندهی عالی استفاده می‌کردند و برای هزاران سال چنین مانده است.



در گرانیگاهِ باورهای مذهبی و نجومی جهان باستان، اعتقادِ راسخ به این بوده که دوازدهمین سیاره، سیاره خدایان، در منظومه خورشیدی باقی مانده و مدار عظیمش به صورت دوره‌ای، این سیاره را به زمین نزدیک می‌کرده و برای مدتی در مجاورت زمین قرار می‌گیرد. نشانِ فرتور نگاشت دوازدهمین سیاره «سیاره نقطه تلاقی» صلیب بوده است.

نشان میخی‌اش  به معنی Ami و الهی در زبانهای سامی به حرف طا (بیست و سومین وات الفبای عبری) دگرگون شده  به معنی «نشان». در واقع تمامی مردم جهان باستان بر این عقیده بودند که نزدیک شدن‌های دوره‌ای دوازدهمین سیاره نشان تحولات انقلابی، دگرگونی‌های عظیم و سرآغاز دوره‌های نوین است.

متون میان‌رودانی از ظهور دوره‌ای سیاره چون یک واقعه قابل رؤیت و قابل پیش‌بینی سخن می‌گویند:  
سیاره کبیر

به رنگ قرمز تیره‌اش ظاهر می‌شود

او آسمان را نصف می‌کند و

در مقام نیبیرو می‌ایستد

بسیاری از متونی که با ظهور سیاره سروکار دارند متون نشانه‌شناسانه‌ای هستند که اثر واقعه را بر زمین و بشریت پیشگویی می‌کنند. R. Campbell Thompson در کتاب گزارش‌هایی از کیمیاگران و منجمان نینوا و بابل، تعدادی از این نوع متون را زنده کرده است، متونی که پیشرفت این سیاره را ردیابی کرده‌اند تا آنجا که مشتری را دور زده و وارد نقطه تلاقی می‌شود:

وقتی که از جایگاه مشتری

سیاره سوی غرب گذر می‌کند

زمانی است که امنیت برقرار خواهد شد

صلح و مهربانی بر زمین مستولی خواهد شد

وقتی از جایگاه مشتری

سیاره درخشان طلوع می‌کند

و در منطقه البروج خرچنگ

نیبیرو می‌شود

آکد سرشار از فراوانی خواهد شد

شاه آکد قدرتمند خواهد شد

وقتی نیبیرو به نقطه اوج می‌رسد

دشمن شاهان خواهان صلح خواهند شد  
 خدایان دعاها را پذیرفته و تضرع‌ها را خواهند شنید  
 به هر حال نزدیک شدن سیاره به خاطر پیامدهای گرانس قوی‌اش شناخته شده بوده که باعث  
 باران و سیل می‌شده:

وقتی سیاره عرش آسمانی  
 باعث باران و سیل خواهد شد  
 وقتی که نیبیرو به نقطه حضیض برسد  
 (نقطه‌ای از مدار سیاره که به زمین نزدیک باشد. م)  
 خدایان صلح را برقرار خواهند نمود  
 و مشکلات حل خواهند شد  
 در دسرها به پایان خواهند رسید  
 باران‌ها و سیلاب‌ها به راه خواهند افتاد

شبیه به خردمندان میان‌رودانی، انبیاء عبری در پی زمان نزدیک شدن سیاره و رؤیت آن توسط  
 بشریت بودند که دوران نوینی را نوید می‌داد. شباهت‌های بین پیشگویی‌های میان‌رودانی درباره  
 صلح و رونق و رفاهی که با ظهور سیاره عرض ملکوت حاصل خواهد شد و نبوت‌های کتاب مقدسی  
 درباره صلح و عدالتی که بعد از روز خداوند (روز داوری) بر زمین مستقر خواهد شد به نحو مقتضی در  
 جملات اشعیاء بازتاب پیدا کرده:  
 و در پایان روزها رخ خواهد داد:

خداوند در میان ملت‌ها داوری کرده و بسیاری از انسان‌ها را سرزنش خواهد نمود. آنها می‌بایست  
 شمشیرهایشان را تبدیل به گاوآهن نموده و نیزه‌هایشان را به چنگک‌هایی برای هرس تبدیل کنند.  
 ملتی نباید علیه ملت دیگر شمشیر بکشد.

در تقابل با برکات عصر جدید متعاقب روز خدا، عهد عتیق خود این روز را به عنوان روزگار باران  
 و سیلاب و زمین‌لرزه معرفی می‌کند. اگر چون هم‌تایان میان‌رودانی عبارت‌های کتاب مقدس را از  
 این زاویه بررسی کنیم که از گذر یک سیاره بزرگ با کشش گرانشی فوق‌العاده قدرتمند سخن گفته  
 می‌شود، جملات اشعیاء می‌تواند به وضوح درک شود:

اشعیاء: ۱۴-۴:۱۳

همچون قیل و قال جماعتی در کوه‌ها  
 صدایی پر آشوب شبیه عده زیادی از مردم  
 ملت‌هایی از پادشاهی‌های مختلف که دور هم گرد آمده باشند

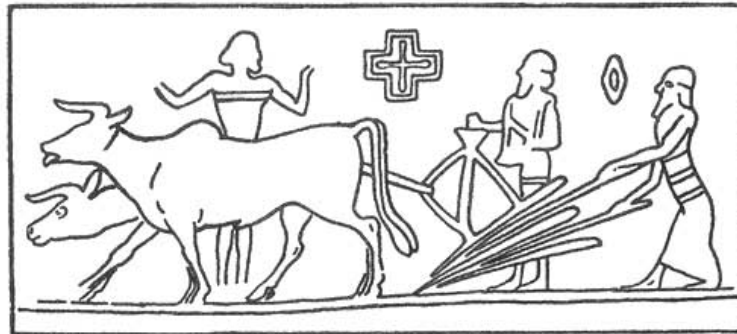
فرمانده سپاهیان، سپاهیان را برای نبرد فرمان می دهد  
 آنها از سرزمینی دور دست می آیند  
 از انتهای ملکوت  
 خدا با جنگ افزارهای غضب  
 برای نابودی کل زمین می آید...  
 بنابراین ملکوت را آشفته کرده و  
 زمین را تکان خواهد داد  
 وقتی خدای سپاهیان قصد گذر داشته باشد  
 روز خشم سوزانش خواهد بود  
 وقتی که کوه‌های روی زمین ذوب شوند و دره‌ها شکافته، چرخش محوری زمین نیز تحت تأثیر  
 قرار خواهد گرفت.

آموس نبی به صراحت پیش‌بینی کرده که:  
 آن روز فرا خواهد رسید که خداوند خدا خواهد گفت  
 من باعث خواهم شد که خورشید در ظهر غروب کند  
 و زمین در وسط روز در تاریکی فرو رود  
 وقتی زکریای نبی جار می زند که «روز خدا (روز داوری) خواهد آمد». مردم را آگاه می کند که  
 چرخش زمین به دور محور خودش در آخرین روز باقی مانده متوقف خواهد شد:

زکریا ۱۴:۷

و روزی رخ خواهد داد  
 که روشنایی نباشد  
 یخبندان غیر معمولی حاکم شود  
 و آن روزی هویدا برای خدا خواهد بود  
 که نه روزی باشد و نه شبی  
 و وقت شامگاه روشنایی باشد  
 درباره روز خدا، یوئیل نبی می گوید:  
 خورشید و ماه تاریک خواهند شد  
 ستاره‌ها تابندگی شان را از دست خواهند داد  
 خورشید تاریک خواهد شد و ماه به رنگ قرمز خون  
 متون میان‌رودانی درخشندگی سیاره را ستایش کرده و خبر داده‌اند که حتی می توان آن را در

طول روز هم مشاهده کرد: در طلوع آفتاب قابل رؤیت است و از غروب آفتاب ناپدید می شود. مهر استوانه‌ای که در نیپور پیدا شده، گروهی از کشاورزان را به تصویر کشیده که با بهت و حیرت به بالا نگاه می کنند چون دوازدهمین سیاره (که با نمادش صلیب، به تصویر کشیده شده) در آسمان قابل رؤیت است.



مردم دوران باستان نه فقط انتظار ورود دوره‌ای دوازدهمین سیاره را می کشیدند، بلکه همچنین مسیر رفت و برگشتش را هم ترسیم کرده‌اند. عبارتهای متنوع کتاب مقدسی به ویژه در اشعیا، آموس و ایوب از حرکت خداوندگار سماوی به صورت‌های فلکی گوناگون حکایت دارند.

فقط او به آسمان‌ها کشیده شد و وارد اعماق شد. او وارد سفید مایل به خاکستری شد. صورت فلکی شکارچی و شعرای یمانی و صورت‌های فلکی جنوبی یا او رو به سوی صورت فلکی گاو و قوچ لبخند زده و گاو به صورت فلکی کمان رفته است. این آیات نه فقط سیاره‌ای را در بلندترین جایگاه آسمانی توصیف می کنند، بلکه همچنین از به جنوب آمدن و حرکتش در جهت گردش عقربه‌های ساعت می گویند. درست شبیه نتیجه گیری‌های ما از داده‌های میان‌رودانی، حبقوق نبی به صراحت می گوید: «خداوندگار از جنوب خواهد آمد ... جلالش زمین را پر خواهد کرد ... و زهره به واسطه پرتوهایی که از خداوندگار دریافت می کند خواهد درخشید»

از میان انبوه متون میان‌رودانی که با این موضوع سروکار دارند یکی کاملاً واضح است:

سیاره خدا مردوک:

به محض ظهورش: عطار د

در سه درجه از کمان سماوی: مشتری

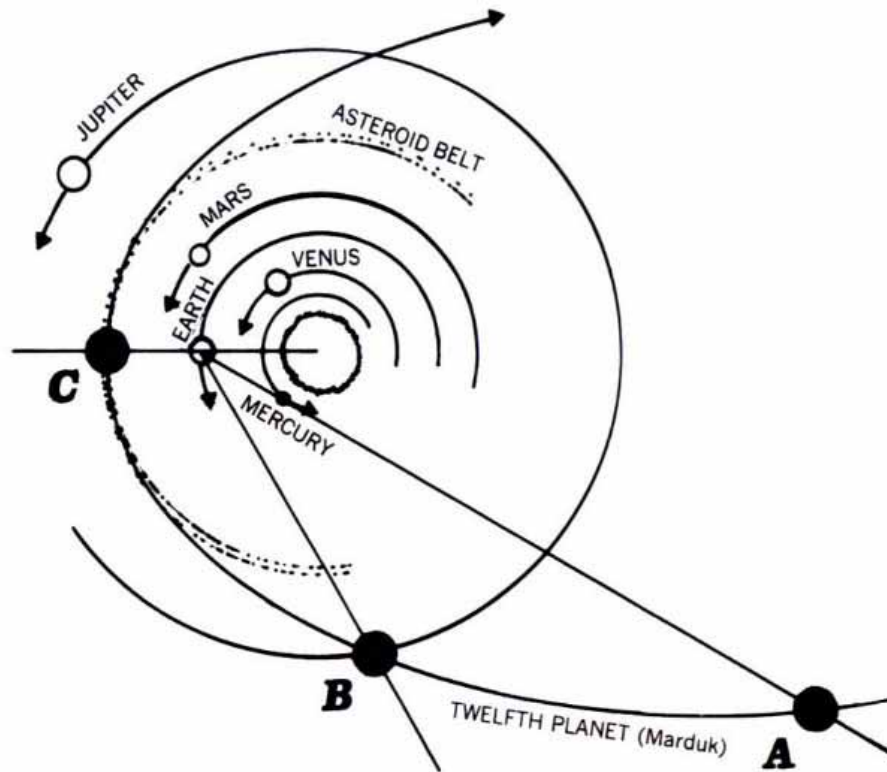
وقتی به محل نبرد سماوی می رسد:

نیبیرو.

همان طور که نمودار تصویری ضمیمه نشان می دهد، متن فوق صرفاً دوازدهمین سیاره را با



نام‌های متفاوت مطرح نمی‌کند (آن چنان که محققان پنداشته‌اند). به عبارت دیگر، حرکات سیاره را در سه نقطه کلیدی رصد کرده، تا جایی که از زمین قابل رؤیت باشد و نگاره‌اش ترسیم شود.



نخستین مجال برای رؤیت دوازدهمین سیاره وقتی است که مدارش در بازگشت به مجاورت زمین رسیده، با مریخ هم‌تراز می‌شود (نقطه A) طبق محاسبات ما در یک زاویه ۳۰ درجه‌ای فرضی محور سماوی خورشید - زمین - حضيض می‌آید و به زمین نزدیک می‌شود و در آسمان زمین تا حدی دورتر قابل رؤیت است (دقیقاً سی درجه دیگر) در نقطه B سیاره به مشتری می‌رسد و پشت سرش می‌گذارد. در نهایت به جایی می‌رسد که نبرد سماوی رخ داده - به حضيض یا نقطه تلاقی.

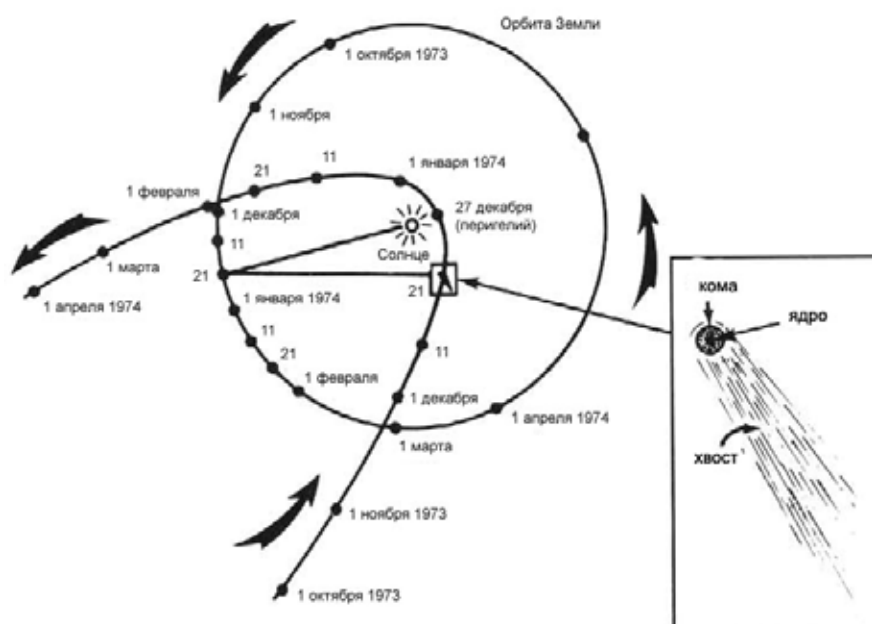
نقطه C محل سیاره نیبیرو است. محور فرضی بین خورشید، زمین و حضيض مدار مردوک ترسیم می‌شود. ناظران از زمین نخستین بار مردوک را هم‌تراز با عطارد در یک زاویه سی درجه‌ای (نقطه A) می‌بینند، با یک پیشروی سی درجه‌ای دیگر، مردوک در نقطه B مسیر مداری مشتری را رد می‌کند. سپس در حضيضش (نقطه C) مردوک به محل تلاقی رسیده:

بازگشت به جایی که نبرد سماوی رخ داده، نزدیک‌تر به زمین و مدار بازگشتش به فضای دور دست آغاز می‌شود. بنابراین پیش‌بینی روز خداوندگار در نوشته‌های میان‌رودان باستان و عبرانی (که در عهد جدید در قالب انتظار آمدن پادشاهی ملکوت بازتاب پیدا کرده) بر اساس تجربیات واقعی مردم زمین رخ داده است. آنها شاهد بازگشت دوره‌ای سیاره پادشاهی به مجاورت زمین بوده‌اند.

ظهور دوره‌ای سیاره و ناپدید شدنش از دید زمین تأییدی بر فرض تداومش در مدار خورشیدی است. این رفتارش شبیه بسیاری از دنباله‌دارها است. برخی از دنباله‌دارهای شناخته شده - شبیه دنباله‌دار هالی که هر هفتاد و پنج سال به زمین نزدیک می‌شود - برای مدت طولانی غیر قابل رؤیت می‌شوند و این مسئله روی درک منجمان سخت تأثیر گذاشته تا آنها به این نتیجه برسند که مردم باستان هم چیزی ندیده‌اند جز یک ستاره دنباله‌دار.

بقیه دنباله‌دارها فقط یکبار در حافظه بشریت رؤیت شده‌اند و فرض بر این است که دوره‌های مداری مداوم هزاران ساله دارند. به عنوان مثال دنباله‌دار Kohoutek نخستین بار در ماه مارس ۱۹۷۳ کشف شد. در ژانویه ۱۹۷۴ به فاصله ۷۵,۰۰۰,۰۰۰ مایلی زمین رسید و بلافاصله پس از آن در پس خورشید پنهان شد. منجمان محاسبه کرده‌اند که در همان نقطه طی ۷۵۰۰ تا ۷۵۰۰۰ سال آینده رؤیت خواهد شد.

آشنایی بشر با پیدا و پنهان شدن‌های دوره‌ای دوازدهمین سیاره به این اشاره دارد که دوره مداری‌اش از آنچه که برای Kohoutek محاسبه شده کوتاه‌تر است. اگر چنین است چرا منجمان ما از وجود این سیاره بی‌خبر هستند؟ حقیقت این است که مداری که به اندازه نیم آنچه در شکل زیر (در کتاب اصلی شکلی که نویسنده به آن اشاره می‌کند وجود نداشت و عکس زیر توسط مترجم جایگزین شده. م) برای Kohoutek آمده است کافی است تا سیاره دوازدهم را حدود شش برابر دورتر از ما کند. به نسبت پلوتون (یعنی از پلوتون هم شش برابر دورتر) یعنی فاصله‌ای که از آن چنین سیاره‌ای برای ناظر زمینی قابل رؤیت نیست، چرا که در این فاصله آن جرم فضایی عملاً نور خورشید را به سمت ما در زمین بازتاب نمی‌دهد.



در واقع سیاره‌های شناخته شده فراسوی زحل نخستین بار نه به صورت بصری، که از طریق ریاضی کشف شده‌اند. منجمان متوجه شده‌اند که مدار شناخته شده برای هر سیاره ظاهراً تحت تأثیر جسم سماوی دیگری قرار دارد. این نیز می‌تواند روشی باشد که منجمان با آن دوازدهمین سیاره را کشف کنند. در این خصوص پیش از این گمانه‌زنی شده بود که یک «سیاره ایکس»ی وجود دارد که اگر نادیدنی است اما از طریق تأثیرش بر مدار برخی دنباله‌دارها حس می‌شود. در ۱۹۷۲ Joseph L. Brady از آزمایشگاه ملی لارنس لیورمور دانشگاه کالیفرنیا، کشف کرد که ناهمخوانی‌های مدار دنباله‌دار هالی احتمال دارد به علت وجود سیاره‌ای به اندازه مشتری باشد که هر ۱۸۰۰ سال به دور خورشید می‌گردد. فاصله‌اش ۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ مایل تخمین زده شده و فقط با محاسبات ریاضی می‌توان به وجودش پی برد. در حالیکه احتمال یک چنین دوره مداری را نمی‌توان رد کرد، منابع کتاب مقدسی و میان‌رودانی شواهد قوی عرضه می‌کنند که دوره مداری دوازدهمین سیاره ۳۶۰۰ ساله است.

عدد ۳۶۰۰ در سومری به صورت یک حلقه بزرگ نوشته می‌شود. لقب سیاره shar که حکمران اعظم است در سومری یک دایره کامل شده یا یک چرخه کامل شده و نیز به معنی عدد ۳۶۰۰ است. این‌همانی این سه عبارت، سیاره، مدار و ۳۶۰۰ نمی‌تواند صرفاً تصادفی بوده باشد. محقق و منجم و کاهن بابلی بروسوس از ده حکمرانی سخن می‌گوید که پیش از طوفان بر زمین حکمرانی می‌کردند. Alexander Polyhistor نوشته‌های بروسوس را خلاصه کرده و می‌نویسد:

در دومین کتاب تاریخی که بروسوس نوشته نام ده پادشاه کلدانی و دوره‌های حکمرانی هر کدام نوشته شده که سرجمع شده یکصد و بیست shar یا چهارصد و سی و دو هزار سال، تا می‌رسد به زمان طوفان. Abydenus یکی از شاگردان ارسطو هم از قول بروسوس نوشته که ده حکمران ماقبل طوفان سرجمع ۱۲۰ شار حکمرانی کرده‌اند. او به صراحت مشخص کرده که این حکمرانان و شهرهایشان در میان‌رودان باستان مستقر بوده‌اند:

گفته شده که:

نخستین حکمران سرزمین Alorus بوده

او ده شار حکمرانی کرد

حال یک شار ۳۶۰۰ سال به حساب می‌آید

پس از حکمرانی Alaprus طی سه شار

جانشین او Amillarus از شهر panti-Biblon

سیزده شار حکمرانی کرده

بعد از او Ammenon دوازده شار حکمران بوده

او هم از شهر panti-Biblon بوده

ده Megalurus از همان جا هیجده شار حکمرانی کردند

ده Daos، ده چوپان

برای مدت ده شار حکمرانی کرده‌اند.

حاکمان دیگری آمده‌اند و آخرین آنها Sisithrus است. عددی که در کل برای ده پادشاه و دوره حکمرانی اش بدست می‌آید یکصد و بیست شار است. Apollodorus آتنی هم افشاگری‌های ماقبل تاریخی بروسوس را با عبارتهایی مشابه گزارش نموده است.

ده حکمران سرجمع ۱۲۰ شار (۴۳۲۰۰۰ سال) حکمرانی کرده‌اند و حکمرانی هر کدام از آنها نیز به واحد شار ۳۶۰۰ ساله برآورده شده است. با طلوع سومرشناسی، متون باستانی که بروسوس به آنها ارجاع داده پیدا و رمزگشایی شده‌اند. یکی از آنها فهرست پادشاهی سومریان بوده که ظاهراً در آن از ده حکمران ماقبل طوفان نام برده شده که از زمانی که پادشاهی از آسمان نزول نموده تا زمانی که طوفان کل زمین را زیرورو کرده بر زمین حکمران بوده‌اند.

فهرست پادشاهی سومریان به نام متن W-B/144 از استقرار سلطنت الهی در پنج قرارگاه یا شهر خبر داده است. در نخستین شهر، اریدو، دو حکمران بوده‌اند. متن به هر دو اسم، پیشوند A به معنی «نیا» را الحاق نموده است.

وقتی پادشاهی از ملکوت نازل شد

پادشاهی ابتدا در اریدو برقرار گشت

A.LU.LIM شاه شد. او ۲۸۸۰۰ سال حکمرانی نمود

A.LAL.GAR ۳۶۰۰۰ سال حکمرانی کرد

دو پادشاه ۶۴۸۰۰ سال حکمرانی کردند

پس از آن پادشاهی به دیگر مسندنشینان حکمران منتقل شد. حکمرانانی که en یا فرمانروا نامیده می‌شدند (و در یک مورد با عنوان یزدانی dingir بوده‌اند).

من اریدو را رها کردم

پادشاهی اش به Bad-Tibira منتقل شد

Bad-Tibira در

EN.MEN.LU.AN.NA برای ۴۳۲۰۰ سال حکمرانی کرد

EN.MEN.GAL.AN.NA ۲۸۸۰۰ سال حکمرانی کرد

خدا چوپان DU.MU.ZI ۳۶۰۰۰ سال حکمرانی کرد

سه پادشاه برای ۱۰۸۰۰۰ سال حکمرانی کردند

متعاقباً نام شهرها هم آمده. Larak و Sippar و حکمرانان یزدانی شان و در آخر شهر Shuruppak جایی که انسانی از تبار الهی شاه بود. واقعیت قابل توجه درباره مدت خارق العاده این حکمرانی‌ها این است که بدون استثناء آنها مضرب‌های ۳۶۰۰ هستند.

Alulim	- 8	X	3,600	=	28,800
Alagar	- 10	X	3,600	=	36,000
Enmenluanna	- 12	X	3,600	=	43,200
Enmengalanna	- 8	X	3,600	=	28,800
Dumuzi	- 10	X	3,600	=	36,000
Ensipazianna	- 8	X	3,600	=	28,800
Enmenduranna	- 6	X	3,600	=	21,600
Ubartutu	- 5	X	3,600	=	18,000

متن سومری دیگری (W-B/62) Larsa و دو حکمران یزدانی دیگر را به فهرست شاهی اضافه نموده و دوره‌های حکمرانی به آنها نسبت داده‌اند که آنها نیز کاملاً مضرب‌های شار ۳۶۰۰ ساله هستند. با کمک دیگر متون نتیجه گرفته شده که در واقع حکمرانان در سومر پیش از طوفان ده نفر بوده‌اند و هر حکمرانی شارهای زیادی طول کشیده و به گزارش بروسوس سرجمع حکمرانی‌شان ۱۲۰ شار طول کشیده است.

نتیجه‌ای که خود به خود حاصل می‌شود این است که شارهای فرمانروایی با شار دوره مداری ۳۶۰۰ ساله و سیاره پادشاهی در ارتباط هستند. Alulim هشت مدار سیاره دوازدهم حکمرانی کرد و Alagar ده مدار و... اگر این حکمرانان ماقبل طوفانی به نظر ما نفیلیم هستند که از سیاره دوازدهم به زمین آمده‌اند، پس نباید شگفت‌زده شد که دوره‌های حکمرانی‌شان بر زمین می‌بایست به دوره مداری دوازدهمین سیاره مربوط می‌شده است. دوره‌های چنین تصدی یا شاهنشاهی از زمان فرود تا زمان صعود طول می‌کشیده، بطوریکه یک فرمانده از دوازدهمین سیاره وارد زمین شده و دیگری زمان خروجش فرا می‌رسیده است.

بنابراین فرود آمدن‌ها و صعود کردن‌ها (خارج شدن از زمین. م) به نزدیک شدن سیاره دوازدهم بستگی داشته؛ فقط در این دوره‌های مداری (شارها) بوده که تصدی‌گریهای فرمانده ارزیابی می‌شده است. البته ممکن است این سؤال مطرح شود که آیا هرکسی که از نفیلیم بر زمین پا می‌گذاشته می‌توانسته برای ۲۸۸۰۰ سال یا ۳۶۰۰ سال ادعا شده حکمران باقی بماند؟ محققان نباید از طول مدت این حکمرانی‌ها شگفت‌زده شده و آن را افسانه بدانند و بگویند این دیگر چه جور سالی است؟

سال ما مدت‌زمانی است که زمین به تکمیل یک مدار به دور خورشید نیاز دارد. در حال حاضر چیرایی گسترش حیات بر زمین به چرخش به دور خورشید بستگی دارد؛ الگوی حیات بر زمین به

مدت زمان تکمیل این مدار وابسته است (حتی یک زمان مداری کمتر، شبیه مدار ماه یا چرخه شبانه‌روزی خود زمین، به آن اندازه کافی خواهد بود که تقریباً کل حیات روی زمین را تحت تأثیر قرار دهد). اینکه حیات ما بر زمین این همه سال دوام آورده برای این است که زمان‌سنج‌های بیولوژیکی ما بستگی به مدت زمان مدارهای زمین به دور خورشید دارد.

بدون شک می‌توان گفت که زمان‌بندی حیات بر یک سیاره دیگر به چرخه‌های آن سیاره بستگی دارد. اگر خط سیر سیاره دوازدهم به دور خورشید آن‌چنان طویل است که کامل شدن یک مدارش به مقیاس مدار زمین صد مدار است، پس یک سال نفیلیم معادل ۱۰۰ سال ما است. اگر مدارش ۱۰۰۰ بار نسبت به مدار ما طولانی‌تر باشد بنابراین هزار سال زمینی معادل فقط یک سال نفیلیم است، و اگر مدارشان به دور خورشید ۳۶۰۰ سال زمین به درازا بکشد چه؟ بنابراین ۳۶۰۰ سال ما به تقویم آنها می‌شود یک سال و فقط یک سال از طول عمرشان می‌گذرد. بنابراین شاهنشاهی‌های گزارش شده توسط سومریان و بروسوس نه افسانه هستند و نه خیالی:

آنها پنج یا هشت یا ده سال نفیلیم دوام آورده‌اند.

آن‌چنان که در فصل‌های گذشته اشاره کرده‌ایم، پیشروی بشریت به سوی تمدن - به واسطه دخالت نفیلیم - سه مرحله را پشت سر نهاده که با دوره‌های ۳۶۰۰ ساله از یکدیگر جدا شده‌اند. دوره میان‌سنگی (حدود ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد) دوره سفالگری (حدود ۷۴۰۰ پیش از میلاد) و تمدن نابهنگام سومر (حدود ۳۸۰۰ پیش از میلاد).

بنابراین غیرمحمتم نیست که نفیلیم به صورت دوره‌ای (و مصمم به ادامه کار) پیشرفت بشر را رصد نموده باشند، چون آنها می‌توانستند هر بار با نزدیک شدن سیاره دوازدهم به زمین مجمعی در آن به پا کنند. بسیاری از محققان (به عنوان مثال هنریش زیمرمن در بابلی‌ها و پیدایش عبرانی) اشاره دارد که عهد عتیق نیز حامل اخباری از فرماندهان یا پدرسالاران پیش از طوفان است و که در تبار آدم تا نوح (قهرمان طوفان) ده نفر از چنین حکمرانانی فهرست شده‌اند.

با به تصویر کشیدن وضعیت قبل از سیل، کتاب پیدایش (فصل ششم) دل‌سردی خدا از انسان را شرح می‌دهد:

«یهوه گفت: روح من در انسان ساکن نخواهد بود چه او بشر است و عمر وی تنها صد و بیست سال... یهوه پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته است و در دل خویش غمگین گشت و یهوه گفت: انسان‌هایی را که آفریده‌ام از روی زمین محو خواهم ساخت.» [ترجمه پیروز سیار]

نسل اندر نسل محققان با خواندن آیه «و عمر وی تنها صد و بیست سال خواهد بود...» پنداشته‌اند که خدا طول عمر ۱۲۰ ساله‌ای را برای انسان در نظر گرفته، اما این منطقی نیست. اگر متن با قصد خدا جهت نابودی بشریت سروکار دارد، چرا بخواهد به او عمر طولانی بدهد؟

ما متوجه می شویم که عقب نشستن طوفان چندان طول نمی کشد و پس از آن نوح در تقابل با طول عمر محدود شده فرضی ۱۲۰ ساله، عمر بسیار طولانی را تجربه می کند. نوادگانش هم عمرهای طولانی را تجربه می کنند.

Shem (۶۰۰) Arpakhshad (۴۳۸) Shelah (۴۳۳) و...

در پی تطابق دادن عمر ۱۲۰ ساله برای انسان، محققان این حقیقت را نادیده می گیرند که روایت کتاب مقدسی از زمان آینده استفاده نمی کند تا به ما بگوید که «عمرش خواهد بود»، بلکه از زمان گذشته استفاده می کند.

«عمرش صد و بیست سال بود»

سؤال مشخصی در اینجا مطرح می شود مبنی بر اینکه:

این محدوده زمانی به چه کسی برمی گردد؟

بنا بر محاسبه ما ۱۲۰ سال برای خدا به کار می رفته است. نشان دادن واقعه ای مهم در دورنمای زمانی مناسب آن ویژگی رایج متون حماسی بابلی و سومری است.

حماسه خلقت با جملات انوما الیش (وقتی در بالا) آغاز می شود. ماجرای مواجهه خدا انلیل و اله نینلیل در بازه زمانی «وقتی انسان هنوز خلق نشده بود» قرار داده شده و مانند آن.

ادبیات فصل ششم پیدایش به همین هدف اختصاص داده شده تا وقایع مهم طوفان بزرگ را در دورنمای زمانی مناسبشان قرار دهد.

نخستین کلمه هر آیه اول فصل ششم وقتی است:

وقتی زمینی ها تعدادشان روی زمین رو به فزونی گذاشت و دخترانی از آنها متولد شدند.

وقتی پسران خدایان دختران زمینی را دیدند که با آنها دم خور شده اند و هر یک برای خود از میان این دختران زنی انتخاب کردند.

وقتی نفیلیم در آن روزها روی زمین بودند و پس از آن هم.

وقتی پسران خدایان با دختران زمینی سکس داشتند و آنها را حامله کردند. آنها نیرومندان روی زمین شدند. آنها Olam هستند. قوم Shem. در آن روزها بود که تقریباً طوفان نسل انسان را از روی زمین ریشه کن نمود.

این وقتی که دقیقاً کی بوده است؟

وقتی شمار یزدانیش (عمر خدایی اش) ۱۲۰ سال بود. یکصد و بیست سال نه برای انسان و زمین، بلکه آن چنان که توسط نیرومندان قوم موشک های آتشین - نفیلیم - محاسبه شده، سال آنها یک shar بوده است. ۳۶۰۰ سال زمینی. این تفسیر نه فقط تکلیف آیه های پیچیده فصل ششم پیدایش را روشن می کند، بلکه همچنین نشان می دهد که چگونه آیه ها با داده های سومریان مطابقت پیدا می کنند.



۱۲۰ شار مطابق است با ۴۳۲۰۰۰ سال زمینی، فاصله زمانی بین نخستین فرود نفیلیم بر زمین تا طوفان. بر اساس تخمین ما، وقتی طوفان رخ داده ما در مرحله نخستین فرود نفیلیم بر زمین قرار داریم. حدود ۴۵۰،۰۰۰ سال پیش. پیش از این ما به اسناد باستانی در خصوص سفرهای نفیلیم بر زمین و نیز استقرارشان در اینجا رجوع کرده ایم، اما به دو سؤال اساسی باید در اینجا پاسخ داده شود: آیا این امکان وجود دارد که موجوداتی نه چندان متفاوت از ما بر سیاره دیگری سیر فرگشتی خود را طی کرده باشند؟ آیا این امکان وجود دارد که این موجودات توانایی این را داشته اند که نیم میلیون سال پیش بین سیاره ها سفر کنند؟

پرسش نخست خود پرسش بنیادین تر دیگری را پدید می آورد:

آیا علاوه بر سیاره زمین، در جای دیگر حیاتی از آن نوع که ما می شناسیم وجود دارد؟

حال دانشمندان می دانند که کهکشان های بی شماری شبیه به کهکشان ما وجود دارد که حاوی ستاره های بسیار زیادی شبیه خورشید ما هستند. با ارقام نجومی که از سیارات ارایه می شود. هر تصویری از ترکیب درجه حرارت و جو و شیمی آنها میلیاردها شانس زندگی به وجود می آورد. همچنین آنها متوجه شدند که فضای بین سیاره های ما تهی نیست. به عنوان مثال مولکول های آب در فضا وجود دارد. بقایای آنچه پنداشته شده که ابرهای کریستال های یخی بوده اند که ظاهراً ستاره ها را در مراحل اولیه رشد و گسترششان فرا گرفته بود.

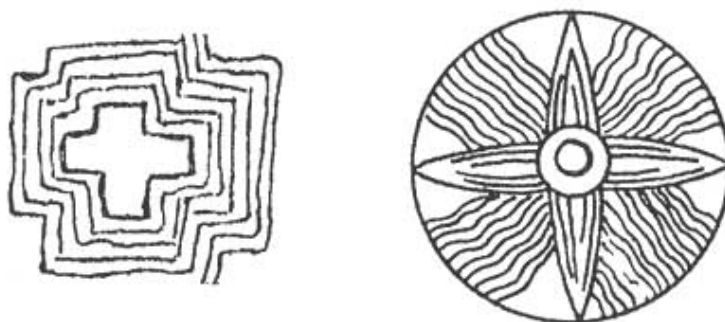
این کشف از این نظر منابع میان رودانی را تقویت می کند که آبهای خورشید با آبهای تیامات در آمیخته اند. در فضای بین سیاره ها، مولکول های بنیادین شناور پیدا شده، این باور را که حیات می تواند فقط در برخی اتمسفرها یا محدوده های حرارتی وجود داشته باشد در هم شکسته است.

علاوه بر این، این نظر که تنها منبع انرژی و گرمای در دسترس برای حیات جانداران تابش خورشید است به کناری نهاده شده است. بدین نحو که سفینه پایونیر ۱۰ کشف کرده که مشتری اگر چه که نسبت به زمین دورتر از خورشید قرار دارد، آن چنان گرم است که حتماً خودش منبع انرژی و گرما است.

سیاره ای با عناصر رادیواکتیو فراوان در اعماقش نه فقط می تواند گرمای خودش را تأمین کند، همچنین می تواند موجب بروز فعالیت آتش فشانی قابل توجه شود. چنین فعالیت آتش فشانی موجب پدید آمدن جو می شود. اگر سیاره ای به اندازه کافی قوی باشد که کشش گرانشی قوی را به کار ببرد، برای مدت نامحدودی می تواند جو خود را حفظ کند.

در عوض، یک چنین اتمسفری یک اثر گلخانه ای به وجود می آورد. سپر حفاظتی که سیاره را از سرمای فضای بیرونی مصون نگه می دارد و از هرز رفتن گرمای خود سیاره در فضا جلوگیری می کند. مثل لباسی که ما را از طریق از دست رفتن گرمای بدن گرم نگه می دارد. با در خاطر داشتن این نکته،

متون باستانی سیاره دوازدهم را «پوشیده از حلقه نور» توصیف می‌کنند که به همین خاطر، جریان فراتر از یک وصف شاعرانه است. همیشه به این سیاره به عنوان یک سیاره درخشان اشاره شده و او درخشان‌ترین خدایان است و چون یک جسم پرتوافشان به تصویر کشیده شده است.



دوازدهمین سیاره می‌تواند گرمای مورد نیازش را تولید کرده و به خاطر پوشش اتمسفری‌اش این گرما را حفظ کند. این سیاره‌ها از عناصری سبک‌تر از سیستم خورشیدی ساخته شده‌اند و به طور کلی ترکیبشان به کیهان شبیه‌تر است و هیدروژن، هلیوم، متان و آمونیاک زیادی تولید کرده و احتمالاً اتمسفرشان حاوی گاز نئون و بخار آب است. همه عناصر مورد نیاز برای تولید مولکول‌های ارگانیک.

چنان که می‌دانیم، برای گسترش حیات آب ماده‌ای حیاتی است. متون میان‌رودانی شکی باقی نمی‌گذارند که سیاره دوازدهم یک سیاره پر آب است. در حماسه خلقت فهرست پنجاه تایی نام سیاره‌ها شامل گروهی از آنها می‌شده که سرشار از آب بوده‌اند. بر این اساس لقب A.SAR / شاه آبی «کسی که سطوح آب را برقرار می‌کند». نام‌های دیگر سیاره تحت عنوان A.SAR.U (متعال، شاه آب تابناک) U.LU.DU.A.SAR (متعالی شاه آب تابناکی که در عمق فراوانی است) و...

سومریان شکی باقی نمی‌گذارند که سیاره دوازدهم یک سیاره سرسبز بوده است. در واقع NAM.TIL.LA.KU می‌نامیدندش «خدایی که حافظ زندگی است».

او بخشنده کشت و زرع بوده.

خالق دانه و گیاهان که باعث نشو و نماي جوانه می‌شده...

کسی که چشمه‌ها را می‌گشاید و آبهای فراوانی را تقسیم می‌کند

«آبیار آسمان و زمین».

طبق نتیجه‌گیری دانشمندان، حیات بر سیارات خاکی (شبیه زمین) با ترکیب‌های شیمیایی سنگین متحول نشده، بلکه در حواشی بیرونی منظومه خورشیدی شکل گرفته است. از این کرانه‌های منظومه خورشیدی بوده که دوازدهمین سیاره به دل سیستم خورشیدی راه پیدا کرده است. سیاره سوزان متمایل به قرمزی که گرما و درخشندگی خودش را تأمین می‌کند و اتمسفرش از موادی

تشکیل شده که حیات به آن نیاز دارد.

اگر پای معمایی در میان باشد آن ظهور حیات بر زمین است.

زمین حدود ۴/۵ میلیارد سال پیش شکل گرفته و دانشمندان معتقدند که اشکال بسیار ابتدایی حیات در همان چند صد میلیون سال اول زمین شکل گرفته بوده‌اند. این به نظر خیلی زمان اندکی می‌آید. همچنین از قدیمی‌ترین و ساده‌ترین اشکال زندگی نشانه‌هایی وجود دارد که قدمت آن به بیش از ۳ میلیارد سال پیش بازمی‌گردد. نشانه‌هایی حاوی مولکول‌های بیولوژیکال نه از یک منشاء غیر بیولوژیکال. به عبارت دیگر این به این معنی است که حیاتی که بلافاصله بعد از شکل‌گیری زمین روی زمین پدید آمده خود از برخی اشکال حیات قبل‌تر پدید آمده و نتیجه ترکیبی از مواد شیمیایی بی‌جان و گازها نبوده است.

آنچه را که همه اینها به دانشمندان گیج شده در مسئله حیات دارد نشان می‌دهد این است که، اگر حیاتی نتواند به راحتی روی زمین تکامل یابد، در حقیقت هیچ راهی برای بقایش وجود نخواهد داشت.

برنده جایزه نوبل Francis Crick و دکتر Leslie Orgel در مجله علمی Icarus (سپتامبر ۱۹۷۳) این فرضیه را ارایه دادند که «حیات روی زمین از دل ارگانیسیم‌های کوچکی که ناقل آنها سیاره دیگری بوده پدید آمده است». آنها حاصل مطالعاتشان را بدون در نظر گرفتن دلواپسی‌های معمول در میان دانشمندان در باره نظریه‌های رایج منشاء حیات بر زمین منتشر کردند.

چرا فقط یک کد ژنتیکی برای منشاء حیات زمینی وجود دارد؟

اگر حیات در یک سوپ بسیار کهن آغاز شده، آن‌چنان که اغلب زیست‌شناسان بر این باورند، می‌بایست موجوداتی با انواع کدهای ژنتیکی پدید می‌آمدند. همچنین چرا عنصر molybdenum / مولیبدن در واکنش‌های آنزیمی که برای حیات ضروری هستند نقش کلیدی ایفا می‌کنند، آن هم در شرایطی که مولیبدن یک عنصر کمیاب است؟ چرا عناصری که به فراوانی بر زمین وجود دارند مثل کرومیوم (کروم) و نیکل تا این حد در واکنش‌های شیمیایی در حاشیه قرار داشته و بی‌اهمیت‌اند؟ نظریه عجیب ارایه شده توسط Crick و Orgel فقط این نبوده که تمامی حیات روی زمین از ارگانیسیمی از سیاره دیگر پدید آمده، بلکه این را هم شامل شده که آوردن این «بذر» عمدی بوده است. که موجودات هوشمندی از سیاره دیگری بذر حیات را از طریق یک سفینه فضایی به زمین آورده‌اند، آن هم به هدف مشخص آغاز زنجیره حیات بر زمین.

بدون استفاده از داده‌های ارایه شده در این کتاب (کتاب دوازدهمین سیاره) این دو دانشمند برجسته به واقعیت نزدیک شده‌اند. به باور ما صحبت از به عمد آوردن بذر حیات مطرح نیست، در عوض پای یک برخورد سماوی در میان است. سیاره‌ای حامل حیات، سیاره دوازدهم و اقمارش با

تیامات برخورد کرده‌اند و آن را دو نیم نموده‌اند و از نیمی از آن بوده که زمین پدید آمده است. طی این برخورد هوا و خاک حامل حیات سیاره دوازدهم باعث بارور شدن زمین شده و اشکال اولیه بیولوژیکال و پیچیده حیات بدون هیچ توضیح دیگری برای نخستین بار بر زمین ظاهر شده‌اند. اگر حیات روی سیاره دوازدهم حتی یک درصد زودتر نسبت به زمین آغاز شده باشد، سرآغاز آن به حدود چهل و پنج میلیون سال قبل‌تر بازمی‌گردد. حتی اگر این اختلاف جزئی باشد، زمانی که موجوداتی شبیه انسان بالیده و حیات را بر دوازدهمین سیاره آغاز کرده‌اند همزمان بوده با ظهور نخستین پستانداران کوچک بر زمین.

با توجه به شروع آغازین‌تر حیات بر سیاره دوازدهم، این امکان وجود دارد که ساکنانش توانایی سفرهای فضایی را در کمتر از ۵۰۰،۰۰۰ سال پیش از این را داشته‌اند.

## فصل نهم

# فرود بر سیاره زمین

ما فقط توانسته‌ایم بر ماه فرود بیاییم و سیاره‌های نزدیک‌تر به خودمان را با وسایل نقلیه بدون سرنشین بررسی کنیم. فراسوی همسایه‌های نسبتاً نزدیک ما، هم فضای دورتر و هم بخش میان سیاره‌های هنوز دور از دسترس حتی سفینه‌های کاوشگر کوچک ما قرار دارد.<sup>۳۲</sup> اما سیاره نفیلیم با مدار بزرگی که دارد مثل یک رصدخانه متحرک کار می‌کند؛ آنها می‌توانند مدار تمامی سیاره‌های بیرونی را در معرض دید داشته و اغلب چشم‌انداز دست اولی از سازگان خورشیدی داشته باشند.

بنابراین جای تعجب ندارد که وقتی آنها بر زمین فرود آمده‌اند بخش عظیمی از دانش نجومی و سماوی و ریاضیاتشان را با خود به زمین منتقل کرده‌اند. خدایان ملکوت، نفیلیم که به زمین آمدند، جستجو در آسمان را به انسان آموختند، درست آنچنان که یهوه به ابراهیم فرمان داد. نباید تعجب کرد که حتی بدوی‌ترین و ابتدایی‌ترین نقاشی‌ها و تندیس‌ها هم حاوی نمادهای سماوی صورت‌های فلکی و سیاره‌ها هستند و که وقتی کار به تجسم یا توسل به خدایان کشیده می‌شده چون مخفف گرافیکی از نمادهای سماوی‌شان استفاده شده است.

از طریق توسل به نمادهای سماوی (یزدانی) تنهایی انسان به درازا نکشیده؛ نمادها، زمینی‌ها را با نفیلیم، زمین را با آسمان و بشریت را با کیهان مرتبط کرده‌اند. همچنین به باور ما برخی از این نمادها حاوی اطلاعاتی هستند که فقط می‌تواند مربوط به سفر فضایی به زمین باشد.

منابع باستانی انباشته از متون و فهرست‌هایی هستند که با اجرام سماوی و تداعی معانی‌شان با خدایان گوناگون سروکار دارند. رویه سماوی اختصاص چندین لقب به اجرام سماوی و خدایان شناسایی و تفکیک آنها را دشوار نموده است. حتی در مورد هویت‌های محرز مثل ونوس / ایشتر با وقوع تغییرات در پانتئون، شناسایی این هویت‌های مسلم هم دچار دشواری و سردرگمی می‌شود. اینگونه که در دوران قدیمی‌تر زهره سیاره اختصاصی Ninhursag بوده نه ایشتر.

با تلاش‌های محققانی چون E. D. Van Buren در کتاب «نمادهای خدایان در هنر میان‌رودانی» تا حدودی وضوح بیشتری حاصل شده است. بعنوان مثال او کسی است که بیش از هشتاد نماد - از خدایان و اجرام سماوی - را جمع‌آوری و طبقه‌بندی نموده است. نمادهایی که از مهرهای استوانه‌ای، مجسمه‌ها، ستون‌های یادبود، حجاری‌های برجسته، نقاشی دیواری و با جزئیات بسیار و به وضوح بر سنگ‌های سرحدی (مثل kudurru در آکد) پیدا شده‌اند.<sup>۳۳</sup>



وقتی کار طبقه‌بندی نمادها انجام گردید معلوم شد که جدا از شهرت برخی از صورت‌های فلکی شمالی و جنوبی شناخته‌شده‌تر (مثل اژدهای دریایی برای صورت فلکی Hydra) آنها هر کدام معرف دوازده صورت فلکی دایره‌البروجی (مثل خرچنگ برای برج عقرب) یا دوازده خدای آسمان و زمین یا دوازده عضو سازگان خورشیدی‌اند. kudurru بر پا شده توسط شاه Susa دوازده نماد دایره‌البروجی و نمادهای خدایان ستاره‌ای دوازده‌تایی را به نمایش می‌گذارد.

ستون یادبودی که توسط شاه آشوری‌ها Esarhaddon بر پا شده، حکمران را در حالی نشان

۳۳. کودورو (Kudurru) یا سنگ مرز نوعی سند و مدرک سنگی بوده که برای تعیین حد و مرز زمین‌ها از آن استفاده می‌شده است. این مدارک سنگی، هبه و اعطای زمین‌ها به رعایا و دست‌نشانندگان از سوی کاسی‌ها را در بابل باستان بین قرون شانزدهم و دوازدهم قبل از میلاد نشان می‌دادند. کلمه کودورو در زبان اکدی یعنی «مرز، حد، سرحد» (در عبری gader، در عربی جدر و جدار یعنی دیوار) کودوروها تنها آثار هنری به جا مانده از دوره‌ی حکمرانی کاسی‌ها در بابل هستند و در موزه لوور پاریس و موزه ملی عراق نگهداری می‌شوند. پادشاه کاسی، این مدرک سنگی را برای نشان دادن تصمیمش در بخشش زمین‌ها و املاک به رعایا و دست‌نشانندگانش به کار می‌برده است. نسخه اصلی کودورو در معبد نگه داشته می‌شد و یک نسخه گلی به دارنده‌ی زمین داده می‌شد تا همه بدانند که این زمین به طور قانونی به فلان کس تعلق دارد. در کودوروها تصاویر نمادینی از خدایان به کار می‌رفت که از پیمان و تصمیم مورد بحث حمایت و پشتیبانی می‌کردند و لعنت و نفرین می‌کردند کسانی را که این عهد و پیمان را بشکنند. همچنین برخی از سنگ مرزها تصویری از پادشاهی را که زمین را بخشیده بود، در بر داشتند. از آنجایی که کودورو مطالب یا تصاویر فراوان و مبسوطی را شامل می‌شد، آنها را بر روی قطعات بزرگی از سنگ حک می‌کردند. این سنگ‌ها بیضی شکل یا ستون مانند بودند. بیش از هشتاد کودورو در بازه‌ی زمانی حدود ۱۳۷۰ پیش از میلاد تا سده هفتم پ.م. تا کنون شناسایی شده است. م



می‌دهد که در دستش جام حیات را نگه داشته و رو به خدایان دوازده‌گانه ارشد آسمان و زمین ایستاده است. ما چهار خدا را می‌بینیم که روی حیوانات ایستاده‌اند، ایشتر روی شیر ایستاده و Adad چنگک نورانی در دست دارد و اینها مشخص هستند، اما چهار خدای دیگر با ابزارهای ویژه‌شان معرفی شده‌اند. مثلاً خدای جنگ نینورتا، با گرز کله شیری‌اش معرفی شده است. خدایان باقی مانده با اجرام سماوی مشخص شده‌اند. خورشید (Shamash) گوی بالدار (سیاره دوازدهم بودگاه آنو) هلال ماه و نمادی متشکل از هفت نقطه.

اگر چه بعدها خدا Sin به ماه مربوط شده و برای تعیین هویتش از هلال ماه استفاده می‌کرده‌اند، اما شواهد فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند در دوران قدیم هلال ماه نماد یک خدای سالخورده و ریشو، یک خدای حقیقی سومری از جمع خدایان قدیم بوده است. اغلب او را در محاصره جریان‌هایی از آب نشان داده‌اند. این خدا بی‌شک EA بوده است. هلال ماه تداعی‌کننده دانش اندازه‌گیری و محاسبه بوده؛ دانشی که EA استاد الهی متبحر در آن بوده است. او عنوان خدای آبها و اقیانوس‌ها را نیز داشته است. ماه بعنوان قرین سماوی‌اش در نظر گرفته شده که باعث جزر و مد اقیانوس می‌شود.

اما این نماد هفت نقطه‌ای چه معنی دارد؟



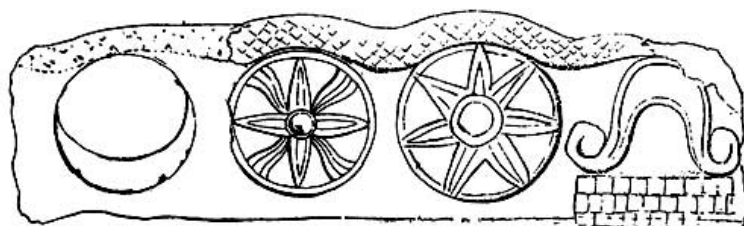
انبوهی از سرنخ‌ها شکی باقی نمی‌گذارد که این نماد سماوی انلیل است. در طرفین تصویر دروازه آنو (گوی بالدار) انکی و انلیل قرار گرفته‌اند. آنها با هلال ماه و هفت نقطه معرفی شده‌اند. برخی از واضح‌ترین تصاویر نمادهای سماوی هستند که با دقت بسیار توسط سر هنری ویلسون (در کتاب سنگ‌نوشته‌های میخی آسیای غربی) کشیده شده‌اند و موقعیت بسیار مهمی را به یک گروه سه‌تایی از نمادها اختصاص داده‌اند؛ جایگاهی برای آنوبی که پسرانش در طرفین او قرار گرفته‌اند نشان



می‌دهد که نماد انلیل هم می‌تواند هفت نقطه یا ستاره‌ای با هفت شعاع باشد.

عنصر ویژه در معرفی سماوی انلیل عدد هفت بود.

(گاهی اوقات این عدد شامل یک مؤنث می‌شده برای معرفی Ninhursag به کار می‌رفته)



محققان از درک گفته شاه لاگاش Gudea عاجز مانده‌اند که «۷ سماوی ۵۰ است».

استفاده از روش‌های محاسباتی - امتحان کردن فرمول‌هایی که یک جوری عدد هفت را به پنجاه

نسبت دهند - نتوانست معنای عبارت را معلوم نماید. اگر چه برای ما پاسخ آسان است.

گودامی گوید که جسم سماوی که در موقعیت «هفتم» قرار دارد برای خدایی است که رتبه‌اش ۵۰ است.

خدا انلیل که رتبه‌اش پنجاه بود همتای سماوی‌اش هفتمین بود.

اما کدام سیاره، سیاره انلیل بود؟

ما متنی را به خاطر می‌آوریم که از دوران اولیه سخن می‌گوید. از وقتی که خدایان برای اولین بار به

زمین آمدند؛ وقتی آنو طبق قرعه‌کشی در سیاره دوازدهم ماندگار شد و دو پسرش بر زمین ماندند. Ea

حکمرانی بر اعماق را از آن خود نمود و حکومت بر زمین به انلیل داده شد و معمایی که این همه دشوار

می‌نمود حل شد:

سیاره انلیل زمین بود - برای نفیلم - هفتمین سیاره بود.

در فوریه ۱۹۷۱ ایالات متحده یک فضاپیمای بدون سرنشین برای یک مأموریت طولانی مدت به

فضا پرتاب نمود. پس از بیست و یک ماه در حرکت بودن، از مریخ و کمر بند سیارک‌ها گذشت تا طبق

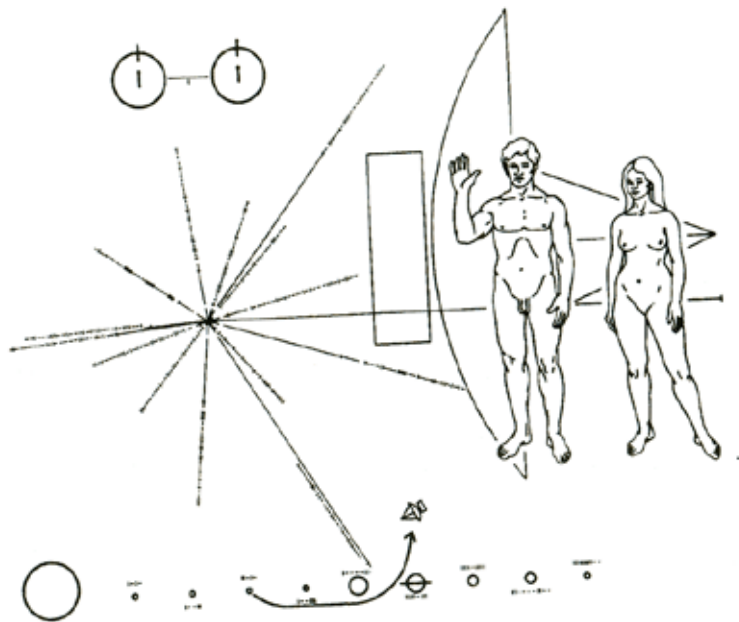
جدول زمانی دقیق با مشتری مواجه شود. سپس آنچنان که دانشمندان ناسا پیش‌بینی کرده بودند،

نیروی جاذبه بسیار زیاد مشتری سفینه را قاپید و به فضای بیرونی پرتاب کرد.

گمان می‌رود که زمانی پایونیر ۱۰ توسط نیروی جاذبه یک سازگان خورشیدی دیگر به سوی آن

کشیده شده و در نقطه دیگری از کیهان بر سیاره دیگری سقوط کند. دانشمندان روی پایونیر ۱۰ یک

لوح آلومینیومی حکاکی شده را متصل کردند که حامل پیامی است.



یک زبان تصویری برای پیام در نظر گرفته شد - نشانه‌ها و نمادهایی نه‌چندان متفاوت از همان نخستین نوشته‌های تصویری سومری - کوشیده شد که به هر کسی که بتواند لوح را پیدا کند گفته شود که بشریت مؤنث و مذکر است. در تناسب با اندازه و شکل فضاپیما تصاویر حاوی دو عنصر شیمیایی اولیه جهان ما و موقعیت ما نسبت به یک منبع بین ستاره‌ای مشخص از امواج رادیویی هستند. بر این لوح سازگان خورشیدی ما که عبارت است از خورشید و نه سیاره پیرامونش به تصویر کشیده شده و به یابنده گفته شده که: سفینه‌ای که شما یافته‌اید از سومین سیاره این سازگان خورشیدی آمده است.

اخترشناسی ما با این نظر موافق است که زمین سومین سیاره سازگان خورشیدی ما است. اگر کسی از مرکز سازگان ما یعنی خورشید، شمارش را آغاز کند. اما اگر کسی بخواهد از بیرون به سازگان خورشیدی ما نزدیک شود نخستین سیاره‌ای که با آن برخورد خواهد کرد پلوتون خواهد بود؛ دومی نپتون، سومی اورانوس نه زمین، چهارمی زحل است و پنجمی مشتری و ششمی مریخ و زمین و هفتمین سیاره زمین خواهد بود.

کسی نبوده جز نفیلیم که برای رسیدن به زمین، پلوتون، اورانوس و زحل و مشتری و مریخ را پشت سر گذاشته و زمین را هفتمین سیاره به حساب آورده باشد.

حتی اگر این احتمال در نظر گرفته شود که ساکنان میان‌رودان باستان به جای مسافرانی از فضا، دانش و خرد این را داشته‌اند که موقعیت زمین را نه از مرکز خورشید که از لبه سازگان خورشیدی محاسبه کنند، در پی آن باید بپذیریم که مردم دوران باستان از وجود پلوتون، نپتون و اورانوس باخبر

بوده‌اند. از آنجایی که آنها نمی‌توانسته‌اند از این سیاره‌های دوردست مطلع بوده باشند، به نظر ما این اطلاعات از طریق نفیلیم به آنها داده شده است.

هر کدام از این دو فرض که بعنوان نقطه شروع تصویب شود نتیجه همان است:

فقط نفیلیم می‌توانسته‌اند از سیاره‌های فراسوی زحل آگاه بوده باشند. پیامد آن این است که

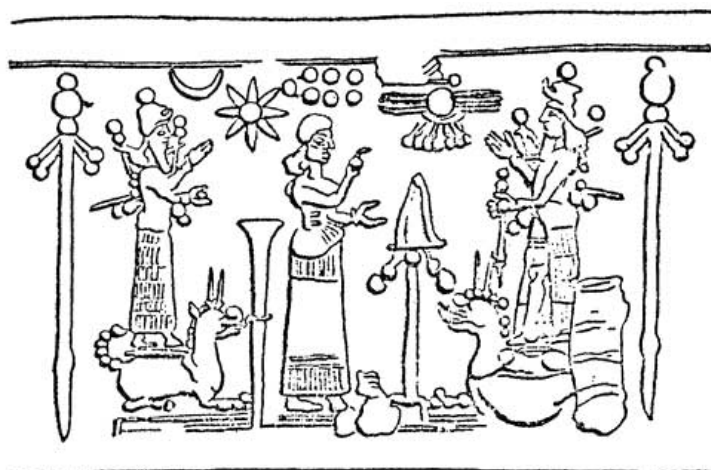
زمین - بر حسب شمارش از بیرون سازگان خورشیدی - هفتمین سیاره است.

زمین تنها سیاره‌ای نیست که موقعیت عددی‌اش در سازگان خورشیدی به صورت نمادین نشان

داده شده است. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد زهره به شکل یک ستاره هشت‌پر نشان

داده شده است. در پی زمین، زهره سیاره هشتم است، آن هنگام که شمارش را از بیرون در نظر

بگیریم. همچنین ستاره هشت‌پر وقف اله ایشتر شده است.



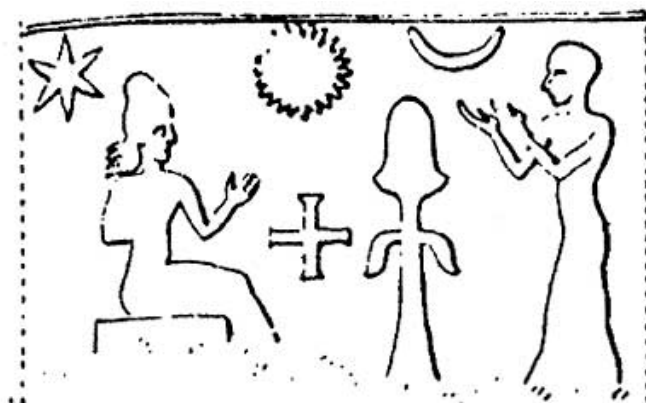
بسیاری از مهرهای استوانه‌ای و دیگر آثار گرافیکی باستانی، مریخ را به عنوان سیاره ششم به تصویر می‌کشند. یک مهر استوانه‌ای خدایی را در ارتباط با مریخ به تصویر کشیده (در ابتدا Nergal و سپس Nabu) که بر تختی زیر یک ستاره شش شعاعی بعنوان نمادش نشسته است. نماد دیگری روی لوح، خورشید را به تصویر می‌کشد. بسیار شبیه به همان شیوه‌ای که ما امروزه خورشید را به تصویر می‌کشیم؛ همچنین ماه و صلیب - نماد سیاره نقطه تلاقی - یا همان سیاره دوازدهم هم به تصویر کشیده شده است.

در دوران آشوری «شماره سماوی» سیاره خدایان اغلب توسط تعداد مقتضی از نمادهای ستاره‌ای نشان داده شده که در کنار تخت خدا جای گرفته‌اند.

بدین‌سان لوحی، خدا نینورتا را در حالی به تصویر می‌کشد که چهار نماد ستاره‌ای در اطراف

تختش قرار دارند. سیاره‌اش زحل طبق شمارش نفیلیم چهارمین سیاره است. شبیه تصاویری که

برای اغلب دیگر سیاره‌ها پیدا شده است.



در رویداد اصلی مذهبی میان رودان باستان، دوازدهمین روز جشن سال آکنده از نمادگرایی است که با مدار دوازدهمین سیاره، آرایش سازگان خورشیدی و سفر نفیلیم به سوی زمین سروکار دارد. بهترین سند تاییدیه ایمانی شان «آیین های سال نو بابلی بوده». اما شواهد نشان می دهد که بابلی ها فقط سنت هایی را کپی کرده اند که قدمتشان به سرآغاز تمدن سومری بازمی گردد.

در بابل این جشن در پی یک مراسم سفت و سخت آغاز می شود.

هر جزء، حرکت و دعایی، یک دلیل سنتی و معنای ویژه ای داشته است. مراسم در نخستین روز ماه Nisan - در آن زمان نخستین ماه سال - مصادف با اعتدال بهاری شروع می شده است.

طبق تنظیمات از پیش مقرر شده، طی یازده روز دیگر، خدایان با موقعیت سماوی شان به مردوک ملحق می شدند. روز دوازدهم هر یک از خدایان عازم بودگاهشان می شدند و مردوک با شکوه و جلالش تنها می ماند. هم راستا با ظهور مردوک در سیستم سیاره ای، ملاقاتش با یازده عنصر دیگر سازگان خورشیدی و جدایی آنها از او - ترک خدای دوازدهم برای شاه خدایان شدنش با گوشه گیری از آنها - بدیهی است.

آیین های سال نو هم راستا با مسیر دوازدهمین سیاره شکل می گیرند. چهار روز اول، روزهای آماده سازی هستند، تطبیق گذر مردوک از کنار چهار سیاره اول (پلوتون، نپتون، اورانوس و زحل) در پایان روز چهارم، آیین ها برای نشانه گذاری ظهور سیاره Iku (مشتري) در دیدرس مردوک اعلام می شوند. مردوک سماوی به محل نبرد سماوی نزدیک می شود. به شکلی نمادین، کاهن اعظم از بر خواندن حماسه خلقت و بخش ماجرای نبرد سماوی را آغاز می کند. شب بدون خواب سپری شده و حکایت نبرد سماوی بازخوانی می شود و چون روز پنجم آغاز می شود، آیین ها برای اعلام دوازده گانگی مردوک بعنوان خدا آغاز می شوند. اذعان به اینکه پیامد نبرد سماوی دوازده تایی شدن اعضاء سازگان خورشیدی بوده است.

در از برخوانی ها، دوازده عضو سازگان خورشیدی و دوازده صورت فلکی نام برده می شوند. زمانی

طی روز پنجم، خدا Nabu - پسر و جانشین مردوک - از مرکز آیینی‌اش Borsippa با قایق وارد می‌شود، اما او فقط در روز ششم است که وارد محوطه مقدس می‌شود. چون نابو از اعضاء دوازده تایی پانتئون بابلی است و سیاره اختصاص یافته به او مریخ، سیاره ششم بوده است.

کتاب پیدایش ما را آگاه می‌کند که طی شش روز «آسمان و زمین و ساکنانش» کامل شده‌اند. بابلی‌ها طی آیین‌هایی وقایع سماوی که منجر به شکل‌گیری کمر بند سیارک‌ها و زمین در شش روز اول ماه Nisan شده‌اند را گرامی داشته و جشن می‌گیرند. در روز هفتم توجه جشن به زمین معطوف می‌شود. اگر چه جزئیات مربوط به آیین‌های روز هفتم اندک هستند؛ H. Frankfort در کتاب پادشاهی و خدایان بر این باور است که آنها درگیر مصوبه‌ای از جانب خدایان به رهبری Nabu شده‌اند. درگیر آزادی مردوک از زندانش در «کوهستان‌های پست‌تر زمین».

از آنجایی که متونی پیدا شده‌اند که جزئیات ستیز حماسی مردوک و دیگر مدعیان فرمانروایی بر زمین را روایت می‌کنند، ما می‌توانیم حدس بزنیم که وقایع هفتمین روز، بازآفرینی ستیز مردوک برای فرمانروایی بر زمین (سیاره هفتم) است. روایت شکست‌های اولیه‌اش و پیروزی نهایی‌اش و تصاحب تمامی قدرت‌ها.

در روز هفتم جشن سال نو در بابل، مردوک فاتح زمین، آنچنان که در انوما الیش جعل شده، خود را در آسمان ثبت نمود و قدرت‌های برتر را به چنگ آورد. خدایان با همکاری شاه و مردم در روز هشتم قدرت‌ها را به او عطا می‌کنند. پس از آن در روز نهم صف‌بندی آیینی اجرا می‌شده که طی آن مردوک از محوطه مقدس شهرش به «سرای Akitu» جایی بیرون از شهر مشایعت می‌شده است.

مردوک و یازده خدای ملاقات‌کننده‌اش سراسر یازده روز را در کنار هم سپری می‌کردند. روز دوازدهم خدایان پراکنده شده به بودگاه‌های مختلفشان می‌روند و جشنواره تمام می‌شود. بسیاری از جنبه‌های جشنواره بابلی نشان دهنده منشاء اولیه سومری‌اش هست. یکی از مهم‌ترین این جنبه‌ها آن بخشی است که به سرای Akitu مربوط می‌شود. از میان تحقیقات بسیار در این زمینه کتاب «جشنواره بابلی Akitu» نوشته S.A. Pallis ثابت کرده که سرای Akitu مشخصه مذهبی در سومر در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد بوده است.

نقطه اوج مراسم وقتی بوده که صف‌بندی مقدس، خدای حاکم را در حرکت از بودگاه یا معبدش مشایعت می‌نموده است. حرکتی در گذر از جایگاه‌های گوناگون به جایی بیرون از شهر. یک کشتی خاص، کشتی یزدانی، برای این هدف استفاده می‌شده است. سپس خدا با انجام موفقیت‌آمیز مأموریتش در سرای A.KI.TI - حال مأموریت هرچه که بوده باشد - با همان کشتی یزدانی به بندرگاه شهر برمی‌گردد و از همان مسیری که آمده بود، در میان بزم و شور و شادی شاه و مردم، به معبد برمی‌گردد. عبارت سومری A.KI.TI که بابلی akttu از آن مشتق شده در واقع به معنی «خلق

حیات بر زمین» است.

به این ترتیب در کنار جنبه‌های متنوع، سفر اسرارآمیز منجر به این شده که ما به این نتیجه برسیم که حرکت دسته جمعی نمادگرایی است از سفر پرخطر اما موفقیت‌آمیز نفیلیم از بودگاهش تا سیاره هفتم، زمین. کاوش‌هایی که حدود بیست سال در مقر بابل باستان به طول انجامیده به شکل خیره‌کننده‌ای با متون آیین بابل همخوانی داشته و گروه محققان به رهبری F. Wetzel و F. H. Weissbach (نویسنده کتاب پرستشگاه اصلی مردوک در بابل) قادر به بازسازی محوطه مقدس مردوک و ویژگی‌های معماری زیگوراتش و مسیر مشایعت شدند.

اجزاء آن در موزه شرق نزدیک باستان در برلین شرقی بازسازی شده‌اند. نام‌های سمبولیک جایگاه‌های هفتگانه و لقب مردوک در هر جایگاه، هم در سومری موجود است و هم در آکدی، و گواهی است هم بر باستانی بودنش و هم منشاء سومری این مشایعت و نمادگرایی‌اش. نخستین جایگاه مردوک جایی بوده که به او لقب «حکمران ملکوت» داده بودند و در آکدی «سرای پارسایی» و به سومری «سرای آبهای درخشان» نامیده می‌شد. لقب خدا در جایگاه دوم نامفهوم است. خود سرا «جایی که میدان جدا می‌شود» نامیده شده است.

نام جایگاه سوم بریده شده و با عبارت «محل رخساره سیاره...» شروع شده و لقب خدا به «خدای آتش‌فشان» تغییر نموده است. جایگاه چهارم «مکان مقدس سرنوشت» و مردوک «خدای طوفان آبهای Ki و An» نامیده می‌شده است. ظاهراً در جایگاه پنجم آشفستگی کمتری وجود دارد. شاهراه نام دارد و مردوک لقب «جایی که کلام چوپان آشکار می‌شود» را به خود گرفته است. با اشاره به جایگاه ششم که «کشتی مسافرتی» نامیده می‌شود، سفر دریایی هموارتری نوید داده می‌شود. در آنجا مردوک لقبش به «خدای نشان بر دروازه گذار» تغییر کرده است.

جایگاه هشتم Bit Akitu سرای خلقت حیات بر زمین بود. جایی که مردوک عنوان «خدای سرای آرمیدن» را به خود اختصاص داده بود. بنا بر استدلال ما، جایگاه هفتم در مشایعت مردوک تجسم سفر فضایی نفیلیم از سیاره‌شان به زمین است که ایستگاه نخست «سرای آبهای درخشان» معرف گذر از کنار پلوتون است. دومی «جایی که میدان جدا می‌شود» معرف نپتون و سومی اورانوس و چهارمی جای طوفان‌های سماوی - زحل - و پنجمی - شاهراه - جایی که لقب «کلام چوپان آشکار می‌شود» به مردوک داده شده و صحبت از مشتری است. ششمی جایی که سفر به «کشتی مسافرتی» دگرگون می‌شود، مریخ بوده و جایگاه هفتم زمین - انتهای سفر - جایی که مردوک آن را بعنوان سرای آرمیدن در نظر گرفته بود.

«سرای خلقت حیات بر زمین»

با توجه به نوع سفرشان به زمین و مدیریت فضایی؛ نفیلیم سازگان خورشیدی را چگونه می‌دید؟



به شکل منطقی - و در واقعیت - آنها سازگان را به شکل دو بخشی می دیده‌اند. منطقه اول که با منطقه پرواز سروکار دارد فضایی را در بر گرفته که هفت سیاره در پهنه‌ای از پلوتون تا زمین آن را اشغال کرده‌اند.

گروه دوم و رای منطقه ناوبری قرار دارند و شامل چهار جسم سماوی می شوند - ماه، زهره، عطارد و خورشید - در اخترشناسی و دودمان‌شناسی یزدانی این دو گروه جدا از هم در نظر گرفته شده‌اند. طبق نسب‌نامه، Sin (بعنوان ماه) رییس گروه چهارتایی است. Shamash (در قامت خورشید) پسرش است و ایشتر (زهره) دخترش و Adad (عطارد) عمو و برادر Sin که همیشه هم‌نشین برادرزاده‌هایش Shamash و ایشتر است.

از دیگر سو عدد هفت در متونی که با امور خدایان و انسان و با وقایع سماوی سروکار دارند بارها تکرار شده است. آنها «هفت قاضی» بوده‌اند. «هفت پیامبر» از جانب آنو پادشاهشان و در پی آن بوده که عدد هفت مقدس شده است. هفت شهر قدیمی وجود داشته؛ شهرهایی که هفت دروازه و دروازه‌ها هفت چفت داشته‌اند. برای هفت سال فراوانی و نعمت و هفت سال بلا و آفت دعای خیر طلبیده می‌شده و قحطی هفت سال طول می‌کشیده است، عروسی‌های یزدانی برای «هفت روز عشق‌ورزی» جشن داشتند و...

طی مراسم‌های رسمی شبیه‌انهایی که پای بازدیدکنندگان خاصی از زمین در میان باشد؛ مثل بازدید آنو و همسرش، خدایان به نمایندگی از هفت سیاره با لباس‌های مخصوص در موقعیت‌های خاص قرار می‌گرفتند. در حالی که با چهار تا از آنها به شکل گروهی جداگانه رفتار می‌شد. بعنوان مثال تفاهم‌نامه حکمرانان باستانی بیان می‌کند که:

خدایان آدد، سین، شمش و ایشتر می‌بایست تا سپیده‌دم در حیاط بنشینند.

در آسمان‌ها هر گروه می‌بایست در منطقه سماوی خودش قرار گیرد و سومریان تصور می‌کردند که یک «حائل سماوی» بوده که دو گروه را جدا از هم نگه می‌داشته است.

به عقیده A. Jeremias (در کتاب عهد عتیق در پرتو شرق نزدیک باستان) متن اسطوره‌ای - نجومی وجود دارد که با برخی وقایع قابل توجه سماوی سروکار دارد؛ وقتی هفت سیاره بر حائل سماوی یورش بردند. در این تحول ناگهانی که ظاهراً یک هم‌محوری و هم‌ترازی غیرمعمول در میان هفت سیاره بوده است. آنها با همکاری شمش قهرمان (خورشید) و آدد دلاور (عطارد) اتحادی پدید آورده‌اند؛ شاید به این معنی که همه آنها کشش گرانشی را در یک جهت به کار گرفته باشند. در همین زمان ایشتر در جستجوی مکانی باشکوه با آنو در تکاپو بود که ملکه آسمان شود. زهره به طریقی موقعیتش را برای یک مکان باشکوه‌تر ترک کرد.

این کشاکش بیشترین تأثیر را بر ماه گذاشته است.



«هفت سیاره ترسی از قوانین نداشتند... نور دهندگی sin به شدت تحت فشار قرار گرفته بود.» طبق این متن، ظاهراً سیاره دوازدهم، ماه در تاریکی فرو رفته را رها نیده و بار دیگر باعث «تابیدنش در آسمان شده است». چهار سیاره مستقر در منطقه سماوی را سومریان GIR.HE.A (آبهای سماوی در جایی که صخره‌ها درهم و برهم شده‌اند) نامیده‌اند. MU.HE (اختلال سفینه) یا UL.HE (نوار درهم و برهم) عبارت‌های معماگونه‌ای هستند که بار دیگر توجه ما را به این نکته جلب می‌کنند که نفیلم طی سفر فضایی‌شان به سازگان خورشیدی ما همه چیز را به دقت زیر نظر داشته‌اند.

تنها اخیراً مهندسان Comsat (شرکت ارتباطات ماهواره‌ای) کشف کرده‌اند که خورشید و ماه ماهواره‌ها را به نوعی فریب می‌دهند و آنها را عملاً از کار می‌اندازند. ماهواره‌های زمین ممکن است به واسطه حجم گسترده‌ای از ذرات متصادف شده از شعله‌های خورشیدی یا تغییرات وضعیت بازتابی ماه و اشعه‌ی فرسوخ آن گیج شوند.

نفیلم هم آگاه بوده که فضاپیماها یا سفینه‌ها در گذر از زمین و با نزدیک شدن به عطارد و خورشید وارد «منطقه سرگردانی» خواهند شد. جدا از این چهار سیاره که توسط یک نوار حائل فرضی محافظت می‌شوند، سومریان برای منطقه سماوی که هفت سیاره در آن قرار گرفته از اصطلاح UB استفاده می‌کنند. UB شامل قسمت‌های هفتگانه‌ای است که در آکدی giparu (اقامتگاه شب) نامیده می‌شده است. شکی وجود ندارد که این منشاء باورهای شرق نزدیک باستان درباره هفت آسمان بوده است. (همان هفت آسمانی که وارد باور دینی ما هم شده است. م)

هفت گوی یا کره kishshatu ، ub آکدی را شکل می‌داده‌اند (به معنی تمامیت یا یکپارچگی) منشاء این عبارت SHU سومری بوده که مفهوم ضمنی آن «بخشی که مهم‌تر بوده» یا افضل و عالی‌تر است. بنابراین گاهی اوقات هفت سیاره را SHU.NU می‌نامیدند؛ هفت تایی که «در بخش والاتر» قرار گرفته‌اند. نسبت به آن چهار تا جزئیات فنی بیشتری درباره این هفت تا گفته شده است. فهرست‌های سماوی سومری، بابلی و آشوری آنها را با القاب گوناگون توصیف نموده‌اند و آنها را در جهت ورده‌بندی درست فهرست کرده‌اند.

اکثریت محققان بر این نظر هستند که این احتمال که متون باستانی با سیاره‌هایی فراتر از زحل سروکار داشته باشند وجود ندارد؛ آنها با شناسایی درست این سیاره‌های توصیف شده در متون باستانی مشکل دارند اما یافته‌های ما شناسایی و درک معانی نام‌های آنها را نسبتاً آسان نموده است.

با نزدیک شدن نفیلم به سازگان خورشیدی، اولین سیاره‌ای که با آن مواجهه شده‌اند پلوتون بوده است. فهرست‌های میان‌رودانی نام این سیاره را SHU.PA ثبت کرده‌اند (به معنی مباشر SHU) سیاره‌ای که از نزدیک شدن به بخش متعالی سازگان خورشیدی محافظت می‌کرده است.

همان‌طور که خواهیم دید، نفیلم فقط وقتی می‌توانسته‌اند روی زمین فرود آمده باشند که

سفینه‌شان از دوازدهمین سیاره پرتاب شده باشد و قبل از رسیدن به حوالی کره زمین آنها می‌بایست مدار پلوتون را نه فقط بعنوان ساکنان دوازدهمین سیاره، بلکه بعنوان فضانوردانی در یک سفینه متحرک قطع کرده باشند.

متنی نجومی گفته که سیاره Shupa در جایی بوده که «خدا انلیل به تقدیر فرود راسخ شده» جایی که خدای متصدی سفینه مسیر رفت و برگشت درست را برای رسیدن به سیاره زمین و سرزمین سومر ترسیم نموده است. بعد از IRU ، Shupa (چرخش) رخ داده است. سفینه نفیلیم احتمالاً در نپتون چرخش یا خمیدگی گسترده‌ای را به سوی هدف نهایی دیگری که نامش بعنوان سیاره HUM.BA ذکر شده را آغاز نموده است. اشاره فنی به «زیست باتلاقی» یا «پوشش گیاهی باتلاقی». اگر روزی احتمالاً بتوانیم نپتون را کاوش کنیم، ارتباط دیرینه‌اش با باتلاق‌های پر از آب را طبق مشاهدات نفیلیم کشف خواهیم نمود؟<sup>۳۴</sup>

اورانوس Kakkab Shanamma (سیاره دوقلو) نامیده شده است. در واقع اورانوس جفت نپتون هم از نظر اندازه و هم ظاهر است. در فهرست سومریان EN.TI.MASH. SIG (سیاره حیات سبز درخشان) نامیده شده است. آیا اورانوس هم سیاره‌ای است که از باتلاق پوشیده شده است؟ بعد از اورانوس، زحل نمایان می‌شود. یک سیاره‌ی غول‌پیکر (نزدیک به ده برابر اندازه زمین) که با حلقه‌های دورش متمایز می‌شود. حلقه‌های زحل بیش از دو برابر قطر خود سیاره در اطرافش گسترده شده‌اند. زحل، مسلح به حلقه‌هایی اسرارآمیز و کشش گرانشی عظیم، می‌بایست برای نفیلیم و سفینه‌شان خطر بیشتری ایجاد کرده باشد. این قضیه توضیح می‌دهد که چرا سیاره چهارم TAR.GALLU (تخریب کننده بزرگ) نامیده شده است. سیاره‌ای که KAK.SIDI (سلاح عدالت) نیز نامیده می‌شده و SIMUTU (او که برای عدالت می‌کشد) در سراسر شرق نزدیک باستان، سیاره تجسم مجازات ناعادلانه بوده است.

این نام‌ها تجلی ترس بودند یا اشاره به وقایع فضایی حقیقی؟ آنچنان که دیده‌ایم در آیین Akitu به «طوفان آبها» بین An و Ki در روز چهارم اشاره شده است. وقتی فضاپیما بین Anshar (زحل) و Kishar (مشتري) قرار گرفته است.

یک متن بسیار کهن سومری که نخستین انتشارش به سال ۱۹۱۲ برمی‌گردد و یک متن جادویی باستانی محسوب می‌شود، همین احتمال را ثبت کرده که یک سفینه و پنجاه تن از سرنشینانش نابود شده‌اند. حکایت نموده که چگونه مردوک سراسیمه وارد اریدو شده و حامل خبرهای ناگواری برای Ea بوده است.

شبیبه یک سلاح خلق شده

۳۴. جالب است که نپتون در اسطوره‌شناسی رومی خدای اقیانوس یا سلطان دریا است. ویجر ۲ در ۱۹۸۹ ثابت کرد که نپتون اقیانوسی از آب است. م

گویی که با عصاره مرگ پر شده باشد

آنوناکي پنجاه تن هستند

آن چیز بر عرشه SHU.SAR پرنده سان

در حال پرواز ضربه وارد نموده

متن هویت «آن چیز» را مشخص نمی‌کند؛ هر چه که بوده SHU.SAR (نگهبان متعال پرنده) و پنجاه سرنشینش را نابود کرده است.

اما مشخص است که ترس سماوی فقط در خصوص زحل مطرح بوده است. نفیلیم می‌بایست از کنار زحل گذر کرده و با دل‌آسایی مشتری را رؤیت کرده باشد. سیاره پنجم Barbaru (یگانه درخشان) و نیز SAG.ME.GAR (یگانه بزرگ، جایی که بی‌شک مناسب اتصال است) نام دیگر مشتری SIB.ZI.AN.NA (راهنمای واقعی در آسمان‌ها است) همچنین توصیف کننده نقش احتمالی‌اش در سفر به زمین است. نشانه‌ای برای خط منحنی در گذر دشوار بین مشتری و مریخ و ورود به منطقه خطرناک کمربند سیارک‌ها. از القاب و عناوین چنین برمی‌آید که در این نقطه بوده که نفیلیم «مه»<sup>۳۵</sup> هایشان را به کار گرفته و لباس‌های فضانوردی‌شان را پوشیده‌اند.

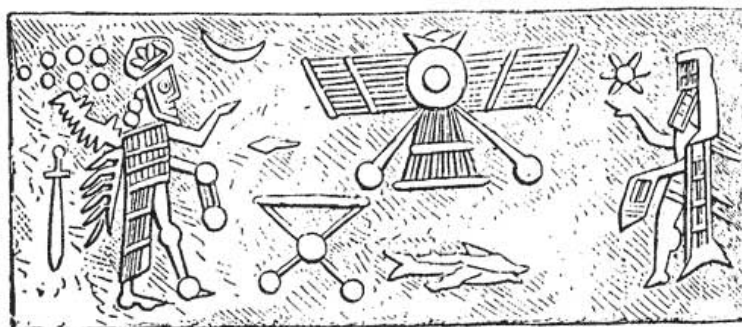
مریخ UTU.KA.GAB.A (نور مستتر در دروازه آبها) نام گرفته؛ برای ما یادآور شرح دادن‌های کتاب مقدسی و متون سومری از کمربند سیارک‌ها است. شبیه یک دسته‌بندی سماوی است که آبهای بالا را از آبهای پایین سازگان خورشیدی جدا می‌کند. به شکل مشخص‌تر، مریخ بعنوان Shelibbu (یکی نزدیک به مرکز سازگان خورشیدی) معرفی شده است. طرحی غیرمعمول بر یک مهر استوانه‌ای به عبور سفینه نفیلیم از کنار مریخ و توانایی ایجاد ارتباط پایدار با «مرکز کنترل مأموریت» بر زمین اشاره می‌کند.

شی‌ای که در این طرح باستانی دیده می‌شود نماد دوازدهمین سیاره است. یک گوی بالدار. اما این گوی بیشتر از اینکه طبیعی به نظر برسد مکانیکی و مصنوعی به نظر می‌آید. بال‌هایش شباهت زیادی به پنل‌های خورشیدی دارد، از آن نوع که سفینه‌های آمریکایی با آن انرژی خورشیدی را به الکتریکی تبدیل می‌کنند. دو آنتن نمی‌توانند اشتباهی بوده باشند. یک وسیله دایره‌ای شکل با چیزی شبیه به تاج بر سر و بال‌هایی که در طرفینش گشوده شده و آنتن هم دارد در فضای بین مریخ (ستاره شش شعایی) و زمین و ماه قرار گرفته است.

۳۵. مه با تلفظ may یک کلمه سومری و احتمالاً مشتق از فعل بودن است. هیچگونه معنی کافی اکنون برای «مه» پیشنهاد نشده است، در متون سومری به تازگی ویرایش شده مه معمولاً بدون ترجمه به جا گذاشته می‌شود. گفته می‌شود که خدایان دارای مه هستند و هر چه بیشتر بهتر. در مذهب سومری مه مفهومی بنیادین دارد. مه‌ها استعدادها یا نیروهای خدایان هستند که باعث وقوع عمده‌ترین فعالیت‌های حیات بشر متمدن بخصوص مذهب می‌شوند. آنها ازلی و ابدی و مقدس و با ارزش هستند. انتقال مه مورد بحث بسیاری از نوشته‌های سومری مانند «انکی و نظم نوین جهانی» و به ویژه «اینانا و انکی» است که در آن جا فهرست بیش از یکصد مه چندین بار تکرار می‌شود. آنها شامل سلطنت مقامات روحانی، ابزارهای پرستشی، صنایع و موسیقی و همچنین روسپی‌گری و آمیزش، سالخوردگی، قهرمانی، نیرو و دادگستری و هبوط به جهان فرودین و بیرون آمدن به آن است. تملک مجموع مه‌ها نه تنها قدرت مطلق را به دنبال دارد بلکه مسئولین مطلق را نسبت به تحقق یا کاربرد آنها در جهان دارد.

منابع: فرهنگ اساطیر شرق باستان نوشته گوندولین لیک به ترجمه دکتر رقیه بهزادی انتشارات طهوری

فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان (مصور) نوشته جرمی بلک و آنتونی گرین به ترجمه پیمان متین انتشارات امیر کبیر



روی زمین، خدایی دستش را برای درود و تبریک به فزانوردی که هنوز در آسمان نزدیک مریخ باقی مانده دراز نموده است. فزانورد ماسک محافظی بر سر گذاشته و نقاب و زرهی بر سینه دارد. بخش پایینی لباسش شبیه پوشش ماهی است و او چون یک موجود نیمه‌ماهی نیمه‌انسان است. شاید این لباس مخصوص برای فرود اضطراری در اقیانوس بوده است. در یک دستش وسیله‌ای دارد و با دست دیگرش متقابلاً برای زمین درود می‌فرستد و سپس حرکت کرده بر زمین، سیاره هفتم، فرود می‌آید.

زمین در فهرست «هفت خدای سماوی» SHU.GI نامیده شده (محل درست آرمیدن SHU) همچنین به معنی «سرزمینی در انتهای سفر SHU» از بخش علیای سازگان خورشیدی و مقصد سفر طولانی فضایی است. در حالیکه در خاور نزدیک باستان آوای gi گاهی اوقات به آوای آشنا تر ki (زمین، خشکی، خش + کی) تغییر شکل داده است. تلفظ و سیلاب gi در معنای اصلی اش تا دوران ما دوام آورده است. دقیقاً به همان معنایی که نفیلیم مد نظرش بوده است:

geo-graphy, geo-metry, geo-logy

جغرافیا، هندسه و زمین‌شناسی

در شکل اصلی‌تر، نوشته فرتور نگاشت (نوشته تصویری) نشان SHU.GI به معنی shibu (هفتمین) نیز بوده است.

Shar shadi il Enlil ana kakkab SHU.GI ikabbi

فرمانروای کوهستان‌ها، خدا انلیل، هم‌تراز سیاره Shugi است.

هم‌تراز هفت ایستگاهی که مردوک طی سفرش از آنها گذشته است. به‌کارگیری نام سیاره‌ها از یک سفر فضایی حکایت دارد.

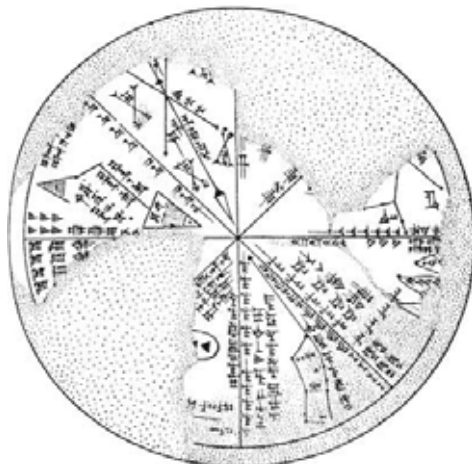
سرزمین انتهای سفر و مقصد نهایی سیاره هفتم، زمین بوده است.

ما هرگز نخواهیم فهمید که از هم‌اکنون تا سال‌های بی‌شمار آیا کسی بر سیاره دیگری پیام تصویری نصب شده بر پایونیر ۱۰ را پیدا و رمزگشایی خواهد کرد یا نه. همچنین کسی هم ممکن است فکر کند که انتظار پیدا کردن یک چنین لوحی بر زمین، لوحی که برای زمینی‌ها اطلاعاتی در

خصوص محل و مسیری از دوازدهمین سیاره را بر خود داشته باشد بیهوده است. این مدرک، لوح گلی است که در خرابه‌های کتابخانه سلطنتی نینوا پیدا شده است. شبیه بسیاری از دیگر الواح بدون شک یک کپی آشوری از روی یک لوح قدیمی تر سومری است. برخلاف بقیه، لوح مدوری است و برخی نشانه‌های میخی روی آن کاملاً از تخریب مصون باقی مانده‌اند. محققان اندک شماری که وظیفه رمزگشایی از لوح بر عهده‌شان بوده در پایان گفته‌اند که «این لوح پیچیده‌ترین سند میان‌رودانی است».

در ۱۹۱۲ L. W. King که در آن زمان متصدی آثار باستانی بابلی و آشوری در موزه بریتانیا بود، کپی بسیار دقیقی از این لوح که به هشت قسمت تقسیم شده بود تهیه کرد. بخش‌های صدمه ندیده حاوی اشکال هندسی هستند که روی هیچ اثر باستانی دیگری دیده نشده‌اند و با دقت بسیار قابل توجه‌ای طراحی شده‌اند. شامل پیکان‌ها، مثلث‌ها و خطوط متقاطع و حتی یک بیضی؛ یک منحنی هندسی - ریاضی که پنداشته می‌شده که در دوران باستان ناشناخته بوده است. این لوح غیرعادی و معماگونه نخستین بار طی گزارشی که در ۹ ژانویه ۱۸۸۰ به انجمن نجوم سلطنتی بریتانیا ارائه شده، در یک انجمن علمی مورد توجه قرار گرفت.

A. H. Sayce و R. H. M. Bosanquet در یکی از سخنرانی‌های قدیمی ترشان درباره «نجوم بابلی‌ها» آن را بعنوان یک جهان‌نمای مسطح (چاپ چهره کروی روی یک نقشه مسطح) مطرح کردند. آنها اعلام کردند که برخی از نشانه‌های میخی بر اندازه‌گیری‌هایی دلالت دارند که حاوی معانی فنی هستند. بسیاری از اجسام سماوی که در بخش‌های هشتگانه لوح قابل رؤیت هستند به وضوح تجسم نجومی‌شان را ثابت می‌کنند. به ویژه که Sayce و Bosanquet شیفته هفت نقطه روی یک بخش از آن شده بودند. آنها گفتند که امکان دارد این نشان دهنده مراحل ماه باشد؛ آنها این واقعیت را نادیده گرفته‌اند که این نقاط در امتداد خطی به نام ستاره ستاره‌ها DIL.GAN و جسم کروی به نام APIN کشیده شده‌اند. به گفته آنها «شکی وجود ندارد که برای این تصویر معماگونه توضیح ساده‌ای وجود دارد».



اما تلاش آنها برای ارایه چنین توضیحی از تلفظ صحیح معانی دقیق آوایی نشانه‌های میخی و این نتیجه‌گیری که این دیسک چیزی نیست جز یک جهان‌نمای مسطح سماوی فراتر نرفت. وقتی انجمن سلطنتی نجوم یک کپی از جهان‌نمای مسطح، نسخه‌ای که در آن J. Oppert و P. Jensen خوانش نام برخی از ستاره‌ها و سیاره‌ها را اصلاح کرده بودند منتشر کرد. دکتر Fritz Hommel در ۱۸۹۱ در مجله‌ای آلمانی مقاله‌ای تحت عنوان «ابزارهای نجومی کلدانی» نوشت و توجه‌ها را به این واقعیت معطوف نمود که هر یک از این هشت بخش لوح مدور یک زاویه ۴۵ درجه را به وجود آورده‌اند؛ بنابراین او به این نتیجه رسید که آنها در کنار هم طرح کلی از آسمان را به نمایش می‌گذارند و آن را در وضعیت تمام و کمال ۳۶۰ درجه‌ای نشان می‌دهند. او به این نتیجه رسید که اینها برخی نقاط کانونی علامت‌گذاری شده در آسمان بابل هستند.

این موضوع مسکوت باقی ماند تا اینکه Ernst F. Weidner ابتدا در مقاله‌ای به سال ۱۹۱۲ با عنوان نجوم بابلی و سپس در کتاب مهمش به همان نام، کل لوح را تجزیه و تحلیل نمود و به این نتیجه رسید که جایی از کار ایراد دارد و منطقی به نظر نمی‌رسد. سردرگمی‌اش به این خاطر بود که در حالیکه اشکال هندسی و نام‌های ستاره‌ها یا سیاره‌ها در بخش‌های گوناگون این لوح خوانا و قابل فهم هستند (حتی اگر معنی‌شان یا هدفشان مشخص نبوده باشد) نوشته‌های در امتداد خطوط (که نسبت به یکدیگر زاویه‌هایی ۴۵ درجه را شکل داده‌اند) کاملاً قابل فهم نیستند. در لوح مجموعه‌ای از هجاهای تکراری ثابت به زبان آشوری وجود دارد. بعنوان مثال آنها به این شکل چیده شده‌اند:

lu bur di lu bur di lu bur di

bat bat bat kash kash kash kash alu alu alu alu

Weidner به این نتیجه رسید که این لوح کاربرد نجومی و اخترشناسی داشته و بعنوان یک لوح جادویی برای جن‌گیری استفاده می‌شده و مثل برخی از متون مشابه شامل هجاهای تکرار شونده است. با این نتیجه‌گیری او شور و اشتیاق بیشتر برای کار روی این لوح منحصر به فرد را به کناری نهاد. اما نوشته‌های روی لوح کاملاً ظاهر متفاوتی خواهند یافت اگر ما سعی کنیم که به جای خواندن آنها به لغت - نشانه‌های آشوری آنها را به صورت لغت - سیلاب‌های سومری مطالعه کنیم. چون بی تردید این لوح آشوری از روی یک لوح اصلی سومری کپی شده است. وقتی به یکی از قطعات این لوح که ما لوح شماره یک نام نهاده‌ایم نگاه می‌کنیم هجاهایش بی معنی به نظر می‌رسند.

na nanana ana ananu (در امتداد خط نزولی)

aha sha sha sha sha sha (در امتداد محیط مدور)

sham sham bur bur Kur (در امتداد خط افقی)



اگر ما معنای سومری این هجا - کلمات را در نظر بگیریم ناگهان آنها بامعنی خواهند شد... آنچه افشا خواهد شد یک نقشه راه و مسیری است که خدا انلیل با کمک تعدادی از دستورالعمل‌های عملیاتی از کنار سیاره‌ها طی نموده است. خط مورب در زاویه ۴۵ درجه، اشاره دارد به خط سیر نزولی سفینه از نقطه‌ای که مرتفع مرتفع مرتفع است آن هم از میان ابرهای بخار و یک قلمرو فرودین تر که بخارش کمتر است به سوی خط افق، جایی که آسمان و زمین به یکدیگر می‌رسند.

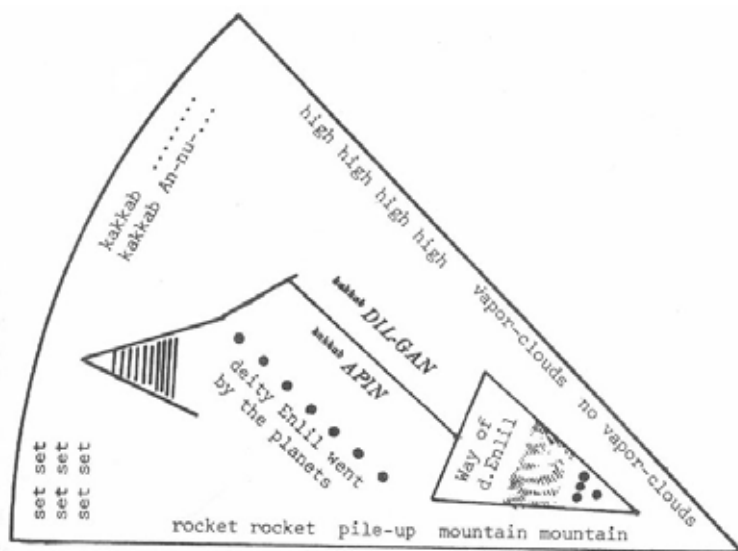
در آسمان خط افق پیروی فضانوردان از دستورالعمل‌ها منطقی است: به آنها گفته شده که آماده، آماده، آماده برخورد نهایی سفینه‌شان باشند. پس همین طور که به زمین نزدیک تر می‌شوند، موشک‌هایی شلیک شده تا سرعت وسیله نقلیه را کم کند، چرا که باید قبل از رسیدن به نقطه فرود اوج بگیرد و از فراز ناهمواری‌های زمین و کوه‌ها بگذرد.

اطلاعات فراهم آمده در این قطعه به وضوح، مناسب سفر فضایی خود انلیل هستند. در این قطعه نخست ما با طرح هندسی دقیقی از دو مثلث مواجهه هستیم که با خطی در زاویه گردش به هم مرتبط شده‌اند. این خط معرف یک مسیر است. به روشنی بیانگر این نکته که چگونه خدا انلیل از کنار سیاره‌ها گذشته است. نقطه شروع، مثلث سمت چپی است و تجسم دور از دسترس بودن سازگان خورشیدی. ناحیه هدف در سمت راست قرار دارد. جایی که همه قطعات سوی نقطه فرود همگرا می‌شوند.

مثلث سمت چپی با قاعده بازش، شبیه به تصویر نگاره‌های شناخته شده در خاور نزدیک باستان معنایش می‌تواند «قلمرو حکمران، سرزمین کوهستان‌ها» خوانده شود. مثلث سمت راستی با نوشته shu-ut il Enlil (راه خدا انلیل) معرفی شده است. آنچنان که می‌دانیم این اصطلاح بر آسمان شمالی زمین دلالت دارد. بنابراین، خط زاویه‌دار، آنچه به باور ما دوازدهمین سیاره بوده - سرزمین کوهستانی یا قلمرو حکمران - را به آسمان زمین متصل می‌نماید. مسیر از بین دو جسم سماوی به نام‌های Dilgan و Apin می‌گذرد.

برخی محققان معتقدند که این‌ها نام ستاره‌ها یا بخش‌هایی از صورت‌های فلکی دوردست هستند. اگر سفینه‌های سرنشین‌دار و بدون سرنشین امروزی با چشم دوختن به یک ستاره ثابت از پیش تعیین شده ناوبری می‌شوند نمی‌توان یک چنین تکنیک ناوبری مشابه‌ای را برای نفیلم غیرمحمتمل شمرد.





اینکه این دو نام را به ستاره‌ها یا صورت‌های فلکی دور دست حواله دهیم با توجه به معنی‌شان قابل قبول به نظر نمی‌رسد.

DIL.GAN به معنی «ایستگاه اول» و APIN «جایی که مسیر به درستی قرار گرفته» است. معنای این نام‌ها بر ایستگاه‌های بین‌راهی و نقاط گذر دلالت می‌کند. با نویسندگانی چون Thompson, Epping و Strassmaier که Apin را بعنوان سیاره مریخ شناسایی کرده‌اند موافق هستیم. اگر از این زاویه بنگریم، معنای طرح روی لوح مشخص می‌شود:

مسیر بین سیاره پادشاهی و آسمان بالای زمین از بین مشتری (ایستگاه نخست) و مریخ (جایی که مسیر به درستی قرار گرفته است).

این اصطلاحات، توصیف نام سیاره‌ها با توجه به نقششان در سفر فضایی نفیلم هستند که با نام‌ها و لقب‌های هفت سیاره Shu مطابقت دارد. (سیاره‌هایی که نامشان با Shu شروع می‌شود. م) انگار که برای تأیید نتیجه‌گیری ما نوشته شده؛ گفته شده که مسیر انلیل از زیر هفت نقطه می‌گذرد، هفت سیاره‌ای که در امتداد پلوتو تا زمین قرار گرفته‌اند. دیگر شگفت‌زده شدن معنایی ندارد، چهار جسم سماوی باقی مانده، آنهایی هستند که در منطقه درهم و برهم به شکل جداگانه در آسمان شمالی زمین و کمر بند سماوی نشان داده شده‌اند.

شواهدی در دست است که این نقشه سماوی و راهنمای پرواز در فضا در تمامی دیگر بخش‌های صدمه ندیده لوح در معرض دید قرار دارند. در ادامه در جهت خلاف عقربه‌های ساعت بخش خوانای قطعه بعدی حاوی این نوشته هست:

بگیر بگیر پرتاب کن پرتاب کن پرتاب کن کامل شد کامل شد.

قطعه سوم جایی که بخشی از یک شکل بیضی غیر معمول دیده می شود نوشته ها خوانا است:  
kakkab SIB.ZI.AN.NA ... فرستاده AN.NA ... خدا ISH.TAR و در ادامه جمله جالبی نوشته

شده

خدا NINI.NI ناظر فرود

آیا این بخش معرف مرحله پرواز نزدیک به زمین آن هم نزدیک نقطه فرود است؟

این ممکن است به علائم و اختصارات روی خط افق ربط داشته باشد:

تپه تپه تپه بالا بالا بالا شهر شهر شهر شهر

در بخش مرکزی لوح گفته شده:

kakkab MASH.TAB.BA / برج جوزا که مواجهه با آن حتمی است.

kakkab SIB.ZI.AN.NA / مشتری که آگاهی دهنده است.

اگر قضیه همان طور که به نظر می رسد باشد، قطعات لوح را می توان به شیوه ای مرتب کرد. می توان بخشی را به شور و هیجان نفیلم هنگام نزدیک شدن به پایگاه فضایی زمین اختصاص داد. تکه بعدی باز هم خط نزولی را بعنوان آسمان آسمان آسمان معرفی می کند و همچنین می گوید:

نور ما نور ما نور ما

تغییر تغییر تغییر

مشاهده مسیر و ارتفاعات... زمین مسطح...

برای اولین بار در خط افق اشکالی مشاهده می شود

موشک موشک

کم کردن ارتفاع موشک

۴۰ ۴۰ ۴۰

۴۰۴۰۲۲۲۲

خط بالایی قطعه بعدی دیگر نمی گوید آسمان، آسمان

که می گوید کانال کانال

۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰ ۱۰۰

یک الگوی قابل تشخیص در این تکه شدیداً آسیب دیده وجود دارد.

در جریان یکی از خطوط گفته شده:

Ashshur که می تواند به معنی «کسی که می بیند» یا «دیدن» باشد.

تکه هفتم به شدت آسیب دیده و فقط چند هجای قابل خواندن بر آن قابل رؤیت است:

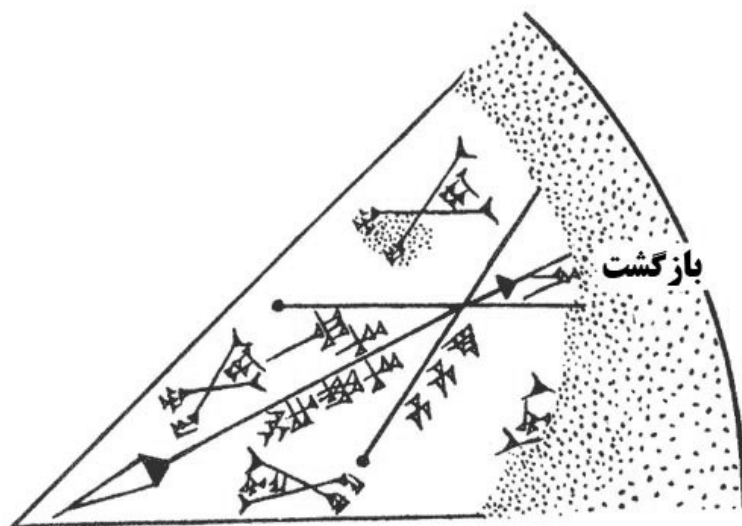
«دوردست، دوردست... رؤیت رؤیت»

و جملات دستوری همچون: «به پایین فشار بده».

هشتمین و آخرین قطعه تقریباً کامل است. خطوط جهت‌دار، پیکان‌ها و نوشته‌ها راهی را بین دو سیاره مشخص می‌کنند. دستورالعمل‌هایی برای «کوه کوه نوک‌تیز» سرجمع چهار بار به جایی رسیدن و رد شدن را به تصویر می‌کشد. دو بار نوشته شده:

سوخت grin آب و دو بار بخار grin آب<sup>۳۶</sup>

آیا این بخش با آماده‌سازی برای پرواز به سوی زمین سروکار دارد یا با اوج گرفتن و پرواز بازگشت جهت رسیدن به دوازدهمین سیاره؟  
از زاویه دیگر پیکان تیز به جایگاه فرود بر زمین اشاره دارد و انتهای دیگر پیکان به جهت مخالف و حامل عبارت بازگشت است.



وقتی EA برخلاف نظر فرستاده آنو ترتیبی داده که «آداپا راه ملکوت را در پیش بگیرد» و آنو از اصل قضیه باخبر شده و برای دروغی که به او گفته شده برافروخته، این چنین گفته که:

چرا باید EA به یک انسان بی‌ارزش

نقشه آسمان و زمین را فاش کند

و برایش استثناء قائل شده و

Shem فراهم نموده؟

ما به درستی از این جهان‌نمای مسطح رمزگشایی و در واقع نقشه‌ی راهی را کشف کرده‌ایم. یک «طرحی از آسمان و زمین» را. با استفاده از نماد و کلمات، نفیلیم مسیری که از سیاره خود تا سیاره ما را طی کرده‌اند به تصویر کشیده است. در غیر این صورت با متن پیچیده‌ای مواجه خواهیم شد که با

۳۶. در علوم هوایی Grin / واحد وزن در سیستم غیر متریک است.

فواصل آسمانی سروکار دارد و همچنین منطقی خواهد بود که ما این عبارتها را بعنوان سفر فضایی از دوازدهمین سیاره در نظر بگیریم.

یک چنین متنی در خرابه‌های نیپور در نینوا پیدا شده و بر این باور هستند که ۴۰۰۰ سال قدمت دارد و حال در مجموعه Hilprecht در دانشگاه Jena در آلمان نگهداری می‌شود. O. Neugebauer (در کتاب علوم دقیقه در عهد باستان) به این نتیجه رسیده که بدون شک این لوح کپی از یک اثر بسیار قدیمی تر بوده است. نسبت‌های فواصل سماوی از ماه به زمین و سپس سراسر فضا تا شش سیاره دیگر را به دست می‌دهد.



به نظر می‌رسد که در بخش دوم متن فرمول‌هایی برای حل هر آنچه مسئله میان سیاره‌ای بوده ارایه شده و طبق برخی خوانش‌ها گفته شده که:

40 4 20 6 40 × 9 is 6 40  
 13 kasbu 10 ush mul SHU.PA  
 eli mul GIR sud  
 40 4 20 6 40 × 7 is 5 11 6 40  
 10 kasbu 11 ush 6½ gar 2 u mul GIR tab  
 eli mul SHU.PA sud

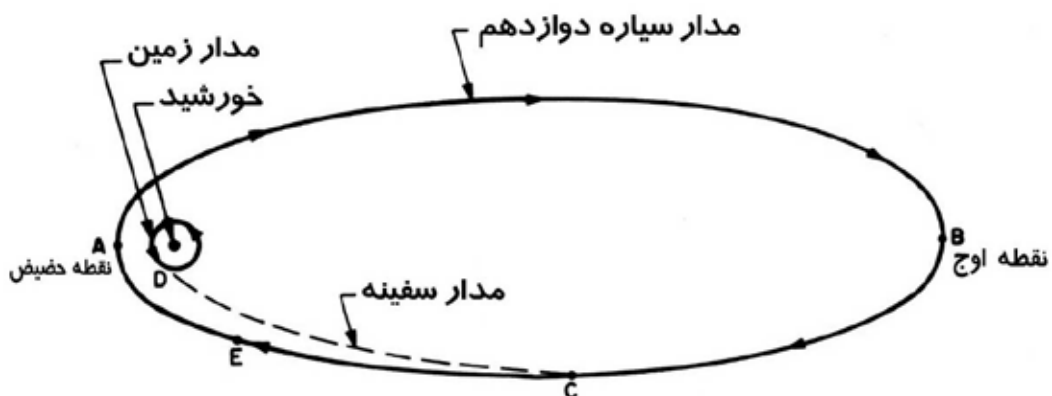
هرگز بین محققان موافقت کامل در خصوص قرائت درست واحدهای اندازه‌گیری در این بخش از متن وجود نداشته (یک خوانش جدید در نامه‌ای از دکتر السنر، سرپرست مجموعه Hilprecht در

شهر یانا، به ما پیشنهاد شد) به هر حال مشخص است که در بخش دوم، متن فاصله‌های اندازه‌گیری شده از SHU.PA (پلوتون) را نشان می‌دهد. فقط نفیلیم در گذر از مدار سیاره‌ای می‌توانسته این فرمول‌ها را به وجود آورده باشد و آنها تنها کسانی بوده‌اند که به این اطلاعات نیاز داشته‌اند.

با توجه به اینکه خودشان و هدفشان زمین، هر دو دائم در حرکت بوده‌اند، نفیلیم سفینه‌شان را در زمان پرواز به سمت زمین هدف‌گیری نکردند، بلکه در زمان ورود این کار را انجام دادند؛ بسیار شبیه دانشمندان امروزی که مأموریت‌هایی را برای ماه و دیگر سیاره‌ها طراحی می‌کنند، نفیلیم هم مسیر حرکت امنی را برای خود تدارک دیدند.

سفینه نفیلیم احتمالاً از سیاره دوازدهم در مسیر مدار خود سیاره پرتاب شده اما توانسته پیش از ورود خود سیاره در مجاورت زمین قرار بگیرد. بر اساس این و عوامل بی‌شمار دیگر، آمون سیچین، دکترای مهندسی و دانش هوانوردی، دو راه‌حل جایگزین را برای مسیر سفینه پیش پای ما می‌گذارد. مسیر نخست در پی ارسال سفینه فضایی از سیاره دوازدهم شکل خواهد گرفت پیش از آنکه به نقطه اوج (دورترین مکانش) برسد. با نیاز اندک به انرژی، سفینه عملاً در هنگام کاهش سرعت چندان به این سو و آن سو کشیده نمی‌شود. در حالیکه سیاره دوازدهم که خود هم یک وسیله نقلیه فضایی هرچند خیلی خیلی بزرگ است مدار بیضوی‌اش را طی می‌کند، سفینه فضایی هم در مدار بیضوی کوتاه‌تری به حرکت ادامه می‌دهد و بسیار زودتر از سیاره دوازدهم به زمین می‌رسد.

راهکار دیگر می‌توانسته برای نفیلیم مزایا و معایبی به همراه داشته باشد. چرخه کامل ۳۶۰۰ سال زمینی که باعث شده نفیلیم فرصت کافی برای فعالیت‌هایشان بر زمین را داشته باشند بر این دلالت دارد که آنها راه‌حل دوم را برگزیده‌اند. سفری کوتاه و ماندن در آسمان زمین آن هم مصادف با ورود خود سیاره دوازدهم. وقتی دوازدهمین سیاره تقریباً در میانه راه برگشتش از نقطه اوج قرار دارد فرصت مناسب برای پرتاب سفینه فراهم می‌شده است. (C) با توجه به سرعت فزاینده خود سفینه، فضاپیما برای پیش افتادن از سیاره خانه‌اش و رسیدن به زمین (D) آن هم چند سال زمینی جلوتر از دوازدهمین سیاره به موتورهای قوی نیاز داشته است.



بر اساس داده‌های پیچیده فنی و نکات مندرج در متون میان‌رودانی معلوم شده که نفیلیم از همان روشی برای مأموریت زمین استفاده کرده که ناسا برای مأموریت ماه به کار گرفته است:

وقتی سفینه اصلی به سیاره هدف (زمین) نزدیک شده، در مدار پیرامون سیاره جای گرفته، بدون اینکه فضاوردان قصد فرود داشته باشند. در عوض یک سفینه کوچک‌تر از سفینه مادر جدا شده و عمل فرود را انجام داده است. هر چقدر هم که فرود بدون خطا دشوار بوده، خروج از زمین می‌بایست حتی دشوارتر بوده باشد. سفینه فرود آمده می‌بایست به سفینه مادر برگردد، امری که وقتی در اوج سرعت مداری‌اش در نقطه حضیض بین مریخ و مشتری در حال گذر است مستلزم روشن شدن موتورها و تسریع در روند سرعت بسیار بالا برای رسیدن به دوازدهمین سیاره بوده است.

طبق محاسبات دکتر سیچین؛ سه نقطه در مدار زمینی سفینه فضایی بوده که سفینه از آنجا می‌توانسته خود را به سوی سیاره دوازدهم پرتاب کند. نفیلیم طی یک سال و یک ماه تا یک سال و شش ماه زمینی فرصت داشتند که یکی از سه راه‌حل را برگزیده و به دوازدهمین سیاره بپیوندند. برای ورود موفقیت‌آمیز، فرود و برخاستن و خروج از زمین، سه عامل: زمینه مناسب، راهنمایی از زمین و هماهنگی کامل با سیاره خانه موردنیاز بوده است.

همان طور که خواهیم دید، نفیلیم تمام این شرایط را داشته است.





## فصل دهم

# شهرهای خدایان

داستان نخستین اقامتگاه بر زمین که توسط باشندگانی باهوش بر پا شده، حماسه مهیجی است که جذابیت آن کمتر از کشف آمریکا یا سراسر کره زمین را با کشتی درنوردیدن نیست. قطعاً [داستان نخستین اقامتگاه از اهمیت بیشتری برخوردار است] چون نتیجه برپا شدن این زیستگاه، ما و تمدن‌های امروزی مان است.

«حماسه خلقت» به ما اطلاع می‌دهد که «خدایان» متعاقب تصمیم دانسته و سنجیده رهبران‌شان به زمین آمده‌اند. نسخه بابلی این تصمیم را به مردوک نسبت داده و توضیح می‌دهد که او تا زمانی که خاک زمین خشک و به‌قدر کفایت سفت شود تا مجال فرود فراهم آید و عملیات ساخت‌وساز آغاز شود صبر کرد. سپس مردوک تصمیمش را برای گروهی از فضانوردان اعلام کرد:

در اعماق بالا

جایی که شما اقامت داشتید

آنجا در بالا من سرای شاهانه‌ای ساختم

حال مشابه آن را باید در پایین بسازم

سپس مردوک درباره هدفش شرح می‌دهد:

وقتی از آسمان‌ها

شما می‌بایست برای ساخت‌وساز

فرود آیید

در آنجا باید برای استراحت شباهنگام شما

جایی فراهم شود

نامش Babylon باشد

دروازه خدایان

بنابراین زمین صرفاً سوژه یک بازدید یا یک اکتشاف سریع و مختصر نبوده، بلکه مکانی همیشگی اما دور از وطن اصلی به حساب می‌آمده است. سفر با سیاره‌ای که خود یک نوع سفینه است و گذر از کنار بسیاری از سیارات دیگر شکی باقی نمی‌گذارد که نفیلیم در ابتدا از سیاره خودشان آسمان‌ها را رصد کرده‌اند. احتمالاً کاوشگران بدون سرنشین در پی سیاره‌ای بوده‌اند. دیر یا زود آنها این توانایی را پیدا کرده‌اند که سفینه‌های سرنشین‌داری را برای مأموریت اکتشاف در دیگر سیاره‌ها اعزام کنند.

در جستجوی خانه دوم، احتمالاً زمین نظر مساعد نفیلیم را به خود جلب نموده است. رنگ آبی‌اش حکایت از این داشت که آب‌وهوایی برای گذران زندگی در آن وجود دارد. با پدیدار شدن زمین سفت‌وسخت، رنگ‌هایی قهوه‌ای خود را نمایان نمودند. رنگ‌های سبزش از وجود پوشش گیاهی حکایت داشت، چیزی که منشاء حیات جانوری دانسته می‌شد. اگر چه نفیلیم در نهایت به زمین سفر کرده‌اند، اما آن را تا حدی متفاوت‌تر از آنچه که فضانوردان ما امروزه می‌بینند دیده‌اند. وقتی نفیلیم برای نخستین بار به زمین آمده‌اند، زمین در وسط عصر یخبندان بود. یکی از دوره‌های یخبندان از میان مراحل آب‌وهوایی یخ‌زدگی و ذوب‌شدگی زمین:

یخ‌زدگی زمین حدود ۶۰۰،۰۰۰ سال پیش آغاز شده؛ عصر گرما (دوره‌های میان یخبندانی) ۵۵۰،۰۰۰ سال پیش و دومین دوره یخبندان ۴۸۰،۰۰۰ تا ۴۳۰،۰۰۰ سال پیش. وقتی نفیلیم برای نخستین بار حدود ۴۵۰،۰۰۰ سال پیش بر زمین فرود آمد، حدود یک‌سوم خشکی‌های زمین با ورقه‌ها و کوه‌های یخی پوشیده شده بودند. با چنین حجمی از آب‌های یخی از میزان ریزش باران کاسته شده بود اما نه همه جا. به دلیل ویژگی‌های سرزمینی و الگوهای بادی، در کنار دیگر چیزها، برخی مناطقی که امروزه آب خیزاند لم‌یزرع بوده‌اند و برخی مناطقی که بارندگی‌شان فصلی بود حال در تمام طول سال باران مواجه هستند.

سطح دریاها پایین‌تر بودند چون حجم زیادی از آب به شکل یخ روی خشکی‌های زمین را پوشانده بود. شواهد حکایت از این دارد که طی دو عصر یخبندان، سطح دریاها به اندازه ۶۰۰ تا ۷۰۰ متر نسبت به دوران حال پایین‌تر بوده است. بنابراین جایی که ما امروزه خط ساحلی و دریا داریم خشکی بوده است. جایی که رودخانه‌ها امتداد پیدا می‌کردند. طی مسیرشان از میان نواحی سنگی صخره‌ای، دره‌ها و تنگه‌های باریک و عمیق پدید می‌آورده‌اند. اگر در مسیرشان زمین نرم و گلی بود آنها از میان باتلاق‌های وسیع به دریاها منجمد می‌رسیدند.

با توجه به چنین شرایط جغرافیایی و آب‌وهوایی، نفیلیم نخستین محل اقامتشان را در کجا بنا کرده‌اند؟

بدون شک آنها در جستجوی جایی با آب‌وهوای معتدل بوده‌اند، جایی که هم بتوانند پناهگاه ساده‌ای در آن بسازند هم مجبور نباشند به جای لباس کار سبک از لباس کار سنگین استفاده کنند.

همچنین آنها می‌بایست در جستجوی آب برای نوشیدن، شستشو و اهداف صنعتی، و در کنار آن حفظ حیات گیاهی و جانوری برای غذا برمی‌آمدند. از رودخانه، هم برای تسهیل در آبیاری اراضی وسیع و هم برای سهولت در حمل‌ونقل استفاده می‌شد. فقط یک منطقه معتدل ترجیحاً کم‌عرض روی زمین بوده که می‌توانسته تمامی این شرایط را داشته باشد، و علاوه بر این منطقه مسطح مناسبی باشد که در درازمدت بتوان برای فرود از آن استفاده کرد. طبق دانسته‌های ما، توجه نفیلیم به سیستم رودخانه‌های بزرگ و بستری که در آن جاری هستند جلب شد:

رود نیل، رود سند و رودهای دجله و فرات؛ هر یک از این حوزه‌های آبریز برای اسکان اولیه مناسب و در زمان خود مهد تمدن کهن شده‌اند. نفیلیم به سختی می‌توانست نیاز دیگرش را نادیده بگیرد؛ منبعی از سوخت و انرژی. نفت. منبع همه‌کاره و سرشار از انرژی و گرما و نور و همچنین ماده خام حیاتی که از آن کالاهای ضروری بی‌شمار ساخته شده است. با توجه به اسناد و رویه کاری سومریان، نفیلیم در سطح وسیع از نفت و مشتقاتش استفاده می‌کرده، به همین دلیل بوده که در جستجویشان برای مناسب‌ترین قرارگاه بر روی زمین، نفیلیم ترجیح داده‌اند جایی را انتخاب کنند که سرشار از نفت باشد.

با این ذهنیت، احتمالاً نفیلیم ایندوس را در مقام آخر قرار داده‌اند چون جایی است که در آنجا نفت پیدا نمی‌شود. احتمالاً وادی نیل نیز مقام دوم را به دست می‌آورده، چون از نظر زمین‌شناسی منطقه بزرگی است پر از سنگ‌های رسوبی، اما نفت منطقه فقط در فاصله دور از وادی نیل پیدا شده و آن هم به حفاری عمیق نیاز داشته است. سرزمین بین دو رودخانه - میانرودان - بدون شک در جایگاه نخست قرار داشته؛ تعدادی از غنی‌ترین میدان‌های نفتی جهان از نوک خلیج فارس تا کوه‌هایی که دجله و فرات از آنها سرچشمه می‌گیرند کشیده شده‌اند و در حالیکه در اکثر جاها برای بالا آوردن نفت خام به حفاری عمیق نیاز هست، در سومر باستان - حال عراق جنوبی - قیر و قطران و قیر معدنی قل‌قل یا فوران می‌کرده و به شکل طبیعی روی سطح زمین جاری می‌شده است. جالب توجه است که سومریان برای همه نوع ماده قیری و نفتی اسمی داشته‌اند. از نفت خام، قیر طبیعی، قیری که برای آسفالت استفاده می‌شود، قطران و قیر ایجاد شده بر اثر گرما، تا ملاط قیری و واکس و تفاله قطران؛ آنها تقریباً نه نام مختلف برای انواع قیر داشتند. در مقایسه با آن در زبان مصر باستان فقط دو نام و در سانسکریت فقط سه نام برای قیر وجود دارد.

کتاب مقدس قرارگاه خدا را - عدن / Eden - توصیف می‌کند، جایی با آب‌وهوایی معتدل، گرم و درعین حال خنک؛ برای همین خدا بعد از ظهر تصمیم می‌گیرد که برای استفاده از نسیم خنک قدم بزند. خاک آنجا مرغوب بود، از آنجا برای کشاورزی و باغبانی، به ویژه برای پرورش باغستان استفاده می‌شده است. جایی بوده که شبکه‌ای از چهار رودخانه آبش را تأمین می‌کردند و نام سومین رودخانه

Hidekel / دجله بود. آن هم به سمت شرق آشور جریان داشت و چهارمی فرات بود. در حالیکه در خصوص هویت دو رود نخست Pishon (سرشار) و Gihon (به جلو روان) به نتیجه مشخصی دست نیافته‌ایم، در خصوص دو رود دیگر دجله و فرات شکی وجود ندارد. برخی از محققان جای عدن را در شمال میانرودان معلوم می‌کنند، جایی که دو رود بزرگ و دو انشعاب کم‌اهمیت‌تر از آن سرچشمه می‌گیرند.

دیگران (مثل E. A. Speiser در کتاب رودهای بهشت) بر این باورند که چهار رود در قسمت رأس خلیج فارس با یکدیگر تلاقی می‌کرده‌اند؛ بنابراین عدن نه در شمال که در جنوب میانرودان بوده است. نام Eden / عدن در کتاب مقدس از میانرودان اقتباس شده؛ مشتق از edinu آکدی به معنی جلگه، دشت، هامون. باز هم یادآوری می‌کنیم که عنوان یزدانی خدایان باستانی DIN.GIR (پارسایان / دادگران موشک‌ها) بوده است. نام سومری قرارگاه خدایان E.DIN به معنی «سرای صالحان» توصیفی برآورده آن است.

حداقل یک تعمق دیگر در انتخاب میانرودان به عنوان قرارگاه روی زمین دخیل بوده است. اگر چه نفیلیم به درستی پایگاه فضایی روی خشکی بنا نموده بودند، اما برخی از شواهد نشان می‌دهند که دست کم در ابتدا آنها در یک کپسول مهروموم شده سربسته در دریا فرود آمده‌اند. اگر روش فرود این گونه بوده، میانرودان می‌بایست نزدیکی به نه فقط یک دریا بلکه دو دریا را فراهم می‌کرده است - یکی اقیانوس هند در جنوب و دیگری دریای مدیترانه در غرب - تا در صورت بروز وضعیت اضطراری، عملیات فرود صرفاً متکی به یک آبراهه نباشد. چنانکه خواهیم دید، یک خلیج مناسب که شروع یک سفر دریایی طولانی از آن ممکن باشد نیز از موارد ضروری بوده است.

در متون و تصاویر باستانی برای سفینه نفیلیم در ابتدا از اصطلاح «قایق‌های سماوی» استفاده شده است. فرود فضانوردان در دریا آن چنان که قابل تصور است در حماسه‌های باستانی به عنوان ظهور یک نوع آبی آسمانی در دریا به تصویر کشیده شده و گفته شده که یک ماهی - مرد ظاهر شده و به ساحل آمده است. در واقع متون اشاره به این دارند که برخی از AB.GAL / ابی. گال‌هایی که سفینه‌ها را هدایت می‌کنند، لباس ماهی پوشیده بودند. متنی که به سفرهای یزدانی ایشتر پرداخته، جستجویش برای یافتن gallu بزرگ را واگویه می‌کند. افسر فرمانده ناوبری، کسی که در یک کشتی غرق شده کنج عزلت گزیده است. بروسوس افسانه‌هایی درباره Oannes<sup>۳۷</sup> روایت می‌کند. موجوداتی که خرد عطا می‌کنند، خدایانی که از دریای اریتره در مجاورت بابل ظاهر شده‌اند آن هم در همان سال نخست نزول پادشاهی از آسمان.

بروسوس گفته که اگرچه این Oannes شبیه ماهی به نظر می‌رسیدند، اما زیر سر ماهی شکل

خود یک سر انسانی داشته، و زیر دم ماهی، پاهایشان شبیه پاهای انسان بوده است. «صدایشان هم شبیه انسان بود و هنگام حرف زدن شمردن و انسانی سخن می گفتند».



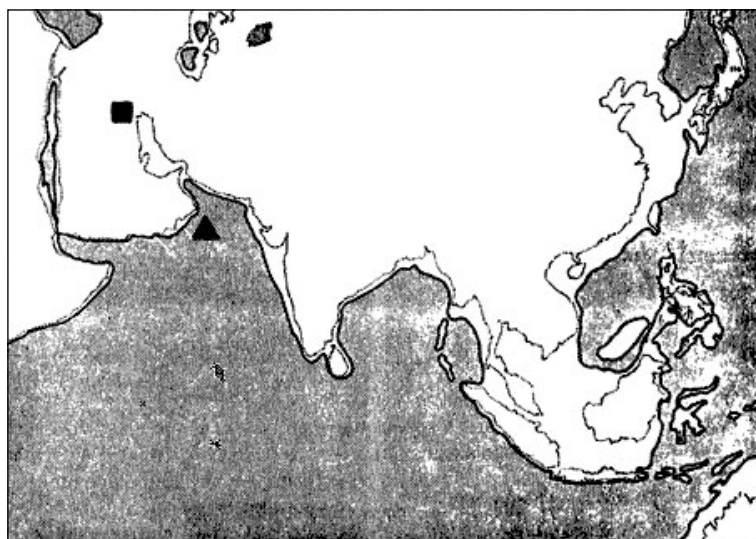
مورخان یونانی که از طریق آنها ما فهمیده‌ایم که بروسوس چه نوشته، گفته‌اند که یک چنین انسان - ماهی‌هایی مرتباً ظاهر و از دریای اریتره بیرون می‌آمده‌اند. دریایی که حال دریای عرب نامیده می‌شود (بخش غربی اقیانوس هند).

چرا نفیلیم می‌بایست به عوض اینکه در خلیج فارس، جایی که بسیار نزدیک‌تر بوده؛ در اقیانوس هند فرود می‌آمده‌اند، جایی که صدها مایل از سرزمینی که انتخاب کرده بودند، یعنی میانرودان، فاصله داشته است؟

گزارش‌های باستانی به شکل غیرمستقیم نتیجه‌گیری ما را تأیید می‌کنند که اولین فرود طی دومین عصر یخبندان رخ داده است. وقتی خلیج فارس امروزی نه یک دریا، بلکه خط ممتدی از باتلاق‌ها و دریاچه‌های کم‌عمق بوده و بنابراین امکان فرود فضا ناو بر سطح آب وجود نداشته است. پس نخستین باشندگان هوشمند بر کره زمین در دریای عرب فرود آمده‌اند و سپس راهشان را به سوی مدیترانه در پیش گرفته‌اند.

باتلاق‌ها، نسبت به خط ساحلی امروزی، به شکل عمیق‌تری درون سرزمین‌های مجاور گسترش پیدا کرده بودند. در آنجا و در کنار باتلاق‌ها، آنها نخستین قرارگاهشان روی سیاره ما را احداث کردند. آنها آن را E.RI.DU نام نهادند (خانه‌ای دور از وطن ساخته شده) نامی برازنده آن. امروزه عبارت فارسی اردو (ordo) به معنی قرارگاه است. کلمه‌ای که در تمامی زبان‌ها ریشه دارد. در آلمانی ساکن شده روی زمین را Erde می‌نامند. در آلمانی خیلی قدیمی Erda، در زبان ایسلندی Jordh، در دانمارکی Jord، به زبان گات‌ها (اقوام آلمانی‌نژاد) Airtha، در انگلیسی قرون وسطی Earth و اگر بخواهیم گذشته جغرافیایی را پیش بکشیم Earth در زبان آرامی Araiha یا Ereds بوده است. در کردی Erd یا Ertz و در عبری Eretz.

در اریدو، در جنوب میانرودان، نفیلم ایستگاه زمینی شماره یک را بنا کردند؛ پایگاهی دورافتاده بر یک سیاره یخزده.



پایگاهی دورافتاده بر یک سیاره بیگانه

احتمالاً آسیا در میانه عصر یخبندان چنین به نظر می‌رسیده است. کاهش سطح دریا به معنی سواحل متفاوت از زمان ما بوده است. خلیج فارس و میانرودان پر بوده از باتلاق‌ها و دریاچه‌ها و زمینهای گل آلود.

..... خط‌های درون نقشه سواحل امروزی هستند

▲ نقطه فرضی فرود در دریای عرب

■ محل اریدو در کناره باتلاق‌ها

متون سومری که بعداً توسط ترجمه‌های آکدی تأیید شدند، قرارگاه‌ها یا شهرهای اصلی نفیلم که در آن مستقر بوده‌اند را به ترتیب فهرست کرده‌اند. متون سومری که قاطعانه می‌توان گفت منبع اصلی «الواح طوفان» آکدی بوده‌اند در خصوص پنج شهر از هفت شهر نخستین سخن می‌گویند:

پس از نزول پادشاهی از آسمان

پس از تاج متعال  
 تخت پادشاهی هم از آسمان نازل شد  
 او... [طبق] رویه درست و کامل  
 فرمان‌های یزدانی...  
 پنج شهر در مکان پاک تأسیس شد  
 نام‌هایشان به ترتیب از بخش مرکزی  
 نخستین این شهرها ERIDU است  
 دومی BAD-TIBIRA بود  
 رهبری‌اش به Nugig داده شد  
 سومی LARAK است  
 که رهبری‌اش به Pabilsag داده شده  
 چهارمی SIPPAR  
 که رهبری‌اش به Utu داده شده.  
 پنجمین شهر SHURUPPAK بوده  
 که رهبری‌اش به Sud داده شده.

نام خدایی که پادشاهی را از آسمان نازل نموده و برای استقرار اریدو و چهار شهر دیگر برنامه‌ریزی کرده و حاکمان یا فرماندهانشان را منصوب نموده متأسفانه از متن زدوده شده است. اگر چه تمامی متون اتفاق نظر دارند که خدایی که از میان گل‌ولای رد شده و به کناره باتلاق‌ها رسیده و گفته که: «اینجا قرارگاه ما خواهد بود»، انکی ملقب به Nudimmud به معنی آن که چیزها را می‌سازد، بوده است. این خدا اغلب دو نام را به خود اختصاص داده است. یکی EN.KI (خدای زمین سفت) و دیگری EA (آن که خانه‌اش آب است). شواهد شامل متنی می‌شود به نام «اسطوره انکی و اریدو» به ترجمه ساموئل نوح کریمر.

خداوندگار آبهای عمیق، شاه انکی  
 خانه‌اش را ساخت  
 در اریدو او بندرگاه ساخت  
 شاه انکی... شهر اریدو را  
 شبیه یک کوه ساخته بود  
 او از زمین فاصله گرفت  
 و جای مناسبی برای بنای شهر پیدا کرد



این متن و بقیه متونی که آسیب فراوان دیده‌اند و تکه‌تکه شده‌اند، حکایت از این دارند که نخستین نگرانی این مهاجران به زمین آمده با مرداب‌ها و دریاچه‌های کم‌عمق بوده است.

«او [تأسیساتی] را برای تمیز کردن رودهای کوچک به راه می‌اندازد».

تلاش برای لایروبی بستر رودخانه‌ها و شاخه‌های فرعی به جریان بهتری از آب اجازه جاری شدن داده و با زهکشی مرداب‌ها آب آشامیدنی و تمیز به دست آمده و عملیات کنترل آبیاری امکان پذیر شده است. وایت‌های سومری از عملیات پر کردن زمین‌ها یا بالا بردن خاک‌ریزها برای حفاظت از نخستین قرارگاه در برابر آبهایی که تقریباً همه‌جا را فراگرفته‌اند حکایت دارند.

متنی که محققان «اسطوره» انکی و نظم سرزمینی نام نهاده‌اند، یکی از بزرگ‌ترین و بهترین متون شعری سومری است که تا به اینجا کشف شده است. حاوی حدود ۴۷۰ خط است که ۳۷۵ خط از آن کاملاً واضح و خوانا است. ابتدای آن

(حدود ۵۰ خط) متأسفانه شکسته شده است. اشعار متعاقب شکستگی‌ها به ستایش انکی و برقراری رابطه‌اش با ربییس خدایان آنو (پدرش) Ninti (خواهرش) و انلیل (برادرش) اختصاص داده شده است.

پس از این مقدمه، انکی خود سخن می‌گوید. اگر لحن عجیب و غریب است، از این واقعیت حکایت دارد که متن به قسمت گزارش دست اول توسط خود انکی از ماجرای فرودش رسیده است.

وقتی من به زمین نزدیک شدم

آنجا غرق آب بود

وقتی به علفزارهای سبزش نزدیک شدم

به فرمان من

تپه‌ها و کپه‌ها تلنبار شدند

قرارگاهم را در مکان پاک و خالص ساختم

قرارگاهم بر مار مرداب سایه‌افکن شد

در میان نیزارهای کوچک gizi

ماهی‌های کپور دم می‌جنبانند

سپس شعر به صورت سوم شخص درآمد

و از دست آوردها و پیشرفت‌های انکی سخن می‌گوید

در اینجا برخی از این شعرها انتخاب شده‌اند:

او مرداب را بررسی نمود

جایی که ماهی کپور و... ماهی

او بیشه نی را بررسی نمود  
 جایی که در آن نی [زرد] بود و نی سبز  
 بازرس کانالها Enbilulu  
 را او مسئول مردابها نمود  
 او تور پهن کرد تا ماهیها نتوانند فرار کنند  
 کسی دام گذاشت تا آنها نگرینند  
 او تله گذاشت تا پرندگان فرار نکنند  
 پسر... یک خدا که عشق ماهی بود  
 را انکی مسئول ماهی و پرندگان نمود  
 Enkimdu کسی که به جوی و نهر می پرداخت را  
 انکی مسئول جوی و نهر نمود  
 انکی، Kulla را که استاد آجرپزی بود  
 به عنوان مسئول قالب و آجر گماشت

شعری دیگر دستاوردهای انکی را فهرست نموده است. از جمله پالایش آبهای رود دجله و کانال کشی بین دجله و فرات و اتصال این دو رود به یکدیگر. قرارگاهش در کنار ساحل به لنگرگاهی متصل شده که قایقها و کلکهای ساخته شده از نی می توانند آنجا لنگر بیندازند و از آنجا عازم سفر دریایی شوند. مقتضی است که از قرارگاه مقدس انکی یاد بکنیم که در اریدو تا یک هزاره بعد هم مشهور و معروف بوده است. این قرارگاه E.ABZU (قرارگاه عمیق) نام داشته است.

شکی وجود ندارد که انکی به همراه تیمی که با او در ساحل پیاده شده اند سرزمینهای مجاور را جستجو کرده اند، اما خودش مسافرت با قایق را ترجیح می داده است. او در یکی از متون باتلاق را «منطقه مورد علاقه ام که برایم آغوش گشوده» توصیف می کند. در متن دیگری انکی قایقرانی با قایقش MA.GUR یا همان قایق گردشگری اش را توصیف می کند. او گفته که چگونه خدمه «هماهنگ با هم پارو می زدند» اینکه چگونه آنها «به شیرینی آواز می خواندند» و با این کار موجب به وجد آمدن رودخانه می شدند.

در چنین مواقعی او رازگویانه می گوید:

«آهنگهای مقدس و افسونها آب عمیقی [را که بر آن قایق می رانم] پر کرده اند».

حتی جزئیاتی مثل نام کاپیتان کشتی انکی هم ثبت شده است.



فهرست شاهی سومریان اشاره دارند که انکی و نخستین گروه از نفیلیم هشت شار کامل (۲۸۸۰۰ سال) را قبل از مشخص شدن دومین فرمانده یا رییس قرارگاه بر زمین سپری کرده‌اند. جالب است که ما با بررسی یک مدرک نجومی پرتوی بر این موضوع بیفکنیم.

محققان از سردرگمی ظاهری سومریان در خصوص یکی از دوازده جایگاه دایره البروجی که به انکی اختصاص داده شده گیج شده‌اند. نشان ماهی - بز که به صورت فلکی جدی اختصاص داده شده ظاهراً به انکی مربوط می‌شده است. (و در واقع می‌توان آن را به عنوان لقب بنیان‌گذار اریدو توصیف نمود. ALULIM که می‌تواند به معنی گوسفند یا بز آبهای درخشان باشد). اگر چه انکی بارها به عنوان حامل آبهای جاری و حامل اصلی آب یا Aquarius / برج دلو به تصویر کشیده شده و او به یقین خدای ماهی‌ها و بنابراین به برج حوت باید ربط داده می‌شده و به آن اختصاص می‌یافته است.

اخترشناسان برایشان دشوار است که به وضوح توضیح دهند که چگونه منجمان باستانی گروهی از ستاره‌ها را رصد می‌کردند و جایگاه‌هایشان را با خطوطی به هم وصل می‌کردند و می‌گفتند ماهی‌ها یا حامل آب. پاسخی که به ذهن‌خاطر می‌کند این است که نشانه‌های دایره البروجی بعد از شکل‌دهی گروه ستاره‌ای نام نمی‌گرفتند بلکه بعد از اینکه صفت یا فعالیت اصلی یک خدا در درجه اول با زمانی مصادف می‌شد این اتفاق رخ می‌داد. آن زمان وقتی بود که اعتدال بهاری در آن خانه دایره البروجی خاص رخ دهد.

اگر به باور ما انکی در شروع عصر ماهی بر زمین فرود آمده باشد، گواهی است بر حرکت گروهی به برج دلو و سراسر سال بزرگ (سال ۲۵۹۲۰) ماندن تا آغاز عصر بزغاله و به این معنی که او در واقع برای ۲۸۸۰۰ سال تنها فرمانده روی زمین بوده است. گذشت زمان نیز نتیجه‌گیری اولیه ما را تأیید می‌کند که نفیلیم در میانه عصر یخبندان وارد زمین شده‌اند. کار دشوار بالا بردن خاکریزها و حفر کانال‌ها وقتی شرایط آب‌وهوایی هنوز ناگوار بود آغاز شد. اما با گذشت چند شار از فرودشان، عصر یخبندان بیش از این تاب‌نیابورد و آب‌وهوا گرم‌تر و بارانی‌تر شد (حدود ۴۳۰,۰۰۰ سال پیش) این‌گونه بود که نفیلیم تصمیم به عزیمت به مناطق دورتر و گسترش قلمرو گرفت. فرصتی فراهم آمد که

آنوناکی (سلسله مراتب نفیلیم) دومین فرمانده اربدو را معرفی کنند و او کسی نبود جز A.LAL.GAR / او که در هنگام باران آمد.

اما وقتی انکی مراتبهای پیشگامی بر زمین را تاب آورد، آنو و دیگر پسرش انلیل در حال رصد این پیشرفت‌ها از دوازدهمین سیاره بودند. متون میان‌رودانی کاملاً به وضوح معلوم می‌کنند که مسئول واقعی مأموریت بر زمین انلیل است و او هم بی‌درنگ تصمیم می‌گیرد که خود را برای فرود بر زمین آماده کرده و رهسپار شود.

EN.KIDU.NU / انکی گودال‌های عمیق، برای او قرارگاه یا پایگاه ویژه‌ای به نام Larsa بنا نمود. وقتی انلیل شخصاً مسئولیت این محل را بر عهده گرفت لقبش ALIM (قوچ) بود. مطابق با عصر صورت فلکی دایره‌البروجی قوچ، قرارگاه لارسا مرحله نوینی را توسط نفیلیم در زیست‌گاه زمین به راه انداخت. با تعیین وظایف هر یک از کسانی که به زمین آمده بودند تصمیم به ادامه کار گرفته شد. این نیازمند ورود و ارسال نیروی انسانی، ابزارها و تجهیزات و دستگاه‌های بیشتر از دوازدهمین سیاره به زمین و بازگشت محموله‌های ارزشمند به آن بود.

فرود در آب برای یک چنین حجمی از نقل و انتقالات کافی نبود. تغییرات آب‌وهوایی اراضی دور از کرانه ساحلی را دست یافتنی‌تر ساخته بود. زمان حرکت به مرکز میانرودان فرا رسیده بود. انلیل به زمین آمد و وضعیت Larsa را به «مرکز کنترل مأموریت ارتقاء داد». مرکز فرماندهی پیشرفته‌ای بر زمین که از آنجا نفیلیم می‌توانست سفرهای فضایی‌اش را به و از سیاره مادری هماهنگ کند. راهنمایی برای فرود سفینه‌ها و به درستی برخاستنشان از زمین و پیوستنشان به فضا و مادر واقع در مدار زمین.

پایگاه انتخاب شده انلیل برای این هدف طی هزاران سال تحت عنوان Nippur شناخته می‌شده است. او آن را NIBRU.KI (تقاطع زمین) نامیده بود. (یادآور اینکه محل سماوی گذر نزدیک‌تر دوازدهمین سیاره به زمین «محل سماوی تقاطع» نامیده می‌شده) در آنجا انلیل، DUR.AN.KI / پیوند آسمان و زمین را برپا نمود. کاری که باید انجام می‌شد زمان بر و پیچیده بود. انلیل برای ۶ شار (۲۱۶۰۰ سال) در لارسا ماندگار شد، در حالی که نیپور در حال ساخته شدن بود.

تعهد نیپوری‌ها طولانی بود؛ گواه آن القاب دایره‌البروجی انلیل است. در حالیکه در لارسا او به Bull (گاو نر / بقره) مشهور بود، به موازات آن به عنوان قوچ (برج حمل) هم در نظر گرفته می‌شد. نیپور در عصر ثور (گاو) تأسیس شد.

شعری مذهبی به زبان سومری سروده شده تحت عنوان:

«ستایش انلیل این کمال نیکوکاری»

و در آن از انلیل و همسرش نین لیل تمجید شده و نیز از شهرشان نیپور و سرای ارجمندشان

E.KUR، این شعر حاوی نکات زیادی درباره نیپور است. یکی از این نکات این بود که انلیل در نیپور ابزارهای بسیار پیشرفته‌ای را در اختیار داشت:

چشمی نافذ که با آن سرزمینش را رصد می‌کرد و اشعه‌های نافذ که با آن سرزمینش را جستجو می‌نمود.

شعر به ما می‌گوید که نیپور توسط سلاح‌های هراسناکی حفاظت می‌شده است:

قدرت نشانه‌گیری اش خوفناک و وحشت‌آور بوده است. از خارج از سرزمین هیچ خدای نیرومندی نمی‌توانست وارد قلمرو آن شود. بازویش به شکل خاصی گسترده بود. در میانه‌اش پرنده تندوتیزی کز می‌کرد، پرنده‌ای که دست نابکار و شرور نمی‌توانست زندانی‌اش کند.

آیا این محل توسط نوعی اشعه مرگبار و در واقع یک میدان قوی الکترومغناطیسی محافظت می‌شد؟ آیا در مرکزش محلی برای فرود هلیکوپتر وجود داشت، پرنده‌ای آن قدر سریع که دست یافتن به آن ناممکن بود؟

در مرکز نیپور، روی یک سکوی بلند، انلیل ستاد مرکزی‌اش KI.UR / ریشه زمین را برپا نمود. جایی که در آن «پیوند بین آسمان و زمین برقرار می‌شد». اینجا مرکز ارتباطات کنترل مأموریت بود؛ جایی که از آنجا می‌توانستند با همراهانشان در سفینه واقع در مدار زمین ارتباط برقرار کنند. این همراهان IGI.GI (آنها که می‌چرخند و جستجو می‌کنند و می‌بینند) بودند.

آن چنان که در یک متن باستانی آمده، در این مرکز «ستون‌های درازی رو به آسمان کار گذاشته شده؟ این ستون‌های خیلی بلند آنچنان محکم روی زمین نصب می‌شدند که امکان واژگونی آنها وجود نداشت. آنها نصب شده بودند تا انلیل بتواند سخنش را سوی آسمان ادا کند. این در واقع تشریح ساده برج رادیویی است. یکبار که «سخن انلیل» - فرمانش - به آسمان برسد فراوانی بر زمین جاری خواهد شد. روش ساده‌ای برای توصیف جریان کالاها، غذاهای ویژه و ابزارهایی که توسط سفینه آورده شده آن هم پس از اینکه درخواست لازم «همان کلام انلیل» از نیپور دریافت شد.

این مرکز کنترل بنا شده بر یک سکو «سرای ارجمند انلیل» اتاق اسرارآمیزی در خود داشته به نام

:DIR.GA

چون آبهای دور اسرارآمیز

چون بلندترین نقطه آسمان

در میانش... علائم و نشانه‌ها

علائم ستاره‌ها

مه حامل کمال است

سخنانی که ادا می‌شوند

وحی‌هایی دلنواز هستند

این DIR.GA چه جور جایی بوده؟

شکستگی الواح باستانی ما را از اطلاعات بیشتر محروم نموده است. او نامش خود گویای همه چیز است: تاریک و تاج‌مانند (احتمالاً مخروطی شکل. م)

جایی که نمودارها و جدول‌ها و نقشه‌های نجومی نگهداری می‌شدند. جایی که در آن پیش‌بینی‌ها انجام می‌شده است. جایی که مه‌ارتباطات و اطلاعات فضاوردی را دریافت و ارسال می‌کرده است. این توصیف برای ما یادآور مرکز کنترل مأموریت در هیوستون تگزاس است که از آنجا فضاوردان حین انجام مأموریتشان بر ماه رصد می‌شدند. ارتباطاتشان تقویت می‌شد و مسیر عبورشان در برابر آسمان پرستاره ثبت می‌شد و این سیستم هدایت به نوعی به آنها «الهام‌های شیرین» می‌داد.

برای ما یادآور حکایت خدا Zu است که وارد مکان مقدس انلیل شد و الواح سرنوشت را دزدید که در نتیجه آن

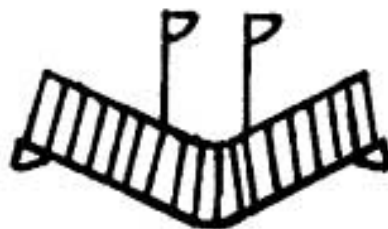
«صدور فرمان به حالت تعلیق درآمد... محفظه‌های درونی مقدس درخشش‌شان را از دست داده‌اند... سکوت بال گسترانید... سکوت حکم‌فرما شد».

در «حماسه خلقت» سرنوشت خدایان سیاره‌ای، مدارهایشان بوده است. این فرض معقول است که «لوح سرنوشت» برای کارکرد مرکز کنترل بسیار حیاتی بوده است. علاوه بر این، مدارها و مسیرهای پرواز سفینه‌هایی که «پیوند» بین زمین و آسمان را حفظ می‌کردند کنترل می‌شده است. احتمالاً این لوح سرنوشت حاوی برنامه‌های کامپیوتری بوده که سفینه‌ها را راهنمایی می‌کرده، که بدون آن ارتباط بین نفیلیم بر روی زمین و حلقه ارتباطی‌شان با سیاره اصلی از هم گسیخته شده است.

اکثر محققان نام EN.LIL را به معنی «پروردگار باد» گرفته‌اند که با توجه به این تئوری که باستانی‌ها برای عناصر طبیعی شخصیت‌سازی می‌کردند و بنابراین او را بعنوان خدای مسئول بادهای و طوفان‌ها می‌پنداشتند چنین ترجمه شده است. اگر چه برخی محققان بر این نظر هستند که به عنوان مثال عبارت LIL به معنی نه باد و طوفان طبیعی که به معنی بادی می‌دانند که از دهان بیرون می‌آید. یعنی نطق، فرمان، مرادده. بار دیگر تصویر نگاره‌های کهن سومری برای عبارت En - که به شکل اختصاصی برای تکمیل عبارت Enlil به کار برده شده - و عبارت LIL موضوع را روشن می‌کنند. آنچه ما می‌بینیم بنایی است با برجی بلند با آنتن‌هایی برافراشته از آن بعلاوه‌ی دستگاهی که خیلی شبیه به یک شبکه راداری غول‌آسا که امروزه برای دریافت و ارسال سیگنال‌ها از آن استفاده می‌شود است. «شبکه وسیعی» که توصیفش در متون آمده است.



EN



LIL

در Bad-Tibira که به عنوان یک مرکز صنعتی تأسیس شد، انلیل پسرش Nannar/Sin را به سمت فرماندهی منصوب کرد. متون از او در فهرست شهرها به عنوان NU.GIG به معنی «او از آسمان شب» نام می‌برند. به باور ما در اینجا بوده که دوقلوها Inanna/Ishtar و Utu/Shamash متولد شده بودند. واقعه‌ای که از طریق ارتباط پدرشان Nannar با صورت فلکی دایره البروجی بعدی یعنی Gemini (دوقلوها) مشخص شده است. به عنوان خدایی که در فن پرتاب موشک آزموده بوده، صورت فلکی GIR به شمش اختصاص داده شده است (هم به معنی موشک و هم چنگال خرچنگ یا خرچنگ). متعاقباً Ishtar و lion / شیر (Leo) در ارتباط با هم ذکر شده‌اند و به طور سنتی شیر برای بیشتر به تصویر کشیده شده است.

خواهر انلیل و انکی که «پرستار» Ninhursag (SUD) بود نادیده گرفته نشد و انلیل او را مسئول Shurup-pak، مرکز پزشکی نفیلیم نمود. رویدادی که باعث شده صورت فلکی دوشیزه / سنبله به او اختصاص داده شود.

در حالیکه این مجتمع‌ها در حال ساخته شدن بودند، با ساخت پایگاه فضایی نفیلیم بر زمین نیپور کارش به اتمام رسید. متون به وضوح نیپور را جایی معرفی کرده‌اند که سخنان - فرمان‌ها - صادر می‌شده: «در آنجا وقتی انلیل فرمان می‌داده سوی آسمان‌ها!... مثل برخاستن یک موشک آسمانی آنها می‌درخشیدند». اما خود این عمل - برخاستن موشک - در جایی صورت می‌گرفته که شمش مسئولش بوده است.

Cape Kennedy (مرکز فضایی که در ایالت فلوریدای آمریکا قرار دارد) نفیلیم، Sippar بوده است. شهری که رییس عقاب‌ها مسئول آن بوده است؛ موشک‌های چند طبقه در آشیانه ویژه‌شان (محوطه مقدس) مستقر شده بودند. چون Shamash فرماندهی موشک‌های آتشین را بر عهده گرفت و متقابلاً عنوان خدای عدالت هم به او داده شد، صورت‌های فلکی عقرب و ترازو به او اختصاص یافت. کار مطابقت فهرست هفت شهر نخستین خدایان و مطابقت آنها با صورت‌های فلکی دایره البروجی



دوازده گانه با Larak به پایان می‌رسد. جایی که انلیل پسرش نینورتا را به فرماندهی آن می‌گمارد. در فهرست شهرها نام او PA.BIL.SAG (محافظ کبیر) ذکر شده، همان نامی که صورت فلکی کمان‌دار به آن نامیده شده است.

این تصور که هفت شهر نخست خدایان بی حساب و کتاب و اتفاقی ساخته شده‌اند غیرواقعی است. این خدایان که توانایی سفر فضایی داشتند بر اساس نقشه مشخصی نخستین زیست‌گاه‌های خود را ساخته‌اند. زیست‌گاه‌هایی که تأسیسشان حیاتی بوده تا آنها بتوانند از این طریق بر زمین فرود بیابند یا که آن را به مقصد سیاره‌شان ترک کنند.

این سیاره اصلی چه بوده؟

برای یافتن پاسخ به جستجو پرداخته و از خود سؤال پرسیده‌ایم که منشاء نماد ستاره‌شناسی و نجومی زمین، دایره‌ای که با یک صلیب قائم‌الزاویه به دونیم شده؛ نمادی که برای هدفی مورد استفاده قرار گرفته، از کجا آمده است؟ نمادی که منشاء نجومی و ستاره‌شناسی آن به سومر برمی‌گردد و هم‌تراز نماد هیروگلیفی مصری برای «مکان» است.



این یک نماد اتفاقی است یا باید آن را مدرک مهمی به حساب آورد؟ آیا نفیلیم با رؤیت زمین روی آن فرود آمده‌اند یا نوعی نقشه علامت‌گذاری شده تعیین‌کننده داشته‌اند؟

برای نفیلیم زمین قلمروی غریب نبوده است. آنها از آسمان، زمین را بررسی کرده و رشته‌کوه‌ها را به دقت کاویده‌اند. چون این ارتفاعات می‌توانسته طی فرود و پرواز برایشان خطرناک باشد، اما آنها می‌توانستند از عوارض طبیعی زمین به عنوان راهنمای هدایت سفینه (ناوبری) استفاده کنند.

اگر نفیلیم در آسمان بالای اقیانوس هند پرسه می‌زده‌اند، آن هم با توجه به سرزمین میان‌رودان که آنها در تلاش‌هایشان برای مسکن‌گزینی ابتدایی انتخابش کرده بودند، بی‌تردید تنها مشخصه زمینی [از بین عوارض روی زمین برای ناوبری] کوه آرارات بوده است. یک توده آتشفشانی خاموش؛

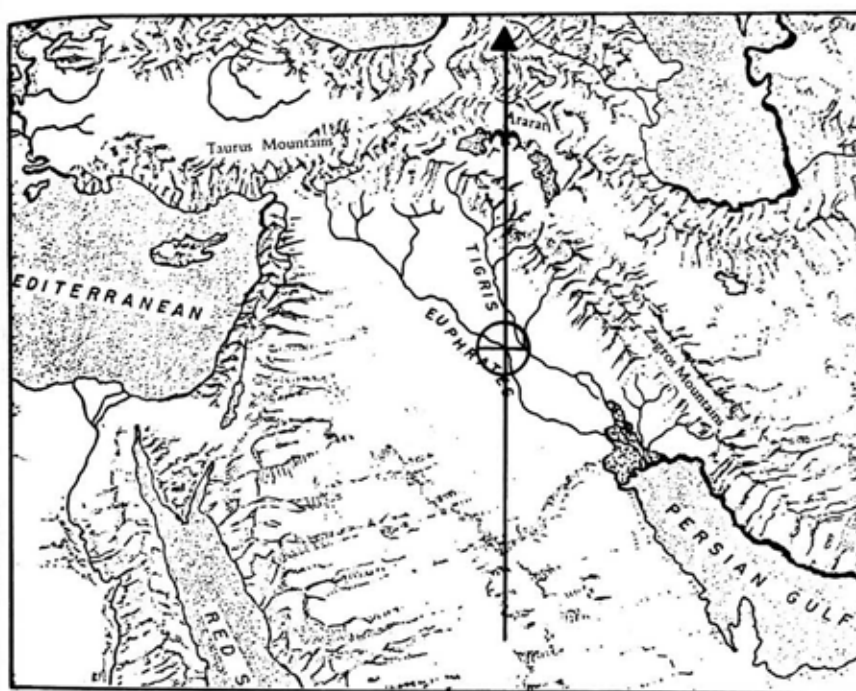
آرارات فلات ارمنستان را تحت الشعاع خود قرار داده است. جایی که امروزه در آنجا مرزهای ترکیه، ایران و جمهوری سوسیالیستی ارمنستان به هم می‌رسند. کناره‌های شرقی و شمالی حدود ۳۰۰۰ پا و جناح شمال شرقی حدود ۵۰۰۰ پا بالاتر از سطح دریا قرار دارند. کل این توده سنگی حدود ۲۵ مایل قطرش است. یک گنبد مرتفع چسبیده به بیرون از سطح زمین.

از عوارض زمینی که می‌توانستند در این مقام قرار بگیرند، که نه فقط از خط افق بلکه همچنین از فضای بالا در آسمان‌ها قابل رؤیت باشند، اولی جایی است تقریباً در نیمه‌راه دو دریاچه، یکی دریاچه وان و دیگری دریاچه سوان. دومی، دو قله مرتفع از زمین برآمده است؛ یکی آرارات کوچک (۱۲۹۰۰ پا) و آرارات بزرگ (۱۷۰۰۰ پا / بیش از ۵ کیلومتر). این دو قله بلند یکه و تنها و بی‌رقیب که اغلب پوشیده از برف هستند. آنها چون دو برج دیده‌بانی درخشان در میان دو دریاچه هستند که در طول روز همچون انعکاس‌دهنده‌هایی غول‌آسا عمل می‌کنند. به دلایلی بر این باوریم که نفیلیم بر اساس مختصات نصف‌النهار شمالی - جنوبی محل فرودشان را انتخاب کرده‌اند. بدون شک با توجه به عوارض طبیعی زمین و جایی که رودخانه‌ای در دسترس باشد.

شمال میانرودان با دو عارضه طبیعی زمینی (قله‌های دوقلو آرارات) به راحتی قابل شناسایی است. مدار نصف‌النهار از مرکز قله‌های دوقلو آرارات کشیده شده و رود فرات را به دو قسمت تقسیم کرده است. نقطه هدف آنجا بوده و برای پایگاه فضایی انتخاب شده است.

اما آیا می‌توانسته مکان مناسبی برای فرود و صعود سفینه‌ها باشد؟

پاسخ آری است.



محل انتخاب شده در یک جلگه قرار داشته است. رشته کوه‌هایی که میانرودان را در بر گرفته‌اند فاصله‌شان با آن بسیار قابل توجه است. بلندترینشان (در شرق، شمال شرقی و شمال) نمی‌توانند مانع سرازیر شدن وسایل نقلیه هوابد از جنوب شرقی شوند. آیا جای مناسبی برای ورود بوده که فضانوردان به همراه تجهیزات و اقلام موردنیازشان بتوانند بدون دشواری‌های عجیب و غریب فرود بیایند و صعود کنند؟

باز هم پاسخ آری است. در آنجا هم دسترسی زمینی امکان‌پذیر بوده و هم رودخانه فرات می‌توانسته پذیرای قایق‌های مخصوص حمل‌ونقل باشد. و یک سؤال کاملاً حیاتی: آیا آنجا به منبع انرژی، جایی که سوخت لازم را برای روشنایی و قدرت بتوان بدست آورد نزدیک بوده است؟ پاسخ با قاطعیت آری است.

در خمیدگی مسیر رود فرات، سیپار بنا شده بود؛ یکی از غنی‌ترین منابع شناخته شده در دنیای باستان، قیر و فرآورده‌های نفتی بود که از طریق چاه‌های نفت طبیعی فوران می‌کرد و آنچنان روی سطح زمین جاری بود که بدون حفاری و مته‌کاری در عمق زمین قابل بهره‌برداری بود. می‌توانیم انلیل را در محاصره دستیارانش در پست فرماندهی سفینه فضایی تصور کنیم که صلیبی را درون دایره‌ای روی نقشه ترسیم می‌کنند.

او می‌پرسد که این محل را چه نام‌گذاری کنیم؟ پیشنهاد می‌کنند که چرا سیپار / Sippar نباشد؟ در زبان‌های شرق نزدیک Sippar به معنی پرنده بوده، جایی که عقاب‌ها آشیانه می‌گرفتند. اما وسایل نقلیه هوابد چگونه در سیپار فرود می‌آمده‌اند؟

می‌توانیم یکی از افسران فضایی را تصور کنیم که مسیر مناسبی توجهش را جلب می‌کند. در سمت چپ، فرات پیش رویشان است و در سمت غرب فلات کوهستانی. سمت راست دجله است و رشته کوه شرقی زاگرس. اگر وسیله نقلیه هوابدی به سیپار نزدیک می‌شده بدون شک طبق زاویه ۴۵ درجه بوده و بنا بر نصف‌النهار آرات، می‌توانسته از میان دو منطقه خطرناک به راحتی عبور کند. علاوه بر این در این چنین زاویه‌ای فرود آمدن مستلزم عبور از جنوب کوهستانی عربستان در ارتفاع بالا و شروع سر خوردن بر آبهای خلیج فارس بوده است. سفینه در این آمد و رفت با مرکز کنترل مأموریت در نیپور در ارتباط بوده و میدان دید خلبان را چیزی کور نمی‌کرده است. دستیار انلیل پس از آن طرحی از ناهمواری‌ها فراهم نموده است. مثلی که آبها و کوه‌ها هر سوی آن را احاطه کرده‌اند و چون پیکانی به سمت سیپار اشاره می‌کند.



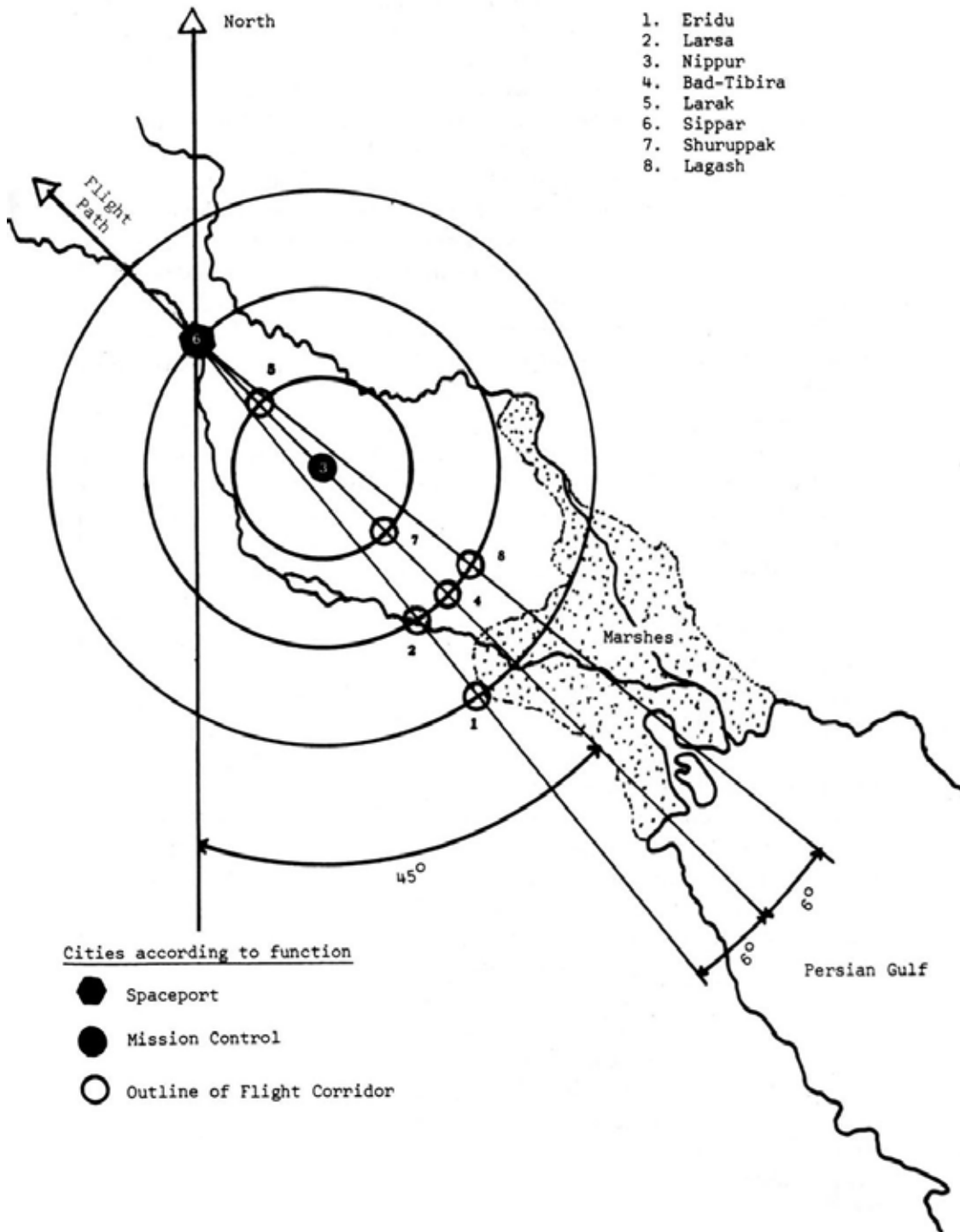
یک x به نشانه نیپور در مرکز این تصور باور نکردنی به نظر می‌رسد. این کروکی را ما نکشیده‌ایم. این طرح روی یک شیء سرامیکی کشیده شده و در Susa از زیر خاک بیرون آورده شده و قدمت آن به حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد. برای ما یادآور جهان‌نمای مسطحی است که مسیر پرواز و شیوه کار را تشریح می‌کند، که بر اساس تقسیم‌بندیهای ۴۵ درجه‌ای انجام شده است.

ساخت اقامتگاه بر زمین توسط نفیلیم امری تصادفی نبوده است. همه‌ی راه‌حل‌ها سنجیده و تمامی مدارک و شواهد برآورد شده و تمامی خطرات را در نظر گرفته‌اند و علاوه بر این خود نقشه قرارگاه آنچنان به دقت طراحی شده بود که در نسبت با الگوی نهایی هر بخش جایگاه مناسب خود را یافته بود. هدف اصلی ارایه شکل اجمالی مسیر فرود در سیپار بود.

تا پیش از این کسی نکوشیده که اقامتگاه‌های به ظاهر پراکنده سومری را از دید یک طرح بنیادی بررسی کند، اما اگر به هفت شهری که تا آن زمان بنا شده از این نظر بنگریم ما Bad-Tibira و Shuruppak و Nippur را در یک خط با زاویه دقیق ۴۵ درجه رو به طرف نصف‌النهار آرات خواهیم یافت و خط این نصف‌النهار دقیقاً از سیپار می‌گذرد. دو شهر شناخته شده دیگر اریدو و لارسا نیز روی خط مستقیم دیگری قرار دارند که علاوه بر سیپار از نصف‌النهار آرات نیز می‌گذرد.

سرنخی که از این طرح باستانی بدست می‌آوریم، قرار گرفتن نیپور در مرکز دایره است و اینکه دایره‌های متحدالمرکز از نیپور به دیگر شهرها کشیده شده و ما متوجه شده‌ایم که دیگر شهر باستانی سومریان، لاگاش، دقیقاً روی یکی از این دایره‌ها قرار گرفته؛ روی خطی که مسافتش از خط زاویه ۴۵ درجه شبیه خط سیپار، لارسا و اریدو مساوی است. موقعیت لاگاش انعکاسی است از موقعیت لارسا. اگر چه موقعیت L.A.R.A.A.K (رؤیت هاله تابان) ناشناخته باقی مانده، منطقی است که بر این خط نقطه

پنجم را برایش در نظر بگیریم. نظر به اینکه بودن شهری از خدایان در این نقطه منطقی به نظر می‌رسد، زنجیره شهرهایی که در مسیر پرواز اصلی در فواصل شش beru قرار دارند تکمیل می‌شود.



دو خط خارجی و طرفین خط مرکزی با زاویه ۶ درجه در هر سمت به صورت نمای کلی جنوب غربی شمال شرقی مسیر مرکزی پرواز عمل می کنند.

LA.ARS.A به معنی «رؤیت نور قرمز» است و LA.AG.ASH به معنی «رؤیت هاله در شش». شهرهای در امتداد هر خط در واقع شش beru (تقریباً ۶۰ کیلومتر یا سی و هفت مایل) از یکدیگر فاصله دارند. به باور ما این نقشه اصلی نفیلم بوده است.

بعد از انتخاب بهترین محل برای پایگاه فضایی (سیپار) آنها سایر شهرها را بر اساس طرح کلی مسیر حیاتی پرواز چیده اند. در بخش مرکزی نیپور را مستقر کرده اند، جایی که «پیوند میان زمین و آسمان» جای گرفته بود.

نه از شهرهای اصلی خدایان و نه از بقایای آنها چیزی باقی نمانده که انسان بتواند این شهرها را مجدداً رؤیت کند. همه آنها در سیلی که بعدها زمین را در بر گرفت نابود شدند. اما چون وظیفه مقدس شاهان میان رودانی بازسازی مستمر نواحی مقدس، دقیقاً در همان نقطه و بر اساس نقشه های اصلی بوده، می توانیم بیشتر درباره آنها بدانیم.

بازسازی ها به خاطر وسواسشان در تبعیت از نقشه های اصلی، فشار شدید روانی به آنها تحمیل می کرده، که این مطلب در کتیبه هایشان بازتاب پیدا کرده است. در یکی از آنها که توسط لایارد پیدا شده آمده که:

[از] طرح اساسی ابدی

که برای آینده

نوع ساخت و ساز را مشخص کرده

[من تبعیت کرده ام]

یکی از این [نقشه ها] حاوی

طرح هایی از دوران کهن است

از ملکوت اعلی

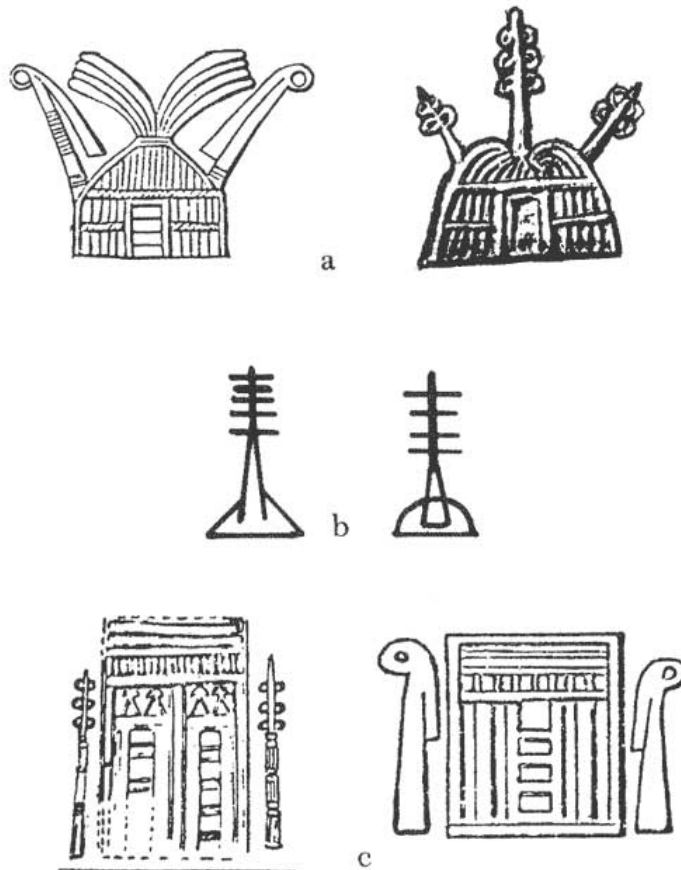
به باور ما اگر از لاگاش به عنوان برج مراقبت فرود استفاده می شده، بنابراین بسیاری از اطلاعاتی که گوده آ در سومین قرن پیش از میلاد فراهم نموده منطقی به نظر می رسد. او نوشته که وقتی نینورتا به او بازسازی حوزه مقدس را می آموخته، خدای همراه او نقشه های معماری را به او داده (نقشه هایی که روی لوح سنگی کشیده شده بودند) و الهای (که در محفظه اش بین زمین و آسمان معلق بوده) به او نقشه سماوی را نشان داده و چگونگی انطباق نجومی بنا را به او آموخته است. علاوه بر «پرند سیاه یزدانی»، «چشم هولناک خدایان»، «پرتو عظیمی که جهان را با قدرتش مقهور می کرد» و «کنترل کننده جهانی»، «صدایی که می توانست در همه جا طنین انداز شود» در حوزه مقدس قرار داده شدند.



در نهایت وقتی بنا کامل شده، نشان Utu رو به سوی جایگاه Utu سوی پایگاه فضایی در سیپار نصب شده است. تمامی این اشیاء پرتو افکن برای عملیات پایگاه فضایی مهم بوده. تا خود Utu «با خوشحالی بیاید» و پس از کامل شدن تأسیسات از آن بازدید کند.

تصاویر اولیه سومری‌ها اغلب بناهای عظیمی را به تصویر می‌کشند که در دوران بسیار باستانی از نی و چوب در دشتهایی که چراگاه احشام است بنا شده‌اند. ستونهایی که همواره از سقف این بناها بیرون زده‌اند این فرض را که آنها اسطبل احشام بوده‌اند را رد می‌کنند. هدف ستونها آن چنان که می‌توان دید تقویت یکی یا چندین حلقه بوده که کارکردش نامشخص است. اگرچه ساخته شدن این بناها در دشت‌ها این پرسش را برمی‌انگیزد که آنها پناهگاه احشام (طویله) بوده باشند. تصویر نگاره‌های سومری لغت DUR یا TUR را برای تجسم آنها به کار گرفته‌اند (به معنی جایگاه یا مکان گردآوری) این طرح‌ها بدون شک معرف همان ساختارهایی هستند که بر مهرهای استوانه‌ای نشان داده شده‌اند، اما آنها به وضوح مشخص کرده‌اند که کارکرد اصلی این بناها این نبوده که نقش آلونک یا طویله را بازی می‌کنند، بلکه آنها دکل آنتن بوده‌اند.

ستونهایی شبیه حلقه در ورودی‌های معابد کار گذاشته شده‌اند و در حوزه‌های مقدس خدایان قرار دارند، نه بیرون از این حوزه‌ها وسط دشت و صحرا.





آیا این اشیاء آنتن‌هایی متصل به تجهیزات رادیویی بوده‌اند؟  
حلقه‌هایی صادر کننده امواج در دشتهای برای راهنمایی ورود سفینه؟  
ستون‌هایی شبیه چشم دستگاه‌های اسکن بوده‌اند؛ چشم‌های جهان‌بین خدایان که در متون  
بسیاری از آنها سخن گفته‌اند؟  
ما می‌دانیم که این تجهیزات که به دستگاه‌های مختلف متصل می‌شدند قابل حمل و نقل بوده‌اند؛  
برای همین مهرهای استوانه‌ای سومری «اشیاء یزدانی» را به شکل جعبه به تصویر کشیده‌اند که  
توسط قایق یا در صورت کمبود و نبود قایق یا دور بودن اشیاء از خط ساحلی با حیوانات قابل حمل و  
نقل بوده‌اند.



وقتی به این اشیاء نگاه می‌کنیم، آنها شبیه جعبه‌های سیاه به نظر می‌رسند و برای ما یادآور  
صندوق عهدی هستند که موسی بنا بر تعالیم خدا ساخت. صندوق از چوب ساخته شده بود و درون  
و بیرونش با طلا اندود. دو سطح رسانای الکتریسیته با چوبی که بین آنها نهاده شده بود از هم جدا  
(عایق) شده‌اند. یک kapporeth ساخته شده از طلا روی صندوق در آغوش دو کروی که آنها هم از  
طلا ساخته شده بودند قرار داشت. ماهیت kapporeth (به باور محققان به معنی پوشش یا سرپوش)  
مشخص نیست. اما این آیه از خروج هدفش را معلوم می‌کند.

«با تو از بالای kapporeth از بین دو کروی سخن خواهم گفت»

خروج ۲۵:۲۲

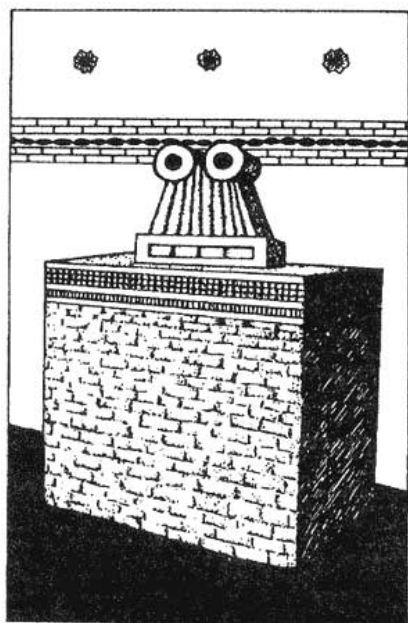
از فراز kapporeth از میان دو کروی که روی صندوق عهد هستند فرمان‌های خویش را برای  
اسرائیلیان بر تو خواهم داد.

با دستورالعمل‌هایی که در خصوص حمل و نقل صندوق داده شده، این فرضیه بیشتر تقویت  
می‌شود که صندوق عهد در اصل یک جعبه مخابراتی با کارکرد الکتریکی بوده است. صندوق  
می‌بایست با کمک تیرهای چوبی که از چهار حلقه طلایی رد می‌شدند حمل می‌شده است. کسی  
نباید آن را لمس می‌کرده و وقتی یک بنی اسرائیلی به آن دست زده بی‌درنگ کشته شده است. انگار  
که جریان بسیار قوی از الکتریسیته را لمس کرده باشد.

ظاهراً این گونه تجهیزات فوق طبیعی - که امکان ارتباط با خدا را فراهم می کرده، ولو اینکه خدا به شکل فیزیکی در جای دیگری بوده باشد - به اشیاء قابل ستایش و نمادهای فرقه مقدس تبدیل شده‌اند. معابد لاگاش، اور، ماری و دیگر سایت‌های باستانی، اشیاء مقدسی را در خود دارند که از جمله آنها مجسمه‌های چشم‌دار هستند. مثال زدن‌ترین آنها در «معبد چشم» Tell Brak در شمال غربی میانرودان پیدا شده است. این معبد چهار هزار ساله فقط به خاطر صدها نماد چشمی که در آنجا از دل خاک بیرون آورده شده مشهور نشده، بلکه در اصل به خاطر حرم مقدس درون معبد مشهور شده است.



حرمی که فقط یک محراب (قربانگاه) دارد. سنگ گول آسایی با (یک جفت چشم).

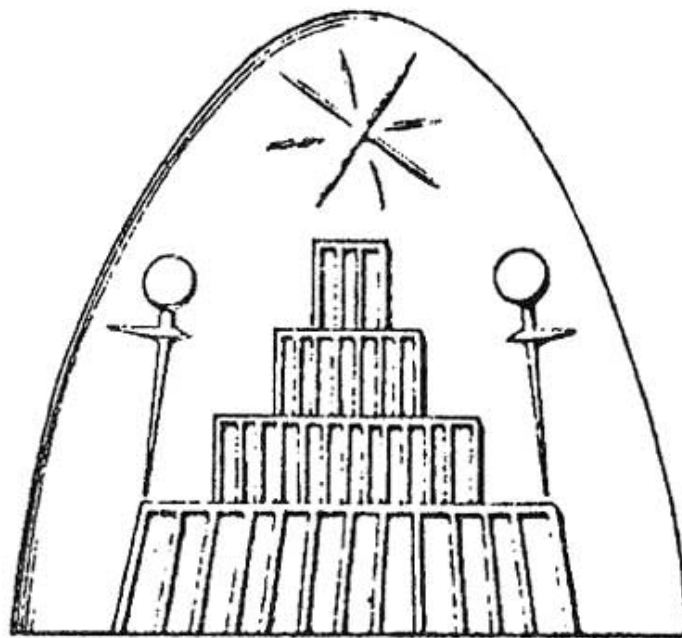


به احتمال قوی این تقلیدی بوده از شیء واقعی یزدانی، همان چشم هولناک نینورتا یا آنچه که در مرکز کنترل مأموریت انلیل در نیپور استفاده می شده و کاتب باستانی در باره اش نوشته: «چشم اش تمامی سرزمین را اسکن می کرد... اشعه اش سرزمین را جستجو می نمود».

ظاهراً دشت مسطح میانرودان برای اینکه سکوهایی برای نصب تجهیزات در آن ساخته شود ضروری بوده است.

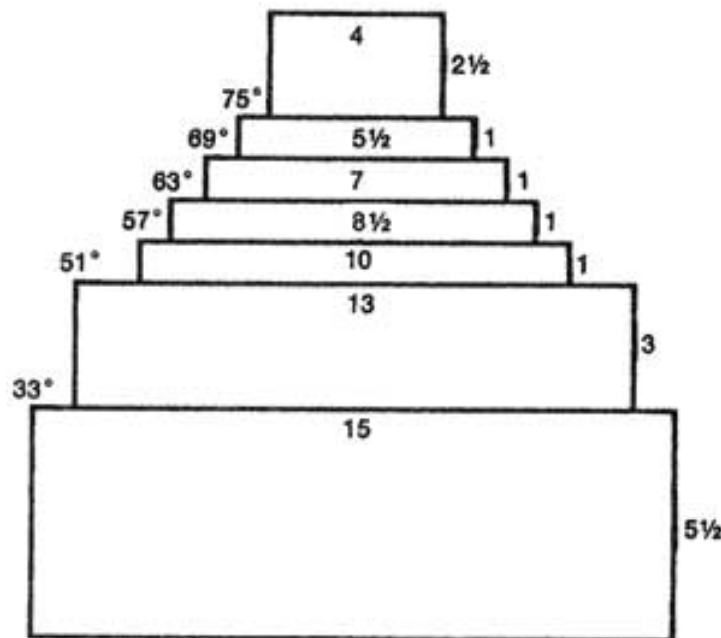
متون و تعاریف تصویری شکی باقی نمی گذارند که بناها از کلبه ها و آلونک های ابتدایی در دشتهای گرفته تا سکوهای پلکانی، پله های شیب داری داشته اند که دامنه پایین پهن را به بخش بالایی باریک و کم عرض متصل می کرده است. در بالای زیگورات اقامتگاه واقعی برای خدا ساخته می شده که سطح صاف و یکنواختی آن را در بر می گرفته، محوطه ای که محصور شده بود تا جایگاه «پرنده» و «سلاح هایش» باشد.

زیگوراتی روی یک مهر استوانه ای به تصویر کشیده شده که نه فقط بنای طبقه طبقه مرسوم را نشان می دهد، بلکه در کنار آن دو آنتن حلقه ای را نشان می دهد که در جای بلندی و ظاهراً همتراز طبقه سوم نصب شده اند.



مردوک مدعی است که زیگورات - معبد بابل (E.SAG.II) تحت نظارت و دستورالعملهای خودش مطابق با آنچه که از ملکوت اعلی دیکته شده بود ساخته شده است. لوحی (مشهور به لوح Smith پس از رمزگشایی از آن) توسط آندره پاروت (در کتاب زیگورات و برج بابل) تجزیه و تحلیل شده و ثابت کرده که زیگورات هفت طبقه یک مربع کامل بوده با طبقه اول یا شالوده ای که هر ضلع

آن ۱۵ gar است. مساحت و ارتفاع هر طبقه نسبت به طبقه قبلی کمتر است، به جز در آخرین طبقه (جایگاه خدا) که بلندتر است؛ کاملاً بلند؛ و با این وجود معادل ۱۵ گار است. بطوریکه بنای تکمیل شده به همان اندازه که یک مربع کامل است یک مکعب کامل هم هست. Gar به کار گرفته شده در این اندازه‌گیری‌ها، برابر بود با ۱۲ ذراع کوچک (کیوبیت)، که تقریباً می‌شود ۶ متر، یا ۲۰ فوت. محققینی همچون H.G. Wood و L.C. Stecchini نشان داده‌اند که بنیان شصت تایی سومریان، یعنی عدد ۶۰، تعیین‌کننده‌ی تمامی اندازه‌گیری‌های اولیه‌ی زیگورات‌ها در بین‌النهرین بوده است. اینطور که پیداست، قاعده‌ی هر ذراع، سه در ۶۰ محاسبه شده بود، و مجموع برابر با ۶۰ گار می‌شد. اما چه عاملی ارتفاع هر طبقه را تعیین می‌کرد؟

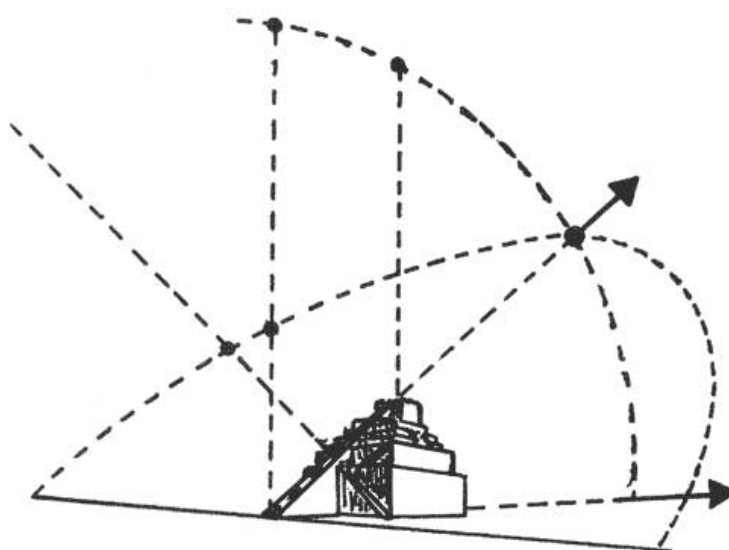


Stecchini متوجه شد که اگر ارتفاع طبقه اول را (که ۵،۵ گار بود) در دو ذراع ضرب کند، نتیجه‌اش ۳۳ می‌شود، یعنی همان عرض تقریبی برج بابل (۳۲،۵ درجه شمالی). او از همین طریق توانست محاسبه کند که در طبقه دوم، زاویه‌ی دید به ۵۱ درجه افزایش یافته است و در ادامه نیز در چهار طبقه بعدی این زاویه ۶ درجه، ۶ درجه، بالاتر رفته است. بنابراین طبقه هفتم که در بالاترین نقطه قرار می‌گرفت، زاویه‌ی ۷۵ درجه‌ی نسبت به افق، در عرض جغرافیایی بابل داشت. اما در این طبقه‌ی آخری، ۱۵ درجه اضافه‌تر شده بود، که به بیننده اجازه می‌داد تا بتواند با زاویه‌ای ۹۰ درجه‌ای مستقیماً به بالا نگاه کند. Stecchini اینطور نتیجه‌گیری کرد که هر طبقه، به مشابه یک طبقه در یک رصدخانه نجومی، زاویه‌ای از پیش تعیین شده نسبت به قوس آسمان دارد.

البته که احتمالاً ملاحظات از چشم پنهان مانده‌ی دیگری هم در این محاسبات و اندازه‌گیری‌ها

وجود دارد. در حالی که زاویه‌ی ۳۳ درجه‌ای خیلی هم برای برج بابل دقیق نبود. اما برای Sippar کاملاً دقیق بود. آیا رابطه‌ای بین زاویه‌ی ۶ درجه‌ای برای هر چهار طبقه و فواصل ۶ Beru بین شهرهای خدایان وجود داشت؟ آیا این هفت طبقه به نوعی در رابطه با مکان هفت زیست‌گاه اولیه یا جایگاه زمین به عنوان هفتمین سیاره بوده است؟

G.Martiny در «مباحث نجومی در برج بابلیان» به آلمانی Astronomisches zur babylonischen Turm نشان داده است که چگونه این جزئیات زیگورات، این بنا را برای رصدهای آسمانی مناسب کرده است، و اینکه آخرین طبقه‌ی Esagila متمایل بوده است به طرف سیاره Shupa که امروزه آن را به نام پلوتو می‌شناسیم، و البته با صورت فلکی حمل هم میزان بوده است.



اما آیا زیگورات‌ها فقط برای رصد ستاره‌ها و سیاره‌ها بنا شده بودند یا به سفینه‌های نفیلیم هم کمک می‌کردند؟

تمامی زیگورات‌ها جهت‌دار ساخته شده‌اند بطوریکه زاویه‌هایشان دقیقاً به شمال، جنوب و شرق و غرب اشاره دارند. در نتیجه اضلاع این زیگورات‌ها دقیقاً در زاویه ۴۵ درجه به سوی چهار جهت اصلی کشیده شده است. این بدان معنی است که یک شاتل فضایی برای فرود می‌توانسته اضلاع دقیق زیگورات را دنبال نموده و به درستی در امتداد مسیر پرواز قرار گرفته و بدون دشواری به سیپار برسد! نام اکدی / بابلی برای این بناها zukiratu دلالت ضمنی دارد به «مجرای روح یزدانی» سومری‌ها زیگورات‌ها را ESH می‌نامیدند. عبارتی که به برتری و تعالی اشاره دارد و آنچه که در واقع این بناها بوده‌اند. همچنین می‌تواند اشاره‌ای باشد به جنبه «مناسب اندازه‌گیری بودن زیگورات‌ها» و همچنین به معنی «منبع گرما» (آتش در اکدی و عبری).

حتی محققانی که به این موضوع پرداخته‌اند بدون اینکه تفسیر فضایی ما را قبول داشته باشند

نتوانسته‌اند از این نتیجه‌گیری بگریزند که زیگورات‌ها هدفی غیر از این نداشته‌اند که یک بنای بلند چند طبقه و در واقع جایگاه خدا باشند.

ساموئل نوح کریم را در چند محققان را در چند جمله خلاصه کرده است:

«زیگورات برج چند طبقه که نماد معماری معبدی میان‌رودانی است... به عنوان یک حلقه ارتباطی به کار گرفته می‌شده است. چه به صورت نمادین و چه واقعی به عنوان عامل بین خدایان در آسمان و فانیان بر زمین عمل می‌کرده است».

اگر چه ما نشان خواهیم داد که کارکرد اصلی این بناها ارتباط برقرار کردن بین خدایان آسمان با خدایان روی زمین بوده نه با فانی‌ها.





## فصل یازدهم

# شورش آنوناکی

پس از اینکه انلیل شخصاً وارد زمین شد، انکی عنوان «فرماندهی زمین» را از دست داد، و احتمالاً در این مرحله بوده که لقب انکی یا نام او از «پروردگار زمین» به EA (پروردگار آبها) تغییر داده شد. متون سومری توضیح می‌دهند که در مرحله اولیه ورود خدایان به زمین به صورت توافقی تفکیک قوایی پذیرفته شد که بر مبنای آن آنو در آسمان‌ها باقی مانده و بر دوازدهمین سیاره حکمرانی کند. انلیل فرمانده سرزمین‌ها باشد و EA مسئول AB.ZU (به آکدی apsu). با توجه به مفهوم نام EA (پرآب - رقیق) محققان AB.ZU را پرآب رقیق ترجمه کرده‌اند، به تقلید از آنچه در اسطوره‌شناسی یونان به کار گرفته شده، که انلیل معرف زئوس صاعقه انداز است و EA نخستین الگوی پوزیدون، خدای اقیانوس‌ها است. در مواردی به قلمرو انلیل به‌عنوان جهان بالا و به قلمرو انکی به‌عنوان جهان پایین اشاره شده است. محققان این‌گونه فرض کرده‌اند که این عبارت‌ها می‌توانند به این معنی باشند که انلیل کنترل جو زمین را در اختیار دارد. درحالی‌که EA حکمران «آبهای زیرزمینی» است. مثل یونانی‌ها، میان‌رودانیان به یک عالم اسفل باور داشتند. عبارت abyss که ما به کار می‌بریم (از apsu مشتق شده) به عمق تاریکی و آبهای خطرناکی که ممکن است کسی در آن فرورود و ناپدید شود اشاره دارد.

بنابراین بر همین قیاس محققان این جهانِ پایینِ متون میان‌رودانی را به Unterwelt / underworld / جهان زیرین یا Totenwelt (جهان مرگ) ترجمه کرده‌اند. فقط در سال‌های اخیر بوده که سومرشناسان اندکی از مفهوم بدشگون این عبارت کاسته‌اند و از ترجمه عالم اسفل برای آن استفاده می‌کنند. بیشتر مسئولیت برای این برداشت اشتباه متوجه متون میان‌رودانی است که مجموعه‌ای از آیین‌های سوگواری را در خصوص ناپدید شدن Dumuzi در خود دارند. کسی که در متون کنعانی و کتاب مقدس به‌عنوان خدا Tammuz شناخته شده است. اینانا / ایشتر بیشتر عشق‌بازی‌هایش را با او انجام می‌داده و وقتی او ناپدید شده، اینانا در جستجوی او به عالم

سفلی / جهان مردگان رفته است. کتاب «شاهکار ادبیات سومری و آکدی درباره تموز» نوشته P. Maurus Witzel خود شاهکاری است درباره «متون تموزی» سومری و آکدی که فقط به جاودان شدن این تصور اشتباه کمک کرده است. داستان‌های حماسی جستجوی ایشتر و تصمیم او برای سفر به «قلمرو مرگ» و متعاقباً «زنده بازگشتنش به زمین».

توصیف متون سومری و آکدی از هبوط اینانا / ایشتر به جهان زیرین ما را مطلع می‌کند که اله مضمم بوده که با خواهرش Ereshkigal ملکه‌ی این قلمرو دیدار کند. ایشتر نه اینکه بمیرد و یا با اراده خواهرش به آنجا برود، بلکه زنده و دعوت نشده به آنجا رفت. راهش را نگهبان هولناکی به زور سد نمود:

اگر تو دروازه را باز نکنی من نمی‌توانم وارد شوم.

ناچارم در را خرد کنم، ناچارم چفت در را بشکنم

ناچارم چهارچوب در را بشکنم، ناچارم که درها را جابه‌جا کنم.

برای رسیدن به جایگاه Ereshkigal گذر از هفت دروازه یکی پس از دیگری نیاز بوده است. وقتی ایشتر در نهایت به آنجا رسید و Ereshkigal او را دید از حضورش بسیار خشمگین شد. متن سومری ابهام درباره هدف سفر با آنچه باعث خشم Ereshkigal شده را آشکار می‌کند که انتظار یک چنین واکنشی را داشته است. او دردها را به جان خریده تا دیگر خدایان اصلی را از سفرش آگاه کند و مطمئن شود که اگر او در این «مادون بزرگ» زندانی شود برای رهایی‌اش اقدام خواهند نمود.

همسر Ereshkigal - و پروردگار جهان مادون - Nergal بود. اینکه او چگونه سر از مادون بزرگ در آورده و خداوندگارش شده، نه فقط ماهیت انسانی «خدایان» را معلوم می‌کند، بلکه همچنین جهان مادون را به شکل «جهان مرگ» به تصویر می‌کشد.

با بررسی چند نسخه از ماجرا متوجه می‌شویم که ماجرا با مهمانی‌ای آغاز شده که مهمانان افتخاری آن آنو، انلیل و انکی بوده‌اند. مهمانی در آسمان‌ها برگزار شده بود، اما نه در منزلگاه آنو بر دوازدهمین سیاره. شاید بر عرشه یک سفینه فضایی در حال گردش آن هم زمانی که Ereshkigal نمی‌توانسته پرواز کند و به آنها ملحق شود. خدایان فرستاده‌ای را نزد او فرستادند؛ کسی که «دراز پلکان ملکوت را پایین آمد تا به دروازه Ereshkigal برسد». Ereshkigal دعوت‌نامه را دریافت کرد و مستشارش Namtar را تعلیم داد که:

«Namtar پلکان بلند آسمان‌ها را بالا برو و سینی غذا را از روی میز بردار، سهم مرا و هر آنچه آنو به

تو داد را برایم بیاور».

وقتی Namtar وارد تالار مهمانی شد، همه خدایان به نشانه احترام و برای درود گفتن به او برخاستند جز یک خدای لخت و برهنه. در بازگشت به جهان مادون، Namtar جریان واقعه را به Ereshkigal گزارش داد. او و همه خدایان کهتر قلمروش آن را توهین‌آمیز تلقی کردند. او خواهان این

شد که خدای متخلف را برای مجازات نزد او بفرستند. اما متخلف کسی نبود جز Nergal پسر بزرگ EA. بعد از اینکه او شدیداً توسط پدرش توبیخ شد آموخت که به تنهایی پای در این سفر گذارد و تنها سلاح او اندرزه‌های فراوان پدرش بود که او چگونه باید رفتار کند. وقتی نرگال به دروازه رسید Namtar خدای متخلف را شناخت و او را به محوطه محصور وسیع Ereshkigal راهنمایی کرد، جایی که او چند بار آزمایش شد. دیر یا زود وقت حمام روزانه Ereshkigal فرا می‌رسید. او بدنش را لخت کرد.

بدنی مناسب برای مرد و زن

او... در قلبش ...

آنها یکدیگر را در آغوش گرفتند

... آنها به بستر رفتند

برای هفت شبانه‌روز عشق بازی کردند

در جهان بالا، برای گمشدن نرگال اعلام خطر شده بود

او به Ereshkigal گفت:

«رهایم کن» و قول داد که «بگذار بروم و البته باز خواهم گشت».

اما کمی بعد از اینکه نرگال رفت Namtar به نزد Ereshkigal رفت و نرگال را متهم نمود که قصد

بازگشت ندارد. بار دیگر Namtar به نزد آنو فرستاده شد. پیام Ereshkigal واضح بود:

من دختر تو و جوان بودم

نمی‌دانستم چطور مثل یک دختر باکره رفتار کنم

خدایی که تو فرستادی

همان کسی که با من آمیزش داشت

تو او را نزد من فرستادی که شوهرم باشد

شاید ذهنش هنوز با زندگی زناشویی خو نگرفته بود.

نرگال لشکری آماده کرد و به قصد بریدن سر Ereshkigal

به دروازه‌های جهان مادون هجوم برد

اما Ereshkigal عاجزانه درخواست کرد که:

تو شوهرم و من همسر تو خواهم بود

به تو اجازه خواهم داد که تمام قلمرو

پهناور جهان مادون را در اختیار بگیری

می‌بایست لوح خرد را در دستانتان تو قرار دهم

تو می‌بایستی رییس و صاحب من و من

معشوق و یار تو باشم.

و پس از آن خصومت به خوبی و خوشی به پایان رسید:

وقتی نرگال کلماتش را شنید

دستانش را گرفت و او را بوسید

اشک‌هایش را پاک کرد:

آنچه توطی چند ماه گذشته برایم آرزو کرده‌ای

حال می‌تواند تحقق پیدا کند.

وقایعی که شرح آن داده شد باعث نمی‌شوند که آنجا را سرزمین مرگ بدانیم. کاملاً مخالف آن، جایی بوده که خدایان می‌توانستند به آنجا وارد و خارج شوند، جای عشق‌بازی، جایی که به اندازه کافی اهمیت داشته که مسئولیت آن را به عهده نوه انلیل و پسر انکی بگذارند.

با آگاهی از این واقعیت که تصور اولیه این قلمرو را تحت عنوان منطقه‌ای تیره و تاریک نمی‌داند W. F. Albright (در کتاب عناصر میان‌رودانی در معاد شناسی کنعانی) به این نظر می‌رسد که جایگاه دوموزی در جهان مادون «یک جای حاصلخیز و درخشان در پارادایز مخفی که «دهانه رودها» نامیده می‌شده بوده که ارتباط تنگاتنگی با Ea در Apsu داشت».

جایی بود در دوردست و قطعاً رسیدن به آن دشوار و نسبتاً «منطقه محرمانه» اما نمی‌توان گفت «قلمرو بدون بازگشت». همچون اینانا، بقیه خدایانی که وارد این جهان مادون شده‌اند از رفت‌وآمد به آنجا گفته‌اند. بعد از تجاوز به Ninlil، انلیل برای مدتی به Abzu تبعید شده و EA واقعاً بین اریدو و سومر و Abzu رفت‌وآمد می‌کرده و از اریدو به Abzu استادکار می‌برده و در آنجا برای خودش یک «معبد سر به فلک کشیده» ساخت. آنجا به جای اینکه قلمرویی متروکه و تاریک توصیف شود به‌عنوان جایی پر از آبهای روان توصیف شده است.

سرزمینی غنی و مورد علاقه انکی

سرزمینی سیراب و ثروتمند

رودخانه‌های پر آب سراسر سرزمین را به تسخیر خود در آورده‌اند. ما دیده‌ایم که EA بارها به‌عنوان خدای آبهای روان به تصویر کشیده شده است. از منابع سومری مشهود است که یک چنین آبهای روانی به واقع نه در سومر و سرزمین‌های فلاتی‌اش که در مادون بزرگ وجود داشته‌اند. W. F. Albright در تلاش‌هایش اطلاعاتی را درباره جهان مادون به‌عنوان سرزمین UT.TU واقع در «غرب سومر» بیرون کشیده است. حرف‌هایی درباره سفر انکی به Apsu:

به‌سوی تو ای Apsu ای سرزمین پاک. جایی که آبهای بزرگ به تندی جریان دارند... به‌سوی

مکان آبهای جاری، جایی که خود خداوند عطا نموده...

در محل آبهای جاری در آبهای پاک در دل Apsu انکی معبد مقدسی برای خود بنا نمود. در تمام گزارش‌ها این مکان فراسوی دریا قرار گرفته است. در سوگواری برای «پاک پسر» برای دوموزی جوان گفته شده که در کشتی او را به جهان مادون برده‌اند. در متن «سوگواری برای نابودی سومر» توصیف شده که چگونه اینانا موفق به دزدکی حرکت دادن یک کشتی مهیا شده است. از متصرفات خود بادبان برافراشته و راهی جهان مادون گشته است.

در متنی با بخش‌های طولانی که به علت تخریب بخش اندکی از آن به خوبی قابل فهم است، از ستیز بزرگ بین Ira (لقب نرگال به‌عنوان خدای جهان مادون) و برادرش مردوک سخن گفته شده است. در جریان درگیری، نرگال قلمروش را رها کرده و با مردوک در بابل رودرو شده است. از سوی دیگر مردوک هشدار داده:

«به سوی Apsu خواهیم رفت به جایی که آنوناکی مدیریت آن را بر عهده دارد... سلاح‌هایم را علیه آنها به کار خواهیم گرفت». برای رسیدن به Apsu او سرزمین میان‌رودان را ترک کرده از طریق آبهای خروشان راهی شده است.

مقصودش Arali در زیر زمین بود و متن سرنخ دقیقی که این «زیر» کجا بوده فراهم می‌کند:

در دریای دور دست

beru ۱۰۰ دور از آب

سرزمین Arali قرار دارد...

جایی که سنگ‌های آبی باعث بیماری می‌شوند

جایی که استاد صنعت کار آنو

تبر نقره‌ای را حمل می‌کند

[تبری] که چون روز درخشان است.

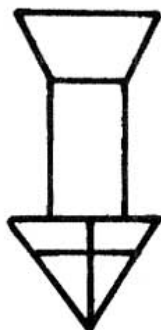
Beru هم واحد اندازه‌گیری سرزمین است و هم واحد شمارش زمان و احتمالاً وقتی که کار به سفر روی آب کشیده شده به کار گرفته شده است. همین‌طور ساعت مضاعف (دو برابر) چون یکصد beru به معنی دو صد ساعت کشتیرانی (قایقرانی) است. ما هیچ راهی برای تعیین یا فرض سرعت متوسط قایقرانی به کار گرفته شده در این روش‌های باستانی برای محاسبه فاصله‌ها نداریم. اما شکی نیست که واقعاً سرزمین دور دستی بود چون بعد از یک سفر دریایی دو یا سه هزار مایلی می‌شد به آن رسید. متون اشاره می‌کنند که Arali در غرب و جنوب سومر واقع شده بوده. یک مسافرت دو تا سه هزار مایلی در مسیر جنوب غربی از خلیج فارس می‌تواند فقط یک مقصد داشته باشد:

سواحل آفریقای جنوبی.

فقط یک چنین نتیجه‌گیری است که می‌تواند عبارت جهان مادون را توصیف کند. چون مصداق

نیمکره جنوبی جایی که سرزمین Arali بوده با جهان بالا یا نیمکره شمالی که سومر در آن قرار داشته قابل مقایسه است. یک چنین تقسیم‌بندی از نیمکره‌های زمین بین انلیل (شمالی) و EA (جنوبی) با تقسیم‌بندی آسمان‌های شمالی به راه انلیل و آسمان‌های جنوبی به راه EA قابل مقایسه است. توانایی نفیلم برای انجام سفرهای بین سیاره‌ای و رسیدن به مدار زمین و فرود بر آن شاید پرسیدن این سؤال را غیرضروری نموده که آیا این احتمال وجود داشته که آنها علاوه بر میان‌رودان سرزمین آفریقای جنوبی را هم شناسایی کرده بودند. بسیاری از مهرهای استوانه‌ای، حیوانات عجیب و غریب منطقه آفریقا را به تصویر کشیده‌اند (مثل گورخر یا شترمرغ) یا چشم‌اندازهای جنگلی یا حاکمانی که طبق سنت آفریقایی پوست پلنگ پوشیده‌اند. همه اینها از ارتباط با آفریقا حکایت دارد. در این بخش از آفریقا چه چیز جالبی برای نفیلم وجود داشته است؟ چیزی که توجه دانشمند باهوشی مثل EA را به خود جلب نموده و به خدایان پر قدرت مسئول این سرزمین بیگانه یک «لوح خرد» منحصر به فرد عطا شده است؟

عبارت سومری AB.ZU که محققان معنی «آبی عمیق» را برای آن پذیرفته‌اند به تجزیه و تحلیل جدی و تازه نیاز دارد. در واقع این عبارت به معنی «منبع عمیق بسیار کهن» است نه لزوماً آبی. طبق قوانین گرامری سومریان هر یک از دو سیلاب هر عبارتی می‌تواند جلوتر از دیگری قرار داده شود بدون اینکه معنی لغت کند. بنابراین AB.ZU می‌تواند ZU.AB نوشته شود و همان معنی را بدهد. هجی دوم عبارت سومری موازی با تلفظش در زبان‌های سامی ماهیتش را معلوم می‌کند. چون za-ab همیشه بوده و هنوز هم به معنی «فلز گرانبها» است، به معنی «طلا» در عبری و زبانهای وابسته به آن. تصویر نگاره سومری‌ها برای AB.ZU حفره عمیقی است که توسط یک میله استوانه‌ای ایجاد شده است. بنابراین Ea نه پروردگار «آب عمیق» که خدای مسئولِ حفاری در معادن زمین بوده است!



در واقع عبارت یونانی abyssos از عبارت اکدی apsu گرفته شده که به معنی حفره خیلی عمیق در زمین است. متون اکدی توضیح داده‌اند که «apsu ، nikbu است» به معنی جهان و معادل عبری آن nikba خیلی جالب است و به معنی جای عمیقی است که توسط انسان در زمین حفر شده یا بریده

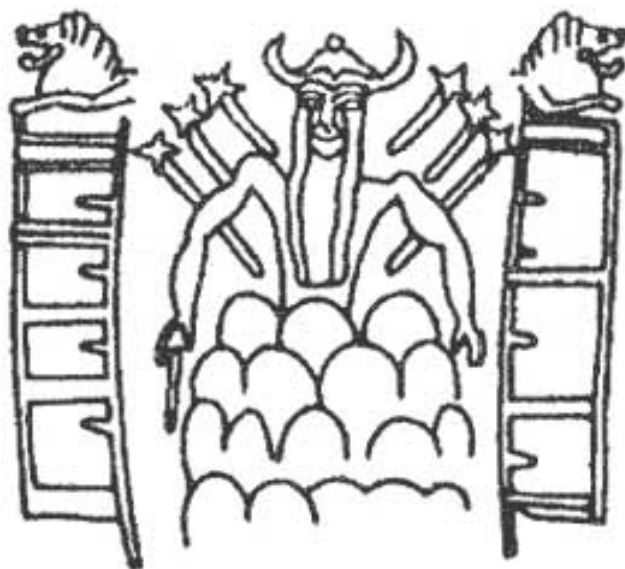
شده باشد. P. Jensen (در کتاب کیهان‌شناسی بابلی) در ۱۸۹۰ به این نتیجه رسیده هر جا که با عبارت آکدی Bit Nimiku مواجه می‌شویم نباید آن را به «سرای خرد» ترجمه کنیم، بلکه باید آن را «سرای عمیق» ترجمه کرد. او از متنی نقل قول می‌کند (V.R.30, 49-50ab) که گفته:

«از Bit Nimiku است که طلا و نقره به دست می‌آید» به متن دیگری (III.R.57, 35ab) اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که نام آکدی «اله Shala of Nimiki» ترجمه لقب سومری اله‌ای که دست‌هایش برنز درخشان می‌باشد هست». Jensen به این نتیجه رسید که عبارت آکدی nimiku که به عنوان «خرد» ترجمه شده با فلزات سروکار داشته است.

اما چرا؟ او خیلی راحت می‌گوید که: «نمی‌دانم»

برخی از سرودهای مذهبی میان‌رودانی Ea را به‌عنوان Bel Nimiki در نظر گرفته و در ترجمه این عبارت از اصطلاح «خدای خرد» استفاده شده که البته ترجمه غلطی است. بدون شک باید در ترجمه از عبارت «خدای معدن» استفاده می‌شده است. درست مثل الواح سرنوشت در نیپور که حاوی داده‌های مربوط به مدار سیاره‌ها بودند، لوح خردی که به نرگال و ارشکیگال سپرده شده بود در واقع یک «لوح معدن کاوی» و یک «بانک اطلاعاتی» مربوط به عملیات معدن کاوی نفیلم بوده است. پسر دیگر EA دستیار پروردگار Abzu بوده است. خدا GIBIL (او که خاک را می‌سوزاند). او مسئول آتش و گدازگری (تصفیه) بود. اسمیت زمین (آهنگر زمین). او معمولاً به شکل خدای جوانی که از شان‌هایش اشعه داغ قرمز یا اخگرهای آتش بیرون می‌زده و در حال خروج یا ورود به زمین بوده به تصویر کشیده شده است.

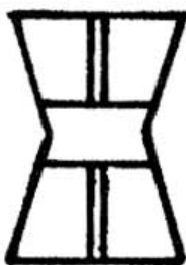
متن می‌گوید که Gibil توسط Ea از «خرد» سرشار شده، بدین معنی که Ea به او اصول معدن کاوی را آموخته است.





سنگ‌های معدنی از جنوب شرقی آفریقا استخراج و توسط نفیلیم با کشتی‌هایی که به‌طور خاص برای حمل بار طراحی شده و نامشان MA.GUR UR.NU AB.ZU (کشتی برای سنگ‌های معدنی جهان مادون) بوده به میان‌رودان حمل می‌شدند. سنگ‌های معدنی به Bad-Tibira حمل می‌شدند که در واقع به معنی «موسسه فلزکاری» بوده است. در آنجا فلز یا سنگ معدنی را برای استخراج محتویاتش ذوب و تصفیه می‌کردند و آنها را به شکل شمش در می‌آوردند. قالبی که طی هزاران سال در سراسر جهان باستان از آن استفاده می‌شد. در واقع چنین شمش‌هایی در حفاری‌های گوناگون در شرق نزدیک پیدا شده و اعتبار آن توسط نشانه‌های تصویری سومری‌ها تأیید شده است. آنها اشیاء را آنچنان که بودند به تصویر می‌کشیدند.

علامت سومری برای عبارت ZAG (تصفیه شده گران‌بها) عکسی شبیه به یک شمش است. ظاهراً این نوع شمش در دوران باستان حفره‌ای داشته که در امتداد طول آن قرار می‌گرفته و در درون این حفره طویل یک میله حمل‌کننده قرار داده می‌شده است.



تصاویر بسیاری از خدای آبهای روان نشان می‌دهد که در طرفین او کسانی این شمش‌های فلزی گران‌بهارا حمل می‌کنند. حاکی از اینکه او خدای معدن کاوی نیز بوده است.



نام‌های گوناگون، و القاب سرزمین پر از معدن آفریقایی انکی، سرشار از سرنخ‌هایی در باره محل و ماهیتش است. مشهور به A.RA.LI (محل سنگ طلاهای درخشان) سرزمینی که سنگ‌های

معدنی را از آنجا استخراج می کردند. اینانا برنامه ریزی می کند که در نیمکره جنوبی فرود بیاید. به این سرزمین اشاره می کند و آن را جایی که «فلز گران بها با خاک پوشیده شده» می نامد. جایی که یافت، زیر زمین بود. متنی که توسط Erica Reiner حکایت شده کوهها و رودهای جهان سوم را فهرست نموده و می گوید:

کوه Arali : خانه طلا و یک متن تکه تکه شده که توسط H. Radau رمزگشایی شده تأیید می کند که Arali سرزمینی بوده که Bad-Tibira برای ادامه عملیاتش به آن وابسته بوده است. متون میان رودانی از سرزمین معادن مثل کوهستانها با فلات و استپهایی سرشار از پوشش گیاهی یاد می کند. پایتخت Ereshkigal در این سرزمین در متون سومری GAB. KUR.RA / در دل کوهستانها توصیف شده است.

در نسخه آکدی سفر ایشتر نگهبان به او خوش آمد می گوید:

وارد شوید بانوی من

اجازه دهید Kutu برای شما شادی کند

اجازه دهید کاخ سرزمین Nugia

برای این حضور شاد باشد

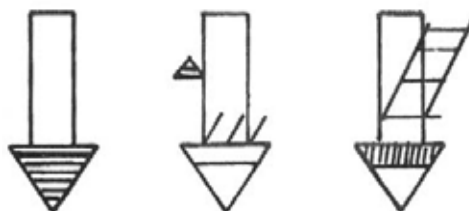
معنی آکدی Kutu به معنی «جایی در دل زمین است». عبارت KU.TU در اصل سومری اش به معنی «بلندیهای (کوهستانهای) درخشان» است. تمامی متون بر این نظر هستند که آنجا سرزمینی بوده با روزهای درخشان و مدام در معرض تابش آفتاب. عبارت های سومری برای طلا (KU.GI درخشان از زمین) و نقره (KU.BABBAR طلای درخشان) ارتباط اصلی شان با فلزات گران بهای درخشان (ku) قلمرو Ereshkigal حفظ کرده اند.

علائم تصویرنگاری به کار گرفته شده در نوشته های دست اول سومری آشنایی بسیار زیادشان نه فقط با فرایندهای متنوع فلزگری را نشان می دهد، بلکه این حقیقت را بر ملا می کند که منابعی که این فلزات از آنجا استخراج می شده اند معادنی بوده که در دل زمین حفر می شده است.

عبارت ها برای مس و برنز (خوش فرم - سنگ درخشان) طلا (فلز معدنی عالی) یا تصفیه شده (درخشان - پاک شده) همگی یک نوع خاصی از معدن کاوی - معدن کاوی عمودی - را به تصویر می کشند. به تعبیر خودشان دهانی گشوده برای فلز تاریک - قرمز.



نام سرزمین - Arali - همچنین می‌تواند به شکلی از خط تصویری نوشته شده باشد که به معنی «خاک قرمز - تیره» است. از ریشه Rush (قرمز تیره اما در آن دوران به معنی سیاه) از فلزات استخراج شده در آن ناحیه است.



خطوط تصویری همیشه انواع عملیات حفاری عمودی (mine shaft) را به تصویر می‌کشند. اشاره‌های بسیار به طلا و دیگر فلزات در متون باستانی حکایت از این دارند که از دوران باستان با دانش metallurgy (فن استخراج و ذوب فلزات) آشنا بوده‌اند. داد و ستد فعال در عرصه فلزات در سرآغاز تمدن نتیجه دانشی است که توسط خدایان برای بشریت به ارث گذاشته شده که طبق گفته متون مدت‌ها قبل از ظهور انسان به عملیات معدن کاوی و فلزگری مشغول بوده‌اند.

مطالعه و بررسی آن دسته از ماجراهای یزدانی میان‌رودانی که با فهرست شیخ شاهان ماقبل طوفانی کتاب مقدسی مطابقت دارند نشان می‌دهند که طبق کتاب مقدس Tubal-cain مدت‌ها قبل از طوفان «صنعت کاری در عرصه طلا، مس و آهن بوده».

عهد عتیق تأیید می‌کند که سرزمین Ophir که احتمالاً جایی در آفریقا بوده، یکی از منابع طلا در عهد عتیق به حساب می‌آمده است. کاروان کشتی‌های شاه سلیمان دریای سرخ را تا انتها طی کرده و از طریق Ezion-geber (امروزه Elath) به Ophir رفته و از آنجا طلا می‌آوردند. ناخشنود از ریسک دیرکرد در ساخت معبد خدا در اورشلیم، سلیمان از متحدش شاه Tyre حیرام می‌خواهد که ناوگان دومی از کشتی‌ها را از مسیر فرعی به Ophir بفرستد:

و شاه در دریا ناوگان Tarshish

و ناوگان حیرام را داشت

و ناوگان کشتیرانی Tarshish هر سه سال

یک بار با خود طلا و نقره و عاج و میمون و

طاووس می‌آوردند

(محصولات آفریقا)

سه سال طول می‌کشید تا کشتی‌های Tarshish سفرشان را کامل کنند. مجاز بودند که در زمان مناسب در Ophir بارگیری کنند و سفر در هر جهت بیش از یک سال طول می‌کشیده است. این

مشخص می کند که در کنار مسیر مستقیم از طریق دریای سرخ و اقیانوس هند، یک مسیر پر پیچ و خمی هم بوده که آفریقا را دور می زده است.



بیشتر محققان مکان Tarshish را در غرب مدیترانه، احتمالاً در نزدیکی تنگه جبل الطارق کنونی می دانند. آنجا محل مناسبی برای شروع یک سفر دریایی به دور تادور قاره آفریقا بوده است. برخی بر این باور هستند که Tarshish به معنی کارخانه ذوب فلزات است. بسیاری از محققان کتاب مقدس نظرشان بر این است که Ophir همان Rhodesia / رودزیا یا رودزیا<sup>۳۸</sup> امروزی است. Z.Herman (در کتاب اقوام دریاها و کشتی ها) شواهدی گرد آورده که نشان می دهد مصری ها در دوران باستان انواع مواد معدنی را از رودزیا وارد می کردند. مهندسان معدن کاوی در رودزیا همچون آفریقای جنوبی اغلب در پی شواهدی از معدن کاوی در ماقبل تاریخ در جستجوی طلا بودند.

دسترسی به جایگاه Ereshkigal در دل سرزمین چگونه امکان پذیر بوده است؟

چگونه سنگ های معدنی از دل سرزمین به بندرهای ساحلی انتقال داده می شدند؟

با آگاهی از اتکای نفیلیم به حمل و نقل از طریق رودخانه با قایق، نباید از یافتن یک رود قابل کشتیرانی بزرگ در جهان پایین شگفت زده شد. لوحی که به ماجرای انلیل و نینلیل می پردازد ما را آگاه کرده که مجازات انلیل تبعید به جهان پایین بوده است. وقتی او به این سرزمین رسیده از روی

۳۸. این کشور که در سرزمین کشور زیمباوه قرار داشته است در سال ۱۹۶۵ تشکیل و در سال ۱۹۷۹ میلادی منحل و کشور زیمباوه رودزیا تشکیل شده است. م

یک رودخانه پهناور گذر کرده است.

متن بابلی که با منشاء و سرنوشت بشریت سروکار دارد به رود جهان پایین به عنوان رود Habur اشاره کرده؛ «رود ماهی‌ها و پرندگان». برخی از متون سومری به سرزمین Ereshkigal لقب «هامون هابور» را داده‌اند. از چهار رود بزرگ آفریقا یکی نیل در شمال آفریقا به مدیترانه می‌ریزد. رودهای کنگو و نیجر در اقیانوس آتلانتیک در غرب خالی می‌شوند و رود زامبزی از دل آفریقا جاری شده، نیم‌دایره‌ای رو به شرق می‌زند تا به ساحل شرقی برسد. همه اینها دلتاهای پهناوری با بندرگاه‌های مناسب فراهم می‌کنند. رودهایی با قابلیت کشتی‌رانی که صدها مایل درون کشور کشیده شده‌اند.

آیا زامبزی «رودخانه ماهی‌ها و پرنده‌ها»ی جهان پایین بوده است؟ جایی که در متون به عنوان پایتخت ارشکیگال به آن اشاره شده همان جایی است که آبشار عظیم ویکتوریا در آبهای آن آرام می‌گیرد؟ بدانید که بسیاری از معادنی که تازه کشف شده‌اند یا احتمالاً در آفریقای جنوبی کشف خواهند شد، معادن دنیای باستان بوده‌اند. شرکتی انگلیسی - آمریکایی گروه‌های باستان‌شناسی را فراخوانده تا قبل از اینکه تجهیزات جدید با عملیات خاک‌برداری رد تمامی آثار باستانی را محو کنند این موقعیت‌ها را مورد کاوش قرار دهند. یافته‌ها در مجله Optima درج شده است. Adrian Boshier و Peter Beaumont گفته‌اند که آنها طی کاوش‌هایشان لایه به لایه به فعالیت‌های معدن‌کاوی ماقبل تاریخ و بقایای انسانی برخورده‌اند. آزمایش کربن در دانشگاه Yale و در دانشگاه Groningen (در هلند) قدمت آثار باستانی پیدا شده در آنجا را از ۲۰۰۰ پیش از میلاد قابل باور، تا ۷۶۹۰ پیش از میلاد باورنکردنی تخمین زده است.

شیفته یافته‌های باستانی غیرمنتظره، گروه، دامنه جستجویش را گسترده‌تر کرده است. در پای پرتگاهی با شیب تند و رو به دامنه غربی قله شیر یک تخته سنگ پنج تنی از نوع سنگ هماتیت جلوی دسترسی به غاری بزرگ را گرفته بود. زغال باقی مانده از عملیات معدن‌کاوی این غار قدمتش به ۲۰،۰۰۰ تا ۲۶۰۰۰ پیش از میلاد می‌رسد.

آیا این امکان وجود دارد که معدن‌کاوی برای استخراج فلزات طی دوران پارینه‌سنگی / Old Stone Age انجام شده باشد؟ اگر چه باور نکردنی به نظر می‌رسد، اما محققان در نقطه‌ای که ظاهراً معدنچی‌های باستانی عملیاتشان را شروع کرده بودند گودالی حفر نمودند. یک نمونه زغال پیدا شد که آن را به آزمایشگاه Groningen فرستادند. نتیجه آزمایش قدمت ۴۱۲۵۰ بود با ۱۶۰۰ سال کمتر یا بیشتر.

پس از آن دانشمندان آفریقای جنوبی معادن ماقبل تاریخی سوازیلند را مورد کاوش قرار دادند. در غارهای زیرزمینی پوشیده نشده، آنها ترکه‌ها، برگ‌ها و علف‌ها و حتی پر پیدا کرده‌اند. همگی احتمالاً توسط معدنچی‌های باستانی به عنوان رختخواب به آنجا برده شده‌اند. قدمت آنها ۳۵۰۰۰ سال پیش

از میلاد تعیین شده است. همتراز با آن، آنها استخوان‌های دندان‌داری پیدا کرده‌اند که «از توانایی انسان برای شمارش در این دوره دور حکایت دارد». دیگر بقایا قدمت اشیاء پیدا شده را به ۵۰،۰۰۰ پیش از میلاد ترقی داد.

کاوشگران به این نتیجه رسیدند که:

«قدمت واقعی سرآغاز معدن کاوی در سوازیلند به احتمال زیاد بین ۷۰،۰۰۰ تا ۸۰،۰۰۰ پیش از میلاد بوده است. دو تن از دانشمندان به این نتیجه رسیده‌اند که طی دوره بعدی و طی بازه زمانی تقریبی ۱۰۰،۰۰۰ پیش از میلاد، آفریقای جنوبی توانسته طلایه‌دار اختراع و ابتکار در عرصه تکنولوژیکی باشد».

در تشریح این اکتشاف دکتر Kenneth Oakley رییس سابق بخش انسان‌شناسی موزه تاریخ طبیعی لندن نگاه معنی‌دار کاملاً متفاوتی نسبت به این یافته‌ها داشته و می‌گوید:

«[این یافته‌ها] پرتو بسیار بااهمیتی بر منشاء انسان تابانده... حال این امکان وجود دارد که آفریقای جنوبی محل فرگشت انسان بوده باشد. محل تولد انسان هوشمند / Homo sapiens».

آنچه ما می‌بایست نشان دهیم در واقع این است که ظهور انسان نوین بر زمین طی زنجیره‌ای از وقایعی ممکن شده که از تبعات جستجوی خدایان برای فلزات بوده است.

هم دانشمندان سخت‌گیر و هم نویسندگان علمی - تخیلی اشاره کرده‌اند که بهترین دلیل برای استقرار بر سیارات یا خرده سیارک‌های دیگر دسترسی به منابع معدنی کمیاب این اجسام سماوی است؛ همچون مواد معدنی که یا در زمین بسیار کمیاب هستند یا هزینه حفاری برای تهیه آن بر زمین بسیار گزاف است.

آیا هدف نفیلم از ساکن شدن بر زمین این بوده است؟

پژوهشگران عصر جدید فعالیت‌های انسان بر زمین را به عصر حجر، عصر برنز و عصر آهن تقسیم کرده‌اند. اگرچه در دوران باستان Hesiod شاعر یونانی به عنوان مثال از پنج دوره نام می‌برد: طلا، نقره، برنز، حماسی و آهن. جز دوره حماسی همه سنت‌های باستانی ترتیب طلا، نقره و مس و آهن را قبول دارند.

دانیال نبی رؤیایی داشته که در آن او «پندار عظیمی» دیده با سری از طلا، سینه و بازوها از نقره، شکم از برنج و ساق‌ها آهنی و پایین تنه از گل. افسانه‌ها و حکایت‌های قومی بسیار مبهم و تیره‌ای از عصر طلایی وجود دارد که اکثر آنها به دورانی می‌پردازند که خدایان بر زمین پرسه می‌زدند. در پی ورود عصر نقره، خدایان و انسان به‌طور مشترک از زمین استفاده می‌کردند. در پی آن، عصر قهرمانان بود و مس و برنز و آهن.

آیا این افسانه‌ها در واقع تجدید خاطره‌هایی مبهم از وقایعی هستند که به‌راستی بر زمین رخ داده‌اند؟

طلا و نقره و مس همگی عناصر طبیعی خانواده طلا به حساب می آیند. در طبقه بندی ادواری از نظر تعداد و وزن اتمی آنها هم خانواده به حساب می آیند. آنها ویژگی های فیزیکی، شیمیایی و بلورشناسی مشابهی دارند. همه آنها نرم و انعطاف پذیر بوده و قابل شکل دادن هستند. در بین تمامی عناصر شناخته شده آنها بهترین رسانای گرما و الکتریسیته هستند.

از بین این سه تا طلا بسیار با دوام و در واقع فناپذیر است. اگر چه بهترین استفاده ای که از آن می کنیم به عنوان سرمایه است و در جواهر فروشی ها از آن برای ساختن جواهرات استفاده می شود و البته در صنعت الکترونیک فوق العاده گران بها است. در یک جامعه پیشرفته از آن برای مدار و مجموعه های میکروالکترونیک و در برخی اجزاء کامپیوتر استفاده می شود.

شیفتگی انسان به طلا تا سرآغاز تمدن و مذهبش تا ارتباطش با خدایان باستانی قابل ردیابی است. غذا می بایست در سینی های طلایی برای خدایان سومر آورده می شد و آب و شراب از جام های طلایی، در حالی که آنها لباس هایی از جنس طلا پوشیده اند.

اگر چه بنی اسرائیل مصر را با چنان عجله ای ترک کردند که مجال برداشتن خمیرمایه نانشان را پیدا نکردند، اما در عوض آنها از مصری ها خواستند که تمامی اشیاء ساخته شده از طلا و نقره را با خود ببرند.<sup>۳۹</sup> آنچنان که بعداً متوجه خواهیم شد، پیش بینی شده بود که برای ساخت خیمه ملاقات و تجهیزات الکترونیکی اش به چنین موادی احتیاج خواهند داشت. طلا، که ما آن را فلز شاهانه می نامیم، در واقع فلز خدایان بوده است. طی سخن با حجی نبی (۲:۸) خدا به وضوح مشخص نموده که در ارتباط با بازگشتش برای قضاوت درباره ملت ها «نقره از آن من و طلا از آن من است». شواهد حاکی از این است که شیفتگی خود انسان به این فلزات ریشه هایش در نیاز فراوان نفیلیم برای طلا نهفته است. ظاهراً نفیلیم برای طلا و فلزات مربوط به آن به زمین آمده بودند. همچنین آنها در جستجوی دیگر فلزات کمیاب بوده اند. مثل پلاتین (که در آفریقای جنوبی فراوان پیدا می شود) که می تواند به شکل فوق العاده ای سوخت باطری ها را تأمین کند و این احتمال را نمی توان رد کرد که آنها برای منابع معدنی رادیواکتیو مثل اورانیم یا کبالت به زمین آمده اند.

آنچنان که برخی متون اشاره کرده اند، در جهان پایین سنگ های آبی بوده اند که باعث مریضی می شده اند. تصاویر بسیاری وجود دارند که Ea را به عنوان خدای معدن کاوی نشان می دهند که در حین بیرون آمدن از معدن اشعه های قدرتمندی از خود ساطع می کند و خدایانی هم با استفاده از سپرهایی چون دیوار محافظ و مراقب هستند. در تمامی این تصاویر EA یک اره سنگ بری ویژه معدن کاوی در دست دارد.

۳۹. مصریان قوم را به تعجیل خواندند و ایشان را شتابان از آن سرزمین رهسپار ساختند چرا که می گفتند: «جملگی خواهیم مرد» قوم خمیرشان هنوز ور نیامده بود و لاوکه های خود را در رداها پیچیده شده بودند بر دوش خود بردند. اسرائیلیان آنچه موسی گفته بود بگردند و از مصریان اشیاء سیمین و اشیاء زرین و جامه ها خواستند. پهوه چنان کرد که قوم در نظر مصریان عنایت یافتند و آنها را به ایشان عاریت دادند. بدین سان مصریان را تاراج کردند. عهد عتیق جلد نخست کتابهای شریعت یا تورات (بر اساس کتاب مقدس اورشلیم) ترجمه پیروز سیار.





اگر چه انکی مسئول اولین گروه فرود آمده بر زمین و توسعه آبیرو بود، اما نباید اعتبار و احترام کارهای انجام شده را تماماً به پای او گذاشت، همان طور که در مورد سایر ژنرال ها هم همین طور است. در واقع آنهایی که باید هر روز کار می کردند تعداد اندکی از هیئت اعزامی آنوناکی به زمین بودند. متنی سومری ساخت و ساز مرکز انلیل در نیپور را تشریح می کند:

«آنوناکی، خدایان ملکوت و زمین، سخت کار می کردند. کسانی که روی پی ساختمان کار می کردند یا تیشه به دست بودند یا سبد مصالح بر دوش».

متون باستانی از سلسله مراتب آنوناکی متصدی زیستگاه زمین و از خدایانی که وظایفی را بر عهده گرفته اند سخن می گویند. «حماسه خلقت» بابلی مردوک را برای تخصیص وظایف به آنوناکی می ستاید (در اصل سومری این انلیل است که به این فضانوردان دستور می دهد).

او دستورات آنورا به خود اختصاص داد

او سیصد نفر را به عنوان محافظ در آسمان مستقر نمود

مسیر زمین از آسمان مشخص شد

و بر زمین

او ششصد نفر را مستقر کرد

بعد دستور کارشان را به آنها ابلاغ نمود

برای آنوناکی در آسمان و زمین

او مأموریت هایشان را مشخص نمود

متون فاش می کنند که سیصد تن از آنها - آنوناکی در آسمان یا ایگی گی - فضانوردان سخت کوشی بوده اند که بر عرشه سفینه فضایی مستقر بودند و عملاً روی زمین فرود نیامده بودند. سفینه مادر در مدار زمین مستقر شده بود و شاتل های کوچک تر را به سوی زمین پرتاب می کرد یا در برگشت، آنها در سفینه مادر جای می گرفتند.

Shamash به عنوان رییس عقاب ها مهمان افتخاری ایگی گی بر عرشه محفظه بزرگ در آسمان بود. یک سرود روحانی برای Shamash توصیف می کند که چگونه ایگی گی نظاره گر نزدیک شدن

Shamash در شاتل فضایی اش بوده‌اند:

در حضور تو تمامی شاهزادگان خوشحال هستند  
 تمامی ایگی گی ها برای تو شاد هستند...  
 در درخشش نور تو مسیر آنها...  
 آنها دائماً به تابندگی تو می نگرند...  
 درگاه ورودی کاملاً و به فراخی گشوده شده  
 به همه ایگی گی هایی که منتظر تو هستند  
 نان پیشکش می شود

ظاهراً با ماندن در آن بالا، بشریت هرگز با ایگی گی مواجه نشده است.

متون بسیاری از این حکایت دارند که آنها «برای بشریت غیر قابل دسترس بوده‌اند» که نتیجه این عدم دسترسی این بوده که آنها «ارتباطی با انسان‌ها» نداشتند. از سوی دیگر آنوناکی کسانی بودند که بر زمین فرود آمده و ماندگار شده و بشریت آنها را می شناختند و تکریم می نمودند.  
 متون می گویند که «آنوناکی آسمان ۳۰۰ نفر و آنوناکی بر زمین ۶۰۰ نفر بوده‌اند».  
 با این وجود بسیاری از متون در اشاره به آنوناکی روی عبارت «پنجاه شاهزاده بزرگ» پافشاری می کنند. تلفظ متعارف نامشان در آکدی An-nun-na-ki معنی دقیقش می شود: «پنجاه نفری که از ملکوت به زمین رفتند».

راهی وجود دارد که این تناقض ظاهری را برطرف کند؟

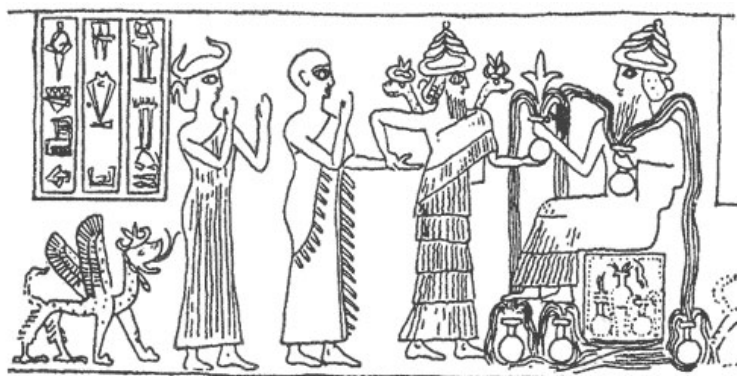
متنی را به یاد آوریم که چگونه مردوک شتابان به نزد پدرش رفته تا گزارش فقدان فضاپیمایی را بدهد که «حامل پنجاه آنوناکی بود» و از نزدیکی زحل می گذشته است.  
 متنی درباره جن گیری از زمان سلسله سوم Ur از anunna eridu ninnubi (پنجاه آنوناکی شهر اریدو) سخن به میان می آورد. اشاره به این نکته مهم که گروهی از نفیلیم که اریدو را تحت امر انکی بنا نهاده‌اند پنجاه نفر بوده‌اند.

آیا نفیلیم در گروه‌های پنجاه نفری بر زمین فرود می آمده‌اند؟

پاسخ آری است. به باور ما کاملاً قابل تصور است که نفیلیم در گروه‌های پنجاه تایی وارد زمین شده باشند. با منظم شدن بازدید از زمین و انطباق با زمان مناسب پرتاب از سیاره دوازدهم تعداد بیشتری از نفیلیم وارد زمین شده‌اند. هر بار برخی از وارد شوندگان قدیمی تر سوار بر یک سفینه فضایی کوچک تر برای اینکه رهسپار خانه شوند به سفینه فضایی مادر بازمی گشتند. اما هر بار تعداد بیشتری از نفیلیم روی زمین می ماندند و تعداد فضاوردان دوازدهمین سیاره که روی زمین می ماندند از هیئت پنجاه تایی اولیه بیشتر می شد تا که به «۶۰۰ نفر بر زمین» رسید.

چگونه نفیلیم توقع داشت که با چنین تعداد کمی عملیات معدن کاوی و به دست آوردن مواد معدنی مورد نیاز و تبدیل آنها به شمش و برگرداندنشان به سیاره دوازدهم را با موفقیت انجام دهد؟ بدون شک آنها به دانششان متکی بودند. در اینجا بوده که ارزش واقعی انکی معلوم شده است. دلیل اینکه چرا او به جای انلیل نخست به زمین آمده و اینکه چرا مأموریت ابی زو به او واگذار شده است. مهر استوانه‌ای مشهوری که حال در موزه لوور به نمایش گذاشته شده Ea را با آبهای روان مخصوص خودش نشان می‌دهد. جز اینکه ظاهراً آنها از درون بطری‌های آزمایشگاهی به بیرون می‌ریزند یا که تصفیه می‌شوند.

(کسی که در برابر انکی ایستاده، دو مار از کتف‌هایش بیرون زده که برای ما یادآور داستان ضحاک مار دوش است و بعید نیست که این داستان یک نسخه اصلی سومری داشته باشد. م)



یک چنین تعبیر و تفسیر باستانی از ارتباط Ea با آنها این گمان را تقویت می‌کند که امید اصلی نفیلیم تأمین مواد معدنی مورد نیازشان از دریا بوده است. آبهای اقیانوس‌ها حاوی مقدار فراوانی طلا و دیگر مواد معدنی حیاتی هستند. اما کاملاً مشخص است که برای «معدن کاوی در آب» آن هم از نوعی که صرف داشته باشد، فناوری کم‌هزینه و پیشرفته نیاز هست. این طور که مشخص است کف دریاها حاوی حجم وسیعی از مواد معدنی در ابعاد دانه‌هایی به اندازه آلو است. دانه‌هایی از مواد معدنی که در دسترس خواهند بود اگر کسی بتواند تا آن اعماق برود و آنها را جمع‌آوری کند.

متون باستانی بارها به نوعی از کشتی اشاره کرده‌اند که مورد استفاده خدایان بوده، به نام elippu tebiti (کشتی فرود رونده در آب) آنچه ما امروزه زیردریایی می‌نامیم. ما انسان - ماهی‌ها را دیده‌ایم؛ کسانی که توسط انکی گماشته شده‌اند. آیا این تأییدی است بر اینکه آنها [با لباس غواصی ماهی شکل] وارد اقیانوس می‌شده‌اند و مواد معدنی گران‌بها را استخراج می‌کرده‌اند؟

آنچنان که اشاره کرده‌ایم سرزمین معادن در ابتدا A.RA.LI نامیده می‌شد، به معنی «مکان آبهای رگه‌های معدنی درخشان / سنگ طلا» به معنی سرزمینی که طلاهایش در کف رودخانه قرار دارد.

همچنین اشاره به تلاش برای یافتن طلا در رودخانه‌ها. اگر اینها طرح و برنامه نفیلم بوده ظاهراً که تلاششان بی‌فایده بوده. برای اینکه بلافاصله بعد از تأسیس نخستین اقامتگاهشان وظیفه بسیار دشوار و غیرمنتظره‌ای به عهده حدود صد آنوناکی گذاشته شده است. اینکه در اعماق سرزمین آفریقا پیشروی کنند و به عمق معادن رفته و مواد معدنی موردنیازشان را استخراج نمایند. تصاویری که از یک مهر استوانه‌ای به دست آمده، خدایانی را نشان می‌دهد که بر ورودی یا دهانه معدنی تجمع کرده‌اند. Ea جایی است که Gibil (خدای نور و آتش) هم آنجا ایستاد و خدای دیگری در حالی که روی چهار دست و پایش حرکت می‌کند در حال انجام کار طاقت‌فرسا در زیر زمین است.



در مورد دیگری متون بابلی و آشوری فاش می‌کنند که مردی به کار با اعمال شاقه در معادن جهان مادون محکوم شده است. کار کردن در تاریکی و خوردن گردوخاک به عنوان غذا؛ آنها محکوم به این شده بودند که هرگز به سرزمینشان بازنگردند. حال معلوم می‌شود که چرا سومری‌ها به این سرزمین لقب KUR.NU.GIA را که به «سرزمین بدون بازگشت» ترجمه شده، داده بودند.

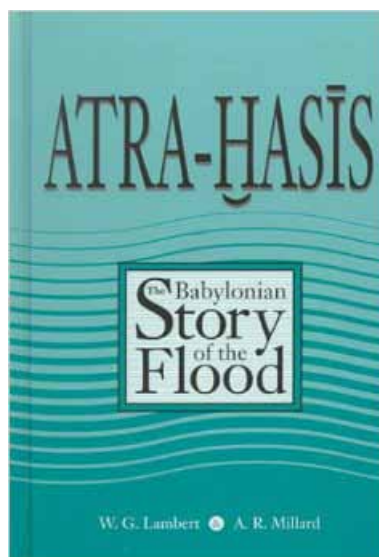
معنی اصلی آن «جایی که خدایان در اعماق تونل‌ها کار می‌کنند. تونل‌هایی که مواد معدنی در آنجا انباشته شده.» است.

تمامی منابع باستانی تصدیق می‌کنند که وقتی نفیلم بر زمین اقامت گزیده بودند زمانی بوده که هنوز انسان بر زمین پدید نیامده بود و در فقدان بشریت، تعداد اندکی آنوناکی کار طاقت‌فرسای کار در معادن را انجام می‌دادند. ایشتر که خود به جهان پایین رفته بود، وضعیت آنوناکی را این‌گونه توصیف می‌کند که آنها غذایشان به گل آغشته بود و آبی که می‌نوشیدند پر از گردوخاک و بویناک بود.

این پس‌زمینه باعث شده ما یک متن حماسی طولانی را به خوبی بفهمیم. البته طبق عادت بعد از اینکه سطرهای ابتدایی‌اش ترجمه شده، آن را «وقتی خدایان چون انسان به کار تونل زدن مشغول بودند» ترجمه کرده‌اند. با کنار هم قرار دادن بسیاری از قطعات نسخه‌های آشوری و بابلی (در کتاب آترا هسیس: روایت بابلی سیل بزرگ) آنها توانستند

A. R. Millard و W. G. Lambert (در کتاب آترا هسیس: روایت بابلی سیل بزرگ) آنها توانستند

یک متن بدون نقص ارایه کنند و به این نتیجه برسند که [نسخه‌های آشوری و بابلی] درباره ورود خدایان به زمین و خلقت انسان و نابودی‌اش توسط طوفان بر اساس نسخه‌های قدیمی‌تر سومری و احتمالاً سنت‌های شفاهی قدیمی‌تری که ماجراها را سینه‌به‌سینه نقل می‌کرده‌اند نوشته شده است.



درحالی‌که این نسخه‌ها با توجه به ارزش ادبی‌شان ترجمه و مورد توجه قرار گرفته‌اند متوجه شده‌ایم که اهمیت آنها بسیار بیشتر از این است که فقط از جنبه ادبی مورد توجه قرار بگیرند. آنها یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌های ما در فصول قبل را تأیید می‌کنند. همچنین آنها وقایعی را تشریح می‌کنند که منجر به شورش آنوناکی شده است.

داستان از جایی آغاز می‌شود که فقط خدایان روی زمین زندگی می‌کردند:

وقتی خدایان چون انسان

به کار تونل زدن مشغول بودند و رنج بسیار می‌بردند

حجم تونل زدن خدایان زیاد بود

و کار سنگین بود و

رنج و درد بسیار

در این زمان حماسه خبر می‌دهد که خدایان اصلی از قبل فرماندهی‌ها را بین خود تقسیم کرده‌اند.

آنو پدر آنوناکی پادشاه آسمانی آنها بود

خدای صدر اعظم آنها انلیل جنگجو بود

افسر ارشدشان نینورتا

و Ennugi داروغه‌شان

خدایان دست‌هایشان را به هم قلاب کردند

آنها قرعه کشی کردند و قلمروها تقسیم شد  
 آنو به آسمان رفت  
 و زمین برای زیردستانش باقی ماند  
 دریاها با حلقه‌ای محصور شدند  
 و به شاهزاده انکی داده شدند

هفت شهر تأسیس شده بود و متون به هفت آنوناکی به عنوان فرماندهان این شهرها اشاره می‌کنند. طبق متون، نظم و انضباط سختی برقرار شده و هفت خدای کبیر آنوناکی کهتران را به کار سخت واداشتند. کار همه آنها ظاهراً حفاری بوده است. پیش پا افتاده‌ترین و مشقت‌بارترین و منزجرکننده‌ترین کار.

خدایان کهتر بستر رودخانه‌ها را مورد بررسی قرار دادند که آیا برای کشتیرانی مناسب هستند یا نه. آنها کانال‌هایی برای آبیاری حفر کردند؛ آنها در آبی زو حفاری کردند تا مواد معدنی را به سطح زمین برسانند. بدون شک آنها ابزارهای پیشرفته‌ای در اختیار داشته‌اند تا آنجا که متون از «تبر نقره‌ای که - حتی در زیر زمین - چون روز می‌درخشیده» سخن به میان آورده‌اند. کار بسیار سخت و دشوار بوده است. برای مدتی طولانی، طی دقیقاً چهل دوره، آنوناکی کارهای زجرآور و دشوار را انجام داده‌اند.

و سپس فریاد برآوردند که: دیگر بس است!  
 آنها طی حفاری‌هایشان غر می‌زدند  
 شکایت می‌کردند و فحش می‌دادند  
 ظاهراً طی بازدید انلیل از منطقه معدن کاوی فرصت مناسب برای شورش فراهم شده است.  
 فرصت را مغتنم شمرده آنوناکی به یکدیگر گفتند:

بیایید جلوی افسر ارشد در آییم  
 تا که ما را از این کار دشوار خلاص کند  
 بیایید شاه خدایان انلیل قهرمان را  
 در اقامتگاهش بترسانیم

رهبر و سازمان دهنده شورش خیلی زود پیدا می‌شود. او «افسر ارشد قدیمی» بود. کسی که به افسر ارشد جدید حسادت می‌کرد. متأسفانه نامش در متن شکسته و مخدوش شده، اما حرف‌های تحریک‌آمیزش برای شورش کاملاً واضح است.

حال اعلام جنگ می‌کنیم  
 بیایید و برای خصومت و نبرد گرد هم آییم

توصیف شورش به قدری واضح است که صحنه‌های یورش به باستیل<sup>۴۰</sup> را در خاطرمان زنده می‌کند. خدایان سروصدای کارهایشان را می‌شنیدند شورش‌های ابزارهایشان را به آتش کشیدند آنها تبرهایشان را سوزاندند آنها خدای معدن کاوی (در اینجا سرکارگر یا ناظر معدن کاوی. م) را اسیر کرده و در تونل‌ها زندانی کردند و سپس رهسپار دروازه انلیل قهرمان شدند شاعر باستانی تنش و هیجان وقایع برملا نشده را به تصویر کشیده: شب بود و نیمه‌راه سپیده‌دم خانه‌اش محاصره شده بود اما خدا انلیل نمی‌دانست Kalkal از قضیه بو برده و مضطرب شده بود او بی سروصدا در را قفل کرد و مراقب اوضاع شد Kalkal، Nusku را بیدار کرد آنها بی سروصدا گوش دادند Nusku اربابش را بیدار کرد او از رختخوابش بیرون آمد Nusku به او گفت: خداوندم خانه‌تان محاصره شده نبرد به دروازه‌تان کشیده شده نخستین واکنش انلیل این بود که علیه شورش‌های مسلح شود. اما مشاورش Nusku توصیه کرد که کار به شورای خدایان ارجاع داده شود: پیام بفرستیم که آنو به زمین بیاید که انکی به حضور شما برسد او پیام فرستاد و آنو آمد انکی نیز به حضورش رسید

۴۰. قلعه باستیل (در فرانسوی: Bastille Saint-Antoine) زندانی بود در پاریس که در فرانسه تحت عنوان باستیل سن آنتوان نامیده می‌شود. شهرت این قلعه به فتح آن در ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ بدست انقلابیون فرانسه برمی‌گردد. در این تاریخ، این قلعه مورد هجوم مخالفان لویی شانزدهم قرار گرفت. این اتفاق را آغاز انقلاب فرانسه می‌نامند. در سال بعد از فتح این قلعه جشنی به این مناسبت برگزار شد که هم‌اکنون این روز در فرانسه «روز باستیل» نامیده، به عنوان روز ملی جشن گرفته می‌شود و جزو تعطیلات رسمی این کشور است. واژه باستیل در فرانسه به معنی قلعه است. م



در حضور آنوناکی بزرگ  
انکی برخاست و سخن آغاز کرد  
و خدایان بزرگ را مخاطب قرار داد  
انلیل اختیار از دست داده و عصبانی بود و می خواست بداند که:  
آیا این کارها علیه من انجام می شود؟  
من باید خودم را درگیر این خصومت ها کنم؟  
آیا درست است که با چشم خودم می بینم که  
نبرد به دروازه های محل اقامتم کشیده شده؟  
آنو پیشنهاد کرد که کسی کار بررسی و تحقیق را بر عهده بگیرد. با اتکای به اقتدار آنو و دیگر  
فرماندهان Nusku به اردوگاه شورشی ها رفت. پرسید که چه کسی محرک شورش بوده؟ چه کسی  
باعث تحریک دشمنی ها شده؟  
آنوناکی پشت هم ایستادند و گفتند:  
هر یک از ما خدایان اعلام جنگ نموده!  
ما به کار دشوار حفاری مشغولیم.  
کار مشقت باری که دارد ما را به کشتن می دهد. کار ما سنگین است و بدبختی و درماندگی ما بسیار.  
وقتی که انلیل گزارش Nusku را درباره شکایت های شورشیان شنید اشک هایش جاری شد. او  
اتمام حجت نمود:  
یا رهبر شورشی ها باید اعدام شود یا که خود استعفاء می دهد.  
اما آنو که از آسمان آمده بود رو به آنوناکی کرد و گفت:  
آیا به این خاطر که کارشان سنگین است و مصائبشان بسیار باید سرزنششان کنیم؟ اینکه هر روز  
ضجه و زاری شان را به خاطر کار سنگین می شنویم.  
برای پشتیبانی از سخنان پدرش، Ea نیز سخن گفت و جمع بندی آنو را تکرار نمود.  
اما او راه حلی ارایه نمود:  
بیایید یک lulu بسازیم. یک کارگر بدوی / برده خلق کنیم.  
تا زمانی که اله زایش هم حضور دارد به او اجازه دهیم کارگر بدوی را خلق کند. اجازه دهیم [این  
کارگر بدوی / برده] یوق را به دوش گیرد... اجازه دهیم که کار سخت خدایان را انجام دهد!«  
پیشنهاد خلق یک «برده / کارگر بدوی» تا آنجا که بتواند کار دشوار آنوناکی را برایش انجام دهد به  
سهولت پذیرفته شد. اکثریت خدایان به خلق «برده» رأی مثبت دادند.  
آنها گفتند:

نامش بشر باشد

آنها از اله دعوت کردند و از او خواستند که:

مامای خدایان و مامی خردمند باشد

[و به او گفتند که]

تو ای اله زایش، کارگران را خلق کن

کارگر بدوی را خلق کن!

او که می بایست یوغ را به دوش کشد

بگذارید انلیل این یوغ را بر دوش آنها نهد

بگذارید تا این برده کار دشوار خدایان را انجام دهد!

مامی، مادر خدایان، گفت که او برای انجام این کار به استاد این عرصه Ea احتیاج دارد. در سرای

Shimti جایی شبیه بیمارستان، آنها دست به کار شدند و خدایان منتظر. EA به آماده شدن ترکیبی

کمک می کرد که بر اساس آن اله مادر اقدام به خلق «انسان» می نمود.

اله زایش حضور داشت.

در حالی که اله مادر مشغول کار بود افسون ها مدام تکرار می شدند

سپس او پیروزمندانه فریاد زد:

خلقش کردم

با دست های خود ساختمش!

او آنوناکی، خدایان بزرگ را فراخواند... دهان گشود و خدایان کبیر را مورد خطاب قرار داد:

شما وظیفه ای بر عهده ام نهاده بودید

من آن را کامل کردم

بار سنگینی از دوش شما برداشتم

درد ورنجی که بر شما مستولی شده بود را به یک برده منتقل کردم

به یک بشر

برای این اینگونه فریاد بر آوردید

من یوغ شما را برداشتم

من برایتان آزادی را به ارمغان آوردم

آنوناکی با شوق و ذوق پذیرای این سخنان شد

«آنها دو چشم و پای اله را بوسیدند»

در نتیجه پس از آن بود که کارگر بدوی - بشر برده - کسی شد که یوغ را بر گردنش نهادند.

نفیلیم وارد زمین شده و پناهگاه‌های خود را بنا کردند. نوع برده خودشان را خلق کردند نه برده‌هایی که از اقلیم (سیاره) دیگری وارد کنند، بلکه با کارگر بدوی که توسط نفیلیم خلق شده بود. شورش خدایان به آفرینش بشر منجر شد.

## فصل دوازدهم

# آفرینش انسان

در ابتدا توسط سومریان ثبت و منتقل شده که انسان توسط نفیلیم آفریده شده است. ظاهراً در نگاه اول، هم با فرضیه فرگشت و هم با اصول یهودی - مسیحی که بر اساس کتاب مقدس شکل گرفته، تضاد پیدا می‌کند. اما به راستی با اطلاعاتی که در متون سومری ارایه شده، می‌توان به یقین گفت که آنها هم تصدیق‌کننده فرضیه فرگشت هستند و هم حکایت کتاب مقدس را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند که در واقع تضادی بین این دو وجود ندارد؟

در حماسه «وقتی خدایان چون انسان» و در دیگر متون، چه به طور خاص و چه در اشاره‌های گذرا، سومریان هم انسان را چون موجودی به تصویر کشیده‌اند که عمداً توسط خدایان خلق شده و هم ربطش داده‌اند به زنجیره فرگشتی که با وقایع سماوی «حماسه آفرینش» به تصویر کشیده شده است. استوار بر این باور که آفرینش انسان در گذشته طی دوره‌ای انجام شده که فقط نفیلیم روی زمین بوده‌اند. متون سومری شواهدی را در این زمینه ثبت کرده‌اند (مثل آنچه بین انلیل و نین لیل رخ داده) از وقایعی که «وقتی انسان هنوز آفریده نشده بود و فقط خدایان در نیپور ساکن بودند». به موازات آن، متون از به وجود آمدن زمین و گسترش حیات گیاهی و جانوری بر آن سخن می‌گویند، در شرایطی که با فرضیه‌های فرگشتی رایج تطابق دارد.

متون سومری بیان می‌کنند که وقتی برای نخستین بار به زمین آمدند دانش کاشت بذر، نهال‌کاری و پرورش احشام هنوز بر زمین گسترش پیدا نکرده بود. علاوه بر این گزارش کتاب مقدس مبحث آفرینش انسان را در روز ششم قرار داده که می‌توان آن را به‌عنوان جایگاه روند فرگشتی در نظر گرفت. همچنین کتاب مقدس در فصل دوم پیدایش پای یک روند فرگشتی بسیار قدیمی‌تر را به میان می‌کشد: «هنوز هیچ بوته صحرا بر زمین نبود و هیچ علفی در صحرا نرویده بود... و انسانی بهر کشتن زمین نبود».

تمامی متون سومری ادعا می‌کنند که خدایان برای کارهایشان انسان را آفریدند.

حماسه آفرینش این تصمیم را اعلام نموده و شرح آن را از زبان مردوک بیان می کند:

من موجود بدوی دون پایه (برده‌ای) را آفریدم

نامش انسان باشد

من یک کارگر بدوی خلق نمودم

او می بایست که خدمت به خدایان را بر عهده گیرد

تا آنها در آسایش باشند

همین عبارت‌ها توسط سومریان و آکدی‌ها در خصوص انسان، متناسب با وضعیت و هدف از آفرینشش به کار گرفته شده:

او lulu (برده) بوده یک lulu amelu (کارگر بدوی) یک awihim (عمله / فعله).

اینکه انسان آفریده شده بوده که برای خدایان کار کند، در همه حال عقیده عجیب و غریبی نبوده که مردم باستان از دانستن آن شوکه شده باشند. در دوران کتاب مقدس، یزدانِ خدا، لرد و سرور و حاکم مطلق و شاه و حکمران و رییس بوده است. عبارتی که معمولاً به پرستش ترجمه شده در واقع avod (کار) بوده است. انسان کتاب مقدسی و باستانی

نمی بایست خدایش را می پرستیده، بلکه باید برایش کار می کرده است.

طولی نمی کشد که یزدان کتاب مقدس شبیه خدایان سومری، انسان را می آفریند و سپس باغی به وجود آورده و انسان را برای کار در آنجا می گمارد:

و پروردگار خدا انسان را در باغ عدن گماشت تا در آنجا زراعت کند و مراقب باغ باشد.

پس از آن کتاب مقدس شرح می دهد که خدا، اکنون که موجود جدیدی در باغ عدن مشغول زراعت و باغبانی بوده «در روزی که نسیم می وزید در باغ قدم می زده».

این بخش از ماجرا چقدر از توصیف متون سومری فاصله دارد که نوشته‌اند خدایان برای به چنگ آوردن کارگران / برده‌ها سروصدا به راه انداخته بودند تا بتوانند راحت و آسوده باشند؟

در متون سومری آمده که تصمیم به آفرینش انسان توسط خدایان در گردهم‌آیی آنها پذیرفته شده است. جالب اینجا است که کتاب پیدایش - ظاهراً در تلاش برای ستودن دستاوردهای یک خدا - از عبارت جمع Elohim (خدایان) در اشاره به خدا استفاده می کند و نکته حیرت‌انگیزی را مطرح می کند: والوهیم گفت:

بیایید انسان را مثل خودمان

و شبیه خودمان بسازیم

این یک نفر کیست که جمع خدایان را مخاطب قرار داده و این «ما» چه کسانی هستند که

می خواهند انسان را شبیه خودشان بیافرینند؟

کتاب پیدایش پاسخی عرضه نمی‌کند. سپس وقتی آدم و حوا از میوه درخت آگاهی می‌خورند و الوهیم به همین جمع ناشناخته هشدار می‌دهند که:

«اینک انسان یکی از ما شده است. دانای نیک و بد».

از آنجایی که داستان کتاب مقدس از آفرینش، شبیه به بقیه حکایت‌های مربوط به سرآغاز در پیدایش از اصل سومری اقتباس شده، پاسخ واضح است. با خلاصه کردن چندین خدا در خدای یکتای متعال، کتاب مقدس نسخه ویرایش شده‌ای را از نوشته‌های سومری در خصوص مباحثه در گردهم‌آیی خدایان ارائه می‌کند.

عهد عتیق بسیار کوشیده تا روشن کند که انسان نه خدا است و نه از آسمان‌ها آمده.

موجود جدید «آدم» نامیده شده زیرا او از adama آفریده شده، از خاک زمین. به عبارت دیگر او زمینی بوده است. فاقد «آگاهی» و «طول عمر یزدانی». اما از دیگر جنبه‌ها، آدم به شکل (selem) و شبیه (dmu) خدایانش آفریده شده است. استفاده از هر دو اصطلاح در متن، شکی باقی نمی‌گذارد که انسان هم از نظر فیزیکی و احساسی ظاهر و باطنی شبیه خدایان (خدا) داشته باشد.

در تمامی تصاویر باستانی از خدایان و انسان، این شباهت‌های فیزیکی مشهود است. اگر چه کتاب مقدس علیه پرستش تصاویر پاگانی جبهه می‌گیرد و به نظر می‌رسد که خدای عبرانی نه چهره‌ای دارد و نه شبیه کسی هست، اما نه فقط کتاب پیدایش، بلکه دیگر نوشته‌های کتاب مقدس هم بر خلاف آن گواهی می‌دهند. خدای عبرانی‌های باستان می‌تواند رودررو دیده شود. می‌تواند کشتی بگیرد و می‌تواند بشنود و سخن بگوید. او سر دارد و پا و دست و انگشت و کمر (میان‌تنه). خدای کتاب مقدس و فرستاده‌هایش شبیه انسان‌ها هستند و مثل انسان‌ها عمل می‌کنند:

انسان آفریده شد تا از نظر ظاهری و رفتاری شبیه خدایان باشد، اما در همین قضیه به ظاهر ساده، راز بزرگی نهفته است.

چگونه امکان آفرینش یک موجود جدید وجود دارد که به راستی کپی فیزیکی، روانی و احساسی نفیلیم باشد؟

جهان غرب تا مدت‌ها به این باور وابسته شده بود که آفرینش انسان عمدی بوده و انسان برای رام نمودن و سلطه‌گری بر تمامی موجودات، روی زمین قرار گرفته است.

در نوامبر ۱۸۵۹ یک دانشمند طبیعت‌شناس به نام چارلز داروین کتابی به نام «منشاء انواع به واسطه انتخاب طبیعی» (یا حفاظت از تبارهای اصلح در تنازع بقا) منتشر کرد.

نزدیک به سی سال پژوهش جمع‌بندی شده است. کتاب علاوه بر نگرش‌های قدیمی‌تر درباره فرگشت طبیعی، مفهوم انتخاب طبیعی را به عنوان نتیجه منطقی کوشش همه گونه‌ها - از گیاهان و حیوانات - برای حیات ارائه نموده است. جهان مسیحیت از ۱۷۸۸ یعنی خیلی قبل‌تر از این، صابون

این نظریه‌ها به تنش خورده بود. زمین‌شناسان برجسته اظهار نظر درباره باورهای مسیحیان در خصوص سن زمین را شروع کرده بودند و به این نتیجه رسیده بودند که قدمت آن از تقویم ۵۵۰۰ ساله عبرانی بسیار قدیمی‌تر است. بنابراین مفهوم فرگشت یک چیز ناگهانی و غیرمنتظره نبوده است. پژوهشگران قدیمی‌تر به چنین فرایندی اشاره کرده بودند و محققان یونانی در دوران بسیار قدیمی‌تر، در قرن چهارم پیش از میلاد، اطلاعاتی را درباره حیات جانوری و گیاهی جمع‌آوری کرده بودند.

بمب مخرب داروین این نتیجه‌گیری بود که همه موجودات زنده - از جمله انسان - محصول فرگشت هستند. بر این اساس بر خلاف عقیده رایج، انسان بی‌مقدمه و خودبه‌خود [به امر خدا] به وجود نیامده است.

واکنش اولیه کلیسا تند بود، اما حقایق علمی در خصوص سن واقعی زمین، فرگشت، ژنتیک و دیگر مطالعات انسان‌شناسی و بیولوژیکی، پرتوهایی ناشناخته افکند و نکوهش‌های کلیسا رو به خاموشی نهاد. سرانجام به نظر می‌رسد که همین جملات عهد عتیق باشند که حکایت عهد عتیق را زیر سؤال ببرند. اینکه چگونه خدایی که بدن فیزیکی ندارد و کسی که در کیهان تنها است گفته:

«بیایید انسان را شبیه خودمان بیافرینیم!»

آیا ما واقعاً چیزی بیش از یک میمون برهنه هستیم؟ آیا فاصله ما با یک میمون فقط چند و چند و چند و چند و چند و چند است و آیا سنجاب حشره‌خوار، انسانی است که هنوز دم خود را از دست نداده و راست راه نمی‌رود؟ آن‌چنان که در سرآغاز این کتاب نشان دادیم، دانشمندان امروزی به اینجا رسیده‌اند که فرضیه‌های ساده‌انگارانه را زیر سؤال ببرند. فرگشت می‌تواند جریان عمومی وقایعی که منجر به حیات و گسترش اشکال حیات بر زمین شده را توضیح دهد که از جمله ساده‌ترین آنها به وجود آمدن انسان است، اما فرگشت نمی‌تواند ظهور Homo sapiens را توضیح دهد. با توجه به فرگشت مورد نیاز میلیون‌ها ساله و با توجه به عدم وجود شواهدی از مراحل قدیمی‌تر که تغییر تدریجی از Homo erectus ظهور Homo sapiens به اصطلاح یک‌شبه رخ داده است. Hominid از رده Homo محصول فرگشت به حساب می‌آید. اما Homo sapiens محصول واقعه‌ای انقلابی / revolutionary و ناگهانی است نه تدریجی و فرگشتی / evolution. او به شکل غیرقابل توضیحی حدود ۳۰۰,۰۰۰ سال پیش، یعنی میلیون‌ها سال زودتر پدیدار شده است.

پژوهشگران توضیحی برای آن ارایه نکرده‌اند، اما ما توضیحی داریم. متون سومری و بابلی و عهد عتیق هم دارند.

Homo sapiens - انسان نوین - توسط خدایان باستانی به وجود آمده است. خوشبختانه متون میان‌رودانی در خصوص زمانی که انسان آفریده شده به روشنی سخن گفته‌اند.

داستان رنج و عذاب و درنهایت شورش آنوناکی آگاهمان نموده که طی ۴۰ دوره آنها کار بسیار



دشواری را به طور شبانه‌روزی انجام داده‌اند؟

طی نوشته‌هایی تکراری از سال‌های طولانی رنج و عذاب سخن گفته شده:

طی ۱۰ دوره آنها رنج برده‌اند

طی ۲۰ دوره آنها رنج برده‌اند

طی ۳۰ دوره آنها رنج برده‌اند

طی ۴۰ دوره آنها رنج برده‌اند

متون باستانی برای اشاره به دوره از اصطلاح «ma» استفاده کرده‌اند و اکثر محققان آن را به «سال» ترجمه کرده‌اند. اما این اصطلاح دلالت دارد بر چیزی که خود را تکمیل و تکرار می‌کند. برای انسان روی زمین یک سال معادل کامل شدن مدار زمین به گرد خورشید است. آن چنان که پیش از این سخن گفته‌ایم، مدار سیاره نفیلیم معادل یک shar یا ۳۶۰۰ سال زمینی است. چهل شار یا ۱۴۴۰۰۰ سال زمینی بعد از فرودشان، آنوناکی اعتراض کرده‌اند که «دیگر بس است!» به فرض فرود نفیلیم بر زمین طبق نتیجه‌گیری ما حدود ۴۵۰،۰۰۰ سال پیش از این، آفرینش انسان حدود ۳۰۰،۰۰۰ سال قبل صورت گرفته است!

نفیلیم پستانداران، نخستین‌ها یا هومونیدها را نیافریده است. آدم کتاب مقدس از رده Homo نبوده بلکه موجودی بوده از رده نیاکان ما. نخستین Homo sapiens. این انسان امروزی که ما می‌شناسیم توسط نفیلیم آفریده شده است.

کلید درک این تصمیم حیاتی در حکایت «خواب انکی» نهفته است. خوابی که با اطلاع او از تصمیم خدایان رشته‌اش گسیخته شده است. اینکه خدایان تصمیم به خلق adamu گرفته‌اند و وظیفه او بوده که راهی برای آن بیابد.

او پاسخ داده که: «موجودی که نامش را به زبان می‌آورید وجود دارد». او اضافه می‌کند که: «به این موجودی که پیش از این وجود داشته تصویر خدایان را پیوند بزنید».

بنابراین در اینجا می‌توان به این معما پاسخ داد که: نفیلیم انسان را از هیچ نیافریده‌اند، بلکه از موجودی که از قبل وجود داشته استفاده کرده و آن را به شکل خدایان در آورده‌اند.

انسان محصول فرگشت است اما انسان نوین (Homo sapiens) محصول خدایان. حدود ۳۰۰،۰۰۰ سال پیش از این، نفیلیم انسان میمون نما (Homo erectus) را دست‌کاری کرده و به شکل خود در آوردند. فرگشت و حکایت‌های کتاب مقدس از شرق نزدیک در تضاد با یکدیگر قرار ندارند. در عوض آنها شارح و مکمل یکدیگرند. بدون قدرت و خلاقیت آفرینندگی نفیلیم، انسان امروزی می‌بایست هنوز میلیون‌ها سال از جایگاه کنونی خود بر درخت فرگشت دورتر قرار می‌گرفته است.

بگذارید در سیر زمانی که ترسیم کرده‌ایم به عقب بازگردیم و بکشیم شرایط وقایعی را که آنها

پدید آورده‌اند را تجسم نماییم. عصر بزرگ میان یخبندانی حدود ۴۳۵۰۰۰ سال پیش شروع شده و متعاقب گرم شدن اقلیم، غذا و حیوانات رو به فزونی گذاشته‌اند و باعث تسریع و گسترش یک نوع میمون انسان‌نمای پیشرفته‌تر به نام Homo erectus شده است.

وقتی نفیلیم درباره آنها تحقیق کردند متوجه شدند که در میان پستانداران و نخستین‌ها، آنها هم میمون‌های انسان‌نما هستند و هم گونه غالب. این امکان وجود ندارد که دسته‌هایی از هموارکتوسها برای مشاهده اشیاء خیزان سوی آسمان به سمت آنها کشیده شده باشند؟ این امکان وجود ندارد که نفیلیم با آنها مواجهه شده و حتی بعضی از این نخستین‌های بامزه را گیر انداخته باشند؟ به گواهی چندین متن باستانی، نفیلیم و میمون‌های انسان‌نما با یکدیگر مواجهه شده‌اند. یک حکایت سومری از دوران بسیار کهن سخن می‌گوید:

وقتی بشر آفریده شده بود

آنها نان خوردن بلد نبودند

آنها لباس پوشیدن بلد نبودند

مثل گوسفندها با دهانشان علف می‌خوردند

و از جوی آب می‌نوشیدند

همچنین در «حماسه گیلگمش» یک چنین انسان حیوان‌نمایی توصیف شده است. متن توضیح می‌دهد که انکیدو قبل از اینکه متمدن شود این‌گونه بوده:

کل بدنش پر از مو بود

سرش آن قدر مو داشت که او را شبیه زن‌ها کرده بود

او نه اهل جایی بود و نه قوم و قبیله‌ای داشت

در لباسی که با آن شبیه به موجودات حیات وحش بود

با آهوها علف چر می‌کند

با چهار پایان وحشی تن به تن می‌ساید

در آبشخور

در مقابل موجوداتی که درون آب می‌لولند

گویی که روانش به هیجان می‌آید.

نه فقط در یک متن اکدی حیوان‌نمایی توصیف شده، بلکه شرحی از مواجهه با این موجود داده شده:

حال یک شکارچی

با این موجود در آبخوری مواجهه شده

وقتی شکارچی او را دیده

چهره‌اش بی حرکت شد

قلبش آشفته گشت و چهره‌اش افسرده

چون رنج وارد بدنش گشته بود!

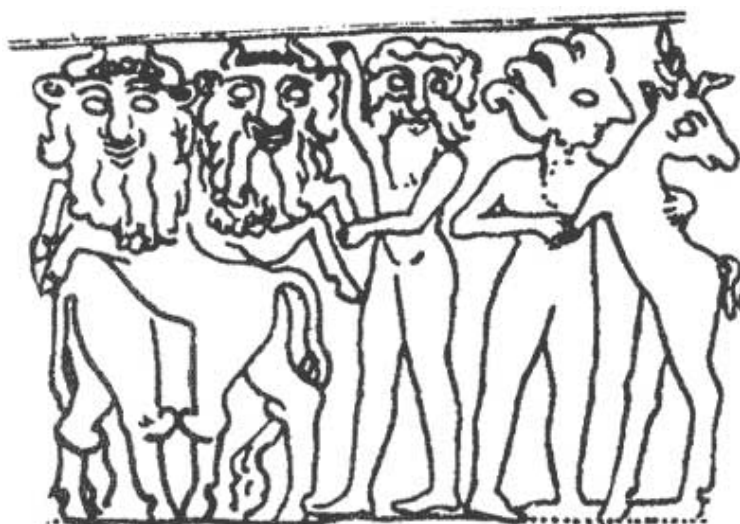
پس از مواجهه شکارچی با وحشی، این فقط صرفاً ترس نبوده که مایه نگرانی شکارچی شده باشد، یا اینکه «موجود وحشی از اعماق بیشه بیرون بیاید» بلکه دخالتش در کار شکارچی خود معضلی بوده: او چاله‌هایی که می‌کندم را پر می‌کرد و تله‌های مرا خراب می‌کرد و چهار پایان و موجوداتی که در پهن دشت به حال خود بودند را از دستم فراری می‌داد.

نمی‌توانیم توصیفی بهتر از این برای یک میمون انسان‌نما ارایه کنیم:

پشمالو، بی‌خانمان ولگرد که «نه قوم و خویشی دارد و نه سرزمینی» لباسش برگ‌ها هستند. شبیه کسی که در علفزار غلت زده باشد، موجودی است علف‌خوار که در میان حیوانات زندگی می‌کند با این حال از هوش ذاتی بی‌بهره نیست. چون می‌داند که چگونه تله‌ها و چاله‌هایی که با آنها حیوانات به دام می‌افتند را خراب کند. به عبارت دیگر، او از دوستان حیوانش در برابر گرفتار شدن توسط شکارچی‌های بیگانه دفاع می‌کند.

مهرهای استوانه‌ای بسیاری پیدا شده‌اند که میمون انسان‌نمای پشمالو را در بین دوستان حیوانش

به تصویر کشیده‌اند.



سپس در مواجهه با مشکل نیروی کار و مصمم به گیر آوردن آن، نفیلیم راه‌حل را در این دیده که یک حیوان به دردبخور را رام کند. حیوان موردنیاز در دسترس بود اما Homo erectus مشکلی که داشت این بود که از یک طرف بیش از حد باهوش و وحشی بود که به سادگی رام شده و حیوانی کاری

شود، و از طرف دیگر هم واقعاً مناسب این نبود که مسئولیتی را بر عهده گیرد. فیزیکش باید تغییر می کرد تا بتواند ابزارهای نفیلیم را دست بگیرد و به کار برد. بتواند راه برود و دولا شود تا در کارگاهها و معادن جایگزین خدایان شود. مقداری هم هوش و ذکاوت داشته باشد خوب است، نه شبیه خدایان، بلکه به آن اندازه که قادر به درک حرفها و فرمانها و وظایف محوله باشد. آن قدر ذکاوت و درک و فهم داشته باشد که به عنوان یک amelu / برده مطیع و مفید واقع شود.

اگر شواهد باستانی و دانش مدرن ظاهراً تأیید می کنند که حیات روی زمین منشاءش به حیات بر دوازدهمین سیاره بازمی گردد، پس فرگشت بر زمین هم می تواند دنباله همتای خود بر دوازدهمین سیاره باشد.

بدون شک جهش، شتاب و نوسان و تأخیر به علت شرایط متفاوت بومی دخیل هستند اما همان کدهای ژنتیکی، همان «شیمی حیات» در همه حیوانات و گیاهان زنده بر زمین پیدا شده اند که در همان جهت کلی بر دوازدهمین سیاره، گسترش حیات بر زمین را رقم زده اند. با مشاهده گوناگونی اشکال حیات بر زمین، نفیلیم و دانشمندان ارشدشان انکی به زمان کمی برای درک این مطلب نیاز داشتند که به واقع چه اتفاقی افتاده است. طی برخورد سماوی، سیاره شان از حیات خود زمین را باردار نموده، این گونه بوده که سروکله موجودی شبیه نفیلیم، اگر چه که تکامل نیافته تر باشد، پیدا شده است.

آنها نمی خواستند یک فرایند تدریجی از طریق اهلی سازی را با پرورش و گزینش حیوانات پیش ببرند. آنچه آنها نیاز داشتند فرایند سریع تری بود، روشی که راه را برای تولید انبوه کارگران جدید بگشاید. مشکل نزد انکی مطرح شد، کسی که از قبل پاسخ را در اختیار داشت:

«حک» کردن تصویر خدایان بر موجودی که پیش از این وجود داشته است. روشی که Ea در خصوص دستیابی به پیشرفت سریع فرگشتی Homo erectus به کار گرفته و به باور ما همان دست کاری ژنتیکی بوده است. ما حال می دانیم که فرایند پیچیده بیولوژیکی مورد نیاز است تا یک ارگانسیم زنده خود را باز تولید کند، آفرینش فرزندی که شبیه والدینش باشد با استفاده از کد ژنتیکی امکان پذیر است.

همه موجودات زنده اعم از یک کرمک، سرخس گرفته تا انسان، درون سلولهای خود کروموزوم دارند. کروموزومها اشکال میله ای شکلی هستند که یک رونوشت از دستورالعملهای وراثت (در زمان تکثیر سلولی استفاده می شود) موجود زنده بر روی آنها نوشته شده است.

چون سلول مذکر (اسپرم / منی) با سلول مؤنث درآمیزد، دو گروه کروموزومی ترکیب شده و سپس به یک فرم جدید سلولی در می آیند که ویژگیهای سلولی والدینشان را به ارث می برند. حتی با استفاده از تخمک یک انسان مؤنث تلقیح مصنوعی امکان پذیر است. چالش واقعی عبارت است از دورگه پروری بین تیره های متفاوت از همان گونه یا حتی بین گونه های متفاوت.

از نخستین تلاش‌ها برای دورگه پروری از جفت‌گیری سگ‌های آلاسکا با گرگ تا آفرینش قاطر - جفت‌گیری مصنوعی مادیان و الاغ - تا به امروز دانش نوین راه زیادی را پیموده است. طی فرایندی که cloning (مشتق شده از واژه klon یونانی به معنی شاخه یا ترکه) نام گرفته، در مورد حیوانات از همان روشی که گیاهان را قلمه می‌زنند تا صدها گیاه مشابه را تولید کنند استفاده می‌شود. تکنیکی که برای مطالعات جانوری به کار بسته شد، اولین بار در انگلستان به اجرا درآمد. جایی که دکتر جان گوردن، هسته‌ی تخم یک قورباغه‌ی بارور را با ترکیبات هسته‌ای یک سلول دیگر از همان قورباغه جابجا کرد. شکل‌گیری موفقیت‌آمیز بچه قورباغه‌های نرمال نشان داد که تخم می‌تواند تکوین پیدا کند و تقسیم شود و نهایتاً بچه‌ای تولید کند، و مهم نیست که مجموعه‌ی صحیح از کروموزوم‌ها را از کجا آورده باشد.

تحقیقاتی که انستیتوی علوم اجتماعی، اخلاقی و طبیعی Hastings-on-Hudson گزارش‌های آن را منتشر می‌کرد، نشان داد که تکنیک‌های مشابه برای کلون کردن انسان نیز وجود دارد. اکنون این امکان وجود دارد که ترکیبات هسته‌ای هر نوع سلول انسانی را بدون اینکه متعلق به ارگان‌های جنسی باشند، برداشت و با وارد کردن بیست‌وسه سری کروموزومی آن به سلول تخمک ماده، انعقاد نطفه و تولد یک فرد «از پیش تعیین شده» را شاهد بود. در انعقاد نطفه به حالت عادی، کروموزوم‌های پدری و مادری با یکدیگر ترکیب می‌شوند، و سپس باید این تعداد نصف شود تا به مقدار ۲۳ جفت باقی بماند، که این عمل نصف شدن تعداد کروموزوم‌ها ختم به یک آمیزش تصادفی می‌شود. اما شبیه‌سازی کپی دقیقی از مجموعه کروموزوم‌های تقسیم نشده است. کاری که ما همین حالا هم توانایی‌اش را داریم. طبق نوشته دکتر Dr. W. Gaylin در نیویورک تایمز:

«دانشی که امکان کپی دقیق از انسان را فراهم می‌کند - تعداد نامحدودی هیتلر و موتزارت و انیشتین - اگر ما هسته سلولی‌شان را حفظ کرده باشیم.»

اما هنر مهندسی ژنتیک به یک فرایند محدود نمی‌شود. محققان در بسیاری از کشورها فرایندی را تحت عنوان «همجوشی سلولی» تکمیل کرده‌اند که به جای ترکیب کردن کروموزوم‌ها در یک تک‌سلول می‌تواند سلول‌ها را به هم بیاویزد. در نتیجه‌ی یک چنین فرایندی، می‌توان سلول‌های منابع متفاوت را در یک «ابر سلول» هم‌جوش نمود. [ابر سلولی] که پس از این کار دو هسته و دو مجموعه از کروموزوم‌های جفت خواهد داشت.

وقتی این تقسیم سلولی رخ دهد و ترکیب هسته و کروموزوم‌ها این امکان را بیابد که در یک الگوی متفاوت از هر سلول قبل از هم‌جوشی تقسیم شود، نتیجه می‌تواند منجر به دو سلول جدید شود که هر کدام از نظر ژنتیکی کامل هستند اما هر کدام از کدهای ژنتیکی تازه برخوردارند، تا آنجا که نسبت به سلول‌های بنیادی کاملاً دست‌کاری شده‌اند. به این معنی که اگر تا پیش از این سلول‌های

ارگانسیم‌های زنده‌ای ناسازگار با هم بوده‌اند - مثل این که شما بخواهید سلول‌های موش و مرغ را هم جوش کنید - حال با ترکیب ژنتیکی جدید، فرم جدیدی از حیات را می‌توان خلق کرد که نه موش باشد نه مرغ. پالوده‌تر از این روندی است که طی آن اجازه انتخاب ویژگی‌های موجود زنده قبل از اضافه کردنش به ترکیب یا هم‌جوشی سلولی به ما داده می‌شود. این به توسعه میدان وسیعی از «پیوندهای ژنتیکی» منجر می‌شود.

حال این امکان وجود دارد که از یک باکتری خاص یک تک ژن ویژه را برداریم و ژن را به سلول یک حیوان یا انسان معرفی نموده و زاد و ولد با ویژگی‌های بیشتر داشته باشیم. باید این طور فرض کنیم که نفیلیم - کسانی که ۴۵۰,۰۰۰ سال پیش قادر به سفرهای فضایی بوده‌اند - به همان نسبت مثل امروز ما در زمینه علوم زیستی به اندازه کافی پیشرفته بوده‌اند. همچنین باید این را در نظر بگیریم که آنها از جایگزین‌های مختلف که با استفاده از دو مجموعه از پیش انتخاب شده کروموزوم‌ها ترکیب می‌شوند تا نتیجه ژنتیکی از قبل تعیین شده حاصل شود و نیز از فرایندهایی شبیه به شبیه‌سازی، هم‌جوشی سلولی و دست‌کاری ژنتیکی یا روش‌هایی که هنوز برای ما ناشناخته هستند آگاه بوده‌اند.

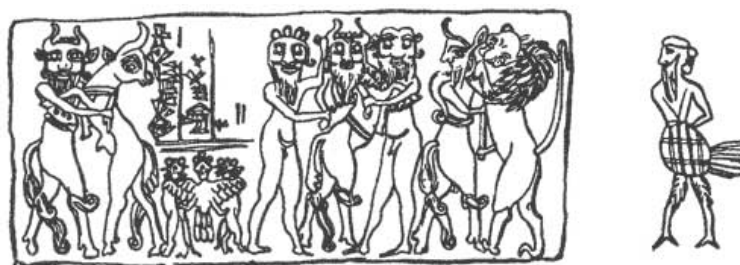
آنها از این فرایندها مطلع بوده و توانایی به کارگیری از آنها را نه فقط در بطری آزمایشگاه، بلکه در مواجهه با ارگانسیم‌های زنده داشتند. ما در متون باستانی اشاره به ترکیب دو منبع حیات را یافته‌ایم. طبق گفته بروسوس خدا Belus که Deus نیز نامیده شده، موجودات زشت و وحشتناکی را از منشاء دوگانه به وجود آورده است: انسان‌هایی پدید آمده‌اند با دو بال، بعضی با دو یا چهار صورت که یک بدن داشتند و برخی یک بدن و دو سر، یکی سر مرد و دیگری سر زن. همچنین آنها آلت‌های تناسلی‌شان به شکل مجزا هم مؤنث بوده و هم مذکر. بقیه، موجودات انسان‌نمایی بوده‌اند با پاها و شاخ‌های بز. برخی با پاهای اسب و بقیه اندام زیرینشان شبیه اسب بوده و اندام بالایی شبیه انسان و یادآور hippocentaurs (نیمی اسب و نیمی آدم). گاوهایی پرورده شده‌اند با سرهایی مثل آدم و سگ‌هایی با چهار بدن با دم ماهی. همچنین اسب‌هایی با سر سگ، انسان و عضوی از حیوانی دیگر با سر اسب و دم ماهی. خلاصه اینکه موجوداتی با اندامی از هر گونه جانوری...

همه این تصاویر بی هیچ گزندی در معبد Belus در بابل حفظ شده‌اند. جزئیات گیج‌کننده حاوی حقیقت مهمی هستند و آن اینکه کاملاً قابل تصور بوده که پیش از تلاش برای آفرینش موجودی شبیه خودشان، نفیلیم از طریق آزمایش با گزینه‌های دیگر اقدام به تولید برده می‌کرده‌اند:

آفرینش یک انسان - حیوان - میمون دورگه. برخی از این موجودات حاصل مهندسی ژنتیک تا مدتی زنده می‌ماندند اما قادر به تولید مثل نبودند. انسان شیرها (ابوالهول‌ها) و انسان گاوهایی که معابد شرق نزدیک باستان را مزین نموده‌اند فقط مجسمه‌هایی ناشی از یک تخیل هنری نبوده‌اند، بلکه در واقع موجوداتی محصول آزمایشگاه‌های بیولوژیکال نفیلیم بوده‌اند، تجربیات ناموفقی که در



قالب تصویر یا تندیس یادشان گرامی داشته شده است.





متون سومری هم از انسان‌های معیوبی سخن می‌گویند که در حین تلاش‌هایشان برای آفرینش یک برده بی‌نقص توسط انکی و اله مادر Ninhursag خلق شده‌اند.

متنی شرح داده که نین هارساگ که وظیفه «هم‌جوشی ترکیب قالب خدایان را بر عهده داشته» مست کرده و انکی را مورد خطاب قرار داده:

چقدر بدن انسان می‌تواند خوب یا بد باشد؟

قلبم به من می‌گوید که

می‌توانم تقدیر خوب یا بد را برایش رقم بزند.

از سر شوخی یا احتمالاً نتیجه اجتناب‌ناپذیر فرآیند آزمون و خطا، نین هارساگ مذکری را خلق کرده که نمی‌توانسته بچه‌دار شود و در یک مورد موجودی خلق کرد که نه آلت تناسلی مردانه داشت و نه زنانه. به طور کلی نین هارساگ شش انسان معیوب و ناقص را خلق کرد. مسئول یک سری دیگر از آفرینش‌های معیوب، انکی بود. مردی با چشمان ناقص، یکی با دست‌های لرزان و دیگری با بیماری کبد و یکی دیگر با قلب ضعیف و یکی هم به علت کهولت سن (احتمالاً پیری زودرس) و... فوت کرده‌اند.

اما در نهایت انسان بی‌عیب و نقصی به وجود آمده که انکی او را Adapa نامیده است. آدم کتاب مقدس و Homo sapiens پژوهشگران ما. این موجود آن قدر به خدایان شباهت داشته که متن حتی تا آنجا پیش رفته که به این نکته اشاره داشته باشد که اله مادر از موجودی که آفریده تعریف می‌کند: «پوستش چون پوست خدایان صاف و بدنش بی‌مو است و کاملاً متفاوت از میمون انسان‌نمای پشمالو»

با این محصول نهایی، نفیلیم از نظر ژنتیکی با دختران انسان سازگاری پیدا کردند و توانستند آنها را به زنی گرفته و از آنها بچه‌دار شوند. اما یک چنین سازگاری فقط زمانی می‌تواند ایجاد شود که انسان از همان «بذر حیات» نفیلیم بالیده باشد. این در واقع همان چیزی است که متون باستانی تصدیق می‌کنند.

همچون باور کتاب مقدسی، متون میان‌رودانی هم بر این نظر هستند که انسان از ترکیب عناصر خدایی - خون خدا یا فروهرش - و «گل» زمین آفریده شده است. در واقع همین عبارت lulu برای انسان که به معنی «بدوی» است معنی اصلی‌اش می‌شود «کسی که آمیخته شده بود».

اله مادر برای آفرینش انسان فراخوانده شده و دست‌هایش را شسته و گل را فشرده و آن را در پهن‌دشت مخلوط نموده است.

اینکه اشاره شده که احتیاط‌های لازم بهداشتی توسط اله صورت گرفته جالب توجه است و گفته شده که او دست‌هایش را شسته. ما در دیگر متون مربوط به آفرینش هم با چنین روش‌ها و

پیشگیری‌ها و اقدامات احتیاطی بالینی بر خورد می‌کنیم. طبق متون میان‌رودانی با استفاده از «گل» زمینی مخلوط شده با «خون» خدایان نمونه اولیه‌ای از یک انسان بی‌نقص خلق شده است. برخی از متون نقل می‌کنند که چگونه انکی برای «انجام همین کار بزرگ خردمندان» فراخوانده شده تا از دانشش استفاده کند. گفته شده که انکی مشکل خاصی در انجام وظیفه محوله برای «آفرینش برده‌هایی برای خدایان» ندیده است.

او گفته:

انجامش می‌دهم

دستورالعمل‌های لازم را به اله مادر داده:

از خاک رس زیر زمین گوهری بساز

درست بر فراز آبیزو

و آن را به شکل گوی در بیاور

من خدایانی جوان و دانا آماده خواهم نمود

تا آن خاک رس را به بهره‌وری برسانند

فصل دوم پیدایش این نسخه فنی را ارایه می‌کند:

«و یهوه، الوهیم، آدم را از خاک زمین سرشت و در سوراخ بینی‌اش نفس حیات دمید و آدم روح زنده گشت».

عبارت عبری که معمولاً به «soul / روح» ترجمه می‌شود nephesh است. روح گریزانی که به موجود زنده جان می‌بخشد و ظاهراً پس از مرگ موجود او را رها می‌کند.

تصادفی نیست که اسفار پنج‌گانه (پنج کتاب عهد عتیق) مکرر علیه ریختن خون انسان و نوشیدن خون حیوانات سخن می‌گویند. «چون خون، nephesh است». بر همین اساس است که در ترجمه‌های کتاب مقدس در بخش آفرینش انسان، nephesh / روح و خون معادل یکدیگر در نظر گرفته شده‌اند.

عهد عتیق درباره نقش خون در آفرینش انسان سرخ دیگری ارایه می‌کند. عبارت adama (پس از اینکه عبارت Adam وضع شد) در اصل نه فقط به معنی زمینی یا خاک، که به معنی خاک قرمز تیره است. شبیه عبارت آکدی معادل آن adamatu (زمین تیره قرمز) عبارت عبری آداما / adama و نام عبری برای رنگ قرمز adorn که عبارت‌هایی هستند که برای خون به کار می‌روند از adamu, dam مشتق شده‌اند.

وقتی کتاب پیدایش موجود خلق شده توسط خدا را «آدم» می‌نامد در واقع از نوعی بازی زبانی سومری استفاده می‌کند یعنی به کارگیری عبارت‌های دوپهلوی. آدم می‌تواند به معنی «کسی از زمین

(زمینی)» و «یکی که از خاک سرخ تیره ساخته شده» باشد و همچنین «کسی که از خون ساخته شده...».

همین ارتباط در متون میان‌رودانی درباره آفرینش انسان بین عنصر حیاتی موجودات زنده و خون وجود دارد. مکانی شبیه به بیمارستان، جایی بوده که Ea و اله مادر انسان را در آنجا آفریده‌اند و نامش سرای Shimti بوده است. اکثر پژوهشگران این اصطلاح را ترجمه کرده‌اند به: «جایی که تقدیر مقدر می‌شود»

اما عبارت Shimti به وضوح از عبارت سومری SHI.IM.TI مشتق شده که هجا به هجا به معنی «نفس، باد و حیات» هست. در واقع Bit Shimti به معنی «جایی است که نفس حیات دمیده شده است در». کم و بیش همان گفته‌های کتاب مقدس. در واقع عبارت آکدی که در میان‌رودان برای ترجمه SHI.IM.TI سومری به کار گرفته شده naphistu بوده است. درست شبیه عبارت کتاب مقدسی nephesh و nephesh یا naphistu به معنی چیزی گریزان در خون. در حالی که عهد عتیق سرخ‌های اندکی فراهم نموده، متون میان‌رودانی در این خصوص کاملاً شفاف سخن گفته‌اند. آنها نه فقط گفته‌اند که برای ترکیبی که از آن انسان به وجود آمده خون موردنیاز بوده، که به صراحت گفته‌اند که خون خدا، خون یزدانی موردنیاز برای این بوده است.

وقتی خدایان تصمیم گرفتند که انسان را بیافرینند رهبرشان اعلام کرد که:

توصیه می‌کنم که از یک خدای خاص خون گرفته شود

Ea گفت:

بگذارید برده‌ها را بسازیم و سر و شکلشان دهیم

خدایی انتخاب شود

خونش را گرفته و بشریت پدید آید

آنها را به کار بگیرم و خدایان از کار سخت خلاص شوند.

این کاری بوده فراتر از ادراک. طبق داستان حماسی «وقتی خدایان چون انسان» پس از آن که خدایان اله زایش (اله مادر نین هارساگ) را فراخواندند و از او خواستند که این کار را انجام دهد:

وقتی اله مادر حضور یافت

اله مادر اجازه یافت که اولادی بیافریند

وقتی که اله مادر حضور یافت

اجازه یافت که Lulu را بیافریند

تا کار سخت و دشوار خدایان را انجام دهد

بگذارید اله یک Lulu Amelu را خلق کند

بگذارید یوغ را بر گردن نهد  
در متن هم تراز کهن بابلی آن به نام  
«آفرینش انسان توسط اله مادر»

خدایان

مامای خدایان را فراخواندند

مشهور به مامی و به او گفتند:

تو مادر رحمی

کسی که می تواند بشریت را بیافریند

لولو را خلق کن و یوغ را بر گردنش قرار بده

در این مرحله متن «وقتی خدایان چون انسان» و متون موازی به شرح جزئیات خلقت انسان می پردازند.

طبق برنامه، اله (در اینجا NIN.TI / بانویی که زندگی می دهد) برخی نیازمندی هایش را اعلام می کند؛ از جمله برخی مواد شیمیایی (قیرهای آبیزو) از آنها برای پاک سازی استفاده می کند و همچنین «گل آبیزو» را هم می خواهد. این مواد هر چه بوده اند Ea با این مواد کاملاً آشنا بوده. او گفته:

ما می بایست حمام تمیزی آماده کنیم تا خدایی در آن خون دهد

خون و گوشت او را نین تی با گل درآمیزد

برای آفریدن انسان از گل ترکیب شده، می بایست از زن ها استفاده می شد. برخی باید باردار

می شدند و برخی بچه داری می کردند. انکی همسر خودش را یکی از این زن ها معرفی می کند:

«همسر الهام نین کی یکی از کسانی خواهد بود که می خواهد حامله شود. هفت اله زایش در

کنارش به این کار یاری خواهند رساند».

متعاقب مخلوط کردن «خون» و «گل» مرحله زایش کامل شده و مهر یزدانی بر این مخلوط نهاده

شده است.

باشد که شما تقدیر نوزاد را مقدر کنی

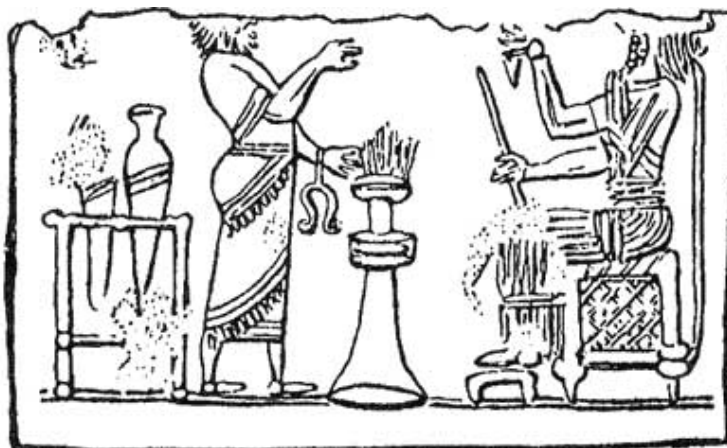
نین کی می بایست تصویر خدایان را بر [این تقدیر] تثبیت می کرده و آنچه حاصل شده انسان بوده است.

تصاویر روی مهرهای استوانه ای مثل عکس هایی که برای متنی تهیه شده باشند، نشان می دهند

که چگونه اله مادر (که در اینجا نمادش وسیله ای است که برای برش بند ناف از آن استفاده می شده).



و Ea کسی که نمادش هلال ماه است در حال آماده کردن ترکیب ورد می خواند و هر کدام مشتاق پیشرفت کار هستند.



دخیل بودن همسر انکی، نینی کی در آفرینش موفق نخستین انسان نمونه، داستان Adapa را به یادمان می آورد که در فصل های گذشته در موردش سخن گفته ایم. در آن روزها در آن سال ها، خردمنداریدو Ea او را به عنوان انسان نمونه آفرید.

پژوهشگران در اشاره به Adapa او را پسر Ea دانسته اند، به این معنی که آن قدر این انسان را دوست داشته که او را به فرزندگی قبول کرده اما در همین متن، آنو Adapa را به عنوان فرزند انسانی انکی معرفی می کند. ظاهراً نین کی در روند آفرینش Adapa دخیل بوده و پدید آمدن «آدم نمونه»

بین انسان جدید و خدایش خویشاوندی نسبی پدید آورده:  
 نینی کی کسی بوده که آداپا را حامله شده بود!  
 نینی کی نوزاد را برکت داده و او را به Ea نشان داده.  
 برخی مهرهای استوانه‌ای اله را در کنار درخت حیات و بطری‌های آزمایشگاهی نشان می‌دهند که  
 نوزاد را سر دست بلند کرده است.



موجودی که تولید شده آن چنان که در متون میان‌رودانی بارها به‌عنوان انسان نمونه و قالب اصلی  
 از آن یاد شده ظاهراً موجود درستی بوده چون خدایان اصرار داشتند که تعداد این موجود زیاد شود.  
 هرچند این جملات بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما نه فقط روند طی شده برای خلق بشریت را  
 مشخص می‌کنند بلکه در کنار آن تناقض اطلاعات مندرج در کتاب مقدس را برملا می‌کنند:

طبق فصل اول پیدایش:

الوهیم آدم را به شکل خودشان خلق کردند

به شکل الوهیم آدم خلق شد

او آنها را زن و مرد خلق کرده

در فصل پنجم جایی که کتاب به دودمان آدم می‌پردازد گفته شده که:

روزی که الوهیم آدم را آفرید

او آدم را شبیه الوهیم ساخت

او آنها را مؤنث و مذکر آفرید

و برکتشان داد و آنها را

در همان روز خلقتشان آدم نام نهاد

در همان دم که به ما گفته می‌شود که خدا شبیه خودش فقط یک موجود را - آدم را - خلق کرده؛

متناقض با آن گفته می‌شود که در یک زمان مؤنث و مذکر با هم خلق شده‌اند.

باز هم در فصل دوم پیدایش تضاد واضح تر به نظر می رسد. وقتی که به روشنی گفته می شود که آدم تا مدتی تنها بوده، تا وقتی که خدا او را به خواب فرو برده و از دنده او زن را خلق کرده است. این تناقض هم باعث گیج شدن محققان شده و هم متخصصان الهیات را به همان اندازه گیج کرده است. با پی بردن به این واقعیت که نوشته های کتاب مقدس خلاصه ای از منابع سومری هستند مشکل تناقض هم حل می شود. این منابع به ما اطلاع می دهند که بعد از تلاش برای آفرینش برده با روش «ترکیب» میمون انسان نما با حیوانات، خدایان به این نتیجه رسیدند که تنها ترکیبی که نتیجه موفقیت آمیز خواهد داشت بین میمون انسان نما و خود نفیلیم است. پس از چندین تلاش ناموفق یک آدایا / آدم نمونه به وجود آمده است. در ابتدا فقط یک آدم بوده است. هنگامی که ثابت می شود آدایا / آدم همان مخلوق دلخواه است؛ به عنوان مدل ژنتیکی از او برای تکثیر موجودات مشابه استفاده شده و این تکثیر فقط شامل جنس مذکر نبوده، بلکه از دل آن هم مذکر بیرون آمده و هم مؤنث. آن چنان که قبل تر از این گفته ایم rib (دنده) کتاب مقدس که از آن زن خلق شده یک بازی زبانی است. به این معنا که ti در سومری هم دنده معنی می دهد و هم زندگی و مؤید این حقیقت است که حوا از عصاره حیات آدم پدید آمده [نه از دنده آدم]. متون میان رودانی گزارشی از نخستین عملیات تولید همسان آدم را برایمان فراهم می کنند که توسط یک شاهد عینی روایت شده است. از دستورالعمل های انکی پیروی شده است. در سرای Shimti - جایی که نفس حیات دمیده شده - انکی اله مادر و چهل اله گرد هم آمده اند. «فروهر» خدا فراهم شده است. «مراحل پالایش» آماده شده است. Ea در حضور اله، گل را پاک کرده و اله هم کار ورد خوانی را انجام داده است.

Napishtu / Ea سخن می گوید:

در برابر اله نشسته

به او اشاره می کند (اله را راهنمایی می کند)

و وقتی او وردهایش را می خواند

دست در گل فرو برده تقسیمش می کند

حال ما از جزئیات روند آفرینش انبوه انسان باخبر می شویم.

با حضور چهارده اله زایش

نین تی گل را چهارده قطعه نموده

هفت قطعه را سمت راست گذاشت و

هفت قطعه را سمت چپ

بین آنها قالب را قرارداد...

اله بند ناف را برید



مشخص می شود که اله‌های تولد به دو گروه تقسیم شده‌اند.

«خردمند و دانا، چهارده اله گرد هم آمده‌اند»

متن توضیح می‌دهد که:

اله مادر «گل ترکیب» شده را در رحمشان قرار داده است. اشاره‌ها حکایت از عمل جراحی دارند. زدودن موها از آماده شدن برای عمل جراحی و رفتن زیر تیغ جراحی خبر می‌دهند:

حال کاری جز صبر نمی‌توان کرد

اله‌های زایش در کنار هم بودند

نین تی ماه‌ها را می‌شمارد

ده ماه سرنوشت‌ساز گذشت

و دهمین ماه وارد شد

دوره گشودن رحم سپری شده بود

از دانستن آن خشنود شد

اله سرش را پوشاند

کارهای مربوط به قابلیت را انجام داد

کمرش را بست و دعا خواند

شکلی را رسم کرد

در آن کالبد، حیات بود

ظاهراً سرگذشت آفرینش انسان کارش به دوران بارداری کشیده شده است. گل و خون ترکیب و چهارده اله زایش حامله شده‌اند. پس از گذر نه ماه و آغاز ماه دهم زمان گشودن رحم فرا رسیده و درک آنچه انجام شده چندان دشوار نیست. اله مادر «کارهای مربوط به قابلیت را انجام داده».

علیرغم شکسته بودن لوح در متنی موازی با وضوح بیشتری در خصوص استفاده اله از عمل جراحی سخن گفته شده:

نین تی ماه‌ها را شمرده

دهمین ماه، ماه مقدر نامیده شده

بانویی که با دست‌هایش می‌گشاید آمده

او رحم را گشوده

چهره‌اش از شادی پرنشاط شده

سرش را پوشانده

کار گشودن انجام شده

از رحم بیرون آمده

اله مادر با اشتیاق اجازه گریستن به او داده

و گفته

آفریدمش

با دست‌های خودم ساختمش!

آفرینش انسان چگونه انجام شده:

کتیبه «وقتی خدایان چون انسان» حاوی قطعه‌ای است که هدف از چرایی آمیخته شدن خون خدایان با گل را شرح می‌دهد. عنصر یزدانی برای این کار لازم بوده، یک چیز پایا و اساسی، نه فقط قطره خونی از یک خدا. به ما گفته شده که خدای انتخاب شده TE.E.MA بوده است. این منجر به این شده که کسانی که روی متن کار می‌کردند (W. G. Lambert و A. R. Millard از دانشگاه آکسفورد) آن را در قامت یک «شخصیت» ترجمه کنند. اما این عبارت باستانی چیز خیلی خاص‌تری است. در واقع به معنی جایی است که حافظه در آن در قید و بند قرار می‌گیرد. همین عبارت در نسخه آکدی etemu است که به «روح» ترجمه شده است.

در هر دو مورد با چیزی در خون خدا مواجهه هستیم که دلیل خدا بودن اوست و مطمئن هستیم که تمام اینها چیزی نیست جز راه‌هایی برای توصیف اینکه آنچه Ea دنبالش بوده بعد از مراحل متعدد جداسازی تبدیل به «ژن خدا» می‌شده است.

هدف از ترکیب این عنصر یزدانی با عنصر زمینی نیز با جزئیات توضیح داده شده است:

در گل، خدا و انسان به هم پیوند می‌خورند

تا اتحادی با هم بسازند

این‌گونه بوده که در پایان روزها

گوشت و روح

خدا بالیده شده و عمل آمده

روح در یک تبار مقید

و نشان حیاتش اعلام شده

پس آن را نباید به فراموشی سپرد

که اجازه داده شده روح در یک تبار مقید شود

اینها کلمات پیچیده‌ای هستند که پژوهشگران به سختی چیزی از آنها دستگیرشان می‌شود. متن بیان می‌کند که خون خدا با گل مخلوط شده تا از لحاظ ژنتیکی «تا پایان روزها» خدا و انسان را با یکدیگر پیوند دهد.

تا که هم گوشت (شکل) و هم روح (شبهت) خدا در یک قرابت خونی (تباری) که هرگز جدا شدنی نیست بر انسان مهر گردد.

«حماسه گیلگمش» حکایت می‌کند که وقتی خدایان تصمیم به خلق یک همزاد برای بخش یزدانی گیلگمش می‌گیرند؛ اله مادر «گل» را با «فروهر» خدا نینورتا مخلوط می‌کند. بعدها در همین متن با اشاره به قدرت فراوان انکیدو گفته می‌شود که او در خود «فروهر آنو» را دارد. عنصری که او از طریق نینورتا نوه آنو کسب کرده است.

عبارت آکدی kisir به یک «عنصر» به «غلظتی» اشاره می‌کند که از ویژگی‌های خدایان آسمانی بوده است.

E. Ebeling در تلاش برای درک اینکه kisir دقیقاً به چه معنی است اظهار می‌دارد که:

«فروهر یا کم و بیش مختصر شده عبارت می‌تواند هم برای خدایان و هم برای موشک‌هایی از آسمان به کار گرفته شود». E. A. Speiser با این نظر موافق است که این عبارت تلویحاً به معنی «چیزی است که از آسمان به زمین» آمده است. همچنین نوشته که از این عبارت در زمینه‌های پزشکی و دارویی استفاده شده است.

ما به عبارت مختصر و برگزیده خودمان که به «ژن» ترجمه شده رجوع می‌کنیم. شواهد متون باستانی، چه میان‌رودانی و چه نوشته‌های کتاب مقدس، حکایت از این دارند که روندی که برای الحاق دو مجموعه ژن - ژن‌های خدایان و Homo erectus - به کار گرفته شده، شامل استفاده از ژن مذکر به عنوان عنصر خدایی و ژن مؤنث به عنوان عنصر زمینی شده است.

بارها گفته شده که خدا آدم را به شکل و شبهت خودش آفریده است. کتاب پیدایش در جملات متعاقب به تولد Seth پسر آدم پرداخته:

آدم صد و سی سال داشت که پسری به شکل و شبهت خود

آورد و او را Seth / شیث نامید.

از همان اصطلاحاتی استفاده شده که برای آفرینش آدم توسط خدا به کار گرفته شده است. اما شیث مشخصاً و طبق روند کتاب مقدس فرزند آدم بوده است. تخمک زن توسط اسپرم آدم مذکر بارور شده و پس از لقاح حاملگی و تولد صورت گرفته است. اصطلاحات همانند از یک روند همانند حکایت دارند و تنها نتیجه قابل قبول این است که آدم هم از طریق فرایند بارور کردن تخمک مؤنث با اسپرم خدای مذکر به وجود آمده است.

اگر «گلی» که عنصر خدایی با آن مخلوط شده یک عنصر زمینی بوده - آن چنان که تمامی متون بر آن تأکید می‌کنند - پس تنها نتیجه‌گیری ممکن این است که اسپرم یک خدای مذکر - قوای ژنتیکی اش - در تخمک یک میمون مؤنث جای داده شده!

عبارت آکدی برای «گل» یا ترجیحاً «گل رس / گل قالب گیری» tit است. املاء اصلی اش ti.it بوده (به معنی حیات) در عبری tit به معنی لجن / گل بد بو است. اما مترادف آن bos است که با bias (باتلاق) و besa (تخمک) از یک ریشه است.

داستان آفرینش سرشار از بازی های زبانی است. ما با معانی دوگانه و سه گانه ای برای Adam-adamtu-dam - adama مواجه هستیم. لقب اله مادر NIN.TI هم به معنی «بانوی حیات» است و هم به معنی «بانوی دنده»، بنابراین چرا bos - bisa - besa (گل / لجن و تخمک) بازی زبانی برای تخمک مؤنث نباشد؟

خرد و یادگیری

دو گروه هفت تایی اله یکجا جمع شدند

دو گروه هفت تایی دانا و عالم از اله گان پیدایش جمع شده بودند

هفت تن از آنها مذکر زاییده و هفت تن مؤنث

اله پیدایش نفس حیات را دمید

هر یک با جفت خود کامل شد

با جفت خود در حضور اله حاضر شدند

آنها جانورانی مخلوق اله مادر بودند

Homo sapiens خلق شده بود

افسانه ها و اسطوره های باستانی، داده های کتاب مقدس و دانش امروزی جنبه های مشترک بسیاری دارند.

شبهه به یافته های انسان شناسان امروزی که رشد و فرگشت بشر را از جنوب شرقی آفریقا می دانند، متون میان رودانی بر این نظر هستند که خلقت انسان در آپسو در جهان مادون، جایی که در سرزمین معادن قرار داشته رخ داده است. هم راستای آدایا، مدل انسان، برخی متون اشاره می کنند که Amama مقدس، زن زمینی در آپسو اقامت داشته است. در کتیبه «آفرینش انسان» انکی دستور العمل هایی را به اله مادر منتقل کرده که:

«از زیر زمین درست بالای آپسو مخلوط را در دل گل قرار بده».

سرودی برای آفرینش های Ea، کسی که «آپسورا به عنوان اقامتگاهش به وجود آورده».

این گونه وصف شده که:

یزدان Ea در آپسو

تکه گلی را ورز داد

Kulla را خلق کرده تا معابد را ترمیم کند

سرود حاوی فهرستی از متخصصان ساخت و ساز است. بعلاوه آنهایی که مسئول محصولات فراوان کوه و دریا بوده‌اند. می‌توان حدس زد که همه اینها از تکه‌های گل ورز داده شده در آبیزو، سرزمین معادن، در جهان مادون توسط انکی خلق شد بودند.

متون به وضوح شرح داده‌اند که در حالی که Ea یک خانه آجری را در کنار آب در اریدو ساخته، در آبیزو او خانه‌ای را ساخته که با سنگ‌ها و نقره گران بها آراسته شده است. اینجا بوده که کار آفرینش مخلوقش انسان آغاز شده است:

خداوندگار آبیزو، شاه انکی...

خانه‌اش را از نقره و سنگ لاجورد ساخته

نقره و لاجوردش مثل نور جرقه می‌زده

پدر به درستی در آبیزو دست به کار شده

موجوداتی با چهره درخشان از آبیزو بیرون آمده‌اند

و در کنار خداوند نودیمود ایستادند

حتی می‌توان از متون گوناگون به این نتیجه رسید که آفرینش انسان باعث شکاف در میان خدایان شده است. به نظر می‌رسد که حداقل در ابتدا کارگران بدوی محدوده کارشان سرزمین معادن بوده در نتیجه، آن دسته از آنوناکی‌ها که در سومر مشغول کار بودند، آن‌هم کار دشوار، از مزایای نیروی انسانی جدید محروم بودند.

متنی گیج کننده را محققان «اسطوره کلنگ» نام نهاده‌اند که در واقع ثبت وقایعی است که به موجب آن آنوناکی‌هایی که در سومر و تحت نظر انلیل بودند سهم منصفانه‌ای از مردم سیاه سر دریافت کردند. در پی استقرار مجدد «نظم طبیعی» انلیل برای جدا کردن ارتباط بین آسمان (دوازدهمین سیاره یا سفینه‌های فضایی) و زمین و برقراری برخی قوانین سفت و سخت علیه «جایی که بشر از آنجا نشأت گرفته بود» دست به اعمال افراطی زد:

خداوندگار

کسی که باعث رخ دادن وقایع می‌شده

خداوندگار انلیل

کسی که تصمیم‌هایش تغییرناپذیر بوده

به راستی که باعث جدایی آسمان از زمین شده

خداوند آنچه را که مناسب بود به وجود آورد

خداوند انلیل

که تصمیم‌هایش غیرقابل تغییر است

به درستی دست به کار شد تا آسمان و زمین را جدا سازد

تا مخلوقات بتوانند در آنجا رشد کنند

در برابر «سرزمین آجرها و سبدها» انلیل سلاحی را به نام AL.A.NI (تبری که نیرو تولید می کرده) طراحی کرده است. این سلاح دندان‌هایی داشته که مثل «یک گاو نر شاخ‌دار» می‌توانسته بجنگد و دیوارهای بزرگ را خراب کند. تمام توصیف‌ها دلالت بر این دارند که نوعی دریل قوی غول‌آسا بوده که روی بولدوزر سوارش می‌کرده‌اند. وسیله‌ای که هر چه در برابرش بوده را خراب می‌کرده است.

وقتی که علیه خدا شورش می‌کرده‌اند؛ جایی که در برابر خداوندگار خاضع نبوده‌اند. AL.A.NI در برابر خدا خاضع بوده است. سرایی که علیه خداوند می‌شده، خانه‌ای که تسلیم خداوند نمی‌شده را AL.A.NI تسلیم خداوند می‌کرده است. سرهایش گیاهان را له می‌کند و از ریشه بیرون می‌آورد و کله‌هایشان را از هم می‌دراند.

انلیل سلاحش را با قاچ زن زمین مجهز نمود و حمله‌اش را آغاز کرد:

خداوند AL.A.NI را به حضور خواست و دستوراتش را صادر کرد

او قاچ زن زمین را بر سر گذاشت

و آن را سوی محل رویش حیات روانه کرد

در آن سوراخ سر یک انسان بود

مردم زمین را به سوی انلیل می‌شکافتند<sup>۴۱</sup>

آنوناکی سپاسگذار ورود کارگران بدوی (برده‌ها) بودند و اینکه آنها به خوبی کار می‌کردند و برای انجام وظیفه محوله وقت تلف نمی‌کردند:

آنوناکی به احترام او برخاستند و دست‌هایشان را بلند کردند و قلب انلیل با دعا‌هایشان آرام گرفت.

او در خواستشان را برای مردم سرسیاهی که کلنگ به دست بگیرند (نیروی کار) برآورده کرده بود.

کتاب پیدایش هم به همین ترتیب اطلاعاتی را ارائه می‌کند که آدم جایی در غرب میان‌رودان

آفریده شد و به شرق آورده شد تا در باغ عدن کار کند:

و یزدان یهوه

باغستانی در عدن در شرق پدید آورد

او آدم را در باغ عدن گذاشت

تا در آنجا کار کند و مراقبش باشد

۴۱. با مطالعه اصل لوح سومری متوجه می‌شویم که قاچ زن زمین سلاحی است که انلیل ساخته و یک نوع کلنگ دو سر بوده که زمین را می‌شکافته است. این مربوط به زمانی است که انلیل به آفریقا حمله می‌کند و انسانهای کارگری که انکی ساخته و زیر زمین زندگی می‌کردند را با شکافتن سطح زمین بیرون می‌آورد و مردم سرسیاه روی سطح زمین راه می‌افتند و انلیل تعدادی از آنها را با خود می‌برد تا برایش کار کنند. منظور از محل رویش گوشت یا حیات جایی است که انکی انسانها را به وجود می‌آورده است. م.

## فصل سیزدهم

# فرجام بشریت

این اعتقاد دیر پای بشریت که در دوران ماقبل تاریخش عصر طلایی را تجربه کرده نمی‌تواند بر اساس تجدید خاطره خود بشر شکل گرفته باشد چون وقایع عصر طلایی در دورانی به غایت طولانی در گذشته رخ داده که در آن بشر بدوی‌تر از آن می‌زیسته که بتواند اطلاعات ملموسی را برای نسل‌های آینده ثبت کرده باشد.

اگر بشر به نوعی این احساس ناخودآگاه را دارد که ابتدا در دوران صلح و سعادت می‌زیسته، فقط به این خاطر است که بهتر از آن نمی‌فهمیده است. همچنین حکایت‌های آن دوران از جانب یک انسان باستانی‌تر به او منتقل نشده، بلکه این خود نفی‌لیم بوده که ماجراهایش را برایش حکایت کرده است. تنها گزارش کامل از وقایعی که متعاقب انتقال بشر به محل اقامت خدایان در میان‌رودان رخ داده حکایت کتاب مقدس از آدم و حوا در باغ عدن است:

«یهوه خدا باغی در مشرق بکاشت و انسان را که سرشته بود در آنجا نهاد. یهوه خدا از زمین همه گونه درخت چشم‌نواز و خوش‌خوراک و درخت زندگی را در میانه باغ و درخت معرفت نیک و بد را رویاند... یهوه خدا انسان را برگرفت و او را در باغ عدن قرار داد تا آن را بکارد و نگهبانی کند و یهوه خدا به انسان این فرمان را بداد:

از جمله درختان باغ توانی خورد لیک از درخت معرفت نیک و بد مخور چه روزی که از آن بخوری خواهی مرد»

[ترجمه پیروز سیار]

اگر چه دو میوه حیاتی در دسترس بوده، زمینی‌ها از دسترسی به میوه درخت دانش منع شده بودند. در این مرحله ظاهراً امکان دسترسی انسان به میوه زندگی (عمر جاودان) برای خدا مهم نبوده است. اگر چه انسان نمی‌تواند همان یک مورد ممنوع شده را رعایت کند و متعاقباً تراژدی رخ می‌دهد. خیلی زود این روایت ساده صاحب تفسیر دراماتیکی شد که محققان و متالهین کتاب مقدس نام «هبوط انسان» را برای آن برگزیدند. این داستان سرپیچی از فرمان‌های الهی، دروغ‌های الهی، نیرنگی



از جانب مار (اما بیان حقیقت) مجازات و تبعید است. ماری که معلوم نیست سروکله‌اش از کجا پیدا می‌شود. هشدار جدی خدا را به چالش می‌کشد:

«مار از جمله حیوانات صحرا که یهوه خدا ساخته بود حيله‌گرتر بود. زن را گفت: پس خدا گفته است که از جمله درختان باغ مخورید؟ زن مار را پاسخ گفت: ما می‌توانیم از میوه درختان باغ بخوریم. لیک از میوه درختی که در میانه باغ است خدا گفته است از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید. مار زن را پاسخ گفت: ابدأ نخواهید مرد بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید دیدگانتان گشوده خواهد گشت و چنان خدایان خواهید بود که نیک و بد را می‌شناسند. زن دید که درخت خوش خوراک و چشم‌نواز است و از برای کسب قوه تشخیص آن درخت مطلوب است. از میوه آن برگرفت و خورد. از آن برای شوی خویش نیز که با او بود داد و او خورد. آنگاه دیدگان هر دو گشوده گشت و دریافتند که برهنه‌اند. برگ‌های درخت انجیر را دوختند و تن‌پوشی بهر خود ساختند.»

[ترجمه پیروز سیار]

خواندن و بازخوانی این ماجرای مختصر به شگفت‌زدگی ما کمکی نمی‌کند که کل این کشمکش برای چه بوده است. با وجود اینکه دو زمینی ترسانده شده بودند که حتی با لمس درخت خرد خواهند مرد، آنها متقاعد شدند که جلوتر بروند و از میوه درخت بخورند تا که آنها نیز چون یزدان «خردمند» گردند. اگر چه تمام چیزی که رخ داده این بوده که آنها ناگهان متوجه عریانی خود شده‌اند. یک جنبه مهم از کل واقعه همین وضعیت عریانی است.

حکایت کتاب مقدس از آدم و حوا در باغ عدن با این جمله شروع می‌شود:

«هر دوی آنها عریان بودند، آدم و همسرش هر دو از یکدیگر شرم نداشتند.» تا آنجا که متوجه شده‌ایم از نظر فرگشتی نسبت به انسان‌های کاملاً تکامل یافته در وضعیت مادونی قرار داشتند، چون نه فقط لخت بودند، بلکه مفهوم لخت بودن را هم نمی‌فهمیدند.

کنکاش بیشتر در داستان کتاب مقدس ما را به این نتیجه می‌رساند که این برهنگی باعث شده که انسان تا حدودی از قدرتهای جنسی‌اش آگاه شود. دانشی که از انسان دریغ شده بوده یک سری اطلاعات علمی نبوده، بلکه چیزی بوده در رابطه با جنسیت مذکر و مؤنث، چون طولی نمی‌کشد که انسان و همسرش متوجه لخت بودن خود می‌شوند و تلاش می‌کنند تا اندام‌های جنسی‌شان را بپوشانند. دنباله حکایت کتاب مقدس ارتباط بین عریانی و فقدان آگاهی را تأیید می‌کند و اینکه خدا خیلی سریع از ماجرا مطلع شده است.

صدای پای یهوه خدا را شنیدند که هنگام نیم‌روز در باغ می‌خرامید و انسان و زن او برابر یهوه خدا خویشتن را میان درختان باغ پنهان کردند. یهوه خدا انسان را بخواند و گفت: «کجا هستی؟» انسان پاسخ گفت: «صدای پای تو را در باغ شنیدم، چون برهنه هستم بیمناک گشتم و خود را پنهان کردم.»

خدا پرسید: و چه کسی تو را آگاهانید که برهنه هستی؟ پس از درختی خورده‌ای که خوردن از آن را بر تو منع کرده بودم.

با اعتراف به واقعیت ماجرا، کارگر بدوی همسرش را سرزنش می‌کند که او هم به نوبه خود مار را سرزنش می‌کند. در نتیجه خدا بسیار خشمگین شده و مار و دوزمینی را نفرین می‌کند.

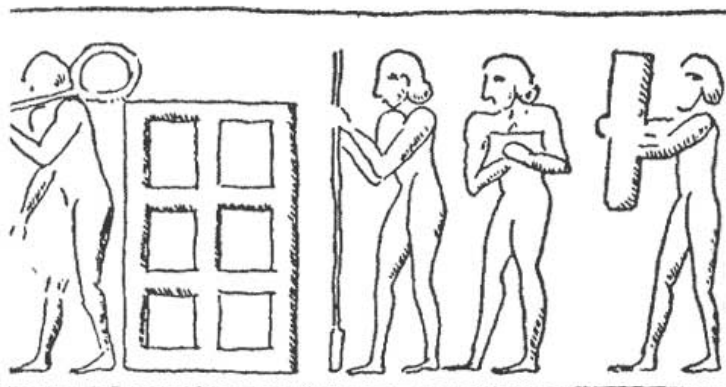
سپس در کمال شگفتی «یهوه برای آدم و همسرش لباسی از پوست می‌دوزد و به آنها می‌پوشاند». نمی‌توانیم این فرض را جدی بگیریم که هدف از کل این وقایع - که منجر شده به اخراج زمینی‌ها از باغ عدن - روش مهبیجی بوده برای توضیح چگونگی لباس پوشیدن انسان. لباس پوشیدن صرفاً جلوه ظاهری دانش جدید بوده است. دست‌یابی به چنین دانشی و تلاش‌های خدا برای محروم کردن انسان از آن موضوع اصلی وقایع است. در حالی که هنوز همتای میان‌رودانی حکایت کتاب مقدس پیدا نشده بود، کوچک‌ترین شکی وجود نداشت که شبیه تمامی مفاد کتاب مقدس در خصوص آفرینش و ماقبل تاریخ انسان منشاء این ماجرا هم سومری است. ما از مکان آگاه هستیم: بودگاه خدایان در میان‌رودان. در خصوص نام حوا با نوعی بازی با کلمات مواجه هستیم (بانوی حیات بانوی دنده / rib) و مار و درختان اصلی را هم در قصه داریم. درخت خرد و درخت حیات شبیه درختانی که در بودگاه آنو هم بوده‌اند.

حتی کلام خدا بازتابی از اصل سومری آن است چون خدای یکتای عبرانی هم از یک مجمع خدایی صحبت می‌کند. خدایانی که اگر چه در کتاب مقدس جلوه و جمالی ندارند اما در متون سومری جولان می‌دهند:

«پس آن‌گاه یهوه خدا گفت: اینک انسان در معرفت نیک و بد چون یکی از ما گشته است، مبادا اکنون دست دراز کند و میوه درخت زندگی را نیز بچیند و از آن بخورد. و جاودانه بزید و یهوه خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا زمینی را که از آن برکشیده شده بود بکارد».

در بسیاری از نگاره‌های سومری نشان داده شده که زمانی بوده که انسان چون یک برده کاملاً عریان در خدمت خدایانش بوده است. چه او در خدمت خدایان باشد و آب و غذایشان را فراهم کند و چه در کشتزارها یا در کار ساخت‌وساز بناها، همیشه لخت بوده است.





کاملاً واضح است که وضعیت انسان در آن زمان در برابر خدایان تفاوت زیادی با حیوانات اهلی شده نداشته است. خدایان فقط حیوانی را که وجود داشته تا حدی که مناسب نیازهایشان باشد پرورسانی کرده‌اند. آیا این فقدان «خرد» به این معنی هست که این موجود تازه خلق شده که مثل حیوانات عریان بوده، به جای آنها برای سکس به کار گرفته می‌شده؟ برخی از تصاویر اولیه نشان می‌دهند که به واقع این گونه بوده است.



متون سومری شبیه حماسه گیلگمش به این نکته اشاره کرده‌اند که شیوه مقاربت جنسی دلیل تفاوت بین انسان وحشی و انسان متمدن است.

وقتی که مردم Uruk خواستند که انکیدو وحشی را رام کنند - موجودی فاقد تربیت و وحشی از اعماق جلگه - دختر داوطلب زیبایی را برایش فرستادند که انکیدو را در آبخوری که انواع حیوانات

از آنجا آب می خوردند ملاقات کرد و بدن زیبایش را به او عرضه نمود. آنچه از متن معلوم می شود این است که این نقطه عطفی در فرایند اهلی شدن انکیدو بوده است. حیواناتی که انکیدو لای آنها می لولیده و دوستشان بوده دیگر او را نپذیرفته اند. سخن مردم Uruk بسیار مهم بوده که از دختر خواسته بودند برای درمان انکیدو وظیفه زنانگی اش را انجام دهد تا حیوانات وحشی جلگه خودشان انکیدو را از جمع خود برانند. این پیش نیاز انسان شدن انکیدو و دوری او از سکس با حیوانات بود.

دختر جوان خوی جانوری اش را از او ستانده و در آغوشش گرفته است. با زیبایی و بدن جا افتاده اش او را تسخیر نمود. با این وحشی رام نشدنی به نرمی رفتار کرد و به وظایف زنانگی خود عمل نمود. ظاهراً این اقدام با موفقیت همراه بود. بعد از شش روز و هفت شب که انکیدو ملامت از دلربایی و فریفتگی دختر شده بود، او دوستان سابقش را به یاد می آورد. او به حیوانات وحشی نزدیک می شود اما غزال ها از او فرار می کنند.

حیوانات وحشی استپ از بدنش

دوری می کنند

آنچه گفته شده واضح و آشکار است. آمیزش جنسی با انسان یک چنین تغییر بزرگی در انکیدو به وجود آورده بود که موجب شده حیواناتی که با او دوست بودند از بدنش دوری کنند. آنها نه فقط فراری بودند بلکه از تماس فیزیکی با او خودداری می کردند. وقتی حیوانات از او دوری می کردند انکیدو مبهوت و بی حرکت ایستاده بود، اما این تغییر نباید مایه تأسف و تأثر او می شد. متن باستانی شرح می دهد که:

حال او متوجه موقعیتش شده بود و عمیقاً درک کرده بود که... فاحشه (همان دختری که برای

سکس با او داوطلب شده بود) می گوید:

انکیدو تو خردمند شده ای

انکیدو تو شبیه خدا شده ای!

عبارت های این متن میان رودانی تقریباً شبیه عبارت های حکایت کتاب مقدس از آدم و حوا هستند. طبق پیش بینی مار با خوردن درخت خرد آنها در مسائل جنسی مثل خدا شده اند و خوب و بد را تشخیص داده اند. اگر به این معنی است که انسان متوجه شده که سکس با حیوانات زشت و غیر متمدنانه است چرا آدم و حوا برای رها کردن سکس با حیوانات مجازات شده اند؟

عهد عتیق مملو است از نکوهش جماع با حیوانات (البته در متن از اصطلاح sodomy استفاده شده که تعبیر آن لواط است، اما چون متن به آدم و حوا اشاره دارد و طبق نص تا قبل از آدم و حوا انسان دیگری بر زمین نبوده، پس مسئله سکس آنها به حیوانات ربط پیدا می کند نه به هم جنس خودشان، و البته در کتاب مقدس لواط هم نکوهش شده است. م) و غیرقابل درک است که اطلاع از فضیلت آن

(پرهیز از این نوع جماع. م) خشم خدا را برانگیزد.

خردی که انسان علیرغم خواست خدا - یا یکی از خدایان - به دست آورده احتمالاً ماهیتش عمیق تر از این بوده است. چیز نیکویی برای انسان، اما چیزی بوده که خالقانش علاقه مند نبودند که انسان آن را داشته باشد.

با احتیاط از لابه لای خطوطی که نفرینی را علیه حوا اعلام می کنند فحوای واقعه را در می یابیم:  
و یهوه به زن گفت:

من درد و رنج زایمانت را افزون خواهم نمود

و کودکت را با درد خواهی زایید

ولو اینکه سکس لذت بخشی داشته باشی

و آدم همسرش را حوا نامید

چون او مادر همه زنده ها است

در واقع این واقعه مهمی است که ما از طریق کتاب مقدس از آن باخبر شده ایم. آدم و حوا تا مدت ها فاقد «خرد» بوده و در باغ عدن بدون هیچ فرزندی می زیسته اند.

پس از خردمند شدن حوا، او توانایی حامله و بچه دار شدن را به دست آورده است. تنها بعد از جفت گیری بوده که این خرد به دست آمده است.

«آدم دانست که حوا همسرش است و حوا هم متوجه شد و قابیل را زایید».

در کل عهد عتیق عبارت «دانستن» برای تفکیک آمیزش جنسی در اصل بین مرد و زن به هدف بچه دار شدن به کار رفته شده.

داستان آدم و حوا در باغ عدن داستان گام مهم فرگشت انسان است:

کشف توانایی تولید مثل

اینکه نخستین گونه های هوموساپینس فاقد توانایی تولید مثل بوده اند نباید باعث تعجب شود.

به روشی نفیلم بخش از وجود ژنتیکی خود را در ساختار بیولوژیکی انسان ریخت هایی که برای این کار انتخاب کرده بودند ریخته اند و حاصل آن یک موجود جدید دورگه بوده است. پیوند بین دو گونه متفاوت اگر چه هم جنس. شبیه قاطر (پیوند بین مادیان و الاغ) یک پستاندار دورگه عقیم.

از طریق تلقیح مصنوعی و حتی روش های پیشرفته مهندسی ژنتیک می توانیم هر چقدر که بخواهیم قاطر تولید کنیم، حتی بدون مقاربت جنسی بین مادیان و الاغ، اما هیچ قاطری نمی تواند تولید مثل کند و قاطر دیگری بزاید. آیا نفیلم متناسب با نیازمندی هایشان «انسان های قاطر» تولید کرده بودند؟

صحنه ای در کوه های جنوب ایلام حکاکی شده که کنجکاو ما را برمی انگیزد. این صحنه خدایی

را نشان می‌دهد که نشسته و یک ظرف آزمایشگاهی را در اختیار گرفته و مایعاتی از آن روان است. شبیه به تصاویر انکی در الواح سومری اله بزرگی در کنار او ایستاده و وضعیت او نشان می‌دهد که او پیش از اینکه همسر انکی تلقی شود همکار او است و او کسی نیست جز نین تی اله مادر یا اله زایش. اله‌های کهنتر در طرفین آنها ایستاده‌اند. یادآور اله‌های زایش در حکایت آفرینش.

انسان‌هایی ردیف به ردیف رو به خالق انسان ایستاده‌اند. ویژگی مهم آنها این است که همه آنها یک شکل به نظر می‌رسند، شبیه محصولاتی که از یک قالب برای ساختنشان استفاده کرده باشند.







همچنین توجه ما به حکایت سومری جلب می‌شود که از مذکرها و مؤنث‌های معیوبی سخن می‌گوید که در ابتدا انکی و اله مادر تولید کرده بودند. کسانی که فاقد توانایی تولید مثل یا به عبارتی خنثی بوده‌اند. آیا این متن یادآور نخستین مرحله وجود انسان دورگه است؟ موجودی شبیه خدایان اما از نظر جنسی ناقص: فاقد خرد؟

پس از اینکه انکی موفق شد «نمونه کامل» آدایا / آدم را تولید کند، تکنیک‌های تولید انبوه در متون سومری شرح داده شدند: استفاده از روش کاشت ژنتیکی در تخمک در خط تولید اله‌های زایش با دانش پیشرفته‌ای که بتواند نیمی از خط تولید را به جنس مذکر اختصاص دهد و نیمی را به مؤنث، نه فقط از روش تولید انسان دورگه حکایت دارد بلکه دلالت بر این دارد که انسان نمی‌توانسته خودش را تولید کند.



ناتوانی دورگه‌ها از تولید مثل اخیراً کشف شده که ناشی از نقص در سلول‌های تولید مثل است. در حالی که همه سلول‌ها حاوی فقط یک مجموعه از کروموزوم‌های ارثی هستند انسان و دیگر پستانداران برای این قادر به تولید مثل هستند که سلول‌های جنسی‌شان (اسپرم مرد و تخمک زن) هر دو مجموعه را دارا هستند. اما هیبریدها فاقد این ویژگی منحصر به فرد هستند. تلاش‌های صورت گرفته که با استفاده از مهندسی ژنتیک دورگه‌هایی تولید شود که هر دو مجموعه کروموزومی را در سلول‌های تناسلی‌شان داشته باشند تا از نظر جنسی طبیعی تلقی شوند. آیا خدایی که لقب «مار» داشته این کار را برای بشریت انجام داده است؟

مار کتاب مقدس واقعاً یک مار نبوده، چون می‌توانسته با حوا سخن بگوید. او حقیقت موضوع خرد را می‌دانسته و دارای چنان مقام بالایی بوده که فوراً خدا را به عنوان یک دروغ‌گو افشا کرده است. یادمان می‌آید که در تمامی سنت‌های باستانی خدای اکبر با مار متخاصم درگیر است. ماجرای که بدون شک ریشه‌اش به خدایان سومری برمی‌گردد. حکایت کتاب مقدس بسیاری از رد پاهای اصل سومری‌اش را نمایان می‌کند، از جمله حضور دیگر خدایان:

«آدم یکی از ما شده است».

این امکان وجود دارد که این دشمنان کتاب مقدسی - خدا و مار - همان انکی و انلیل سومری باشند. خصوصیتشان آنچنان که ما کشف کرده‌ایم در انتقال انلیل به عنوان فرمانده زمین بوده است. اگر چه انکی پیشگام حقیقی در این عرصه محسوب می‌شده است. در حالی که انلیل راحت و آسوده در مرکز کنترل مأموریت در نیپور مستقر بود، انکی مأمور سروسامان دادن به عملیات مشقت‌بار معدن‌کاوی در جهان زیرین شده بود. شورش آنوناکی برای انلیل و پسرش نینورتا سازمان‌دهی شده بود. خدایی که از جانب شورش‌ها حرف می‌زد انکی بود.

انکی عملیات آفرینش برده‌ها را مطرح و خود این مسئولیت را بر عهده می‌گیرد. انلیل برای به چنگ آوردن تعدادی از این مخلوقات شگفت‌انگیز به زور متوسل می‌شود. آنچنان که متون سومری سیر وقایع انسانی را ثبت کرده‌اند، انکی در نقش هواخواه بشریت ظاهر شده و انلیل اگر نه کاملاً در نقش دشمن، که در هیبت یک تنبیه‌کننده سخت‌گیر نمایان شده است. نقش خدایی که خواهان سرکوب میل جنسی بشریت است و خدایی که می‌خواهد میوه خرد را به بشریت هدیه دهد کاملاً با ماجرای انلیل و انکی تناسب دارد.

باز هم بازی با کلمات سومری و کتاب مقدس به کمکمان می‌آید. عبارت کتاب مقدس برای «مار / snake» nahash است. اما این کلمه از ریشه NASH آمده که به معنی رمزگشا یا یابنده است. بنابراین به این معنی است که nahash می‌تواند به معنی «او که می‌تواند رمزگشایی کند یا او که یابنده چیزها است باشد». لقبی شایسته انکی رییس دانشمندان. خدای خرد نفیلیم. انگاره‌های موازی بین

داستان میان‌رودانی آدایا که خرد را دریافت کرد اما در کسب زندگی ابدی ناتمام ماند و سرنوشت آدم که او هم خرد را دریافت کرد ولی زندگی جاودانه را نه.

S. Langdon در کتاب «اسطوره‌شناسی سامی» نگاره‌ای از میان‌رودان را چاپ کرده که اشاره مستقیمی دارد به حکایت کتاب مقدس: ماری که دور یک درخت پیچیده و میوه‌اش را به نیش گرفته است.

نمادهای سماوی این کتیبه بسیار با اهمیت هستند:

در بالای درخت سمت چپ سیاره محل تقاطع (نیبیرو) جای گرفته که وقف آنو شده و هلال ماهی که وقف انکی شده و به مار نزدیک است.



اغلب یافته‌های ما از این حقیقت حکایت دارد که در متون میان‌رودانی خدایی که سرانجام خرد را به آدایا عطا می‌کند کسی نیست جز انکی:

درک عمیقش بی‌کم و کاست برای او شد...  
به او خرد داد...

او خرد دریافت کرد

اما زندگی ابدی به او داده نشد

یک حکایت تصویری حکاکای شده بر یک مهر استوانه‌ای پیدا شده در ماری به خوبی توانسته نسخه میان‌رودانی حکایت پیدایش را به تصویر بکشد. حکاکای یک خدای بزرگ نشسته بر بلندی را نشان می‌دهد که از دل امواج آبها بیرون آمده است. به وضوح این انکی را به تصویر کشیده است. شیرهای آب به شکل کله مار از دو سوی اورنگ بیرون زده‌اند. در اطراف شمایل مرکزی خدا، دو خدای

درخت شکل ایستاده‌اند. خدایی که سمت راست قرار دارد شاخه‌هایش به شکل آلت تناسلی مرد است و جامی در دست دارد که احتمالاً حاوی میوه حیات است. خدای به شکل درخت سمت چپ شاخه‌هایش شبیه آلت تناسلی زنانه است. میوه‌های آنها معرف «درخت خرد» هستند. هدیه تولید مثل از طرف خدا. خدای دیگری هم گوشه‌ای ایستاده که به نظر ما انلیل است مشخص است که عصبانی است.



ما هرگز نخواهیم دانست که چه چیزی باعث این کشمکش در باغ عدن شده است. اما انگیزه انکی هر چه بوده او در کامل کردن برده‌ها و آفرینش هوموساپینس موفق شده است. موجودی که توانایی تولید مثل داشته است.

پس از خردمند شدن انسان، عهد عتیق به کارگیری نام «آدم» را به شکل عام کنار می‌گذارد و از آدم بعنوان یک شخص خاص یاد می‌کند. نخستین شاه شیخ تبار کسانی که کتاب مقدس به آنها اهمیت می‌داده است. اما فرارسیدن این عصر بشری موجب جدایی بین خدا و انسان شده است.

جدا شدن مسیر به گونه‌ای که انسان دیگر در آن نه یک برده بی‌هویت خدایان، بلکه کسی است که به هویت خود پی می‌برد. در کتاب آفرینش نه به یک تصمیم شخصی، که به تحمیل مجازاتی از سوی خدا نسبت داده شده: مبادا که موجود زمینی هم بتواند از مرگ بگریزد، پس از باغ عدن بیرون انداخته می‌شود.

طبق این منابع زندگی مستقل انسان در جنوب میان‌رودان، جایی که نفیلیم شهرها و باغستان‌هایش را تأسیس کرده بود شروع نشده، بلکه در شرق در کوه‌های زاگرس این زندگی آغاز گشته است: و او آدم را اخراج کرد و او در شرق باغ عدن اقامت گزید. بنابراین بار دیگر داده‌های کتاب مقدس یافته‌های دانشمندان را تأیید می‌کند: تمدن انسانی در مناطق کوهستانی که جلگه میان‌رودان را محاصره کرده‌اند آغاز شده است. دریغ که حکایت کتاب مقدس این چنین مختصر به جزئیات نخستین حیات تمدن انسانی بر زمین می‌پردازد.

انسان، اخراج شده از محل زندگی خدایان، محکوم به زندگی چون یک فانی و قادر به تولید مثل، به

زندگی خود ادامه می دهد. نخستین آدم طبق تبارشناسی عهد عتیق با همسرش آمیزش می کند و او برایش پسری می آورد، قابیل، که بعدها به کشاورزی مشغول می شود. سپس حوا هابیل را می زاید که بعدها چوپان می شود. با اشاره به هم جنس گرایی به عنوان انگیزه، کتاب مقدس می گوید که:

«قاین (قابیل) خویش را بر هابیل افکند و او را کشت.».

از ترس جانش قاین نشان محافظتی توسط خدا را دریافت می کند و خدا به او دستور می دهد که به شرق دور سفر کند. در طی این کوچ اجباری، او در نهایت «در سرزمین Migration در شرق عدن اقامت می گزیند» (در ترجمه های فارسی سرزمین نود استفاده شده است. م) او در آنجا بچه دار می شود و نام پسرش را انوش / انوچ می گذارد (به معنی گشایش) «و او شهری می سازد و نام پسرش را بر آن می گذارد». انوش بچه دار و نوه دار و نبیره دار می شود. ششمین نسل بعد از قابیل Lamech متولد شد. کتاب مقدس سه تن از فرزندان او را به عنوان حامل تمدن معرفی کرده:

Jabal نیای خیمه نشینان و گله داران بود

Jubal نیای جمله چنگ نوازان و نی زنان

Tubal-cain نیای جمله مسگران و آهنگران

اما Lamech همچون جدش قابیل مرتکب قتل می شود. این بار یک مرد و یک کودک کشته شده اند. با اطمینان می توان چنین فرض کرد که قربانی ها تعدادی غریبه مفلوک نبوده اند، چون کتاب مقدس آن را نقطه عطفی در تبار آدم دانسته و روی این حادثه تأکید می کند. کتاب مقدس گفته که Lamech دو همسرش را فراخوانده، مادران سه پسرش را و اعتراف نموده که دو قتل انجام داده و گفته:

«اگر انتقام قابیل هفت باره باشد انتقام Lamech هفتاد و هفت باره خواهد بود.».

این طور می توان فرض کرد که این گفته با مسئله وراثت سروکار دارد. Lamech در برابر همسرانش اعتراف می کند که امیدوار بوده که نفرین قابیل در نسل هفتم (نسل فرزندان او) تسویه شده و باطل گردد. حال نفرین جدید برای مدتی بسیاری طولانی بر خاندان Lamech تحمیل شده بود. در تأیید اینکه این واقعه به تبار جانشین ربط داشته آیات متعاقب ما را از برقراری فوری یک تبار با اصل و نصب نوین باخبر می کنند و آدم دوباره همسرش را شناخت.

(در اینجا به این معنی که آدم هوس رابطه جنسی با همسرش به سرش زد. م)

و او پسری زاید

او را Seth (بنیان) نام نهادند

خدا خواست که برای من به عوض هابیلی که به دست قابیل کشته شد دودمان دیگری بنا نهاد عهد عتیق در این مرحله همه شوق و ذوق خود نسبت به تبار آلوده شده قابیل و Lamech را از

دست می‌دهد. ادامه وقایع انسانی زین پس به تبار آدم از طریق پسرش Seth پیوند می‌خورد و با پسر ارشد Seth، انوش / Enosh دنبال می‌شود. نامی که در عبری بر انسان دلالت دارد. سپس پیدایش به ما می‌گوید که «آنگاه که به زبان آوردن نام یهوه را آغاز کردند».

این سخن قرن‌ها محققان و متالهیین کتاب مقدس را گیج کرده است. در فصل بعد به تبارشناسی آدم از Seth و Enosh تا ده نسل پرداخته می‌شود که انتهای آن به نوح قهرمان طوفان می‌رسد. متون سومری که به دوران اولیه‌ای پرداخته‌اند که خدایان تنها در سومر زندگی می‌کردند، هم‌تراز آن به دقت زندگی قبل از طوفان انسان‌ها در سومر را هم به تصویر کشیده‌اند.

در داستان اصلی سومری درباره طوفان، نوح «مردی از Shuruppak» بوده است. هفتمین شهری که توسط نفیلیم پس از فرود بر زمین تأسیس شده است. در این مرحله پس از اخراج انسان از عدن به او اجازه داده می‌شود که به میان‌رودان بازگشته و در کنار خدایان زندگی کند و در خدمتشان باشد و آنها را بپرستد. طبق تفسیر ما از گفته کتاب مقدس، این اتفاق در دوران انوش رخ داده است. وقتی خدایان به بشر اجازه بازگشت به میان‌رودان را داده‌اند تا در خدمت خدایان باشد و «نام خدا را به زبان آورد».

در حالی که مشتاق کسب اطلاعات در مورد واقعه حماسی بعدی - طوفان - در خصوص حکایت انسان هستیم، کتاب پیدایش اطلاعات اندکی را ذیل نامهای شیخ شاهان متعاقب انوش مطرح می‌کند. (البته این انوش همان انوش پسر قابیل - پیدایش ۴:۱۷ - نیست. م) اما معنای نام هر شیخ شاه بر وقایعی که در طول زندگی‌اش رخ داده دلالت می‌کند. پسر انوش در ادامه تبار اصیل نامش Cainan (قابیل کوچک) بوده است. برخی محققان برای معنی نام او از عبارت «صنعتگر» استفاده کرده‌اند. پسر Cainan نامش Mahalal-El بوده (ستایشگر خدا). پس از او Jared (او که فرود آمده) پسرش Enoch (او که متبرک شده) و در ۳۶۵ سالگی توسط خدا به ملکوت برده شد. اما سیصد سال قبل‌تر در سن ۶۵ سالگی انوش پسر او داشت به اسم Methuselah. بسیاری از محققان از جمله Lettia D. Jeffreys در کتاب «نامهای عبری باستان: اهمیت و ارزش تاریخی‌شان» Methuselah را به مرد موشکی ترجمه کرده است.

پسر Methuselah نامش Lamech بوده به معنی «او که متواضع است» پسر او نوح (به معنی مهلت / فرجه) است و در وصف این پسر گفته: «او بهر ما در کارمان و مشقت دستانمان تسلی برآمده از زمینی را خواهد آورد که یهوه آن را نفرین کرده است».

ظاهراً وقتی که نوح متولد شده محرومیت‌های زیادی را تجربه کرده است. آنها نفرین شده بودند و برای تغذیه کردن مجبور به کار سخت و طاقت‌فرسا بر زمین بودند. صحنه برای طوفان آماده می‌شود. وقایع مهمی که منجر به پاک‌سازی نه فقط نوع بشر که همه موجودات آسمان و زمین شده است.

«یهوه بدید که بدکاری انسان بر زمین عظیم است و دل او سراسر روز جز نیت بد نمی پرورد. یهوه پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته است و در دل خویش غمگین گشت و یهوه گفت: «انسان‌هایی را که آفریده‌ام از روی زمین محو خواهم ساخت».

اتهاماتی که از جانب خدا مطرح می‌شود گسترده هستند و مجوزهای لازم برای اقدامات مؤثر را فراهم می‌کنند. اقداماتی از قبیل پایان دادن به حیات کل نوع بشر. اما این اتهامات واضح نیستند و محققان و متالهیین به یک اندازه در خصوص یافتن پاسخ‌هایی رضایت‌بخش در خصوص این گناهان یا خطاها که توانسته‌اند چنین خشم خدا را برانگیزند عاجز مانده‌اند. هم در آیه‌هایی که مستقیم در آنها اتهام مطرح شده و هم در آنهایی که بحث اجرای عدالت را پیش می‌کشند و مثل یک مانیفست عمل می‌کنند، بارها از عبارتهای نوع بشر، جسمانیت یا حیوانات زنده استفاده شده، البته با اشاره به فسادها و تباهی‌هایی که با جسم ساخته شده از گوشت و خون انجام شده است.

خدا، بیشتر از شهوتی که ذهن انسان را تسخیر کرده محزون بوده است. ظاهراً انسان پس از کشف سکس دیوانه و به نوعی روان‌شیدایی مبتلا شده است. اما به سختی می‌توان قبول کرد که خدا تصمیم گرفته بشریت را کلاً نابود کند فقط به این خاطر که بیش از حد عاشق همسرش بوده است. متون سومری راحت و آزادانه در مورد سکس و عشق‌بازی‌های رایج میان خدایان سخن می‌گویند. آنها عشق و عاشقی بین خدایان و همسرانشان و حتی از عشق‌های یواشکی بین دختران جوان و معشوقه‌هایشان و سکس‌خشن (به‌عنوان نمونه تجاوز انلیل به نین لیل) صحبت می‌کنند.

متون فراوانی وجود دارد که عشق‌بازی و در واقع آمیزش جنسی میان خدایان با همسران رسمی و رفیقه‌ها و هم‌خوابه‌های غیررسمی و سکس با خواهران و دختران و حتی نوه‌های دخترانشان را توصیف کرده‌اند. (سکس با نوه‌های دختری یکی از سرگرمی‌های مورد علاقه انکی بوده) به سختی قابل قبول است که چنین خدایانی با بشریت برای کاری که خودشان هم انجام می‌دهند دشمن شوند. متوجه شده‌ایم که انگیزه صرفاً به انسان‌های فانی مربوط نمی‌شود. کسانی که فساد و ناپاکی را در سطح وسیع پراکنده‌اند و باعث حس نفرت شده‌اند خود خدایان بوده‌اند. از این زاویه معنای آیات گیج‌کننده فصل ششم پیدایش روشن می‌شود:

و چنین شد که

وقتی زمینی‌ها زاد و ولدشان بر زمین شروع و تعدادشان زیاد و دخترانی از آنها متولد شدند

پسران خدایان دختران زمینی را دیدند

و اینکه قابلیت سکس را دارا هستند

پس از میان آنها برای خود همسرانی برگزیدند

این آیات کاملاً واضح هستند. وقتی که پسران خدایان مشغول سکس با فرزندان زمینی‌ها شدند

خدا فریاد زد که «کافی» است.

و خدا گفت:

روحم برای همیشه در انسان سکونت نخواهد گزید

زیرا که او انسان است

برای حداقل یک هزاره این سخن چون معمایی حل نشده باقی مانده بود. اگر این آیات در پرتو نتیجه‌گیری‌های ما در خصوص دست‌کاری ژنتیکی بررسی شود حامل پیامی برای دانشمندان ما در خصوص خلقت انسان خواهد بود. «روح» خدایان - کمال ژنتیکی که برای انسان در نظر گرفته بودند - رو به زوال نهاده بود. بشریت جانور دلگرمی شده بود دچار پس‌گشت به خوی حیوانی و منشاء میمونی‌اش.

در اینجا است که ما متوجه گفته‌های عهد عتیق می‌شویم که بین نوح «مردی صالح از دودمان خالص و زمین‌آکنده از فساد فرق قائل شده».

این خدایان بودند که بیش از همه با آمیزش‌های بین نژادی درصد خلوص ژنتیکی‌شان کاهش یافته و رو به زوال بودند. با تأکید بر اینکه نوح به تنهایی کوله‌بار این اصالت و خلوص ژنتیکی را به دوش می‌کشد، حکایت کتاب مقدس می‌کوشد تناقض الهی را توجیه کند:

در حالی که خدا تصمیم گرفته همه حیات روی زمین را نابود کند تصمیم می‌گیرد نوح و دودمانش را و «همه حیوانات پاک» و بقیه چهارپایان و پرندگان را نجات دهد و بذر حیات بر سراسر زمین را حفظ کند. نقشه خدا برای شکست هدف اولیه‌اش!!! هشدار به نوح برای در پیش بودن یک فاجعه بود و راهنمایی‌اش برای یک کشتی که بتواند انسان‌ها و موجودات زنده را حمل کرده و از طوفان نجات دهد.

به نوح گفته شده بود که فقط ظرف مدت هفت روز به هر طریقی او می‌بایست جریان ساخت یک کشتی و ضد آب کردن آن و جمع‌آوری تمامی موجودات زنده را مدیریت کند و خود و خانواده‌اش هم سوار کشتی شوند و کشتی باید در همین زمانی که تعیین شده ساخته شود.

و «این‌گونه شد که پس از هفت روز آبهای طوفان بر زمین رسید».

عبارت‌های کتاب مقدس به بهترین وجه آنچه رخ داده را توصیف می‌کند:

«در آن روز تمامی چشمه‌های لجه عظیم جوشیدن گرفت و آب‌بندهای آسمان گشوده گشت...»

چهل روز بر زمین طوفان آمد. آبها فزونی گرفت و کشتی را از جا کند و بر فراز زمین برآورد. آبها بالا آمد و بر زمین فزونی گرفت و کشتی بر سطح آبها روان گشت. آبها هر چه بیشتر بر زمین بالا آمد و مرتفع، کوهساران که به زیر سراسر آسمان است جملگی زیر آب رفت. آبها پانزده ذراع بالاتر آمد و کوهساران را به زیر خود برد. آن‌گاه هر جسمی که بر زمین حرکت می‌کرد هلاک گشت. پرندگان



و چهار پایان و حیوانات وحشی و هر آنچه بر زمین می جنبید و جمله آدمیان. هر آنچه نفس حیات در منخرین داشت، یعنی هر آنچه بر خشکی بود بمرد. بدین سان تمامی موجوداتی که به روی زمین بودند از انسان گرفته تا حیوانات و جانوران و پرندگان آسمان از میان رفتند: از زمین محو گشتند و تنها نوح باقی ماند و آنچه در کشتی با او بود. طغیان آبها بر زمین صد و پنجاه روز به درازا کشید.

آن گاه خدا نوح و جمله حیوانات وحشی و همه چهارپایانی را که با او در کشتی بودند یاد کرد؛ خدا بادی بر زمین وزاند و آبها فرو نشست. چشمه‌ها و لجه‌ها و آب‌بندهای آسمان بسته گشت - باران از باریدن از آسمان باز ایستاد و آبها از زمین اندک‌اندک پس رفت؛ - آبها پس از صد و پنجاه روز پایین آمد و در هفدهمین روز ماه هفتم کشتی بر کوه‌های آرات باز ایستاد. آبها تا ماه دهم همچنان به پایین آمدن ادامه دادند و در روز اول ماه دهم قله‌های کوهساران پدیدار گشت».<sup>۴۲</sup>

طبق گفته کتاب مقدس آزمون سخت بشریت: «در سال ششصد و یک زندگی نوح در اولین روز ماه نخست... در بیست و هفتمین روز ماه دوم...» آغاز می شود.

کشتی بر فراز آرات در ماه هفتم و در روز هفدهم به گل نشست. موج‌های خروشان آبها به تدریج به عقب بازگشتند و به اندازه کافی فروکش کردند تا جایی که کشتی بتواند بر قله‌های آرات به گل بنشیند. و این همه دست کم پنج ماه کامل زمان برده است. سپس فروکش کردن آبها ادامه یافت تا قله‌های کوه‌ها - نه فقط بلندی‌های آرات - «در هفدهمین روز از ماه دهم یعنی سه ماه بعد پدیدار شدند».

نوح چهل روز دیگر هم صبر کرد.

او یک کلاغ و یک قمری را فرستاد «تا ببیند آیا آبهای زمین کاستی گرفته است یا نه». در تلاش سوم قمری با یک شاخه بسیار تازه زیتون به منقار بازگشته و نشان از این می داد که آب به آن اندازه فروکش کرده که شاخه‌های درختان معلوم شود. بعد از مدتی نوح دوباره قمری را فرستاد اما او دیگر بازنگشت. پس طوفان تمام شده بود و نوح پوشش کشتی را برداشت و نگاه کرد و اینک سطح زمین خشک بود! در بیست و هفتمین روز ماه دوم زمین خشک بود.

سال ششصد و یک نوح بود. مصیبت یک سال و ده روز طول کشیده بود.

سپس نوح و بقیه از کشتی بیرون آمدند و نوح قربانگاهی برای یهوه ساخت و از جمله حیوانات پاک و همه پرندگان پاک بر گرفت و قربانی‌های سوختنی بر قربانگاه تقدیم داشت.

و خدا رایحه خوش را بویید و با خود گفت:

دیگر هرگز زمین را به سبب انسان نفرین نخواهم کرد.

چرا که نیت دل آدمی از زمان کودکی اش بد است.

این «پایان خوش» ماجرای تناقض‌های داستان طوفان را کامل می‌کند. تناقض‌هایی که با کیفرخواست طولانی علیه بشریت برای گناهان بی‌شمارش شروع می‌شود، از جمله نجس کردن نجابت و اصالت خدایان جوان‌تر. ظاهراً تصمیم مهمی گرفته شده بود که کل بشریت باید نابود می‌شد و این تصمیم کاملاً هم موجه دانسته شده بود؛ سپس همین خدا با عجله و اشتیاق برنامه‌ریزی می‌کند که ظرف مدت هفت روز این اطمینان حاصل شود که بذر بشریت و دیگر موجودات از نابودی نجات پیدا کند. وقتی شوک ناشی از طوفان به پایان رسیده بوی کباب مشام خدا را نوازش داده و او را خوش آمده و فراموش کرده که هدف اصلی‌اش نابودی بشریت بوده است. با این بهانه که «نیات دل آدمی از زمان کودکی‌اش بد است» موضوع مختومه شده است.

این شک و تردیدهای آزار دهنده ناشی از آشفتگی در صداقت ماجرا وقتی نمود پیدا می‌کند که ما متوجه می‌شویم گزارش کتاب مقدس نسخه ویرایش شده‌ای از گزارش اصلی سومری است. آنچنان که در موارد دیگر هم کتاب مقدس یکتا گرا (تک خدا) نقش‌هایی را که چند خدا در موقعیت‌های متفاوت ایفا کرده‌اند در یک خدا فشرده کرده، کاری که همیشه جوابگو نیست و با ماجرای در حال روایت جور در نمی‌آید.

تا زمان اکتشافات باستان‌شناسی در باره تمدن میان‌رودان و رمزگشایی از متون سومری و آکدی روایت کتاب مقدس در باره طوفان یکه‌تاز بود و فقط اسطوره‌های ابتدایی پراکنده‌ای در سراسر جهان مقوم آن بودند. کشف نسخه آکدی حماسه گیلگمش قصه طوفان سفر پیدایش را در رده‌ای قدیمی‌تر قرار می‌دهد که بعد از کشف متون کهن‌تر و بخش‌هایی از اصل داستان سومری به جایگاه آن هم افزوده شد.

در نسخه میان‌رودانی طوفان، قهرمان داستان به زبان سومری Ziusudra است (در آکدی Utnapishtim) کسی که بعد از طوفان در موقعیت سماوی خدایان جای گرفته تا بعد از آن ماجرای وحشتناک به خوشی زندگی کند. گیلگمش در جستجوییش برای جاودانگی وقتی در نهایت Utnapishtim را پیدا کرده برایش سخن Utnapishtim در خصوص مسئله مرگ و زندگی بسیار جالب بوده است.

Utnapishtim برای گیلگمش - و از طریق او برای تمامی بشریت بعد از طوفان - راز نجات یافتنش و موضوع سری و راز خدایان و اصل ماجرای طوفان را تعریف می‌کند. رازی که توسط Utnapishtim افشا می‌شود این است که قبل از وقوع طوفان خدایان شورایی بر پا و برای نابودی بشریت رأی‌گیری می‌کنند. رأی و تصمیم گرفته شده سری نگه داشته می‌شود. اما انکی، Utnapishtim، حکمران Shuruppak را پیدا و او را از وقوع فاجعه آگاه می‌کند. با مخفی‌کاری و برای شکسته نشدن سوگند عدم افشای موضوع در شورای خدایان انکی از پشت دیوار نی با

Utnapishtim سخنی می گوید و در ابتدای افشاگری اش سر بسته و مبهم حرف می زند. سپس هشدارش را با وضوح بیشتری مطرح می کند:

مرد شورپاکی پسر Ubar-Tutu:

خانهات را رها کن، کشتی بساز!

مایملکت را رها کن و جانت را نجات بده!

متعلقات را رها کن

روح زنده را دریاب!

بذر تمامی موجودات زنده را در این کشتی بگذار

کشتی را طبق ابعادی که

به تو نشان خواهم داد بساز

موارد مشابه با کتاب مقدس مشخص هستند. طوفانی که گفته شده در راه است و مردی که به او هشدار داده می شود و او خودش را با ساختن یک کشتی خاص نجات می دهد و همراه با خود «بذر تمامی موجودات زنده» را نجات می دهد. با این حال نسخه بابلی محتمل تر است. تصمیم برای نابودی و تلاش برای نجات، اعمال نامتناقض یک خدای واحد نیستند بلکه پای نقش آفرینی خدایانی متفاوت در میان است. علاوه بر این تصمیم جسورانه یک خدا (انکی) برای نجات بذر بشریت آن هم به شکل مخفیانه مغایر تصمیم مشترک دیگر خدایان بزرگ بوده است.

اما چرا انکی خطر رویارویی با دیگر خدایان را پذیرفته؟ آیا صرفاً نگران کارهای شگفت انگیز خودش بود یا رقابت و دشمنی بین او و برادرش انلیل باعث شد که او در خفا علیه این اقدام وارد عمل شود؟

در داستان طوفان وجود یک چنین اختلافی بین دو برادر پررنگ تر شده است.

Utnapishtim از انکی سؤال واضحی می پرسد:

او برای مردم شورپاک برای ساختن یک چنین کشتی عجیبی و رها کردن تمامی مایملکش چه توضیحی باید بدهد؟

انکی در پاسخ گفت:

تو به آنها بگو که:

شنیده ام انلیل ضد من شده

پس من نمی توانم در شهر شما اقامت گزینم

و پای در قلمرو انلیل بگذارم.

بنابراین به آپسو می روم

تادر کنار خدایم EA

زندگی کنم

با این بهانه و پیرو راهنمایی انکی، Utnapishtim نمی‌توانست مدت زیادی در میان‌رودان اقامت گزیند و بنابراین او می‌بایست قایقی می‌ساخت و سفر دریایی را برای رسیدن به جهان زیرین (آفریقای جنوبی طبق یافته‌های ما) شروع می‌کرد تا نزد خدایش انکی زندگی کند.

اشعار متعاقب دلالت بر این دارند که منطقه از خشکسالی و قحطی در عذاب بوده است. اوتناپیشتم طبق اندرز انکی ساکنان شهر را قانع کرد که انلیل خواهان عزیمت او است «و با رفتن او سرزمین دوباره سرشار از نعمت خواهد شد». این بهانه خوبی برای کنجکاوی ساکنان شهر بود. با این نقشه نه تنها مردم شهر دیگر سوآلی نپرسیدند، بلکه حتی در ساخت کشتی کمک هم کردند. اوتناپیشتم هر روز برای آنها گاو و گوسفند کشت و با شراب سفید و قرمز و روغن از آنها پذیرایی کرد و با این کار آنها ترغیب و تشویق می‌شدند که کار را سریع‌تر پیش ببرند. حتی بچه‌ها هم مشغول کار بودند و قیر را برای ضد آب کردن کشتی آماده می‌کردند.

در روز هفتم کشتی کامل شد اما به آب انداختنش دشوار بود. آنها می‌بایست کشتی را روی کف جابه‌جا می‌کردند. الوارها بالا و پایین شدند تا دو سوم ساختار کشتی به آب فرات انداخته شد. سپس اوتناپیشتم تمام خانواده و اقوامش را سوار کشتی کرد و به موازاتش تمامی موجودات زنده اعم از حیوانات اهلی و جانوران وحشی را.

موارد مشابه داستان کتاب مقدس - حتی تا روز هفتم ساخت‌وساز - واضح هستند. اگر چه اوتناپیشتم یک گام فراتر از نوح برمی‌دارد و مخفیانه صنعت‌کارانی را که با او در ساخت کشتی همکاری کرده بودند را سوار می‌کند. او خود فقط با توجه به یک علامت خاص می‌توانست سوار کشتی شود؛ علامتی که در اصل انکی برایش ماهیت آن را فاش کرد و:

زمانی که شمش خدای متصدی موشک‌های آتشین مسئول اعلام آن بود.

انکی دستور داده بود که:

وقتی در شفق شمش فرمان لرزیدن را صادر کرد و بارش باران آغاز شد سوار کشتی شو و ورودی آن را مسدود کن!

حدس زدن در خصوص ارتباط بین شلیک موشک توسط شمش و فرا رسیدن لحظه سوار شدن اوتناپیشتم به کشتی و از درون مهروموم کردنش را رها می‌کنیم. اما آن لحظه فرا می‌رسد و موشک‌های فضایی باعث «لرزیدن زمین در هنگام شفق می‌شوند». در پی آن رگبار باران شروع می‌شود و اوتناپیشتم سقف کشتی را می‌بندد و آن را با محتویاتش تحویل کاپیتان Puzur-Amurri می‌دهد.

با درخشش سپیده دم طوفان آغاز می شود. رعد و برق های وحشتناک سروکله شان پیدا می شود. از افق ابر سیاهی پدیدار می شود. طوفان ستون های ساختمان ها و اسکله ها را در هم شکست و سپس سدها تسلیم شدند. تاریکی شروع شد و همه آنچه نور بود را به سیاهی تبدیل کرد و سرزمین وسیع مانند سفال خرد شد. برای سه روز و سه شب توفان جنوبی وزید. همچنان که می وزید بر سرعتش افزوده می شد. کوه ها را در میان می گرفت و مردم را چون بذری می شکست... وقتی روز هفتم فرا رسید سیلی که توسط طوفان جنوبی راه افتاده بود مانند جنگی که پایان یافته فروکش کرد. دریا آرام شد و تندباد خاموش گشت. سیل متوقف شد. من به هوا نگریستم و سکون و سکوت حکم فرما شده بود و همه بشریت به خاک باز گشته بود! اراده انلیل و شورای خدایان انجام شده بود.

اما خدایان نمی دانستند که تدبیر انکی نیز انجام شده و کشتی شناور بر آبهای خروشان حامل مرد و زن و فرزند و دیگر موجودات زنده است. طوفان که تمام شد او تناپیشتم دریچه را گشود و نور آفتاب بر صورتش تابید. به اطراف نگاه کرد. تا چشم کار می کرد همه جا صاف و مسطح بود. زانو زد و خم شد و گریست و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود خط ساحلی را در پهنای دریا دنبال نمود و چیزی جز آب ندید.

سپس:

قلمرو کوهستان نمایان شد. کوه نجاتی که کشتی را متوقف کرد کوه Nisir [نجات] سرعت کشتی را گرفت و اجازه حرکت به آن را نداد. تا شش روز او تناپیشتم از کشتی بی حرکت به تماشا نشسته بود و در قله های کوه نجات، قله های آرات کتاب مقدس، گیر افتاده بود. سپس همچون نوح او قمری را برای خشکی می فرستد اما قمری برمی گردد. بعد پرستویی می فرستد که این پرنده هم برمی گردد. سپس کلاغی می فرستد که موفق می شود جایی را پیدا کند. سپس او تناپیشتم همه پرنده ها و حیواناتی که با او بودند را رها می کند و خودش هم از کشتی خارج می شود. او هم مثل نوح کتاب مقدس قربانگاهی درست می کند.

اما در ادامه داستان برخلاف خدای یکتای کتاب مقدس ما با اجتماع متفاوتی از خدایان مواجه می شویم. وقتی نوح یک قربانی سوختنی عرضه می کند «یهوه بوی خوش آن را استشمام می کند». اما وقتی او تناپیشتم قربانی عرضه می کند. «خدایان آن را بو می کشند و بوی شیرین و خوشمزه اش را حس می کنند. خدایان مثل مگس دور قربانی جمع می شوند».

در داستان پیدایش یهوه قول می دهد که هرگز دوباره برای از بین بردن بشریت اقدامی نکند. در نسخه بابلی، اله بزرگ است که قول می دهد:

«هرگز نباید فراموش کنم... باید این روزها را به یاد داشته باشم و هرگز فراموش نکنم».

هر چند این قول مسئله حیاتی نبوده است.

وقتی انلیل وارد صحنه می‌شود برای غذا چندان نگران نیست. وقتی متوجه می‌شود که تعدادی نجات پیدا کرده‌اند از جا می‌جهد و می‌گوید:

«تعدادی روح زنده گریخته‌اند؟ انسانی از این انهدام نجات نیافته بود. نینورتا پسر و جانشینش فوراً انگشت اتهام را سوی انکی دراز می‌کند:

چه کسی غیر از انکی می‌تواند چنین نقشه‌ای کشیده باشد؟

تنها EA است که همه چیز را می‌داند.

انکی نه تنها این اتهام را رد نمی‌کند بلکه دفاعیه فوق‌العاده‌ای هم ارایه می‌کند. انلیل را برای خردش می‌ستاید و توصیه می‌کند که انلیل نباید به هیچ‌وجه نامعقول و بی‌منطق بلکه باید واقع‌گرا باشد. انکی انکار و اعتراف را به هم می‌آمیزد. من کسی نیستم که راز خدایان را برملا کرده باشم. فقط فرصتی برای یک انسان فوق‌العاده خردمند فراهم کردم، کسی که از قبل با زیرکی‌اش پی به راز خدایان برده بود و اگر به واقع این زمینی تا این حد خردمند بوده، نصیحت انکی به انلیل این است که توانایی‌هایش را نادیده نگیرد.

«پس حال درباره انسان این اندرز را بپذیر!»

این همه در «حماسه گیلگمش» بازگو شده است. اینکه «راز» خدایانی که او تناپیشتم به او گفته چه بوده است. سپس او تناپیشتم آخر قصه را تعریف می‌کند که استدلال انکی چه تأثیری داشته:

[پس از آن استدلال]

انلیل به عرشه کشتی پا گذاشت

دستانم را گرفت و مرا به عرشه برد

و همسرم را نیز همچنین

ما در کنارش زانو زدیم و

او بین ما ایستاد

او پیشانی ما را برای برکت دادن به ما لمس کرد و گفت:

تا کنون او تناپیشتم انسان بود

باشد که زین پس او و همسرش همچون خدایان باشند

او تناپیشتم باید که در دور دستها

در مدخل آبها ساکن شود!

و او تناپیشتم در روایت ماجرایش برای گیلگمش به این نتیجه می‌رسد که:

بعد از اینکه جایی در دور دستها برای اقامتش در نظر گرفتند آنو و انلیل به او چون یک خدا حیات دادند. چون یکی از خودشان او را در مرتبه‌ای قرار دادند که از زندگی ابدی برخوردار شود.

داستان کتاب مقدس با این حکم پایان می‌یابد که خدا بشریت را برای بارور شدن و ازدیاد نسل مجاز دانسته و برکت می‌دهد.

نسخه‌های میان‌رودانی داستان طوفان نیز در نهایت با قضیه تولید مثل بشریت به پایان می‌رسند. متونی تکه‌تکه از اینجا و آنجا در مورد بنا نهادن «دسته‌هایی» از نوع بشر خبر می‌دهند... مثلاً می‌گویند:

بگذار که یک دسته سومی هم در میان انسان‌ها باشد.

بگذار زنان را هم در بین انسان‌ها بگنجانیم. زنانی که بچه می‌زایند و زنانی که بچه نمی‌زایند.

ظاهراً رهنمودهای جدیدی برای مقاربت جنسی ارائه شده:

مقرراتی برای نژاد بشر...

بگذار که مذکرها این‌طور باشند.

بگذار که دختران باکره چنان شوند

بگذار که دختران باکره چنین شوند

بستر که پهن شد

بگذار که زن و شوهر در آن بخوابند...

انلیل از این واقعه غافلگیر شده بود

بشریت نجات یافته و اجازه تولید مثل پیدا کردند

خدایان زمین را برای انسان مهیا نمودند



## فصل چهاردهم

# وقتی خدایان از زمین گریختند

این طوفان، این آبهای خروشان و خشمگین که زمین را جارو کرده چه بوده است؟ برخی توضیح داده‌اند که طوفان به شکل طغیان‌های سالیانه دجله و فرات بوده است. گمان می‌رود که یکی از طغیان‌ها بسیار شدید بوده است. زمین‌ها و شهرها و حیوانات با بالا آمدن آبها نابود شده‌اند. برده‌ها این واقعه را به عذاب و مجازات خدایان تعبیر کرده‌اند و انتشار افسانه طوفان شروع شده است.

سر لئونارد وولی در یکی از کتابهایش به نام «کاوشها در اور» گفته که در ۱۹۲۹ حین کار روی یک آرامگاه سلطنتی در اور در حالی که کار به پایان خود نزدیک می‌شده یکی از کارگرها در سوراخی نزدیک به تپه‌ای فرو می‌رود. حفاری توده‌ای سفال شکسته و آجر خرد شده را نمایان می‌کند. سه پا پایین‌تر آنها به گل خشک‌تر و سفت‌تر می‌رسند. خاکی که معمولاً نقطه شروع یک تمدن در نظر گرفته می‌شود. آیا امکان دارد که یک هزارسال زندگی مدنی فقط در یک لایه سه پایی یک موقعیت حفاری باستان‌شناسی قرار داشته باشد؟

سر لئونارد به کارگرها دستور داد که عمیق‌تر حفاری کنند. آنها حفاری را سه پای دیگر ادامه دادند و سپس پنج پای دیگر پایین رفتند. آنها همچنان با خاک و گل دست نخورده مواجه می‌شدند و هیچ ردی از سکونت انسان پیدا نبود. بعد از یازده پا حفاری در گل و لای و خاک خشک، کارگران به لایه‌ای محتوی ابزارهای چون سنگ چخماق و ظروف سفالی سبزرنگ شکسته رسیدند.

یک تمدن پیشینی تری زیر یازده پا گل و لای مدفون شده بود!

سر لئونارد درون چاله حفاری شده پرید و یافته‌ها را بررسی کرد. همکارانش را خواست تا نظرشان را جویا شود. هیچکدام فرضیه قابل پذیرشی نداشتند. همسر سر لئونارد به شکل اتفاقی یادآوری کرد که: «خوب این همون طوفانه!»

اگر چه دیگر هیات باستان‌شناسی اعزامی به میان‌رودان به این شهود معجزه‌آسا به دیده شک می‌نگریست. این بخش از گل هیچ ردی از سکونت بر خود نداشت که بر جاری شدن سیل دلالت داشته

باشد، اما بقایای اور و العبید دلالت بر این داشتند که زمانی بین ۴۰۰۰-۳۵۰۰ پیش از میلاد سیل در آنجا جاری شده است. بقایای مشابهی بعدها در کیش پیدا شده که تخمین زده می‌شود سیل در آنجا حدود ۲۸۰۰ پیش از میلاد رخ داده باشد. همین تاریخ ۲۸۰۰ پیش از میلاد برای لایه گلی که در Erech و Shuruppak پیدا شده تخمین زده می‌شود. شورپاک شهر نوح سومری بوده است. در نینوا کاوشگران در اعماق حدود شش پایی دست کم یک در میان لایه‌های گل و شن رودخانه‌ای پیدا کرده‌اند که قدمت آنها به ۴۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پیش از میلاد برمی‌گردد. اغلب محققان بر این باور هستند که آنچه که وولی پیدا کرده، رد وقوع سیلابهای متعدد محلی بوده که اغلب در میان رودان رخ می‌داده است.

جایی که بارانهای سیل‌آسا در مواقعی باعث طغیان دو رود بزرگ می‌شدند و این باعث می‌شده که خرابی‌های زیادی در مسیر این طغیانها به وجود بیاید. با بررسی تمامی لایه‌های گل، پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که یک واقعه ماقبل تاریخی عظیم و یک فاجعه در ابعاد جهانی که می‌بایست طوفان بوده باشد در کار نبوده است.

ادبیات عهد عتیق در اختصار و ریزه‌کاری در نوع خود شاهکاری است. همیشه کلمات برای انتقال معانی دقیق به خوبی انتخاب می‌شوند. آیات مقصودی دارند و ترتیبشان هدفمند است. اگر جایی طولانی هستند بی‌شک لازم بوده است. جالب است که کل حکایت از آفرینش تا اخراج آدم و حوا از باغ عدن در هشت آیه گفته شده است. کل سابقه آدم و تبارش حتی وقتی کار به قابیل و تبارش به شکل مجزا کشیده شده و شیث و انوش و تبار آنها همه در پنجاه و هشت آیه گنجانده شده است. اما داستان طوفان بزرگ استحقاق کمتر از ۸۷ آیه را نداشته است. با هر استاندارد ویراستاری که حساب کنیم حکایت طولانی است. این نشان می‌دهد که واقعه طوفان نه یک رویداد صرفاً محلی که ناحیه‌ای بوده که بر کل زمین و بشریت تاثیر گذاشته است.

متون میان‌رودانی به وضوح گفته‌اند که «چهار گوشه زمین» تحت تاثیر قرار گرفته است. همینطور نقطه عطفی در ماقبل تاریخ میان‌رودان بوده است. وقایعی رخ داده‌اند و شهرها و مردمی قبل از طوفان بوده‌اند. وقایعی رخ داده‌اند و مردم و شهرهایی بعد از طوفان بوده‌اند. در متون میان‌رودانی از تمامی اعمال خدایان و پادشاهی که پیش از طوفان بزرگ از ملکوت نازل شده سخن به میان آمده و نیز تحول وقایع خدایی و انسانی پس از اینکه پادشاهی بعد از طوفان بزرگ بر زمین نازل شده است. زمان عظیمی که به دو دوره تقسیم شده است.

نه فقط فهرست مبسوط پادشاهی، بلکه متونی که به شکل مجزا به شاهان و تبار آنها پرداخته‌اند هم به طوفان اشاره کرده‌اند. بعنوان مثال یکی از متونی که به Ur-Ninurta تعلق دارد یادآوری نموده که طوفان خیلی وقت پیش رخ داده است: روزی روزگاری خیلی وقت پیش، وقتی که شب بود. شبی در گذشته دور در سالی، سالی خیلی وقت پیش، زمانی که طوفان در گرفت.

شاه آشوری، Ashurbanipal، حامی دانشمندانی بود که کتابخانه عظیمی از الواح گلی را در نینوا گردآوری کرده بودند، از کتیبه‌های یادبودی صحبت می‌کند که او پیدا کرده و توانسته بخواند. کتیبه‌های سنگی از دوران قبل از طوفان.

متن اکدی به نامها و منشاء آنها پرداخته و توضیح داده که فهرست نامها مربوط به «شاهان بعد از طوفان بوده». چون پادشاهی «بذر پیش از طوفان را حفظ کرده ستوده شده». از متون علمی گوناگونی نقل قول شده که منشاءشان «حکیمان کهن قبل از طوفان» بوده‌اند.

طوفان یک رخداد محلی یا سیلاب ادواری نبوده است. هر طور که بخواهیم حساب کنیم حادثه تکان دهنده‌ای بوده که وسعت و عظمتش همتا ندارد. فاجعه‌ای که شبیه آن را نه انسان تجربه کرده بوده نه خدایان. متون میان‌رودانی و حکایت کتاب مقدس را که بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که بخشهایی از پازل را حل نشده رها کرده‌اند. با توجه به اینکه نوح «مهلت» نامیده شده با این امید که تولدش نشانه پایان سختی‌ها باشد، این آزمون دشوار چه بوده که بشر باید آن را تحمل می‌کرده؟ این «راز» چه بوده که خدایان برای پنهان نگهداشتنش قسم خورده بودند و انکی متهم به افشای آن شده بوده؟ چرا پرتاب یک وسیله نقلیه فضایی از سیپار نشانه‌ای بوده برای اوتناپیشتم تا وارد کشتی شده و در آن را ببندد؟ در حالی که آبها حتی بلندترین کوهها را هم پوشانده بودند خدایان کجا گریخته‌اند؟ همچنان که در پی یافتن پاسخ این سوالات و موارد دیگر هستیم، متوجه خواهیم شد که طوفان یک مجازات عمدی نبوده که توسط خدایان اعمال شده و در انحصار آنها بوده باشد. متوجه می‌شویم که طوفان یک واقعه پیش‌بینی شده بوده است. یک فاجعه طبیعی غیر قابل اجتناب که در آن خدایان نه یک نقش فعال که نقشی منفعل داشته‌اند.

نشان خواهیم داد که راز خدایان، هم قسم شدن برای توطئه علیه بشریت بوده و تا اطلاعاتی به زمینی‌ها داده نشود که سیل بزرگی در راه هست. بدین شکل نفی‌لیم خود را نجات داده و بشریت نابود شده. متنی وجود دارد تحت عنوان «وقتی خدایان چون انسان». که دانسته‌های ما در خصوص طوفان و وقایع پیش از آن را افزایش می‌دهد. اینکه قهرمان طوفان آترا هسیس نامیده می‌شده است. در بخشی از «حماسه گیلگمش» که به داستان طوفان پرداخته شده، انکی اوتناپیشتم را «فوق‌العاده خردمند» می‌نامد که در اکدی شده آترا هسیس.

پژوهشگران بر این نظر هستند که متنی که در آن آترا هسیس قهرمان است، احتمالاً بخشی از یک متن قدیمی‌تر سومری در باره طوفان بوده است. به موقع الواح بابلی، آشوری و کنعانی و حتی اصل سومری کشف شده که با کمک آنها محققان توانسته‌اند حجم عظیمی از حماسه آترا هسیس را بازسازی کنند. در این خصوص W.G. Lambert و A.R. Millard اثر کلاسیک ارزشمندی نوشته‌اند تحت عنوان «آترا هسیس: داستان بابلی طوفان». بعد از شرح کار دشوار آنوناکی و شورش آنها و در پی

آن آفریدن برده، حماسه توضیح می دهد که چگونه:

انسان تولید مثل کرده و تکثیر شده

کم کم بشریت باعث ناراحتی انلیل شده

زمین گسترده شد و انسان تولید مثل اش زیاد شد

در زمین آنها مثل گاوهای وحشی دراز می کشیدند

خدا از تلاش آنها برای سکس ناراحت شد

خدا انلیل سروصدایشان را شنید

و به خدایان بزرگ گفت:

سر و صدای بشر آزار دهنده شده

آه و ناله های آنها هنگام سکس خواب از چشمم ربوده

انلیل - باز هم شاکی از بشریت - دستور مجازات را صادر نمود. انتظار ما این است که از آمدن سیل چیزی بخوانیم. اما چنین نیست. در کمال تعجب انلیل اصلاً به سیل یا هر واقعه ای که آب در آن دخیل باشد اشاره ای نمی کند؛ در عوض او می خواهد بشریت از طریق طاعون و بیماریهای دیگر از بین برود. نسخه های آکدی و آشوری متعاقب فرمان انلیل برای مجازات، از درد، سرگیجه، لرز و تب به همراه حالت تهوع و طاعون صحبت می کنند که بشریت و دامهایش را مبتلا کرده، اما تمهید انلیل موثر واقع نمی شود. در برخی نسخه ها آن کس که بسیار خردمند بوده و بسیار به خدا انکی نزدیک و نامش آترا هسیس، داستانش را روایت می کند.

«من آترا هسیس هستم. من در معبد Ea خدایم زندگی می کردم. با توجه به ذهن هشیار آترا هسیس، انکی تصمیم گرفت که از او درخواست کند تا برای خنثی کردن نقشه برادرش انلیل به او کمک کند:

ای خدایم انکی، انسان نالان است و خشمگین از خدایانی که سرزمین را نابود کرده اند. با این وجود که تو ما را آفریده ای! درد و سرگیجه و تب و لرز و حالت تهوع ما را برطرف کن!»  
تا زمانی که قطعات بیشتری از الواح شکسته پیدا نشده بود ما نمی دانستیم که اندرز انکی چه بوده است. او چیزی شبیه به این گفته:

«بگذارید زمین در آنجا آشکار شود» مفهوم آن هر چه که بوده موثر واقع شد. بلافاصله بعد از آن انلیل نزد خدایان به تلخی شکایت کرده که از تعداد انسانها کم نشده، آنها نسبت به قبل بیشتر هم شده اند! سپس او تصمیم گرفته با گرسنگی بشر را نابود کند.

«بگذارید انسان از تدارکات محروم باقی بماند. بگذارید در شکمشان میوه و سبزیجاتی وجود نداشته باشد!»

قحطی از طریق نیروهای طبیعی و فقدان باران و کمبود آبیاری مزارع به وجود آمد. بگذارید که باران خدا از بالا نبارد، بگذارید در پایین آبها از سر چشمه‌ها نجوشند. بگذارید باد بوزد و زمین را بخشکاند. بگذارید ابرها نجوشند. بگذارید باد بوزد و زمین را بخشکاند. بگذارید ابرها بارور شوند اما باران شدیدی بر زمین نبارد. تا جایی کار پیش می‌رود که حتی منابع غذایی دریایی هم در دسترس بشر قرار نمی‌گیرند.

انکی دستور بستن در و سد کردن دریا را می‌دهد تا انسانها از مواد غذایی دریا محروم شوند. خیلی زود خشکسالی باعث گسترش ویرانی می‌شود.

از بالا باران نبود... پایین، آبها از سر چشمه‌ها نمی‌جوشیدند.

رحم زمین بارور نمی‌شد

دیگر گیاهی جوانه نمی‌زد و نمی‌رویید...

دشتهای سیاه به سفیدی گراییدند.

نمک دشت عریض را به چنگ گرفته بود و قحطی موجب ویرانی بزرگ در میان انسانها شده و با گذشت زمان وضع بدتر شده.

متون میان‌رودانی از شش sha-at-tam صحبت می‌کنند که باعث ویرانی فزاینده شده است. عبارتی که به «سالها» ترجمه شده اما معنی تحت‌اللفظی آن «گذارنده‌ها / گذشته‌ها» است. نسخه آشوری کاملاً واضح می‌گوید: یک سال آنو.

در سال اول sha-at-tam آنها از علف زمین خوردند

در سال دوم sha-at-tam هم آنها تقاص پس دادند

sha-at-tam سوم هم از راه رسید

اندامشان از گرسنگی دگرگون شده بود و

چهره‌هایشان شده بود پوست و استخوان...

آنها در آستانه مرگ میزیستند

وقتی که sha-at-tam چهارم فرارسید

صورتشان سبز شد

آنها در خیابانها قوز کرده قدم می‌زدند

عرض [شانهایشان] باریک شده بود

با فرارسیدن «گذر پنجم» زندگی انسانها بدتر شد

مادرها در راه روی دختران گرسنگی کشیده‌شان می‌بندند و دخترها جاسوسی مادرانشان را می‌کنند که آیا آنها غذایی را پنهان کرده‌اند یا نه. در «گذر ششم» آدم‌خواری شایع شده است.

وقتی ششمین sha-at-tam فرا رسیده بچه‌ای برای خوردن انتخاب و آماده می‌شده و اهل خانه او را می‌بلعیدند!

متون گزارش کرده‌اند که آترا هسیس بارها از خدایش انکی خواسته که پادرمیانی کند.

«در سرای خدایش... زانو زده... او می‌گریسته. او صبح‌ها با خود خیرات می‌برده... نام خدایش را صدا می‌زده و برای تمام شدن قحطی و خشکسالی از خدایش کمک می‌خواسته».

اگر چه انکی چون حس می‌کرده که باید به تصمیم خدایان احترام بگذارد و مفید باشد در ابتدا پاسخی نمی‌دهد. کاملاً محتمل است او حتی برای پنهان ماندن از دید پرستنده با ایمانش معبد را ترک می‌کرده و در باتلاقها و تالابهای مورد علاقه‌اش قایقرانی می‌کرده است. و وقتی مردم در آستانه مرگ بودند آترا هسیس رختخوابش را رو به رود پهن کرد.

اما در آنجا هم پاسخی دریافت نکرد.

گرسنگی کشیدن انسان و فروپاشی انسانیت تا آنجا که والدین فرزندانشان را بخورند در نهایت موجب رویارویی اجتناب‌ناپذیر بین انکی و انلیل شده است.

در «گذر هفتم» وقتی زنان و مردان باقی مانده شبیه روح شده‌اند آنها پیامی از انکی دریافت کردند. او گفت:

سر و صدای زیادی در زمین ایجاد کنید. پیک‌هایی را برای ابلاغ فرمان به همه انسانها فرستاد!

خدایانتان را تکریم نکنید

به درگاه اله‌ها دعا نکنید

آنها می‌بایست کلاً نافرمانی می‌کردند. زیر پوشش این آشفتگی انکی اقدام به برنامه‌ریزی می‌کند. متونی که به این نقطه از ماجرا رسیده‌اند کاملاً تکه‌تکه شده‌اند. [اما همین قطعات ناقص] فاش می‌کنند که او گردهم‌آیی از رهبران در معبدش برگزار کرده است.

«آنها وارد شده‌اند... آنها رایزنی‌شان را در سرای انکی انجام داده‌اند»

ابتدا انکی خود را تبرئه می‌کند و به آنها می‌گوید که او با کارهای دیگر خدایان مخالفت کرده است. سپس او طرح کلی نقشه را مطرح می‌کند. به طریقی جهان زیرین و دریاها درگیر فرمانش شده‌اند. ما می‌توانیم جزئیات پنهان نقشه را از چامه‌هایی پراکنده از این سو و آن سو جمع‌آوری کنیم.

«در شبی... برابر او... کسی در کناره رودخانه در زمان مشخصی شاید انتظار بازگشت انکی را از جهان فرودین می‌کشیده».

انکی از آنجا «جنگجویان آب را آورده» شاید زمینی‌های برده‌ای که در معادن کار می‌کردند. در زمان مقرر و لحظه موعود فرمانها فریاد شده: برو!... گروه...

با وجود اینکه برخی از خطوط از بین رفته‌اند ما می‌توانیم با توجه به واکنش انلیل آنچه را که رخ

داده جمع و جور کنیم. او بسیار خشمگین شده و مجمع خدایان را فراخوانده و نیروهای انتظامی اش را برای بازداشت انکی فرستاده است. سپس او سینه سپر کرد و برادرش را به کارشکنی در برنامه‌های مراقبت و مهار متهم نمود:

ما بزرگان آنوناکی همگی

بر تصمیمی به توافق رسیدیم

من فرمان دادم که در پرنده آسمانی

Adad باید مراقب مناطق علیا باشد

و که Sin و Nergal باید مراقب

مناطق میانی زمین باشند

شما [انکی] باید با موشکهایتان

از کلون دریا مراقبت می کردید

اما شما به خاطر انسانها باعث از دست رفتن آذوقه‌ها شدید!

انلیل برادرش را متهم کرده کلون در را شکسته اما انکی انکار کرده که چنین اتفاقی با رضایت او رخ داده باشد:

من با موشکهایم از کلون دریا محافظت می کردم

اما وقتی... گریخت از من...

هزاران ماهی... ناپدید شدند

آنها کلون را شکستند

آنها باعث کشته شدن نگهبانان دریا شدند

او ادعا کرد که مجرمها را گرفته و مجازات کرده اما انلیل قانع نشده است. او خواست که انکی جلوی تغذیه انسانها را بگیرد و دیگر بیش از این از سهمیه ذرت برای تغذیه انسانها استفاده نکند تا آنها توان نداشته باشند.

عکس العمل انکی شدید بود:

خدا با دلخوری در مجمع خدایان نشست بود و لبخند تلخی بر لب داشت. می توانیم تصور کنیم که انلیل در درونش غوغایی به پا و خشمگین بود. بحث و مجادله با انکی داغ بود و فریاد می کشیدند.

«تنور تهمت داغ بود»!

وقتی در نهایت مجمع به حفظ آرامش و نظم فراخوانده شد، انلیل دوباره به صحن علنی بازگشت. او به هم قطارها و زیردستانش یادآوری نمود که تصمیمی که گرفته‌اند به اتفاق آرا بوده است. او وقایعی را که منجر به آفرینش برده شده بود مرور نمود و یادآوری کرد که انکی بارها قانون شکنی



کرده است. او گفت که اما هنوز برای مجازات بشریت یک شانس باقی مانده و آن «سیل مرگباری» است که در آینده رخ خواهد داد. فاجعه نزدیک بود و این راز باید از انسان مخفی نگهداشته می شد. او مجمع را مجاب نمود که هم خود برای رازداری قسم بخورد و مهمتر اینکه از انکی بخواهند که او هم به رازداری قسم بخورد تا به این قسم مقید شود.

انلیل دهان گشود تا سخن بگوید و خطاب به مجمع همه خدایان گفت:

بیایید همگی برای طوفان مرگبار هم قسم شویم!

اول آنو قسم خورد

انلیل بعد قسم خورد و با او پسرانش قسم خوردند

ابتدا انکی نپذیرفت که قسم بخورد

چرا می خواهید با قسمی مرا مقید کنید؟

آیا باید دستهایم را علیه انسانهایم به کار بگیرم؟

اما در نهایت مجبور شد که قسم بخورد. یکی از متون به روشنی توضیح می دهد که:

«آنو، انلیل و انکی و نین هارساگ و همه خدایان ملکوت و زمین قسم خوردند»

تاس انداخته شد.

این چه سوگندی بوده که او به آن مقید می شده است؟

اگر چه انکی سوگند خورده بود که راز رخداد طوفان را برای انسانها فاش نکند، اما اختیار تفسیر آن را داشته است. کسی به او نگفته که این راز را به دیوار نمی تواند بگوید! آترا هسیس را فراخواند به معبد و به او گفت که پشت دیواری بایستد. سپس انکی وانمود کرد که نه با زمینی مؤمنش، که با دیوار سخن می گوید:

دیوار نی

به آموزشهایم توجه کن

طوفانی خواهد آمد و تمام زیستگاهها

و شهرها را نابود خواهد کرد

دانه بشریت نابود خواهد شد

این دستور نهایی است

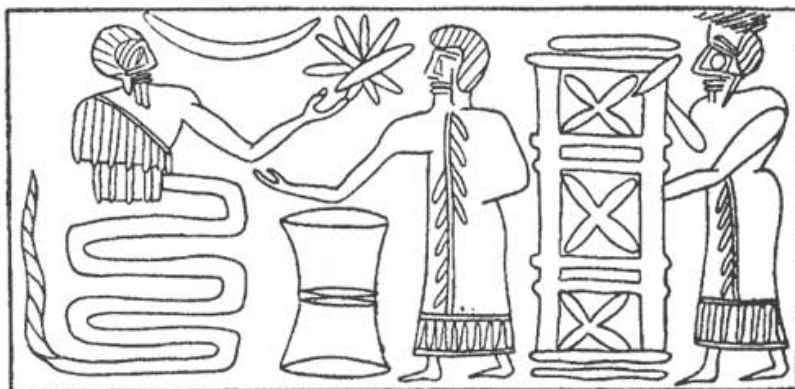
پیام مجمع خدایان

پیام آنو، انلیل و نین هارساگ.

بعداً که نوح / اوتناپیشتم نجات یافته را خدایان پیدا می کنند و انکی تحت فشار قرار می گیرد که قسمش را شکسته او از این مستمسک استفاده می کند که عهدشکنی نکرده بلکه این مرد زمینی

باهوش - آترا هسیس - خود با کنار هم قرار دادن درست نشانه‌ها و در واقع اصلاح قابل فهم آنها به راز طوفان پی برده است.

یک مهر استوانه‌ای روی گل چاپ شده ملازمی را به تصویر می‌کشد که دیواری را حمل می‌کند در حالیکه انکی - اینجا نیمی مار - راز را برای آترا هسیس افشا می‌کند. انکی خدمتکار باوفایش را برای ساخت یک کشتی که در دریا قابل استفاده باشد راهنمایی می‌کند.



اما خدمتکار می‌گوید:

«من هرگز یک کشتی نساخته‌ام... روی زمین طرح آن را بکش تا من ببینم».

انکی نحوه ساخت کشتی و ابعادش را به دقت به او آموزش می‌دهد.

بنا بر داستان کتاب مقدس، تصور ما از کشتی یک قایق خیلی بزرگ هست با عرشه و بخش مسقف. اما عبارت کتاب مقدس teba از ریشه sunken مشتق شده به معنی فرو رفتن که ما را به سمت این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که انکی نحوه ساخت یک کشتی قابل فرو رفتن و در واقع یک زیردریایی را آموزش داده است.

متن آکدی می‌گوید که انکی دستور داده که بالا و پایین کشتی پوشانده شده و با قیر منافذش مسدود شود. نه عرشه‌ای داشته یا دهانه‌ای، تا آنجا که خورشید از درون آن قابل رویت نبوده است. این کشتی شبیه یک قایق آپسو است. یک sulili. همان عبارتی که امروزه در عبری برای زیردریایی استفاده می‌شود که soleleth است. انکی می‌گوید:

«بگذارید که کشتی... یک MA.GUR.GUR بسازیم. کشتی که بتواند بچرخد و پیچ و تاب بخورد».

در واقع فقط یک چنین کشتی می‌توانسته از آوار آنها نجات پیدا کند. نسخه آترا هسیس مثل بقیه تکرار می‌کند که اگر چه فقط ۷ روز تا فرار رسیدن فاجعه باقی مانده بود، اما انسانها از وقوع آن بی‌خبر بودند. آترا هسیس با این بهانه که کشتی آپسو را بسازد، یا برای در امان ماندن از خشم انلیل، راهی محل اقامت انکی شده است. چندان سخت نیست که بپذیریم اوضاع خیلی خراب بود.

پدر نوح امیدوار بود که تولدش نشانه پایان دوره طولانی رنج و عذاب باشد. مشکل مردم فقدان بارندگی، کمبود آب و خشکسالی بود. در آن اوضاع چه کسی می توانست تصور کند آواری از آب باعث هلاکتش خواهد شد؟ با این وجود انسانها نمی توانستند متوجه نشانه های طوفان و سیل بشوند، اما نفیلیم متوجه شده بود. چون آنها وقوع طوفان را پیش بینی کرده بودند، بنابراین برای آنها طوفان اگر چه وقوعش اجتناب ناپذیر بوده، اما شوکه کننده و ناگهانی نبوده است.

تدبیر آنها برای نابودی بشریت بر اساس نه نقش فعال خدایان که بر حسب انفعال آنها جواب می داد. آنها باعث طوفان نبوده اند بلکه فقط زمینی ها را از این حقیقت که طوفانی در راه است آگاه نکرده اند. اگر چه با آگاهی از یک فاجعه قریب الوقوع و اثرات جهانی اش آنها برای نجات خودشان گام هایی برداشته اند. با آگاهی از اینکه زمین را آب فرا خواهد گرفت فقط یک راه برای ایمن ماندنشان باقی می ماند:

به آسمان بروند. وقتی که نشانه های وقوع طوفان و آوار شدن آب پیدا شد، نفیلیم سوار سفینه هایشان شده و تا عقب نشینی آنها در مدار زمین باقی بمانند. روز طوفان چنان که خواهیم گفت روزی بوده که خدایان از زمین می گریزند. علامتی که اوتنا پیشتم باید منتظر آن می بوده و بر اساس آن به بقیه در کشتی ملحق می شده و درش را محکم می بسته این بوده که:

وقتی شمش

غروب که شد و فرمان غریدن داد

و باران به سمت پایین فوران کرد

وارد کشتی شو

و دریچه را ببند!

چنان که می دانیم شمش مسئول پایگاه فضایی سیپار بوده است. شکی وجود ندارد که انکی به اوتنا پیشتم آموزش داده بود که منتظر نخستین نشانه از پرتاب سفینه های فضایی در سیپار باشد. شورپاک، جایی که اوتنا پیشتم در آن می زیسته فقط ۱۸ beru (حدود ۱۸۰ کیلومتر یا ۱۱۲ مایل) ی جنوب سیپار قرار داشته است. بنابراین پرتابها در هوای شدیداً بارانی در غروب قابل رویت بوده و مشکلی وجود نداشته است.

اگر چه نفیلیم برای طوفان آماده شده بودند، اما وقوع این طوفان تجربه ترسناکی بوده است. «صدای طوفان... لرزه بر اندام خدایان انداخته بود» اما وقتی لحظه ترک زمین فرا رسیده خدایان «کوتاه آمدند و به آسمانهای آنو فرازیدند». نسخه آشوری آترا هسیس از خدایانی صحبت می کند که با استفاده از rukub ilani (ارابه خدایان) از زمین گریختند. آنوناکی فضاپیماهای موشکی شکل خود را سوار شدند و فضاپیما هنگام پرتاب نور خیره کننده اش چون مشعل زمین را مشتعل نمود و به آسمان پرتاب شد.

در مدار زمین نفیلیم صحنه‌های انهدام را می‌دیدند و به شدت تحت تاثیر قرار گرفته بودند. متن گیلگمش از شدت یافتن طوفان خبر می‌دهد که «نه فقط کسی قادر به دیدن همتا و همراه خود نبود، بلکه از آسمان هم بر زمین کسی قابل شناسایی نبود»

خدایان چپیده در سفینه‌هایشان اتفاقی را که برای سیاره زمین در حال رخ دادن بود را می‌دیدند. سیاره‌ای که به تازگی از آن گریخته بودند. خدایان چون سگها چندک زده بودند در کنار پنجره رو به بیرون قوز کرده بودند. ایستر چنان می‌گریست که گویی درد زایمانش گرفته است: افسوس که دوران قدیم تبدیل به گل شده خدایان آنوناک می‌باشند. خدایان همگی متواضعانه نشسته بودند و می‌گریستند یکی دو تا نه... همگی لبهایشان را کیپ کرده بودند (یا به عبارتی بغض کرده بودند. م) نوشته‌های آترا هسیس هم همین قضایا را بازتاب می‌دهد.

خدایان در حین فرار از زمین شاهد نابودی هم بودند اما وضعیت در سفینه‌هایشان چندان دلگرم کننده نبود. ظاهراً آنها در چند سفینه تقسیم شده بودند. لوح سوم آترا هسیس وضعیت حاکم بر سفینه‌ای را تشریح می‌کند، جایی که برخی از آنوناک‌ها با اله مادر موافق بودند:

آنوناک، خدایان بزرگ  
تشنه و گرسنه نشسته بودند  
نین تی احساسش را بروز داد و گریست  
خدایان بانین تی برای زمین گریستند  
غم و اندوه بر او غلبه کرده بود  
و نین تی تشنه آب جو بود  
جایی که او نشسته بود در کنارش خدایان نشسته بودند و می‌گریستند  
مثل گوسفندها در آبشخور قوز کرده  
لبهایشان از تشنگی بی‌قراری می‌کرد  
آنها از شدت گرسنگی شکم درد گرفته بودند  
اله مادر نین هارساگ خود از این حجم عظیم ویرانی شوکه شده بود

او از آنچه که می‌دید می‌نالید  
 اله می‌دید و می‌گریست...  
 لبهایش از شدت بی‌قراری به هم کیپ شده بود  
 مخلوقاتم چون حشرات شده‌اند  
 آنها مثل سنجاقک رودها را پر کرده‌اند  
 دریای غلتان جانشان را از آنها ستانده است  
 آیا این به آن معنی نبود که اله جان خود را نجات داده بود اما بشریتی که به کمک او آفریده شده  
 بود در حال مرگ بود؟

او با صدای بلند فریاد می‌زند که آیا واقعاً می‌بایست زمین را ترک می‌کردیم؟  
 آیا می‌بایست به آسمان می‌رفتم  
 به جایی که از قبل تعیین شده بود  
 جایی که آنو خداوندگار دستور رفتن به آن را داده بود؟  
 دستوری که به نفیلم داده شده بود کاملاً مشخص بود:  
 زمین را رها کنید و به آسمان بروید.

این زمانی بوده که دوازدهمین سیاره به نزدیک‌ترین نقطه زمین رسیده بود. طبق شواهد واقعیت این است که آنو مدتی کوتاه قبل از طوفان توانسته بود شخصاً در مجمع تصمیم‌گیری در کمربند سیاره که حضور داشته باشد. انلیل و نینورتا احتمالاً در معیت رهبر آنوناکی بوده‌اند، کسانی که نیپور را اداره می‌کردند. بدون شک جایی در یک فضا ناو و نقشه‌ای طراحی شده برای ملحق شدن به سفینه فضایی اصلی. اما دیگر خدایان چندان تصمیم‌گیرنده نبوده‌اند. با اجبار به ترک زمین آنها ناگهان متوجه شده‌اند که چقدر به زمین تعلق خاطر دارند و به ساکنانش تبدیل شده‌اند.

در یکی از سفینه‌ها، نین هارساگ و گروهی از آنوناکی همراهش بحثشان درستی دستورات آنو بود. در سفینه دیگری ایشتر فریاد می‌زد که:  
 افسوس که دوران قدیم به گل تبدیل شد  
 آنوناکی که همراه او در سفینه بود با او می‌گریست

واضح است که انکی در فضاپیمای دیگری بوده یا که او برای بقیه فاش کرده بود که عملیات نجات بذر بشریت را مدیریت کرده است. بدون شک او دلایل دیگری برای کمتر افسرده شدن داشته، چون شواهد نشان می‌دهند که او جریان برخورد در آرارات را برنامه‌ریزی کرده بود.

متون مختلف باستانی ظاهراً دلالت بر این دارند که کشتی صرفاً توسط امواج سیل آسا به منطقه آرارات حمل شده و در واقع طوفان جنوبی کشتی را سوی شمال رانده است. اما متون میان‌رودانی

تاکید می کنند که کاپیتانی به نام Puzur-Amurri (غربی که رازها را می داند) همراه آترا هسیس / اوتناپیشتم بوده است. نوح میان رودانی به او «کشتی و محتویاتش را تحویل داده» آن هم به محض اینکه طوفان شروع شده است. چرا یک دریانورد باتجربه برای این کار نیاز بوده؟ جز اینکه کشتی قرار بود به مختصات خاصی برده شود؟

آنچنان که مطرح کرده ایم نفیلیم از همان ابتدا از قله های آرارات بعنوان علامت مشخصه زمینی استفاده می کرده است. بعنوان مرتفع ترین قله های آن بخش از جهان انتظار می رفت که آنها نخستین عوارض زمینی باشند که از زیر آب نمایان شوند.

از آنجایی که انکی «یگانه خردمند و دانا» بوده، به یقین شکل کلی عملیات را در نظر گرفته بوده است. می توانیم حدس بزنیم که او خدمتکارش را برای رفتن به سوی آرارات کاملاً راهنمایی و نقشه برخورد را از همان ابتدا طرح ریزی کرده بود. حکایت بروسوس از طوفان طبق گفته Abydenus یونانی بیان می کند که:

«Kronos به Sisithros گفته که در پانزدهمین روز Daisies (ماه دوم) طوفان به وقوع خواهد پیوست و به او دستور می دهد که در سیپار شهر شمش پنهان شود و همیشه مهیا و حاضر باشد. Sisithros تمام این کارها را انجام می دهد و فوراً سمت ارمنستان بادبان می کشد و رهسپار می شود و پس از آن، آنچه خدا در موردش گفته بود اتفاق می افتد.»

بروسوس جزئیات رها کردن پرنده ها را توضیح می دهد:

وقتی که Sisithros (که نام دگرگون شده آترا هسیس است) توسط خدایان به محل اقامتشان برده شد، بقیه کسانی که در کشتی در ارمنستان بودند، مستقیماً با پای پیاده به بابل برگشتند. در این نسخه نه فقط ارتباط با سیپار/ پایگاه فضایی مطرح می شود بلکه تایید می شود که Sisithros آموزش دیده که فوراً از طریق دریا به ارمنستان و سرزمین آرارات برود.

آترا هسیس بلافاصله بعد از به گل نشستن کشتی بعضی از حیوانات را کشته و کبابی بر آتش به راه انداخته است. نباید تعجب کرد که بوی کباب خدایان گرسنه را بیرون کشیده «آنها چون مگس گرد این پیشکشی جمع شده اند». خیلی سریع آنها متوجه شدند که انسان و گیاهی که بعنوان غذا کشت می کند و گوشتی که از حیوان به دست می آورد جزو موارد ضروری هستند.

وقتی پس از مدتی سر و کله انلیل پیدا و کشتی را دید خشمگین شد، اما انکی تحلیل منطقی از وضعیت ارایه می کند و این باعث قانع شدن انلیل می شود. او روی خوش به بشریت نشان داده و آترا هسیس / اوتناپیشتم را به جاودانگی خدایان مفتخر کرده و به او اجازه اقامت در محل زندگی خدایان را عطا نموده است.

عامل دیگری که در تصمیم گیری سریع برای روی خوش نشان دادن به بشریت دخیل بوده

احتمالاً کاهش تدریجی سیل و پس‌رفت آب و نمایان شدن مجدد زمین و پوشش گیاهی بر آن بوده است. ما قبلاً به این نتیجه رسیده‌ایم که نفیلیم پیش از موعد مقرر از وقوع فاجعه خبر داشته، اما این تجربه به قدری منحصر به فرد بوده که آنها وحشت کرده بودند که زمین برای همیشه غیر قابل سکونت شود. وقتی هنوز قابل سکونت است و می‌توان بر آن زیست و آنها به انسان نیاز دارند.

این فاجعه قابل پیش‌بینی و در عین حال غیر قابل اجتناب چه بود؟

کلید مهم حل معمای طوفان درک این نکته است که این فاجعه نه یک نشانه و یک واقعه ناگهانی که نقطه عطف زنجیره‌ای از وقایع بوده است. طاعونهای غیرعادی که به جان انسان و حیوان افتاده بود و یک خشکسالی شدیدی که قبل از گنه آزمون آب (مجازات توسط طوفان یا آزمایش الهی برای گناه انسان به تعبیر متالهمین. م) روندی بوده که طبق منابع میان‌رودانی هفت «گذر» یا «سار» ادامه داشته است.

این پدیده‌ها می‌توانند توجیهی باشند برای تغییرات آب و هوایی کلان. چنین تغییراتی با تکرار عصر یخبندان و دوره‌های میان یخبندانی تداعی شده‌اند که در گذشته نه چندان دور، زمین را تحت سلطه خود داشتند. نتیجه‌گیری ما این است که وقایع طوفان به آخرین عصر یخبندان زمین و پایان ناگهانی و مصیبت‌بار آن مربوط است. با سوراخ کردن ورقه‌های یخی قطب شمال و جنوب دانشمندان توانستند مقدار اکسیژن به دام افتاده در لایه‌های گوناگون را اندازه‌گیری کنند و به این نتیجه برسند که آب‌وهوای رایج در هزاران سال قبل به چه کیفیتی بوده است. همچنین نمونه‌گیری از کف دریا، بعنوان مثال کف خلیج مکزیک، و سنجش گسترش یا کاهش حیات دریایی آنها را قادر نموده که درجه حرارت اعصار گذشته را تخمین بزنند.

بر اساس چنین یافته‌هایی دانشمندان حال به این نتیجه رسیده‌اند که عصر یخبندان حدود ۷۵۰۰۰ سال پیش آغاز و حدود ۴۰،۰۰۰ سال پیش دستخوش گرمایش تدریجی زمین شده است. حدود ۳۸۰۰۰ سال قبل دوره خشکتر و سردتر و خشن‌تر شکل گرفته و سپس حدود ۱۳۰۰۰ سال قبل به شکل ناگهانی به پایان رسید و آب‌وهوای معتدل زمان ما ظهور کرد.

همراستا با داده‌های سومری و کتاب مقدس، ما متوجه می‌شویم که دوران سخت «نفرین شدن زمین» در دوره Lamech پدر نوح آغاز شده است. پدرش امیدوار بود که تولد نوح (مهلت) مهر پایانی باشد بر دوران سختی که البته به شیوه غیرمنتظره‌ای با ظهور یک طوفان فاجعه‌بار به پایان رسیده است.

بسیاری از محققان بر این باور هستند که ده شیخ کتاب مقدس پیش از طوفان (آدم تا نوح) به نحوی مشابه و موازی ده حکمران فهرست پادشاهی سومریان پیش از طوفان هستند. این لیست - ده شیخ کتاب مقدس - با عناوین یزدانی DIN.GIR یا EN فهرست سومری انطباقی ندارد تا دو تای



آخر از ده تا که به Ziusudra/Utnapishtim و پدرش Ubar-Tutu چون انسان پرداخته شده است. دو تای آخر فهرست کتاب مقدس هم نوح و پدرش Lamech هستند. آخرین عصر یخبندان از ۷۵۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ سال پیش ۶۲۰۰۰ سال طول کشیده، زمانی که دوران سختی و گرفتاری شروع شده وقتی بوده که Ziusudra/Utnapishtim قبلاً حکمران شده بود. عدد ۶۲۰۰۰ کاملاً با ۶۴۸۰۰ جور در می آید.

علاوه بر این شرایط سخت طبق آنچه در حماسه آترا هسیس آمده هفت شار یا ۲۵۲۰۰ سال طول کشیده است. دانشمندان شواهدی از یک دوره بسیار سخت از حدود ۳۸۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ سال پیش را کشف کرده اند که دورانی ۲۵۰۰۰ ساله را در بر می گیرد. بار دیگر شواهد میان رودانی و یافته های دانشمندان امروزی یکدیگر را تایید می کنند. بنابراین تلاش ما برای رمزگشایی از معمای طوفان روی تغییرات آب و هوای زمین تمرکز شده، بخصوص اینکه پایان ناگهانی عصر یخبندان حدود ۱۳۰۰۰ سال پیش بوده است.

چه چیزی باعث شده که چنین تغییرات آب و هوایی در سطح کلان رخ بدهد؟

در میان بسیاری از نظریاتی که توسط دانشمندان مطرح شده، ما مشتاق نظریه ای شده ایم که توسط دکتر جان تی هولین از دانشگاه Maine مطرح شده است. او استدلال کرده که صفحه یخی قطب جنوب شکسته و شل شده و لغزیده و در دریا فرو رفته و باعث بوجود آمدن یک موج ناگهانی و عظیم جزر و مدی شده است. این فرضیه - پذیرفته شده توسط دیگران و به تفصیل شرح داده شده - بر این نظر هست که صفحه یخی ضخیم تر و ضخیم تر شده و نه فقط گرمای بیشتر زمین زیر صفحه یخی به دام افتاده، بلکه با فشار و اصطکاک لایه ای از برف و یخ لغزنده زیر آن شکل گرفته است. بعنوان یک روان کننده بین صفحه ضخیم یخ در بالا و زمین سفت در پایین این لایه، برف آب دیر یا زود باعث می شده صفحه یخ وارد اقیانوس شود.

هولین محاسبه کرده که اگر فقط نیمی از لایه های یخ موجود در قطب جنوب که به طور متوسط بیش از یک مایل ضخامت دارند در آبهای جنوبی بلغزند موج عظیم جزر و مدی که در پی آن به وجود می آید سطح تمامی دریاها را تا حدود شصت پا بالا خواهد برد و تمامی شهرهای ساحلی و زمین های پست به زیر آب خواهند رفت.

در سال ۱۹۶۴ آی تی ویلسون از دانشگاه ویکتوریا در نیوزلند این نظریه را ارایه نمود که عصر یخبندان به شکل ناگهانی نه فقط در قطب جنوب که در قطب شمال هم دچار پس روی شده است. به نظر ما متون و داده های متفاوت با این نتیجه گیری ما جور در می آیند که سیل نتیجه لغزش چنین صفحات یخی عظیمی در آبهای قطب جنوب بوده است. بلیونها تن یخ وارد آب شده و باعث توقف ناگهانی آخرین عصر یخبندان شده است.

یک واقعه ناگهانی باعث پدید آمدن یک موج جزر و مدی عظیم شده که در آبهای قطب جنوب شکل گرفته و به سمت شمال و اقیانوس اطلس رفته و وارد اقیانوس آرام و اقیانوس هند شده است. تغییر ناگهانی درجه حرارت احتمالاً موجب به وجود آمدن طوفانهای شدید و باران سیل آسا شده است. این خود موجب طغیان سریع آب و سیل و پیش از آن تشکیل ابرهای تیره و سیاه شدن آسمان و آوار آب شده است.

دقیقاً در متون باستانی چنین پدیده‌ای شرح داده شده است.

طبق دستور انکی، آترا هسیس همه را به کشتی فرستاده، در حالیکه خود بیرون از کشتی منتظر علامت بوده تا بعد آن کشتی را تخته کوب کند، یعنی دریچه ورودی را ببندد و راهی سفر دریایی شود. متن باستانی به ما می گوید که آترا هسیس دستور داشت که بیرون از کشتی منتظر باشد.

«او با اینکه بیرون بود نه می توانست بنشیند و نه قوز کند... قلبش شکسته بود. او حالش به هم خورد و زردآب بالا آورد».

اما سپس:

ماه ناپدید شد

علائم تغییر آب و هوا ظاهر شدند

باران در ابرها غرید

بادها وحشی شدند

طوفان آغاز شد

و گویی که می خواهد نبردی را بر انسانها تحمیل کند

کسی کسی را نمیدید

آنها متوجه تخریب نمی شدند

سیل چون یک گاو نر نعره می کشید

باد چون یک الاغ وحشی شیهه می کشید

تاریکی مترکم شده بود

خورشید را نمی شد دید

حماسه گیلگمش سمتی را که طوفان آمده مشخص می کند:

از جنوب آمد. ابرها، بادها و باران و پیش از آن تاریکی فرار سیده بود.

موج جزر و مدی اولین جایی که درید «پایگاه نر گال» در جهان پایین بود:

با طلوع سپیده دم

ابرسیاهی از افق پدیدار شد

درونش خدای طوفان می‌غرید  
هرچه روشنایی بود به سیاهی تبدیل شد...  
ظرف یک روز طوفان جنوبی وزید  
و سیل به سرعت سرازیر شد  
و کوهها در آب غرق شدند  
شش روز و شش شب باد وزید  
طوفان جنوب زمین را روید  
و با فرا رسیدن روز هفتم  
سیل ناشی از طوفان جنوب فروکش کرد

اشاره به «طوفان جنوب» و «باد جنوب» به وضوح مسیری را نشان می‌دهد که سیل از آن مسیر وارد شده است. ابرها و بادهای منادی طوفان از فراز تپه‌ها و جلگه‌ها گذشته و به میان رودان رسیده‌اند. در واقع طوفان و آوار آب از قطب جنوب سرچشمه گرفته و از طریق اقیانوس هند، بعد از به زیر کشیدن تپه‌های عربستان و سپس دجله و فرات، به میان رودان رسیده و آب همه جا را فرا گرفته است. همچنین حماسه گیلگمش ما را مطلع می‌کند که مردم و سرزمین‌هایشان با شکسته شدن آب‌بندها و سدها در آب فرو رفته‌اند: نواحی ساحلی غرق و رویده شده‌اند. نسخه کتاب مقدسی داستان طوفان می‌گوید که «در آن روز چشمه‌های لجه عظیم جوشیدن گرفت و آب‌بندهای آسمان گشوده گشت». ابتدا آبهای «لجه عظیم» (نامی که برای توصیف دورترین مکان جنوب، دریای یخ زده قطب جنوب به کار برده شده) بستر یخی‌اش شکسته شده، آن هم زمانی که باران از آسمان جاری شده است. این نتیجه‌گیری ما را تایید می‌کند که وقتی سیل فروکش کرده، در جهت معکوس دوباره تکرار شده است.

ابتدا «لجه عظیم جوشیدن گرفته»<sup>۴۳</sup>

سپس «آب‌بندهای آسمان» گشوده شده.

بعد از اولین موج جزر و مدی عظیم هنوز آبهایش در قالب موج‌های غول‌آسا «در رفت و آمد» بوده‌اند. سپس آنها «عقب‌نشینی» کرده‌اند و بعد از ۱۵۰ روز «کمتر شده و از حجمشان کاسته شده». وقتی که کشتی بین قله‌های آرات به گل نشست، بهمین آب که از دریای جنوب آمده بود به دریای جنوب بازگشته است. نفیلیم چگونه توانسته زمانی را که طوفان قرار بوده از قطب جنوب شروع شود پیش‌بینی کند؟

آنچنان که می‌دانیم متون میان‌رودانی که به طوفان و تغییرات آب و هوایی پرداخته‌اند از هفت

۴۳. در قرآن این جوشیدن را در عبارت تنوره کشیدن می‌توان پیدا کرد. هود ۱۱/۴۰ و مومنون ۲۲/۲۷

«گذر» سخن گفته‌اند. بدون شک منظورشان گذر دوره‌ای دوازدهمین سیاره از مجاورت زمین بوده است. می‌دانیم که حتی ماه قمر کوچک زمین به اندازه کافی کشش گرانشی ایجاد می‌کند که باعث جزر و مد شود. هم متون میان‌رودانی و هم کتاب مقدس توصیف می‌کنند که چگونه وقتی رب سماوی از کنار زمین گذشته زمین دچار تکان شده است.

آیا نفیلم تغییرات آب و هوایی و ناپایداری صفحات یخی قطب جنوب را رصد می‌کرد و متوجه شده که گذر هفتم سیاره دوازدهم موجب فاجعه‌ای قریب‌الوقوع خواهد شد؟  
متون کهن نشان می‌دهند که چنین بوده است.

استثنایی‌ترین آنها متنی است سی خطی و بسیار ریز که روی هر دو سوی لوحی کمتر از یک اینچ طول حک شده است. این لوح در آشور کشف شده، اما کثرت لغات سومری در یک متن آکدی، در مورد منشاء سومری آن شکی باقی نمی‌گذارد. دکتر Erich Ebeling به این نتیجه رسیده که این متن سرود مذهبی بوده که در سرای مرگ خوانده می‌شده و او در کتابش (مرگ و زندگی) به این نتیجه رسیده که این متن در باره مرگ و رستاخیز در میان‌رودان باستان است. اگر چه در بررسی دقیق‌تر متوجه می‌شویم که این متن «نامهای» خدای سماوی دوازدهمین سیاره را بیان می‌کند. شرح و تفصیل القاب مختلف حین عبور سیاره از جایی که با تیامات جنگیده و عبوری که باعث طوفان شده است. متن با این توضیح آغاز می‌شود که سیاره با تمام وزن و اندازه‌اش به گرد خورشید می‌گردد. طوفان «سلاح» این سیاره بود.

سلاح‌اش طوفان است

سلاح خدا، مرگ را برای نابکاران به ارمغان می‌آورد

متعالی‌ترین، متعالی‌ترین

تدهین شده...

چون خورشید از سرزمینشان می‌گذرد

چون خورشید، خدایش، ترسناک است.

نخست نام سیاره گفته می‌شود که متاسفانه ناخوانا است. متن به توصیف گذار از نزدیکی مشتری

و حرکت به سوی محل نبرد با تیامات می‌پردازد.

نام نخست...

او که دو سر حلقه مدور را با چکش محکم می‌کند

او که اشغالگر را به دو نیم کرده و خرد نموده

ربی که در زمان Akiti

در محل نبرد با تیامات غنوده...

... که حاوی بذر پسران بابل است  
 که سیاره مشتری نمی تواند باعث انحرافش شود  
 که درخشش ایجادش خواهد کرد  
 با نزدیک تر شدن، دوازدهمین سیاره SHILIG نامیده می شود. LU.DIG (رهبر قدرتمند سیارات  
 خجسته) اکنون به مریخ نزدیک تر شده است. با درخشش خدا / سیاره آنو، خدا / سیاره Lahmu جامه  
 به تن کرده. سپس طوفان بر زمین رها شده است.

به نام خدایی که از ماه دوم تا ماه Addar  
 آبهارا احضار کرده

جزئیات متن از دو نام قابل توجه در داده های تقویمی خبر می دهند. دوازدهمین سیاره از  
 کنار مشتری گذشته و در زمان Akiti به زمین نزدیک شده است. Akiti شروع سال نو میان رودانی  
 است. در ماه دوم به زمین نزدیک تر شده است. از ماه دوم تا ماه Addar (ماه دوازدهم) طوفان بر زمین  
 رها شده است. این هماهنگی کاملی دارد با گزارش کتاب مقدس که می گوید: «چشمه های لجه  
 عظیم جوشیدن گرفت» در هفدهمین روز ماه دوم، کشتی در ماه هفتم بر آرات به گل نشست. بقیه  
 خشکی ها در ماه دهم مشاهده شدند. طوفان تا ماه دوازدهم ادامه داشت و در اولین روز ماه نخست  
 سال جدید بود که نوح دریچه کشتی را گشود.

در انتقال به مرحله دوم طوفان، وقتی آبها شروع به فروکش می کنند متن از سیاره  
 SHUL.PA.KUNE نام می برد.

فرمان تحت نظارت پروردگار

کسی که آبها را با هم جمع کرده

کی که باعث فوران آبها شده

نیکوکار و پاک کننده شرارتها

... کسی که در کوههای دوقلو Arrested ...

... ماهی، رود، رود. طوفان فروکش کرد

در کوهستان، روی یک درخت پرنده ای نشسته

روزی که ... گفت ...

با وجود ناخوانا بودن برخی خطوط آسیب دیده، موازی با کتاب مقدس و دیگر داستانهای طوفانی  
 میان رودانی قابل فهم است که:

سیل متوقف شده و کشتی روی یکی از قله های دوقلوی کوهستانی به گل نشسته است. دوباره  
 رودها از قله های کوهها سرازیر شده و آبها به اقیانوس برگشته اند. ماهی دیده شده و پرنده ای از کشتی

فرستاده شده است. این گنه آزمون (مجازات به خاطر گناه) به پایان رسیده است. سیاره دوازدهم از نقطه تقاطع گذشته و به زمین نزدیک شده و به همراه قمرهایش به دیگر سو رفته است.

وقتی خردمند مجبور است که برای طوفان اعلام خطر کند!

این خدا نیبیرو است ...

این قهرمان است. سیاره‌ای با چهار سر

خدایی که سلاحش طوفان سیل آسا است

باید که باز گردد

به جایی که در آن غنوده بوده. او در حضيض خویش

متن تاکید می‌کند که سیاره طی عقب‌نشینی و بازگشت در ماه ششم سال یعنی ماه Ululu دوباره از کنار زحل می‌گذرد. عهد عتیق مکرراً اشاره به زمانی دارد که رب باعث شده که زمین با آبهای عمیق پوشیده شود. مزامیر ۲۹ از آواز و بازگشت خدا و آبهای عمیق سخن می‌گوید:

نزد خداوند، شما پسران خدایان

جلال و جبروت را واگذار کرده

به زورمندی قدرتش اعتراف خواهید کرد

ندای خدا بر آبها است

خدا جلال و جبروت است

رب تندر بر آبهای بزرگ می‌فرستد

ندای رب قدرت است

ندای رب شکوهمند است

ندای رب درختان سدر را در هم می‌شکنند ...

او باعث می‌شود که کوه لبنان چون یک گوساله برقصد

کوه Sirion چون گاو نر جوانی جست و خیز کند

ندای رب شعله‌های آتش را می‌شکافد

ندای رب صحرا را به لرزه در می‌آورد ...

رب به طوفان می‌گوید: باز گرد!

رب چون شاه تا ابد بر اورنگ قدرت تکیه می‌زند

در مزامیر ۷۷ در مدخل «با صدای بلند به درگاه خدا گریستن» از پیدا و پنهان شدن خدا در دوران

کهن یاد شده:

من دوران کهن، سالهای Olam را محاسبه کرده‌ام ...

باشد که کردار رب را به یاد آورم  
 به یاد آورم شگفتی‌های عهد عتیق را  
 البته تو خداوند تعیین کننده‌ای  
 هیچ خدایی به عظمت رب نیست  
 ای خدا آبها تو را دید و لرزید  
 اخگرهای تو تقسیم شده به هر طرف روان شدند  
 صدای تندر تو غلتان و خیزان بود  
 نورها جهان را روشن می کرد  
 زمین آشفته و لرزان بود  
 در آبها لبریز بود  
 در اعماق آبها رد تو بود  
 و رد پاهایت گم شده و ناشناخته  
 مزامیر ۱۰۴ اعمال خدای سماوی را ستایش می کند  
 زمان را به یاد می آورد که اقیانوس‌ها و اقلیم‌ها را در نور دیده و عزم بازگشت نموده‌اند:  
 تو با استواری برای همیشه و تا ابد زمین را ثابت و بی حرکت نمودی  
 اقیانوس‌ها را جامه پوشانده مستور نمودی  
 آبها به بالای کوهها رسید  
 با توبیخ تو آبها گریختند  
 با آواز تندر، آنها به سویی گریختند  
 آبهایی که به فراز کوهها رسیده بودند  
 فروکش کرده به دره‌ها بازگشتند  
 به جایی برگشتند که تو برای آنها بنا نموده بودی  
 حدی برای آنها قرار داده‌ای که از آن نگذرنند و برنگردند تا زمین را بپوشانند  
 آموس نبی حتی از این هم صریح‌تر سخن می گوید:  
 آرزوی روز خدا برای شما اندوهبار خواهد بود  
 روز خدا تاریکی است نه روشنایی ...  
 روز چون شب خواهد شد  
 آبهای دریا به پیش فراخواند شدند و آنها بر چهره زمین جاری شدند.  
 بنابراین وقایعی در «روزهای کهن» رخ داده است. «روز خدا روز طوفان بوده».



ما پیش از این نشان داده‌ایم که فرود نفیلیم بر زمین و نخستین حکمرانی‌ها بر نخستین شهرها با اعصار دایره البروجی مرتبط بوده و صفات دایره البروجی گوناگون به خدایان نسبت داده شده است. ما حال می‌دانیم که متن کشف شده توسط Ebeling ثابت می‌کند که داده‌های تقویمی نه فقط به انسان که به نفیلیم هم تعلق داشتند. طبق اطلاعات ما طوفان در صورت فلکی شیر رخ داده:

والا ترین، والا ترین، تدهین شده

ربی که تاج درخشانش بسیار ترسناک است

سیاره والا ترین، مسندی که او تعیین کرده

رو به مدار محدود و منحصر سیاره قرمز (مریخ) است.

هر روز در شیر سوزان است او

نورش، روشنایی پادشاهی‌هایش بر سرزمینها حاکم شده.

حال ما می‌توانیم یک جمله معماگونه در تشریفات مربوط به سال جدید را درک کنیم آنجا که گفته شده:

«صورت فلکی شیر که معیار آبهای عمیق است»

اگر چه امروزه منجمان به یقین برایشان محرز نشده که سومریان سرآغاز خانه‌های دایره البروجی‌شان از کجا بوده است.

جدول زمانی زیر برای اعصار به دقت در نظر گرفته شده:

۶۰ پیش از میلاد تا ۲۱۰۰ میلادی عصر ماهی

۲۲۲۰ پیش از میلاد تا ۶۰ پیش از میلاد عصر قوچ

۴۳۸۰ پیش از میلاد تا ۲۲۲۰ پیش از میلاد عصر ثور (گاو)

۶۵۴۰ پیش از میلاد تا ۴۳۸۰ پیش از میلاد عصر جوزا

۸۷۰۰ پیش از میلاد تا ۶۵۴۰ پیش از میلاد عصر خرچنگ

۱۰۸۶۰ پیش از میلاد تا ۸۷۰۰ پیش از میلاد عصر شیر

اگر طوفان در عصر شیر یا زمانی بین ۱۰۸۶ پیش از میلاد و ۸۷۰۰ پیش از میلاد رخ داده باشد، بنابراین تاریخ طوفان به خوبی در جدول زمانی ما قرار می‌گیرد:

طبق نظر دانشمندان، آخرین عصر یخبندان در نیمکره جنوبی حدود دوازده تا سیزده هزار سال پیش ناگهان به پایان رسیده و در نیمکره شمالی یک تا دو هزار سال قبل. پدیده حرکت تقدیمی دایره البروجی حتی به شکل جامع‌تری نتیجه‌گیری ما را تایید می‌کند. ما قبل‌تر به این نتیجه رسیده بودیم که نفیلیم ۴۳۲۰۰۰ سال (۱۲۰ شار) قبل از طوفان در عصر ماهی بر زمین فرود آمده است.

بر اساس چرخه تقدیمی، ۴۳۲۰۰۰ سال شانزده چرخه کامل یا سال بزرگ را شامل می‌شود و بیش

از نیمی از کل دیگر سال بزرگ در «عصر» دایره البروجی شیر قرار می گیرد.

حال ما می توانیم جدول زمانی کاملی برای وقایع احیاء کنیم که یافته های ما را در بر بگیرد:

سالهای پیش از واقعه  
۴۴۵۰۰۰ سال

نفیلیم به رهبری انکی از دوازدهمین سیاره وارد زمین شدند. آنها پایگاه زمینی اریدو را در جنوب میان رودان بنا نهادند.

۴۳۰،۰۰۰ سال

صفحات بزرگ یخی شروع به پس روی کردند و شرق نزدیک از شرایط آب و هوایی مطلوبی برخوردار شد.

۴۱۵۰۰۰ سال

انکی به بخش درونی تر میان رودان رفت و لارسا را بنا نهاد

۴۰۰،۰۰۰ سال

دوره بزرگ میان یخبندانی در سطح جهانی گسترش پیدا کرد. انلیل وارد زمین شد و مرکز کنترل ماموریت در نیپور را تأسیس کرد. انکی مسیرهای سفر دریایی به سوی جنوب آفریقا را مشخص کرد و عملیات معدن کاوی برای استخراج طلا را سازمان دهی نمود.

۳۶۰۰۰ سال

نفیلیم برای ذوب و تصفیه فلزات، مرکز فلزگری Bad-Tibira را تأسیس کرد. سیپار هم بعنوان پایگاه فضایی ساخته شد و شهرهای دیگری هم بنا شدند.

۳۰۰،۰۰۰ سال

شورش آنوناکی. انسان برده توسط انکی و نین هارساگ به وجود آمد.

۲۵۰،۰۰۰ سال

انسان هوشمند ابتدایی تولید مثل کرد و تکثیر شد و در سایر اقلیمها پخش شد.

۲۰۰،۰۰۰ سال

طی دوره نوین پس رفت یخ زندگی روی زمین دوباره احیاء شده

۱۰۰،۰۰۰ سال

با گرم شدن دوباره آب و هوا، پسران خدایان دختران زمینی را به زنی گرفتند.

۷۷۰۰۰ سال

Ubartutu/Lamech انسانی از تبار یزدانی مسئولیت حکمرانی در Shuruppak تحت سروری نین هارساگ را به عهده گرفت.

۷۵۰۰۰ سال

«نفرین زمین» عصر یخبندان جدیدی شروع می‌شود. کاهش گونه‌های بشری که روی زمین پرسه می‌زدند.

۴۹۰۰۰ سال

حکمرانی Ziusudra (نوح) خدمتکار با وفای انکی آغاز می‌شود.

۳۸۰۰۰ سال

دوره بحران شدید آب‌وهوایی «هفت گذر» با تلفات زیاد بشریت آغاز می‌شود. انسان نئاندرتال اروپایی ناپدید می‌شود. تنها انسان کرومگنون (مستقر در شرق نزدیک) نجات می‌یابد. انلیل سرخورده از انسانها در پی نابودی آنها بر می‌آید.

۱۳۰۰۰ سال

نفیلم از وقوع موج جزر و مدی قریب‌الوقوع آگاه می‌شود. خدایان با نزدیک شدن دوازدهمین سیاره عهدی می‌بندند که منجر به هلاک بشریت می‌شود. طوفان زمین را جارو می‌کند و به شکل ناگهانی به عصر یخبندان پایان می‌دهد.

## فصل پانزدهم

# پادشاهی بر زمین

طوفان نه فقط برای بشریت که برای خدایان / نفیلیم هم تجربه دلخراشی بود. در فهرست پادشاهی سومریان آمده که «طوفان همه چیز را جارو کرد» و تمام تلاشهای ۱۲۰ شماره را در یک شب نابود نمود. معادن جنوب آفریقا، شهرهای میان‌رودان، مرکز کنترل در نیپور، پایگاه فضایی در سیپار، همه زیر گل و لای مدفون شدند. نفیلیم در سفینه‌شان بر فراز زمین ویران شده در هوا معلق بودند و بیصبرانه منتظر فروکش کردن آبها، تا باز هم بتوانند بر زمین سفت گام بردارند. وقتی که شهرها و تسهیلات و حتی نیروی کارشان - انسان - کاملاً نابود شده، آنها چگونه می‌توانستند بعد از این بر زمین زنده بمانند؟

وقتی جماعت ترسیده و گرسنه و بی‌رمق نفیلیم در نهایت روی قله‌های «کوه رستگاری» فرود آمدند و فهمیدند که انسان و حیوانات بطور کلی نابود نشده‌اند خیالشان راحت شد. حتی انلیل در ابتدا عصبانی از اینکه تیرش به سنگ خورده هم زود نظرش عوض شد.

تصمیم خدایان کار عاقلانه‌ای بود. پس در مواجهه با شرایط وخیمشان نفیلیم شرم و حیای خود را در باره انسان کنار گذاشتند و برده‌هایشان را جمع کردند و در انتقال دانش مربوط به کشاورزی و دامداری به انسان درنگ نمودند. بدون شک بقاء در چنان شرایطی به شتاب در به کارگیری دانش کشاورزی و اهلی کردن حیوانات نیاز داشته که می‌توانسته باعث توسعه کار نفیلیم و سرعت تولید مثل بشریت شود. بنابراین نفیلیم از دانش علمی پیشرفته‌اش برای این کار استفاده کرده است.

هدیه‌ای که خدا به نوح و نوادگانش بعنوان بخشی از عهد پس از طوفانی بین خدا و انسان داده در پیدایش به شکل «بذرافشانی و درو» توصیف شده است.

مادام که زمین خواهد پایید

بذرافشانی و درو

سرما و گرما

تابستان و زمستان

روز و شب

دیگر باز نخواهد ایستاد

با انتقال دانش کشاورزی «نوح نخستین کشاورز شد».

«نوح کشاورز، تاکستانی را غرس نمود».

او نخستین کشاورز پس از طوفانی شد که آگاهانه وظیفه دشوار کاشت را بر عهده گرفت. در متون سومری هم گفته شده که خدایان به بشریت کشاورزی و اهلی کردن حیوانات را آموختند. در جستجوی سرآغاز کشاورزی دانشمندان امروزی متوجه شده‌اند که کشاورزی نخستین بار در شرق نزدیک پدید آمده، اما نه در دره‌ها و دشت‌های حاصلخیز و به راحتی آماده کشت و زرع، بلکه در یک نیم‌دایره در کوهپایه‌ها و نواحی کم ارتفاع شروع شده است. چرا کشاورزان دشت‌ها را رها کرده و بذرافشانی و درو را به نواحی کوهستانی بسیار دشوار محدود کرده‌اند؟

تنها پاسخ محتمل این است که نواحی کم ارتفاع هنگام آغاز کشاورزی غیرقابل سکونت بوده است. ۱۳۰۰۰ سال پیش پس از طوفان، نواحی کم ارتفاع و دشت‌ها هنوز به اندازه کافی خشک نبوده‌اند که قابل استفاده باشند.

هزاره‌ای گذشت تا دره‌ها و جلگه‌ها به آن اندازه خشک شوند تا مردم از کوههای اطراف میان‌رودان پایین بیایند و در نواحی پست‌تر ساکن شوند. به همین دلیل است که کتاب پیدایش به ما می‌گوید که:

چند نسل پس از طوفان، مردم «از شرق» - از نواحی کوهستانی شرق میان‌رودان - وارد شده و «دشتی را در سرزمین Shin'ar / Sumer پیدا کرده و در آنجا اقامت گزیدند. متون سومری می‌گویند که انلیل در ابتدا غلات را در «نواحی تپه‌ای» پاشیده - در کوهها نه جلگه‌ها - و که او برای اجتناب از آبهای طوفان بوده که کشت و زرع را در نواحی کوهستانی انجام داده است.

«او کوهها را با یک در مسدود و ممنوع کرده».

نام این سرزمین کوهستانی واقع در شرق E.LAM بوده، به معنی جایی که پوشش گیاهی در حال روییدن است. بعدها دو دستیار انلیل، خدایان Ninazu و Ninmada کشت و زرع برای غلات را به سرزمین پست‌تر گسترش داده‌اند تا که در نهایت:

«سومر سرزمینی که از غلات در آن خبری نبود سرشار از غلات شد».

دانشمندان حال ثابت کرده‌اند که کشاورزی با اهلی کردن نوعی گندم سرخ بعنوان منبع محصول گندم و جو آغاز شده، ولی قادر به توضیح نیستند که چگونه غلات ابتدایی تر (شبهه آنهایی که در غار Shanidar پیدا شده) مثل این دانه‌های گندم در حد بسیار تخصصی اهلی شده‌اند. برای دستیابی به

یک چنین گونه‌ای حتی در حد ناخالصی متوسط باید هزاران نسل از انتخاب ژنتیکی سپری می‌شده است. هنوز دوره، زمان یا مکانی که چنین فرایند طولانی و تدریجی در آن رخ داده باشد در هیچ کجای زمین پیدا نشده است. هنوز برای چنین رشد معجزه‌آسای ژنتیکی توضیحی وجود ندارد مگر اینکه این فرایند را نه حاصل انتخاب طبیعی، که حاصل انتخاب غیرطبیعی (دستکاری عمدی و هدفمند) بدانیم. قضیه در مورد Spelt<sup>۴۴</sup> حتی اسرارآمیزتر است. این محصول «ترکیب غیرعادی از ژن بوتانیک<sup>۴۵</sup> است». نه نمونه‌ای از یک منبع ژنتیکی است نه جهشی از یک منبع. مشخصاً ترکیب ژنهای چند گیاه است. تصور اینکه انسان ظرف چند هزار سال خوی حیوانات را تغییر داده و اهلی کرده باشد هم سوال برانگیز است، چه برسد به اینکه بخواهد ژن گیاهان را دستکاری کند.

دانشمندان امروزی پاسخی برای این معما ندارند که چرا منحنی کوهستانی در شرق نزدیک باستان منبع مداومی از گونه‌های جدید از غلات، حبوبات، گیاهان، درختان، میوه‌ها و سبزیجات و حیوانات اهلی بوده است. پاسخ نزد سومریان است. دانه‌ها به گفته آنها هدیه به زمین از طرف آنو از زیستگاه سماوی‌اش بوده است. گندم، جو، شاهدانه از دوازدهمین سیاره به زمین آورده شدند. کشاورزی توسط انلیل و اهلی کردن حیوانات توسط انکی به بشر هدیه داده شدند.

به نظر می‌رسد که پس زمینه سه مرحله از تمدن بعد طوفانی انسان این مراحل قرار دارد: کشاورزی حدود ۱۱۰۰۰ پیش از میلاد، کشت و زرع در دوره نوسنگی حدود ۷۵۰۰ پیش از میلاد و ظهور ناگهانی تمدن در فاصله زمانی ۳۸۰۰ پیش از میلاد تا ۳۶۰۰ پیش از میلاد. همه اینها به ورود دوره‌ای دوازدهمین سیاره و نزدیک شدنش به زمین بستگی داشته است.

ظاهراً نفیلم طی دوره‌های مشخصی دانش را به انسان منتقل کرده است. این فاصله‌های زمانی با بازگشت ادواری دوازدهمین سیاره به نزدیکی زمین مطابقت دارند. یک جور بازرسی منطقه‌ای، نوعی مشاوره رو در رو که امکانش فقط طی «روزنگاهی» فراهم می‌شده که طی آن فرود و صعود بین زمین و دوازدهمین سیاره امکان‌پذیر می‌شده است. بین خدایانی که از قبل بر زمین بودند و به زمین رفته بودند و کسانی که می‌خواستند جایگزین شوند.

«حماسه اتانا» به مذاکرات روزهای پس از طوفان نگاه اجمالی فراهم نموده و گفته:

آنوناکی بزرگ که سرنوشت را مقدر می‌کند

در خصوص زمین رایزنی نمود

آنها چهار منطقه را مشخص کردند

که اقامتگاه شود و عملیات نظارت بر زمین در آنجا انجام شود

<sup>۴۴</sup> جُلَبان یا اسپلت (گندم اسپلت) یک پلی‌پلوئید از گونه گندم است. این گندم حدود ۵۰۰۰ پیش از میلاد کشت می‌شده. اسپلت جزو مهمی در اروپا از عصر برنز تا قرون وسطی بوده است. در حال حاضر نیز به عنوان یک محصول باقی‌مانده در اروپای مرکزی و شمال اسپانیا به عنوان غذای سالم استفاده می‌شود. اسپلت گاهی اوقات به عنوان زیرگونه گونه‌ای نزدیکی به نام مکسیبیک شناخته می‌شود. در متون قدیمی تر فارسی، از این گیاه به اسم «حنطه» و «جلبان» یاد شده است. م.

<sup>۴۵</sup> بوتانیک: ژن‌های گیاهان مهندسی ژنتیک شده. م.

جایی که برای انسان بسیار ارجمند باشد

به ما گفته شده که نفیلیم به این نتیجه رسیده که به میانجی میان خود و توده انسانها نیاز دارد. خدایان - elu در اکدی - به معنی ارجمندان؛ تصمیم گرفتند که بین خود بعنوان اربابها و بشریت واسطه‌هایی ایجاد کنند. آنها «پادشاهی» را بر زمین تأسیس کردند:

انتصاب یک فرمانروای انسانی که بتواند خدمات انسانی به خدایان را تضمین کرده و کانالی باشد برای تعالیم و قوانین خدایان برای انسان. متنی در این رابطه با توصیف وضعیت قبل از اینکه دیهیم یا تاجی بر سر انسان بوده باشد یا سلطنتی به ارث رسیده باشد می‌گوید که تمام این نمادهای پادشاهی بعلاوه عصای چوپانی نماد عدالت و نیکوکاری بعد از تصمیم خدایان در پیشگاه آنو در ملکوت قرار داده شد تا هر طوری که او صلاح می‌داند «پادشاهی از ملکوت به زمین» نازل شود.

هم تمدن سومری و هم اکدی گفته‌اند که نفیلیم «فرمانروایی را بر زمین برقرار کرده‌اند و که بشریت نخست شهرهای قبل از طوفان را دقیقاً در مکان اصلی‌شان طبق نقشه بازسازی کرده: «بگذارید آجرهای شهرها را بر مکانهای اختصاص داده شده بگذاریم. بگذارید همه آجرها بر مکانهای مقدس جای بگیرند. سپس اریدو اولین شهری بود که بازسازی شد. سپس نفیلیم به مردم برای برنامه‌ریزی و ساخت اولین شهر سلطنتی کمک کرده و آن را برکت دادند.»

«باشد که شهر جای مناسبی شود برای استراحت و آرامش انسانها. باشد که شاه چوپان شود.»

طبق متون سومری نخستین شهر سلطنتی انسان کیش نام دارد.

«وقتی پادشاهی بار دیگر از ملکوت نازل شد پادشاهی در کیش برقرار شد.»

متأسفانه فهرست پادشاهی سومریان درست جایی که نام نخستین شاه انسان نوشته شده صدمه دیده است. اگر چه ما می‌دانیم که انسان، تباری با سابقه طولانی را با تغییر پایتخت سلطنتی از Kish به Uruk ، Ur ، Awan ، Hamazi ، Aksak ، Akkad و بیشتر پایتختهای جدید آغاز و تجربه کرد (این تبار همان تبار پادشاهی است. م)

«لوح ملتهای» کتاب مقدس همچون فهرست Nimrud - شیخ شاه پادشاهان در Uruk ، Akkad ، Assyria و Babylon - سرآغاز را از کیش در نظر گرفته است. این گواهی است برگسترش بشریت، سرزمینها و پادشاهی‌هایش و در نتیجه تقسیم بشریت در سه شعبه پس از طوفان.

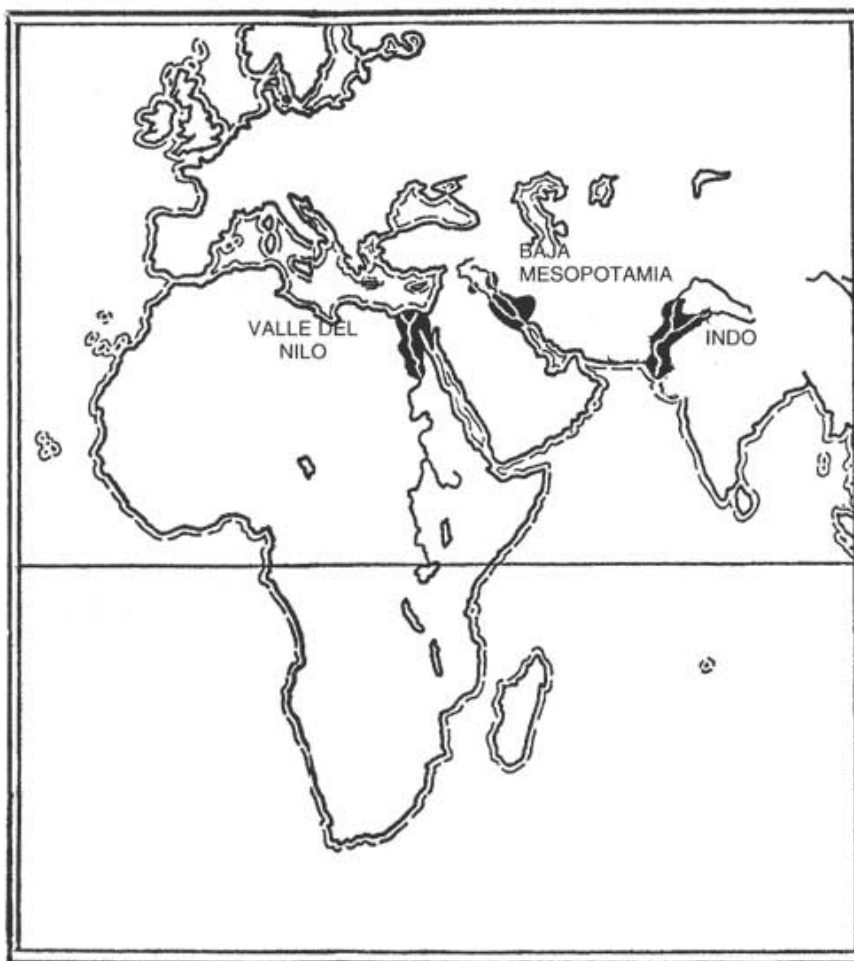
در کتاب مقدس بشریت پس از طوفان از سه پسر نوح سرچشمه و نام گرفته عبارتند از قوم و سرزمین Shem که در میان رودان و سرزمینهای شرق نزدیک ساکن شده‌اند و Ham که در آفریقا و بخشهایی از عربستان ساکن شده‌اند و Japheth ، هندو اروپایی‌هایی که در آسیای صغیر، ایران و هندوستان ساکن شده‌اند. این سه دسته پخش شده بی‌شک سه ناحیه‌ای هستند که با موافقت آنوناکی بزرگ مسکونی شده‌اند. رهبری هر کدام از این سه ناحیه به یکی از خدایان داده شده بود.



بی شک یکی از آنها خود سومر بوده، منطقه مردم سامی، جایی که اولین تمدن بزرگ بشری در آنجا شکوفا شده است. دو منطقه دیگر هم جاهایی هستند که تمدن در آنها نیز شکوفا شده است.

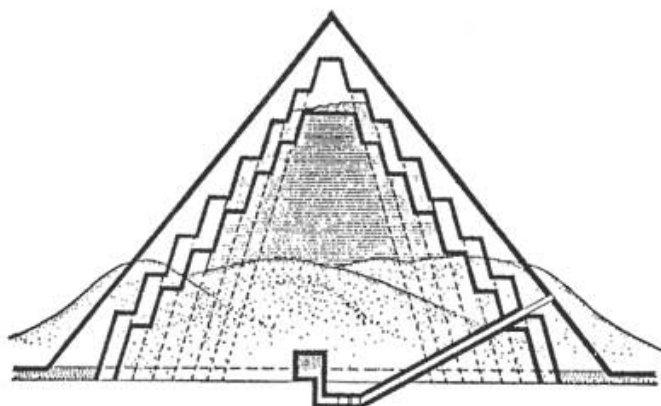
حدود ۳۲۰۰ سال بعد از شکوفایی تمدن سومر؛ ایالت، پادشاهی و تمدن در دره نیل شکل می گیرد و در زمان مقتضی به تمدن بزرگ مصر تبدیل می شود. کسی تا حدود پنجاه سال پیش در باره نخستین تمدن بزرگ هندواروپایی چیزی نمی دانست. اما حال کاملاً مشخص شده که یک تمدن پیشرفته با شهرهای بزرگ و کشاورزی توسعه یافته و تجارتي شکوفا در دوران باستان در دره ایندوس وجود داشته است.

محققان بر این باورند که این تمدن حدود هزار سال بعد از تمدن سومر آغاز شده است.



متون باستانی بعلاوه شواهد باستان شناسی، ارتباطات اقتصادی و فرهنگی نزدیک بین دو تمدن رود - دره‌ای و تمدن قدیمی تر سومر را تایید می کنند. علاوه بر این شواهد مستقیم و قرائن اغلب محققان را متقاعد کرده که تمدن‌های نیل و ایندوس مرتبط و در واقع فرزندان تمدن قدیمی تر میان رودان هستند.

باشکوه‌ترین بناهای مصر، اهرام، زیر پوسته سنگی شان شبیه به زیگوراتهای میان‌رودانی هستند و دلیل بر اینکه باور کنیم که معمار نابغه‌ای که اهرام بزرگ را طراحی کرده و ناظر ساخت و سازش بوده بعنوان یک خدا در سومر ستایش می‌شده است.



مصریان باستان سرزمینشان را «سرزمین فرازمند» می‌نامیدند و این یادآور دوران ماقبل تاریخی بوده که یک خدای بسیار بزرگ در دوران بسیار کهن «سرزمینشان را زیر گل و لای پیدا کرده» و کار بزرگ بازیابی و بازسازی را بر عهده گرفته است. در واقع به معنی بیرون آوردن مصر از زیر آبها. افسانه به خوبی گودی کم عمق رود نیل پس از طوفان را توصیف می‌کند.

می‌توان نشان داد که این خدای کهن کسی نبوده جز انکی سر مهندس نفیلیم. اگر چه هنوز اطلاعات ما درباره تمدن دره ایندوس اندک هست، اما می‌دانیم که آنها هم عدد دوازده را بعنوان یک عدد متعالی حرمت می‌گذاشتند. آنها خدایانشان را چون موجوداتی انسان‌نما به تصویر کشیده‌اند که دیهیم شاخ‌دار به سر می‌گذاشتند و که آنها نماد صلیب، نشان دوازدهمین سیاره را تقدیس می‌کردند.





اگر منشاء این دو تمدن سومر بوده چرا آنها زبان نوشتاری شان متفاوت است؟  
پاسخ علمی این است که زبانها متفاوت نیستند.

در اوایل ۱۸۵۲ کشیش چارلز فوستر در کتاب «یک زبان کهن» به خوبی اثبات کرد که تمامی زبانهای باستانی که تا به اینجا رمزگشایی شده‌اند، از جمله چینی باستان و زبانهای شرق دور، از یک منبع کهن مشتق شده‌اند و این منبع کهن طبق معمول سومری است. تصویر نگاره‌های مشابه نه فقط معانی متعدد مشابه دارند، که از یک جور انطباق منطقی برخوردارند و حتی مصوتهایشان هم شبیه هم هست که این دلالت بر یک منشاء مشترک دارد. این اواخر محققان نشان داده‌اند که کتیبه‌های بسیار کهن اولیه مصری، زبانی را به کار گرفته‌اند که از یک زبان از قبل توسعه یافته حکایت دارد. تنها جایی که یک زبان نوشتاری و از قبل توسعه یافته وجود داشته سومر بوده است. پس ما یک زبان نوشتاری مشترک داشته‌ایم که بنا به دلایلی سه زبان متفاوت از دل آن بیرون آمده:

میان رودانی، مصری و چینی و هندواروپایی

چنین تمایزی می‌تواند به مرور زمان بر اثر فاصله و جدایی جغرافیایی خود به خود رخ داده باشد. اگر چه متون سومری ادعا می‌کنند که این نتیجه تصمیم عمدی خدایان بوده و باز هم به نقش انلیل اشاره می‌شود. داستانهای سومری در این خصوص مشابه داستان شناخته شده کتاب مقدس تحت عنوان برج بابل (زیگورات) هستند. آنها در این اندیشه بودند که برای خود یک shem و برج پرتابی بسازند. بنابراین «خدا زبان زمینی‌ها را قاطی کرده» با توجه به بیرون کشیدن عمدی مصر از زیر آبهای گل‌آلود، شواهد زبانی و متون کتاب مقدسی و سومری از نتیجه‌گیری ما حمایت می‌کنند که دو تمدن اقماری بنا بر بخت و اقبال و شانس توسعه پیدا نکرده‌اند بلکه برعکس آنها با برنامه‌ریزی قبلی و تصمیم عمدی نفیلم بازسازی شده و توسعه پیدا کرده‌اند.

ظاهراً از ترس اتحاد نژاد بشر برای رسیدن به اهدافی و سطح تمدنی پیشرفته‌ای، نفیلم سیاست

امپریالیستی تفرقه بیانداز و حکومت کن را در پیش گرفته است. برای مدتی بشریت به سطحی از فرهنگ رسیده که حتی شامل تلاشهایی برای پرواز هم می شده است. پس از آن «هرچه قصد انجامش را داشتند برای آنها غیرممکن نبود». خود نفیلیم قومی رو به انقراض بودند؛ در هزاره سوم پیش از میلاد نوادگان انسانهایی که خون خدایان را در رگهایشان نداشتند از جمع خدایان قدیمی بیشتر شده بودند.

رقابت تلخ بین انلیل و انکی به پسران اصلی شان به ارث رسیده و کشمکش شدید برای حاکمیت پی آمد آن بوده است. حتی پسران انلیل - آنچنان که در فصلهای پیشین گفتیم - با خودشان هم می جنگیدند، شبیه همان کاری که پسران انکی هم می کردند. آنچنان که در تاریخ بشریت رخ داده و ثبت شده اربابها سعی کردند با تقسیم زمین بین وارثان خود صلح را در میان فرزندانشان حفظ کنند. دست کم در یک مورد یکی از پسرها Ishkur/Adad را عمداً انلیل به جای دوری فرستاده تا به خدای محلی در ناحیه ای کوهستانی تبدیل شود.

به مرور زمان خدایان اربابان شدند و هر یک سخت پاسدار قلمرو یا حرفه ای که بر آن استیلا داشتند. انسان شاهان واسطه ای شدند بین خدایان و بشریت در این حین رو به رشد و توسعه. شعار پادشاهانی که خدایان برای فتح سرزمینهای جدید و به انقیاد در آوردن آنها می فرستاد این بود که «به فرمان خدایم» رحمی در کار نخواهد بود.

متنی در پی متن دیگر معلوم می کند که واقعاً اوضاع چنین بوده است. خدایان قدرت مدیریت فراسرزمینی را از دست نداده بودند و این امور فراسرزمینی، خدایان را درگیر قلمروهای دیگر می کرد و خلاصه اینکه در مورد جنگ و صلح آنها حرف نهایی را می زدند.

با گسترش مردم، ایالتها، شهرها و دهکده ها، یافتن راهی برای یادآوری به مردمی که بتوانند اربابان خودشان را پیدا کنند ضروری شد. عهد عتیق مشکل مردم وفادار به خدایشان را بازتاب داده، کسانی که «به افتخار دیگر خدایان تن به روسپیگری نمی دهند». راه حل، ساختن مکانهای بسیار برای عبادت بود و قرار دادن نماد یا شکلی از خدایان «به حق» در هر کدام از آنها. بدین ترتیب عصر پاگانیزم آغاز شد.

طبق متون سومری، نفیلیم تا مدتها بعد از طوفان در خصوص آینده خدایان و انسان بر زمین در حال بررسی بود و نتیجه این ژرف اندیشی ها «بوجود آوردن چهار قلمرو بود». سه تای آنها عبارت بودند از میان رودان و وادی نیل و وادی ایندوس که برای اسکان انسان در نظر گرفته شدند. قلمرو «چهارم» مقدس بود. عبارتی به معنی «وقف» و «محدود کردن». قلمرویی مخصوص خدایان سرزمین پاک و خالص. منطقه ای که بدون مجوز کسی نمی توانست وارد آن شود. تجاوز به حریم آن منجر به مرگ سریع با سلاح های شگفت انگیز می شده که توسط نگهبانان تندخو و خشمگین مورد استفاده قرار

می گرفته است. این منطقه را TIL.MUN می نامیدند، به معنی محل موشکها. بعد از نابودی پایگاه فضایی شان سیپار در هنگامه طوفان، این منطقه ممنوعه جایی بوده که نفیلیم پایگاه فضایی جدیدش را در آنجا بنا کرده است. بار دیگر خدای مسئول موشکهای آتشین Utu/Shamash مسئولیت این منطقه را بر عهده گرفته است. گیلگمش قهرمان دوران باستان کوشیده که به این سرزمین برسد و shem یا عقابی پیدا کرده و به بودگاه ملکوتی خدایان برود.

ما تمنای گیلگمش در برابر شمش یادمان می آید:

«بگذار وارد این سرزمین شوم. اجازه بده با shem برخیزم... به جان مادر الهام که مرا زاییده، به جان شاه فریور پدرم که مرا مستقیماً به این سرزمین هدایت کرد!».

متون باستانی - بعنوان اسناد تاریخی - یادآور می شوند که انسان برای رسیدن به این سرزمین و پیدا کردن «گیاه حیات» کوشیده تا بتواند از برکت زندگی ابدی بهره مند شده و در میان خدایان ملکوت و زمین زندگی کند. این آرزو هسته مرکزی تمام مذاهبی است که در سومر ریشه دارند: به این امید که عدالت و نیکوکاری بر زمین الگو شود و با مرگ در جایی از بودگاه یزدانی ملکوتی این زندگی عادلانه و نیکوکارانه ادامه پیدا کند.

اما این سرزمین گریز پای مرتبط با خدا کجا بوده است؟

به این سوال می توان پاسخ داد. سرنخها موجود هستند، اما در پس آن سؤالات دیگری مطرح می شوند. آیا نفیلیم پیش از این چنین مواجهه ای داشته؟ چه اتفاقی رخ می دهد که آنها دوباره چنین مواجهه ای را تجربه کنند؟ و اگر نفیلیم خدایانی بوده اند که انسان را خلق کرده اند آیا بر سیاره نیبیرو صرفاً روند فرگشتی خود را طی کرده اند یا که نفیلیم هم آفریده شده اند؟

## پایان

جهت دسترسی به ترجمه های دیگر «مهر»

ضمن مطالعه پشت جلد کتاب با آدرس های زیر در تماس باشید

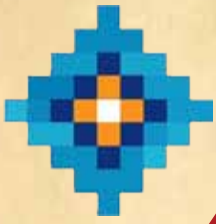
nibiru1356@gmail.com

<https://thelostbookblog.wordpress.com>

<https://telegram.me/thelostbook>

@thelostbook





# کتاب گمشده

nibiru1356@gmail.com

جهت تهیه و دسترسی به ترجمه های «مهر»

با ایمیل فوق در تماس باشید

<https://thelostbookblog.wordpress.com>

<https://telegram.me/thelostbook>

@thelostbook

با مطالبی در زمینه:  
باستان شناسی ممنوعه  
یوفولوژی و تاریخ مجهول

بخشی از عناوین ترجمه های «مهر»:

آتش اختر ؛ طلای خدایان / سر لارنس گاردنر

آتلانتیس و هرم بزرگ / فرانک جوزف

تسلا و فرازمینی ها

امپراطوری عهد / لارنس گاردنر

پایان روزها / زکریا سیچین

پرونده های تسلا و معماران سیاست عدم افشای وقایع مربوط به یوفوها

پیدایش پادشاهان جام / لارنس گاردنر

تبار جام مقدس ؛ افشای دودمان مکتوم عیسی / لارنس گاردنر

تبار، آتش اختر و آنوناکی / سر لارنس گاردنر

تمساح های یزدانی / زکریا سیچین

تمدن نخستین آمریکا باستانی تر از اعتقاد احتمالی / زکریا سیچین

در را به او نشان بده / ویلیام هنری

در جستجوی راز گمشده مریم مجدلیه و پلکانی به آسمان / ویلیام هنری

دروازه ستارگان آتلانتیس / ویلیام هنری

دوازدهمین سیاره / زکریا سیچین

رازهای گمشده صندوق مقدس / لارنس گاردنر

سایه سلیمان / لارنس گاردنر

سفرهایی به گذشته اسطوره ای / زکریا سیچین

عصای جادویی عیسی و حکاکه های در معبد دامی / ویلیام هنری

کتاب گمشده انکی / زکریا سیچین

غولهای باستانی، دی ان ای بیگانه آری یا نه؟ / زکریا سیچین

منشاء خدا / لارنس گاردنر

نیروگاه جیزه (بررسی نظریه کریستوفر دان) / ترزا ولش

نبرد در ملکوت / کایل گریفیث

افشای رازهای گمشده فراماسونری

ماجرای ماشین پرنده تسلا و پرونده گاماگروتزیکون

مصاحبه با بیگانه

کتاب باستان شناسی ممنوعه (در چند جلد)

ترجمه آثار ماکسیمیلیان دی لافایت (بزرگترین مرجع در مورد علمای آنوناکی)

و ... بسیاری کتب و مقالات دیگر

